

سرزمین پهلویان در زمان شاه خوشین (قرن پنجم ه. ق)

طیب طاهری^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۵

چکیده

تاریخ، مردمان سرزمین پهلویان را «گوران» نامگذاری کرده است. این مردم شامل قبایل و طبقات مختلف اجتماعی بوده، اما تفاوتی مابین زبان، فرهنگ و فکر آنها وجود نداشته است. پهلویان در قرون اولیه هجری دارای مناطقی خاص و دارای اعتبار علمی - فرهنگی و استراتژیک بوده به نام‌های: سیروان و سیمره، شهرزور، دینور، مایدشت، یافته و بلوران. شاه خوشین به عنوان نخستین و کلیدی‌ترین شخصیت تمام تاریخ زاگرس که ایجاد انقلاب فرهنگی می‌کند سبب می‌گردد تا زبان، فرهنگ، باور و اندیشه‌ی مردمان زاگرس امحاء نگردد و آنرا علاوه بر زنده کردن به نسل‌های پس از خود انتقال بدهد. تاریخ تولد ایشان در سال ۳۴۳ ه.ق و هم‌زمان با حکومت بدر بن حسنویه برزکانی است. سپاهی به نام نهصد نهصد داشته که شامل کبار، ذهاد، هنرمندان و شاعران منطقه‌ی پهلویان (پهلویان شمالی، پهلویان جنوبی) بوده است. بر اساس شواهد و قراین موجود می‌توانیم بگوییم که اگر زاگرس با تمام فاکتورهای فرهنگی و هویت شناختی‌اش زنده است به خاطر وجود شاه خوشین و مجاهدت‌های ایشان بوده است.

کلید واژه: پهلویان، گوران، شاه خوشین، لرستان، شهرزور، بلوران، دینور.

Pahlavian region at the era of Shah Khoshin (5th century AH)Tayeb Taheri¹

Recive data: 2020/09/26

Accpte data: 2020/11/05

Abstract:

Pahlavian people were historically called "Gorans". The people included different tribes and various social ranks but there were no differences in language, culture, and thought. In the early centuries AH, Pahlavian had particular regions, and had a scientific-cultural and strategic status and mentioned by different names such as Sirwan, Seimara, Shahrizur, Dinavar, Maidasht, Yafteh, and Bolouran. Shahkhoshin as the first and key figure throughout the Zagros history, launched a cultural revolution and saved the language, culture, beliefs, and thoughts of the people of Zagros, and moreover, he passed them on to his succeeding generations. He was born in 343 AH during the reign of Badr bin Hasanwayh Barzikani. He had an army called Nine Hundred and Nine Hundred, which included confidants, ascetics, artists and poets of the Pahlavian region (North Pahlavian and South Pahlavian). Based on the available evidences, we can say, if Zagros is alive with all its cultural and identity factors, it is all thanks to Shah khoshin and his endeavors.

Keywords: Pahlavian, Goran, Shah Khoshin, Lorestan, Shahrzor, Bulouran, Dinavar.

1- Author and Researcher

مقدمه

گفته می‌شود جغرافیای پهلویان و گوران از جنوبی‌ترین نقاط زاگرس تا نواحی زنجان و مکریان، و از آنجا تا قزوین و دیلمستان را شامل می‌گردد؛ که همسانی سکنه‌ی ایالات گرگان و طبرستان (مازندران) با نواحی زاگرس مرکزی، نوشته‌ی روی مسکوکات ایشان به زبان پهلوی حتی تا قرن دوم هجری قمری بوده است. (راوندی، ۱۳۵۷: ۲۱۴) (نفیسی، ۱۳۸۷: ۵۰) و اگر چنانچه برخی از مستشرقین و محققین مردم گوران را مهاجرین نواحی دیلم و کناره‌های دریای خزر دانسته‌اند به خاطر این بوده است که اساساً مردمان این نواحی (دیلم) نیز جزوی از سرزمین پهلویان به حساب آمده‌اند. اما دموگرافی سرزمین پهلویان پس از حمله‌ی اعراب دچار دگرگونی می‌گردد و مورخین پس از تاریخ هجرت، این سرزمین را شامل نواحی اردلان و شهرزور به سمت نواحی جنوبی تا شمال خوزستان دانسته‌اند؛ و این جغرافیا دقیقاً همانی است که محل فعالیت‌های فرهنگی و مبارزاتی (نافرمانی مدنی) شاه خوشین بوده است، و تحت حاکمیت سلسله برزیکانی در دل آل بویه تعریف پیدا می‌کند. عنوان شد که گورانان همان مغان مادی بوده‌اند که کرپن نام داشته‌اند و خاندان کیانیان هم از این دسته بوده‌اند. یک طبقه‌ی مشخص اجتماعی که بر اساس گواهی استرابو با مردمان ماد معرفی می‌شوند. (استرابو، ۱۳۸۲: ۶۰) در واقع این گزارش از استرابو می‌نمایند که مادها و گوران‌ها با اینکه در یک قلمرو و سرزمین می‌زیسته‌اند، اما دو طبقه و یا قبیله جدا از هم بوده‌اند؛ خاصه اینکه در جایی دیگر تأکید می‌کند که ماد دارای قبایل مختلفی است. (استرابو، ۱۳۸۲: ۳۱۶)

شاید بتوان گفت چون گوران‌ها که از طبقه‌ی دینی و راهبر سیاسی-فکری مادها در سرزمین پهلویان بوده‌اند سبب این تفکیک شده است؛ خاصه اینکه از سه شاخه‌ی موجود از این مغان مادی، «کی‌ها» به پادشاهی می‌رسند و یک سلسله‌ی پادشاهی را در تاریخ به وجود می‌آورند. هر چند به غیر از کتاب استرابو در سنگ نوشته‌ها و الواح گلین آشوری هم اشاره به واژه‌ای هم‌شکل تحت عنوان گوزان شده است.^۱ البته با توجه به اینکه استرابو تقریباً در یکصد سال قبل از میلاد از گوران نام برده است پس دور از ذهن نخواهد بود که این گوزان همان گوران باشد، خاصه اینکه این کتیبه‌ی آشوری (تنگیور) در قلمرو تاریخی گوران‌ها وجود دارد که در آن اشاره به سرزمین‌های منطقه پهلویان شده است و همین منطقه (هورامان) را بان نام کرل

1. The Inscription of Sargon II at Tang-I var. Tab. I-XVIII. Grant Frame.

مورد اشاره قرار داده است.^۱ اما در اینجا چند سوال ذهن را درگیر خواهد کرد: هر چند تشابه بین گوران و گوزان در حد نقطه‌ای است، اما اگر واژه‌ی گوران یا گوزان اشاره به مردمان منطقه‌ی مذکور باشد پس چرا در متون پهلوی هیچ اشاره‌ای به این واژه (گوران) نشده است؟! چرا در منابع تاریخی قرون اولیه صراحتی در لفظ گوران دیده نمی‌شود؟! چرا این واژه تغییر فرم می‌دهد و به جورقان و جوزقان نامگذاری می‌گردد، و پس از چند قرن دوباره در مجمل التواریخ (۵۲۰) به گوران تغییر نام می‌دهد؟! صرف نظر از چراهای موجود - که باید در حوصله‌ای دیگر به آن پرداخته شود - آنچه مشخص است سرزمین ماد کبیر است که در ابتدا با نام و قلمرو گوران‌ها و یا کرپن‌های مادی از آن یاد شده و دارای قبایل مختلفی نیز بوده است. مردمان این سرزمین در نزد فرد خارجی، و یا به شیوه‌ی کلی و کلان، با نام گوران خطاب شده‌اند، اما واضح است که در میان خود مردمان این قلمرو طبقات مختلف اجتماعی بوده است. این طبقات مختلف اجتماعی بعدها به شکل قبایل مشخص‌تری در مناطق محل سکونت خود تحت شرایط خاص ایجاد هویت می‌کنند و در قرون هفت و هشت نام‌های معلوم بر خود می‌گیرند که به ایلات کنونی در سرزمین پهلویان تبدیل می‌شوند، همانند: هورامی، لک، کلهر، دیملی، زنگنه، فیلی و ایلامی.

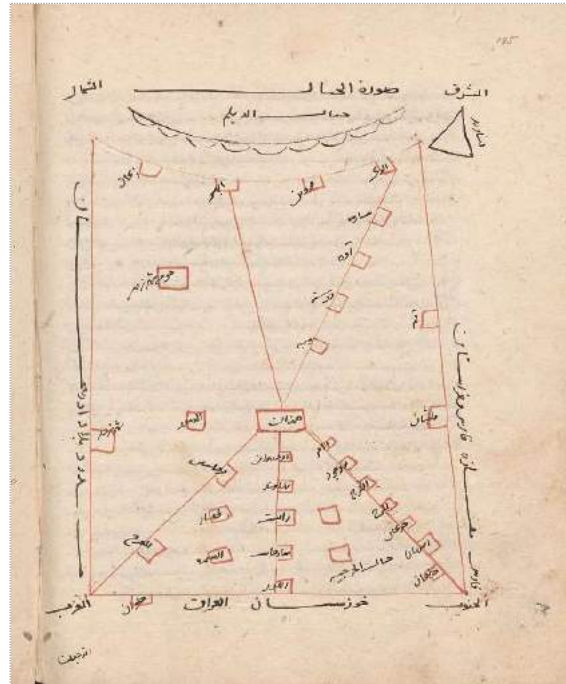
علاوه بر سند مربوط به استرابو (قبل از میلاد)، بر روی یکی از مهرهای عهد ساسانی نیز کلمه‌ی گوران نوشته شده است.^۲ (اذکائی، ۱۳۷۵: ۱۳۹) مسعودی نیز در مروج الذهب لیستی از قبایل میدیا (الجبل) ارائه می‌دهد که در آن لیست «جابارقی» و سپس «جاوانی» را می‌بینیم. (مسعودی، ۱۳۷۰: ۲۵۳) همچنین این لیست به شکل کامل‌تری در «التنبیه الأشراف» نیز عنوان می‌گردد، با این تفاوت که واژه‌ی مد نظر ما یعنی «جابارقی» به «جورقان» تغییر شکل می‌دهد، (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۸) که پس از این واژه، «جاوانی» به همان شکل قبلی انعکاس داده شده است. مینورسکی در مقاله‌ی «گوران» انعکاس می‌دهد که جاوانی (جاوان رود) همان «جاف» است که در هر دو کتاب پس از «جابارقی» و «جورقان» آمده است، خاصه اینکه هم اکنون نیز در نزدیکی «گوران» با هم مرتبط می‌باشند. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۵) ایضاً مطرح می‌کند که از دو دسته‌ی مشخصی که در زیست بوم منطقه - یعنی کرد و جابارقه (که صورت «کابارکا» و «گابارکای» آن هم آمده است) - هستند من بیشتر معتقدم که این نام اخیر یعنی «جابارقه» را برای سلف «گوران» قرار

۱- جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره‌ی آشور نو: نمری خمین کرل پرسوا و البریه / سعیدی سعیدیان / پژوهش‌های باستان شناسی ایران شماره ۱۹ دوره هشتم زمستان ۱۳۹۷. کتیبه‌ی سارگن دوم آشوری در تنگی‌ور / گرنٹ فریم، ترجمه عالم نعیمی / آموزش تاریخ دوره‌ی هفتم شماره ۳ بهار ۱۳۸۵.

بدهیم. ابن الطاهر نیز اشاره به همکاری مابین «علاء الدوله کاکویه» و «جورقان» می‌کند که در جنگی نزدیک نهاوند به سال ۴۱۸ شکل داده می‌شود. همچنین در سال ۴۲۳ نیز از حاضر شدن «جورقان» در نزدیکی «سابورخواست» هم صحبت می‌کند. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۲) «شهاب الدین العمری» یکی از دانایان مصری در حدود سال ۷۴۴ هجری مطلب مهمی در خصوص قبایل کرد مطرح می‌کند. ایشان در این شرح ابتدا واژه و قبیله‌ی گوران را مورد اشاره قرار می‌دهد و می‌گوید: «در کوه‌های همدان و شهرزور ملتی کرد زندگی می‌کنند که به کورانی (الکورانیه) شهرت دارند. مردمی شجاع و جنگاورند و متشکل از سرباز و کشاورزاند. در محلی زندگی می‌کنند که نامش «راوست‌الأمیر محمد» و «درتنگ» است». (مینورسکی، ص ۱۵۹)

همان‌طور که گفته شد واژه‌ی جابارقه به جورقان تبدیل می‌شود، و واژه‌ی جورقانی که ابن الطاهر، ابن فقیه همدانی و مسعودی... به کار برده‌اند در مجمل التواریخ به سال ۵۲۰ هجری به «گورانان» مبدل می‌گردد. صاحب مجمل التواریخ در شرح برخورد «خوشین مسعود کرد» با بدر بن حسنویه برزکانی به نزدیکی گورانان به «بدر» اشاره می‌کند که کسی به ایشان جز گورانان نزدیک‌تر نبوده است. استرابو واژه‌ی گوران را برای نام‌گذاری مردمان این سرزمین عنوان کرده است که بعدها می‌بینیم این کلیت دارای زیر شاخه‌هایی می‌گردد به نام‌های: بابونی، برزیکانی، شازنجانی، بازنجان...

شاید بتوان گفت واژه‌ی پهلویان برای مشخص کردن جغرافیای مورد بحث بوده و واژه‌ی گوران نام مردمانی است که در این جغرافیا زیسته‌اند، و از زمان مادها هم دارای قبایل مختلفی بوده است. هر چند پهلویان بعدها فاکتوری می‌گردد به جهت نامگذاری فرهنگی با خصایص ویژه‌ی مردمان گوران که در قرون بعد از شاه خوشین به علت رشد فزاینده‌ی گرایش به اسلام و نفی و نفی تاریخی پیشین منطقه اعتبار خود را از دست می‌دهد و فقط واژه‌ی گوران باقی می‌ماند و این واژه نیز فصل تمیز مسلمان از غیر مسلمان می‌گردد.



شکل ۱: حدودات پهلویان به نقل از احسن التواریخ (نسخه برلین). همین حدودات نیز در صورة الأض این حوقل آمده است.



شکل ۲: گوران در زمان شاه خوشین

جای نام‌های مشخص در زمان شاه خوشین

در این دوره تاریخی، سرزمین پهلویان دارای چند منطقه استراتژیک و مهم فرهنگی بوده و تاریخ این مناطق را با ولایت‌های جبال معرفی کرده است (طبری، ج ۱۲ ص ۵۴۶۶) و دانشمندان زیادی را هم در خود پرورش داده که اسم آنها در تاریخ ثبت است. نام‌هایی همچون: شهرزور، دینور، لرستان، بلوران و یافته، سیروان و سیمه، حلوان، مایدشت.

در مقاله‌ی «جغرافیای پهلویان و گوران تا قرن پنجم ه.ق» از سیمه و سیروان گفته شد، و اینکه دانشمندان زیادی را هم در خود پرورانیده است. اما در بیان دینور گفته می‌شود که نام اندیشمندان بزرگ این منطقه که بیشتر از سی نفر می‌توان برشمرد بر تارک تاریخ می‌درخشد، و روایت شده اسم اصلی آن دین آور بوده که پس از حمله‌ی اعراب ماه کوفه نامیده می‌شده است. شهر باستانی دینور در اثر زلزله تخریب شده و هنوز آثاری از آن به صورت تپه‌ای باستانی در کنار روستای شیرخان وجود دارد. این منطقه در قرون اولیه هجری و تا زمان صفویه پایگاه و مرکز علم و دانش بوده است. ابن حوقل ضمن اشاره به دانشمندان دینور آورده که این محال به اندازه دو سوم همدان و مانند همدان پر میوه و پر کشت است و مردم آن از همدانیان خوش طبع تراند و آب‌ها دارد و اگر بگویم که این شهر از حیث دانش و ادب دوستی که مردمانش بدان مشهورند بر همدان برتری دارد راست گفته باشم. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵)

بلوران و یافته نیز به خاطر وجود مهرابه و دخمه‌ی مهرپرستی و ظهور شاه خوشین لرستانی در آن از تقدس ویژه‌ای نزد مردم منطقه و باورمندان یارسان برخوردار است. یافته یعنی یافتن، آشکار شدن، معلوم شدن؛ چیزی که از قبل بوده و هم اکنون مشخص شده است. نام کوهی است در چند کیلومتری شمال خرم آباد که از دیرباز محل اقتدار و توجه افکار و اندیشه‌های باطنی بوده است. دارای چند غار می‌باشد که آثاری از حیات انسان‌های نخستین در آن پیدا شده است. در کوه یافته، دره یا تنگ بابا عباس وجود دارد که در لفظ محلی تووه‌ی بواس می‌باشد. این درّه در ۸ کیلومتری غرب خرم آباد و در پادگان نظامی بابا عباس واقع شده است. در این درّه آسیاب بابا عباس و معبد مهری و مقبره ماما جلاله وجود دارد. وجود آسیاب بابا عباس نشان از وجود رودی در بالا دست منطقه دارد که کاربرد مهرابه بودن معبد را نیز محرز می‌سازد. برای دسترسی به این مهرابه باید از معبری کوهستانی گذشته و به درّه و دخمه منتهی می‌شود و آن راه، دختر راه نام دارد و راه دیگر که به درّه می‌رسد "دایاره" نامیده می‌شود. (ایزدپناه، ۱۳۷۶: ۹۴) که این "دایاره" نام پیرزنی است در زمان نوح، که حکایت آن در احادیث و روایات منقول است. راه دسترسی به داخل معبد از

طریق پله‌هایی است که در دل کوه کنده و ساخته شده است. این درّه در طول تاریخ مورد توجه اربابان فن و ذات‌داران روشن ضمیر بوده است که دو دوره‌ی مشخص را می‌توانیم شاخص این توجه معرفی کنیم؛ یکی در زمان مهرپرستان مادی و دیگر در زمان شاه خوشین بوده است. بر اساس آثار موجود این کوه یکی از پایگاه‌های نظامی و دینی مهرپرستان منطقه بوده که هم اکنون با نام معبد مهری شناخته می‌شود. این معبد و یا مهرابه در پادگان نظامی عباس آباد در نزدیکی مقبره ماما جلاله مادر شاه خوشین لرستانی است. هم-قرینگی و در یک مکان بودن این دو مقبره و معبد حکایت از آن دارد که این معبد مورد توجه شاه خوشین و انصارش بوده است. حمید ایزدپناه عکس مهرابه و مقبره ماما جلاله را در کتاب خود آورده و پس از سال‌ها عطا حسن‌پور نیز موفق شده تا از این معبد و مقبره بازدید کند. یافته کوه، یکی از هفت کوه مقدس در نزد یارسان می‌باشد که آن‌را همانند کوه طور محل تجلی ذات حق می‌داند، چرا که ماما جلاله دختر یکی از بگ‌ها و بزرگ طایفه‌های لرستان به نام «میرزا امان الله» در پای یافته کوه شاه خوشین را به دنیا می‌آورد و نامش را مبارکشاه می‌گذارند که به شاه خوشین و یا باباخوشین اشتها پیدا می‌کند. شرح مبسوط این مهم در کلام‌های یارسان آمده است.

در فرازی دیگر آمده که شاه خوشین در پای یافته کوه با بابابزرگ رو در رو می‌شود، پس شاه خوشین امر می‌کند تا یافته کوه به زبان بیاید و گواهی حقانیت او را بدهد. یافته کوه نیز همانند واقعه‌ی کوی طور و موسی، همانند یک زلزله بر بابابزرگ ظاهر می‌شود و گواهی شاه خوشین را می‌دهد.

بلوران را نیز به همین صورت می‌توانیم یکی از قلعه‌های استراتژیک شاه خوشین به حساب بیاوریم. بلوران دهستانی است در ۴۵ کیلومتری شهرستان کوه‌دشت که با نام محلی «مله قلندر» هم معرفی می‌گردد. ساکنین این دهستان خود را از نسل حسن و علاء‌الدین می‌دانند، در حالی که این نظر مقرون به صحت نمی‌تواند باشد، چرا که حسن و علاء‌الدین متأخر هستند و از یاران خان آتش بوده‌اند؛ در حالی که قداست و اعتبار بلوران به هزاره‌های قبل بر می‌گردد، چرا که محل اقتدار و جایگاه قدرت باطنی بوده است و شاه خوشین آنرا تجدید می‌کند، و بعدها توسط دیده‌داران دیگر همچون: محمدبیگ و فرزندانش رونق داده می‌شود؛ کما اینکه اهالی این منطقه به درویش شاه خوشینی نیز معروف هستند.

بر بلندی‌های کوه بلوران آتشکده‌ای بوده که به آتشکده بلوران اشتها دارد، اما نامی از آن در منابع تاریخی ذکر نشده است. هر چند ابن حوقل از آتشکده‌ای نام می‌برد به نام «سیوخشین» که در شاپور است. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۳) این آتشکده در مسالک و ممالک اصطخری با عبارت «شبرخشین» آمده

(اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۰۶) و شهرستانی هم همین شیرخشین را نقل کرده است. (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۴۳۶) اما باز به ضرس قاطع نمی‌توان این آتشکده را آتشکده‌ی بلوران دانست. علی‌ای حال، وجود آتشکده‌ای بر بلندای کوه بلوران محرز است که بعدها به محل قیادت شاه خوشین تبدیل می‌شود. از آثار به جای مانده از این آتشکده و همچنین بقایای به جا مانده از ساخت پایگاه و جمخانه توسط شاه خوشین می‌توان استنباط کرد که این کوه و محل مذکور جایگاه ویژه‌ای در نزد مردمان منطقه خاصه یارسان داشته و دارد. بر همین اساس بعدها به قبرستان یارسان‌ها تبدیل می‌گردد و متأسفانه بافت تاریخی آن تخریب می‌گردد. این اثر تاریخی به جای مانده در نزد اهالی به قدمگاه حضرت علی اشتهار دارد که وجه تسمیه آن هم به خاطر ظهور و نزول شاه خوشین در این محل بوده است.

شهرزور یکی دیگر از جای‌نام‌های منطقه‌ی شمالی پهلویان است که در همسایگی کردهای شمالی و یا کردهای اران و آذربایجان و جزیره قرار دارد. ابن خردادبه و سایر مورخین، شهرزور (شاره زور) را جزو پهلویان (جبال) و یا بلادالفهلویین آورده‌اند و در ضمن آن گفته شده که کردان بر آن غلبه کرده‌اند. (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۶۵) (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۱۲) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۷) این ناحیه (شهرزور) مابین اربیل و همدان واقع شده و حدودات آن از نواحی شمالی بغداد تا موصل و نزدیک همدان است که چند شهر مهم نیز به نام‌های نیم از رای، بیر (پیر)، شاربازیر، ژیر، دزدان... دارد. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۶) (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۲۸) (قزوینی، ۱۳۷۳: ۴۶۸) البته در کلام سرانجام اسامی شهرهای این منطقه اینگونه ذکر شده است: کرکوک، موردین، زاو، شاربازیر، سروا، سازان و بازیر. (طاهری، ۲۰۰۷: ۶۶۲) پس بر اساس تمام گواهی‌های موجود می‌توانیم حدود شهرزور را بر نواحی هورامان کنونی، سلیمانیه، کرکوک، نواحی دشت ذهاب در نظر بگیریم. مهمترین شهرهای این منطقه از قرن چهارم به بعد که پایگاه فکری و فلسفی به جهت هدایت - حتی برای نواحی دیگر- بوده: دودان، سرگت، خورمال، برزنجه، حلبچه، پردیور، سلیمانیه... است، که تمام این شهرها دارای تاریخ مکتوب فعالیت‌های هویت‌گرا می‌باشد. یاقوت حموی آورده: از شهرزور آن اندازه دانشمندان، فقها، قضات، اعیان و بزرگان برخاسته که از شمار بیرون است. نام برخی از ایشان: باباسرهنگ دودانی، باباناووس سرگتی، شمس‌الدین شهرزوری، شهاب‌الدین یحیی سهروردی، ضیاء‌الدین شهرزوری، ابن صلاح، تقی‌الدین ابوعمر عثمان شهرزوری، ابوالکرم شهرزوری، مبارک بن حسن بن احمد عثمان شهرزوری، ابو اسحاق ابراهیم بن حسن بن شهاب‌الدین الکووانی المدنی

شهرزوری، کمال‌الدین شهرزوری، محیی‌الدین شهرزوری، مرتضی شهرزوری، مولانا خالد شهرزوری... می‌باشد.^۱

تاریخ هورامان (کنونی) نیز در این دوران به واسطه‌ی سان‌ها مطرح می‌گردد؛ اما واژه‌ی هورامان یا اورامان در این مقطع تاریخی در اسناد تاریخی موجود نیست و این منطقه با همان نام شهرزور معرفی شده که جایگاه و پایگاه یارسان‌ها بوده است. صاحب کتاب سلاطین هورامان می‌آورد: بنیان‌گذار سلسله سلاطین هورامان بهمن نام فرزند بله و از طایفه بوانم بوده که در سال ۳۹۲ ه. ق حکومت سلاطین هورامان را آغاز می‌کند. بهمن پس از مدت ۵۵ سال حکمرانی در سال ۴۴۷ ه. ق به دیار باقی شتافته فرزندش باریه بیگ به جایش منصوب می‌گردد. (شیدا، ۱۳۸۳: ۳۸۴) البته بر اساس کلام‌های این دوره "پلنگان" و "هورامان تخت" نیز دارای اعتبار منطقه‌ای بوده که شاه خوشین هر دو پایگاه را تسخیر می‌کند.

پس از قیام بهلول ماددشتی بر علیه ظلم خاندان عباسی که به شکل تلویحی و در خفا به هویت خواهی می‌انجامد شرایط برای مبارزه‌ی علنی در کردستان فراهم می‌گردد. زیرا در دو قرن نخست صدر اسلام شرایط خفقان و سرکوب‌انقدر شدت داشته که مردم کرد نمی‌توانسته‌اند به صراحت کرد بودن تفکر را در لفظ انعکاس بدهند، به همین خاطر پرداختن بهلول به احیاء تفکر منطقه در قالب ناسیونالیست کردی صرف نبوده است، بلکه با گسترده‌ی فراوان‌تری تفکر نجد ایران را با زبان پهلوی-گوران لحاظ کرده است. به همین خاطر می‌آورد که ما برای احیاء تفکر و دین ایران زمین قیام کرده‌ایم. (تا زنده که ریم آیین ایران) (سرانجام، ۲۰۰۷: ۱۴)

پس از دو قرن سکوت اولیه و با قیام‌های مختلف و ایجاد نهضت‌هایی همچون شعوبیه، فضای خفقان و ارباب از جانب عباسیان اندکی تعدیل پیدا می‌کند. با ظهور شاه خوشین در سرزمین پهلویان انقلابی فرهنگی - هنری با احیاء بن مایه‌های تاریخی و اسطوره‌ای و همچنین تمام آنچه که در حوزه‌ی زبان و ادبیات و علوم انسانی تعریف پیدا می‌کند ایجاد می‌شود.

اما چرا این منطقه-پهلویان- که ذکر مراکز مهم آن همچون: سیمره و سیروان، دینور، حلوان، و شهرزور... رفت از جایگاه ویژه و استراتژیکی برخوردار بوده است؟! می‌توان به چند نکته اشاره کرد. اصلی‌ترین فاکتور آن وجود مغ‌های مادی تحت عنوان کرپن در این ناحیه بوده که بر اساس شواهد و قرائن

۱- علماء و أعيان اتسبوا إلى شهرزور من ۲۰ هـ إلى ۸۰۰ هـ / د. عبدالله ناصر عبود الحیانی، مجلة جامعه الأتبار للعلوم الإسلامية، كانون الأول ۲۰۱۱.

تاریخی حکم لیدر فرهنگی - مذهبی منطقه داشته‌اند. دوم اینکه این منطقه از دیرباز مهد علم و دانش و ادبیات بوده است، به همین خاطر مورد توجه پادشاهان اشکانی و ساسانی قرار می‌گیرد. به واسطه‌ی حضور پادشاهان اشکانی و ساسانی در این منطقه رشد و شکوفایی اقتصادی، علمی و هنری به حد اعلا‌ی خود به نسبت سایر مناطق می‌رسد. توجه به این منطقه توسط اربابان علم و قدرت در ادوار و اعصار مختلف دست به دست می‌شود و در هر دوره‌ای به افتخارات آن افزوده می‌گردد. از دیگر موارد می‌توان به کوتاهترین راه‌های مواصلاتی عراق به مرکز و شرق فلات ایران که از این منطقه می‌گذشته اشاره کرد. وجود آب و هوای مساعد، زمین حاصلخیز و وجود معادن و نفت، جنگل‌های انبوه و پوشش گیاهی مناسب، نزدیکی آن به بغداد و عتبات عالیات، جاذبه‌های طبیعی و کوه‌های سر به فلک کشیده از دلایل اهمیت این منطقه بوده است. همین امکانات طبیعی باعث شده بود تا مخالفان خلافت عباسی مدت‌ها این مناطق را کانون مخالفت خود با خلفای عباسی قرار دهند.^۱ علاوه بر موارد فوق می‌توان به حضور و ظهور بزرگان و اندیشمندان و فلاسفه در این منطقه اشاره کرد. همچنین ظهور و بروز یارسان و در رأس آن شاه خوشین لرستانی که عامل اصلی حفظ و اشاعه فرهنگ و اندیشه و هنر منطقه پهلویان به نسل‌های آینده منطقه بوده است که در زمان سلطان اسحاق برزنجه‌ای تثبیت و نشر داده می‌شود.

تولد شاه خوشین:

در خصوص تولد شاه خوشین اقوال متفاوتی نقل نشده است. صدیق صفی زاده تاریخ تولد ایشان را در ۴۰۶ ه.ق آورده است. (صفی‌زاده، ۱۳۶۰: ۳۳) محمد مکرری تاریخ تولد ایشان را در قرن چهارم ذکر کرده است. (مقدمه شاهنامه حقیقت، ۲۷۶) همچنین نورعلی الهی نیز تاریخ تولد ایشان را در قرن چهارم می‌داند. محمد علی سلطانی تاریخ ۳۶۶ را برای تولد ایشان در نظر گرفته است. (سلطانی، ۱۳۷۶) مراد اورنگ نیز از تولد مولاعلی تا وفات شاه خوشین را مورد محاسبه قرار داده و گفته که تاریخ تولد شاه خوشین بر این اساس ۴۰۶ خواهد شد. (اورنگ، ۱۳۴۳) در حالی که از وفات جامه‌ای تا تولد جامه‌ی دیگر هیچ توجیهی ندارد، کما اینکه اگر گفته می‌شد از وفات جامه‌ی علی تا وفات جامه‌ی شاه خوشین - وفات تا وفات را در نظر می‌گرفت - معقول‌تر و منطقی‌تر بود تا اینکه یکی وفات و دیگری تولد باشد. هر چند که وفات تا وفات هم

مبتنی بر اعتقادات یاری و تأویل حاکم بر کلام‌های یاری نیست و آن هم اشتباه خواهد بود، چراکه مفهوم دامیاری، تولد، ظهور، دیده‌داری کردن جملگی برای رؤیت، نشو و نما، تکوین، رستن و تولد است نه افول و غروب و مرگ. به همین خاطر تولد به تولد یا ظهور تا ظهور همیشه مد نظر بوده است. و در اینجا تولد علی تا تولد شاه خوشین باید مورد محاسبه قرار بگیرد. پس برای تاریخ دقیق تولد ایشان، می‌بایست به کلام «کاکاردا» که مظهر جبرئیل یا پیربنیامین است، استناد کنیم. ایشان می‌فرماید:

یک شهسواری از گردن کوه با سر آمد / خوش بگفت ردائی را سیصدوشصت و شش سال

یک نیکو سواری از بلوران باور آمد / نخجیروان بودم امروز صیدم کامم برآمد

بنا به اعتقاد اهل حق، پیربنیامین در اعصار مختلف چشم انتظار ظهور است و مقدمات آن را دامیاری می‌کند، تا لحظه‌ی وصال و دیدن معبود را شاهد گردد. در این کلام کاکاردا پس از ۳۶۶ سال، مجدداً لحظه‌ی ظهور را که تولد شاه خوشین است، ناظر می‌باشد. پس بر این اساس، در ۳۶۶ سال پیش نیز کاکاردا شاهد ظهور معبود خود بوده، که با سیر قهقرائی در تاریخ و مرور در کلام‌های یارسانی به ظهور حضرت علی می‌رسیم که در آن جامه کاکاردا بنا به گفته‌ی سرانجام «روزبه فارسی» یا سلمان بوده است. حال برای به دست آوردن تاریخ دقیق تولد شاه خوشین، می‌بایست تاریخ ظهور یا تولد حضرت علی را به دست بیاوریم که به این صورت خواهد بود:

سال ۴۰/۹/۲۱ ه. ق. وفات حضرت علی می‌باشد، که اگر آن را به میلادی تبدیل کنیم، برابر می‌گردد با ۶۶۱/۲/۴ میلادی، و چون تاریخ مدت عمر حضرت علی را ۶۳ سال عنوان کرده، پس تاریخ و روزشمار این ۶۳ سال را همان قمری یعنی ۳۵۴/۳۶۷ روز محاسبه می‌کنیم که می‌شود ۲۲۳۲۵ روز که با برگرداندن آن به میلادی ۶۱/۲/۱۵ یعنی ۶۱ سال و ۴۵ روز به دست داده خواهد شد، و اگر آن را از ۶۶۱/۲/۴ م کم کنیم تاریخ ۵۹۹/۱۲/۱۹ میلادی حاصل می‌شود. این محاسبه، گفته‌ی تاریخ را که عنوان می‌دارد علی ۳۰ سال بعد از عام الفیل به دنیا آمده را صحه می‌گذارد، با این تفاوت که هم روز عام الفیل را مشخص کرده و هم روز تولد حضرت علی که ۵۹۹/۱۲/۱۹ م. می‌باشد؛ یعنی با آن چه که تاریخ روایت کرده و سال ۵۷۰ م را واقعه‌ی عام الفیل معرفی نموده، اختلافی در حد یازده روز به وجود می‌آید.

پس، تاریخ تولد حضرت علی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م می‌باشد که در این هنگام حضرت محمد سی سال سن داشته، و سلمان فارسی نیز بر اساس اسناد تاریخی که از پیامبر بزرگتر بوده، تقریباً در سن چهل سالگی به سر می‌برده است. حال به استناد گفته‌ی کاکاردا اگر از لحظه‌ی تولد مولاعلی تا تولد شاه خوشین را ۳۶۶

سال محاسبه کنیم، تاریخ ولادت شاه خوشین مشخص خواهد شد، و چون تاریخ پس از هجرت همان هجری محاسبه می‌گردد، پس ما این ۳۶۶ سال را همان ۳۵۴/۳۶۷ روز قمری محاسبه می‌کنیم که می‌شود ۱۲۹۶۹۸ روز، و اگر آن را به تاریخ ولادت مولاعلی یعنی ۵۹۹/۱۲/۱۹ م اضافه کنیم، تاریخ ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی به دست داده خواهد شد. بر این اساس تاریخ تولد شاه خوشین ۹۵۵/۱/۲۶ میلادی است که برابر می‌گردد با ۳۴۳/۹/۲۲ قمری و ۳۳۳/۱۱/۱۵ خورشیدی. (طاهری، ۲۰۰۹: ۲۵۴) نوروز سورانی نیز به قرن و دهه تولد شاه خوشین اشاره می‌کند و می‌فرماید:

استاد ازل ای گنججه کی بی / تاریخ بی هزار سیصد و سی بی

گفته می‌شود که ایشان جزو ملوک هزار اسپه (اتابکان لر) بوده است؛ اما تا کنون سندی برای این مهم پیدا نشده است. اما در خصوص شبهه‌ی پسوند لرستانی برای شاه خوشین که برخی ایجاد می‌کنند!! اینکه چرا پسوند لرستانی برای شاه خوشین قرار داده شده است؟ و اینکه در زمان شاه خوشین واژه‌ی «لر» وجود نداشته است. باید به منابع دسته اول در تاریخ ارجاع داد، چرا که این واژه (لر) حتی قبل از تولد شاه خوشین نام محلی بوده که در آن سکه‌های امیرحسنویه و امیر ابوالنجم بدر برزکانی ضرب می‌زده‌اند. (قوچانی ۱۳۷۳: ۵۴)

شاه خوشین دارای سپاهی بوده به نام "نهصد نهصد" که تمام اکابر و بزرگان منطقه نیز بر اساس اسناد موجود به وی گرایش داشته‌اند. شاه خوشین با احفاد و انصار خود مناطق گوران‌نشین (پهلویان) را در می‌نوردد و با بزرگان این مناطق حشر و نشر پیدا می‌کند. بدر، سپاهی تدارک می‌بندد و قصد حسین بن مسعود کردی می‌کند که بلادش را مالک شود و او را در حصن (کوسحه) محاصره می‌کند. (ابن الأثیر، ۱۳۵۰ ج ۱۵ ص ۳۵۲) پس اندر سنه خمس و اربعمائه، «بدر حسنویه» را با «خوشین مسعود» کارزار افتاد به کنار سپید رود، و شمس‌الدوله به یاری بدر همی رفت و چون بشنید که بدر خوشین را به هزیمت کرد، از راه باز گردید و بدر خوشین را حصار همی داد، پس «گورانان» با هم سوگند خوردند که بدر حسنویه را بکشند، و پیش بدر از ایشان کس نزدیک‌تر نبود و هیچ کس را بر ایشان این گمان نبرد و ناگاه دست به زوبین کردند و بدر حسنویه را کشتند. (مجمل التواریخ والقصص ۱۳۱۸ ص ۴۰۱) امیر شرف خان بدلیسی نیز این واقعه را در شرفنامه این چنین آورده: بدر بن حسنویه در سنه خمس و اربعمائه بر سر قلعه کوسجد رفته حسین بن منصور آن‌جا را محاصره کرده و چنان زمستان صعب روی داد که لشکرش هر چند خواستند که ترک محاصره نمایند تمکین نداد آخر از جوزقان (من الاکراد یسکون اطراف حلوان) قصد او

نموده و بالضروره فرار کرد. (بدلیسی، ۱۳۴۳) ایرج افشار نیز آورده که بدر در سال ۴۰۵ هـ با یکی از امرای گُرد به جنگ پرداخت و چون نبرد و محاصره‌ی امیر کرد با زمستانی سخت مصادف شد لشکریان بدر به تنگ آمده و قصد جان وی کردند، او را بکشتند و خیمه بدر را به یغما بردند، ولی امیر کرد جسد او را به مشهد علی^(ع) جهت دفن فرستاد. (سیستانی، ۱۳۷۱: ۳۵۲)

صاحب تاریخ جهان آرا نیز این واقعه را این چنین نقل کرده: «در سال ۴۰۵ هجری بدر به محاصره‌ی قلعه‌ی «کوسجد» رفته حسین بن مسعود الکردی را که یکی از امرای کرد بود محصور گردانید... بالآخره طایفه جوزکان = جوزقان قصد او کردند و خیمه و خرگاهش را به یغما بردند و حسین بن مسعود جسد وی را به مشهد علی^(ع) جهت دفن فرستاد». (قزوینی، ۱۳۴۳: ۱۶۸)

در خصوص نام «حسین بن مسعود کرد» در نسخه‌ی خطی کتاب مجمل التواریخ و القصص که حسین را به ضم «ح» و «سین» را هم در نسخه‌ای دیگر با سه نقطه انعکاس داده‌اند؛ و البته املا‌ی آن هم شبیه برانگیز است. ناگزیر خواهیم شد استدلال کنیم که آوردن ضمه هم در حرف هم به شکل مصوت کوتاه کمی غریب است، پس آن ضمه شاید همان نقطه‌ای باشد که «ح» را به «خ» مبدل می‌کند تا به صراحت آن را «خوشین» بخوانیم. البته مابین برخی از محققین اختلاف نظر در خواندن این نام به حسین یا خشین یا خوشین هست، و اینکه بر خلاف نظر برخی که سردمداران یارسان را در حال مبارزه و جنگ و سایر متعلقات آن معرفی کرده‌اند، یارسان دارای بینشی تسامحی و تساهل‌گر با رویکردی نرم و غیرسیاسی بوده، و هیچگاه در منازعات و مبادلات سیاسی نقشی نداشته و مداخله‌ای نکرده است. این امر سبب می‌گردد تا با دیده‌ی شک به انطباق نام مذکور در مجمل التواریخ با «شاه خوشین» یا «مبارکشاه» منظور یارسان نگریسته شود. اما از طرفی دیگر هم نمی‌توان فاکتورهای انطباق را نادیده گرفت، چراکه مجمل التواریخ به طایفه جوزقان اشاره می‌کند که در زی یاران شاه خوشین بوده‌اند، و یاقوت حموی جوزقانان را قبیله‌ای از کردان دانسته که پیرامون حلوان زندگی می‌کرده، (حموی، ۱۳۸۰ ج ۲ ص ۱۰۲) همچنین هم عصر بودن این دو در یک قلمرو صحه‌ی بیشتری بر آن می‌گذارد. البته مورد دیگری نیز هست و آن اشاره به قلعه «هجج» است که در ناحیه‌ی هورامان قرار دارد و آن سبب می‌گردد تا محققینی همچون: مینورسکی، پرویز اذکائی، (اذکائی، ۱۳۶۷: ۱۵۰) حمید ایزدپناه، (ایزدپناه ۱۳۷۶ ج ۱ ص ۱۴۶) محمد علی سلطانی (سلطانی ۱۳۸۲ ج ۱ ص ۲۶)... همان «خوشین مسعود» را انعکاس بدهند. خاصه اینکه ابن الندیم که در ۳۷۷ هـ. ق الفهرست

را به پایان می‌رساند نیز از شخصی به اسم حسین بن گوران نام می‌برد که ظاهراً در عقاید مجبره بوده است. (ندیم، ۱۳۴۳: ۳۳۷)

واژه‌ی کوسحه به شکل کوسجد و کوسجد هم آمده است. مسعودی در مروج الذهب از آتشکده‌ای نام می‌برد به نام کوسجد که توسط کیخسروشاه ساخته می‌شود، و البته قبل از آن هم اشاره به سیروان و ری و بعد از آن هم اشاره به قومس کرده است. (مسعودی، ج ۱ ص ۶۰۴) اگر ما حد واسط این مناطق را در نظر بگیریم دقیقاً محل فعالیت شاه خوشین خواهد شد. پس با توجه به اینکه دو آتشکده اروخش در الشتر و آتشکده بلوران از جمله جای‌های استراتژیک است، شاید یکی از این دو آتشکده را منظور بوده باشد؛ اما این نکته هم نباید نادیده گرفت که بر اساس اعتقاد زردشتیان کوه شازند محل پرده گرفتن کیخسروشاه است، و مسعودی اشاره کرده که آتشکده‌ی مذکور توسط ایشان ساخته شده است، که اگر این قول صحیح باشد کوسجد مورد نظر، هجیج هورامان نخواهد بود؛ بلکه باید به نزدیکی‌های اراک کنونی برویم. البته گواهی ابن فقیه همدانی نیز گفته که جورقان با کردها از دریای فراهان اراک نمک به سمت میدیا می‌برده‌اند این نظریه را تقویت می‌کند. (همدانی، ۱۳۰۲: ۲۴۵) هر چند که مینورسکی و برخی دیگر از محققین کوسجد یا کوسجد را کوسه هجیج می‌دانند. مینورسکی در مقاله‌ی گوران آورده: محل «کوش خد» (کوسجد ابن الطاهر و کوسجد شرفنامه) شناسائی نمی‌گردد، اما اگر سفید رود را همان سیروان بدانیم اینچنین می‌نمایاند که قلعه‌ی مورد نظر «کوسج» باشد که در محل کنونی «کوسه‌ی هجیج» قرار گرفته باشد. (مینورسکی، ۲۰۰۶: ۱۵۸)

ابن خردادبه از رودی نام می‌برد که سپیدرود خطاب شده است و گفته که از دروازه شهر سیسر سرچشمه می‌گیرد (ابن خردادبه، ۱۳۴۰: ۱۲۱) و سیسر بنا به گزارش ابن حوقل مرز بین دینور و آذربایجان و همدان بوده و در این ناحیه قرار گرفته است؛ و نیز در خصوص زاینده رود آورده که این رود در همدان و نهاوند و قصرالصوص ... در جریان است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۱۰۵) که با توجه به گزارش‌های فوق گاماسیاب که یکی از شاخه‌های زاینده رود است را می‌توان برای سفید رود در نظر گرفت؛ کما اینکه در کوچ کلام نیز متواتر آمده است شاه خوشین در گاماسیاب پرده گرفته (غرق شده) و این اصطلاح را با چوگان بازی بر روی دریا توشیح نموده‌اند. که با این گواهی دیگر سپیدرود سیروان نخواهد بود، بلکه رودی است که به کوسجد نزدیکتر است تا به سیروان.

فاکتور دیگری که می‌توان به عنوان تأیید برای این مهم در نظر گرفت وجود واژه‌ی «جورقان» است که نام یکی از مناطق مسکونی نزدیک همدان است که پرویز اذکائی آورده: «تیره‌ی کردان گورانی که در متون کهن عربی آنان را جورقان یاد کرده‌اند ظاهراً دهستان جورقان کنونی همدان که آنرا نیز گوروان گویند بازمانده نام و نشان ایشان باشد». (اذکائی، ۱۳۷۵) این امر نیز محتمل است، چراکه بر اساس منابع کلامی یارسان در دوره‌ی ظهور ذاتی شاه خوشین، تمام لرستان و همدان گورانی زبان بوده‌اند، و این سند با گواهی مقدسی در «احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم» که عنوان کرده زبان اهالی همدان... «واتم واتوا» است (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۹۵) منطبق و مؤید یکدیگر می‌باشد، و بر اساس این دو سند می‌توان محل زیست گورانان را در صدهای پس از حمله‌ی اعراب، همدان و لرستان... تا جنوب مکریان در نظر گرفت. به همین خاطر وجود طایفه‌ی گوران در حکومت حسنویه، که از آنان به عنوان سپاهیان اصلی استفاده می‌شده امری بدیهی و طبیعی می‌بوده، چرا که حسنویه نمی‌توانسته خارج از این قلمرو (پهلویان) سپاهی فراهم بیاورد، و این قلمرو نیز جملگی گوران بوده‌اند. پس با توجه به مطالب فوق می‌توان گفت که خود برزیکانی و عیشانیه (بنی عناز) نیز تیره‌ای از گورانان بوده‌اند. هر چند تاریخ متواتر آنها را از قبیله شاذنجان‌ی آورده است، و شاذنجان‌ها نیز قبیله‌ای از گوران بوده‌اند، اما گواهی‌های فوق این امر را به یقین مبدل می‌سازد که برزکانی و عیشانیه گوران بوده‌اند.

اما اینکه آیا حسین بن مسعود کرد علوی با «بدر» در تقابل بوده تا باعث بشود بدر سپاهی به جهت مبارزه با خوشین مسعود به راه بیاندازد خود بحثی دیگر است که مستلزم بررسی و مذاقه‌ی بیشتر است. از آنجایی که ایده‌نولوژی یاری مبتنی بر مدارا و تکثرگرایی و دوری از جنگ و خشونت و خونریزی است و تمام سردمداران یارسان در ادوار و اعصار مختلف از سیاست دوری کرده و فقط مبارزات خود را در روشنگری و انقلابات فکری-روحی و سوق دادن مردم به سمت علم و آگاهی تعریف کرده، در نتیجه هیچگاه سپاهی که دارای شمشیر بوده را نداشته‌اند. شاه خوشین نیز یکی از این سردمداران است که دارای سپاه نهصد نهصد بوده، اما سلاح دست آنها ساز و هنر و عشق و عرفان بوده، نه شمشیر و ساز و برگ جنگی. بر این اساس وارد آمدن بدر بن حسنویه بر سر شاه خوشین به قصد دفع او فقط یک دلیل سیاسی داشته، آن هم مبارزه‌ی سیاسیون و حکام حکومتی با روشنگری و فعالیت‌های مدنی بوده است، تا مبادا زمانی شاه خوشین حرجی بر وی وارد کند. این سیاست که خاص تمام سیاستمداران است بدر را بر آن می‌دارد تا به محاصره‌ی قلعه‌ی کوسجد که مقرّ و محل استیلای شاه خوشین بوده بپردازد، و چون از یاران شاه خوشین (طبقه‌ای

خاص از گورانان) در سپاه بدر بسیار بوده، در نتیجه این ظلم را بر نتابانیده‌اند و بدر را به هلاکت می‌رسانند؛ و از آنجایی که کنش و رویه‌ی رفتاری یارسان مبتنی بر رعایت اخلاق و تمام شئونات انسانی است، در نتیجه وقتی که شاه خوشین از قلعه فرود می‌آید و کشته را بر روی زمین می‌بیند دستور می‌دهد تا او را کفن ساخته پیکرش را به نجف بفرستند تا در آنجا به خاک سپرده شود. (ابن اثیر، ج ۹ ص ۲۴۸-۲۴۵) (مجمعل التواریخ- والقصص، ص ۴۰۰-۴۰۱) (اذکایی ۱۳۶۷: ۱۵۰) دلیل دیگر بر صحت این مدعا که گوران‌های سپاه بدر فقط به دلایل اعتقادی- که دفع ظلم ظالم کرده باشند و نه اینکه انگیزه‌ای سیاسی در آن دخیل بوده باشد- اقدام به کشتن بدر می‌کنند، پیوستن آنها به نزد امیر شمس الدوله ابوطاهر بن فخرالدوله دیلمی پادشاه همدان پس از کشتن بدر است، و نه اینکه با رهبر معنوی خود سپاهی به جهت استیلا بر مناطق تشکیل بدهند و مبادرت به امر سیاست کنند.

پهلویان، قلمرو فرهنگی شاه خوشین

سرزمین پهلویان از زمان‌های بسیار دور محل نشر و نضج تفکر و اندیشه، علم و هنر بوده است. این میراث را می‌توانیم در زمان کاسی‌ها و لولوبی‌ها پیگیری کنیم. **هنر مفرغ و پرورش اسب کاسی‌ها و حجاری لولوبی‌ها** را می‌توانیم شاهد این ادعا بگیریم، که کمتر موزه‌ای معتبر در دنیا هست که مفتخر نباشد تا نمونه مفرغی از این دوران را در خود جای نداده باشد. این مهم در دوران بعد نیز تبلور پیدا می‌کند و **هنر مغان مادی** در حفظ و بازنشر علم، ادبیات و هنر را می‌توانیم برای آن مطرح کنیم. پهلویان که ماد کبیر نامیده می‌شده به دلایل خوش آب و هوایی و حاصلخیزی خاک و درآمد ناشی از باغات و زمین، دارای مردمانی متمول و متعاقب آن با فرهنگ و باسواد بوده است. استرابو درباره عادت‌ها و رسم‌های مادی می‌آورد: امروزه ردایی که ردای پارسی خوانده می‌شود و علاقه و عشق زنان به تیراندازی و سوارکاری و احترام و عزتی که برای شاهان خود قایل هستند و زیور و آلات زنان و حرمت آسمانی که مردم برای شاه دارند از جمله رسوم و عادات پارسیان است که از مادها اقتباس کرده‌اند. اما پس از برافتادن مادها بخش‌هایی از سرزمین‌هایی که تا ماد ادامه داشت پارسیان به دست آوردند، اما رسم‌های مغلوب شدگان چنان در نظر مغلوب کنندگان برای جلال سلطنتی با شکوه و مناسب آمد که تن دادند تا به جای برهنه بودن و تنها ستر عورت کردن جامه زنانه بر تن کنند و تمام بدن خود را با لباس بپوشانند. (استرابو، ۱۳۸۲: ۵۳)

دوران هلنی را با قباله‌های مکشوف شده‌ی هورامان را نباید از خاطر ببریم؛ و البته دوران طلایی اشکانیان و ساسانیان که این سرزمین را به پایگاه و جایگاه تمام داده‌های علمی، فرهنگی، هنری مبدل می‌کنند خود

حدیثی مفصل است که باید به شکل خاص به آن پرداخته شود. همچنین می‌توان به دوران باز نشر قرآن ایزدی در شیعه‌گری اوایل دوران اسلامی پردازیم که به دلیل همان بینش والای علمی، فرهنگی، هنری مردمان این سرزمین در زمره‌ی حامیان سرسخت اهل بیت و فرزندان مولایشان علی (ع) قرار می‌گیرند. که با این انتخاب عملاً نشان می‌دهند که زور، قدرت و ثروت (امویان، عباسیان) عاملی نخواهد بود که آنها را جذب کند. به همین خاطر این سرزمین (پهلویان) یکی از مراکز امن به جهت اسکان امامزاده‌های اهل بیت است که بسیاری از اندیشمندان، ذهاد و کبار دارای اشتغال دنیای اسلام را می‌توانیم در این قرون (قرون اولیه هجری) از این منطقه نام ببریم. وجود فضای باز علمی - فرهنگی - سیاسی در دوران خاندان ابی دلف و کنار زدن دست خلیفه عباسی از سر این سرزمین در زمان شکل‌گیری حکومت آل بویه سبب تنفسی نسبی برای ایجاد حیاتی مجدد برای مردم این سرزمین می‌گردد.

پس از نهضت شعوبیه و مقاومت در برابر توهین و تحقیرهای عرب، کار فرهنگی و تفاضل علمی در مقابل اعراب شدت می‌گیرد و در سده‌های دوم و سوم هجری زنده کردن فرهنگ کهن ایران زمین شکل داده می‌شود. صفاریان و شخص یعقوب لیث نقش قابل توجهی در بسط و بازسازی فرهنگ، زبان و ادب فارسی پس از تخریب چند قرن داشتند، که این مهم با پیدایش دولت سامانی جلوه‌ای ویژه به خود می‌گیرد. بخارا مرکزی می‌گردد برای فعالیت و ساماندهی تحركات علمی - فرهنگی ایران زمین. دلیل مرکزیت این منطقه که سبب می‌شود تا اهتمام بیشتری به زبان و ادب پارسی داده شود دوری خراسان از خلافت بغداد و وجود حکومت سامانی است. اما برعکس خراسان و خاور ایران زمین، منطقه پهلویان به دلیل نزدیکی به بغداد بیشتر زیر نفوذ فرهنگ عرب بوده، و متعاقب آن ظلم و ستم‌های بیشتری را متحمل شده است، خاصه اینکه علاوه بر مأمنگاه بودن برای اهل بیت دارای گرایش شیعه‌گری، شعوبی‌گری، خرمی‌گری، غالی - گری... نیز بوده است، و این دلایل سبب می‌گردد تا در تقابل و تضاد صد در صدی با خلافت امویان و عباسیان و اکراد اهل تسنن قرار بگیرد. در نتیجه تاریخ، قتل و غارت‌های فراوانی را در این مقطع تاریخی برای پهلویان شمالی (شهرزور) و پهلویان جنوبی (سیمره و سیروان...) گزارش کرده است. وجود اسلام - گراهای تندرو در شمال پهلویان (شهرزور) از قرن چهارم به بعد در منابع گزارش شده است که برای مردم محلی آزارهای فراوانی فراهم آورده‌اند. ابودلف در سال ۳۴۱ ه. ق از شیعه صالحی زیدی در شهر بیر (پیر) از شهرزور نام می‌برد که توسط شهر دیگر شهرزور به نام نیم ازرای به خاطر تعصب دینی مورد یورش قرار می‌گیرند و به خاطر پشتیبانی از شریعت آنها را به قتل می‌رسانند و در آتش می‌سوزانند و اموالشان را چپاول

می‌کنند. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۶) ابودلف در شرح شهرزور می‌گوید که امرای شهرزور بیشتر کرد هستند و مردم از علاقمندان عمر بن عبدالعزیز می‌باشند، اما کردها ایشان را به قیام بر علیه امرا و مخالفت با خلفا تشویق می‌نمودند. (ابودلف، ۱۳۵۴: ۵۵) که این گواهی حکایت از امرای کرد و مردم غیر کرد در شهرزور دارد. صاحب تاریخ هورامان می‌آورد: بعد از چندی بر حسب دستور باریه بیگ، اهالی نوین به منظور انتقام مسلمین سلین، در شب جم جم (عید کاکه‌بی‌ها) به عباس آباد حمله‌ور و قسمت اکثر از کافران را به دوزخ می‌فرستند. (شیدا، ۱۳۸۳: ۳۸۵) بر این اساس آرامشی که در خاور دور بوده را در منطقه پهلویان نمی‌توانیم سراغ بگیریم. در نتیجه منطقه پهلویان از هر زاویه و امکانی به جهت مقابله و مبارزه استفاده می‌کند؛ که یکی از این نوع مبارزات پایمردی بر زبان محلی خود است که داخل نهضت ترجمه نمی‌شود، بلکه با همان ادبیات محلی و پهلوی خود که اعتراضی تمام قد در مقابل اعراب بوده به شعوبی‌گری خود ادامه می‌دهد. فردوسی (۳۲۹-۴۱۶ق) در خراسان بر اساس داده‌های موجود از فرهنگ باستان ایران زمین دست به گردآوری اساطیر می‌زند و شاه خوشین لرستانی در منطقه پهلویان عیناً همین قدم را برمی‌دارد. آن یک شاهنامه‌ی فارسی خلق می‌کند و این دیگر شاهنامه گورانی. شاه خوشین پس از آنکه با یارانش از سفر مکه به منطقه لرستان بر می‌گردد دعوی الوهیت می‌کند و سعی دارد تا نهضت پاسداری از ارزش‌ها، فرهنگ و هنر منطقه را در دستور کار قرار بدهد؛ از این رو به دیدار هر کدام از بزرگان ذهاب و اربابان علم و هنر منطقه می‌رود و آن‌ها را به سلک یاران خود در می‌آورد. با ظهور شاه خوشین انقلابی عظیم در فکر و فلسفه و هنر منطقه ایجاد می‌شود، و شاید اگر گفته شود که شاه خوشین بر اساس مستندات و قرائن موجود بزرگ‌ترین شخصیت روحانی-تاریخی پهلویان باشد به گزاف نگفته باشیم، چراکه تمام اکابر و اعظم منطقه قیادت وی را پذیرفته و بر بزرگی ایشان گواهی داده‌اند. بزرگانی همچون: باباطاهر، بابابزرگ، کال نازدار، شاه گگه احمد، پیر شالیار... که به شرح مختصری از این بزرگان و چگونگی ارتباط آنها با شاه خوشین بر اساس نسخ خطی خواهیم پرداخت.

همانگونه که گفته شد مردم پهلویان در صدر اسلام به تشیع روی می‌آوردند و پس از آن این سرزمین محلی می‌گردد برای تجمیع علویان و آل بیت. همچنین خرمدینه دارای پایگاه و جایگاه بوده و علاوه بر نضج و نشر خرمدینه، غالی‌گری و شعوبیه و آموزه‌های مغان مادی که در نهانخانه‌ها و محافل خصوصی این دیار سینه به سینه نقل می‌شده را نباید از خاطر ببریم. بر این اساس بافت فکری-فرهنگی مردمان این سرزمین (گورانان) در این قرون دستخوش دگرگونی می‌شود و تکامل آن بر شالوده‌ی آموزه‌های مغان مادی

شکل داده می‌شود. در نتیجه می‌توان گفت گوران قبل از اسلام و صدر اسلام با گوران زمان خرمدینیه و شاه خوشین تفاوت پیدا می‌کند و در این زمان پهلویان چهره‌ای جدید از بار فکری-فرهنگی به خود می‌گیرد. همچنین تاریخ، مهاجرت‌های بسیاری از این مردم به مناطق مختلف را در این دوران گزارش کرده است. بر اساس گزارشی که ابن اثیر آورده، عده‌ای کثیر از مردم پهلویان در قرن سوم هجری از این منطقه کوچ می‌کنند و به نواحی شمالی زاگرس می‌روند؛ در بین راه تعدادی از ایشان در کرکوک و موصل می‌مانند و مابقی ایشان به محل اسکان فعلی علویان آناتولی مهاجرت می‌کنند. این گزارش مصداق این نظر است که مردمان دیملی از پهلویان بوده‌اند؛ چراکه زبان، فرهنگ، دین و باور این مردم جدای از مردم پهلویان نیست و جملگی این موارد مؤید این مفهوم است. خاصه اینکه مردمان این جغرافیا دارای یک زبان، یک فرهنگ، و باورمند به عقاید خاص شیعه گری، غالی گری، مزدکیه و خرمیه بوده‌اند.

ابن اثیر این مهاجرت را اینچنین گزارش کرده است: در سال ۲۱۸ جمع کثیری از مردم جبال و همدان و اصفهان و ماسبدان و غیره، دین خرمی را پذیرفتند و جمع شدند و در همدان لشکرگاه ساختند و معتصم بر ایشان سپاه فرستاد و اسحاق بن ابراهیم مصعب با آن سپاه بود و او را در ماه شوال این سال مأمور جبال کرد و اسحاق در اطراف همدان با این مردم روبرو شد و شصت هزار تن از ایشان را کشت و کسانی که مانده بودند، به روم فرار کردند. (ابن الأثیر، ۱۳۸۱: ۳۹۷۵) همچنین می‌آورد که در سال ۲۱۹، جمعی از خرمدینان که در جنگ همدان جان به در برده بودند، به بلاد روم گریختند و به توفیل امپراتور قسطنطنیه پناه بردند. در این مهاجرت که از کرکوک و موصل و نواحی شمالی عراق و محل زیست فعلی ایزدی‌ها می‌گذشته، با گزینش منطقه به جهت اسکان توسط عده‌ای از ایشان موجبات شدت تحرکات مزدکی گری و مانویت در منطقه را فراهم آورده که در نهایت در قالب ایزدی گری در قرن ششم جلوه می‌کند. البته ناگفته نماند که افکار یارسانی نیز در همین سال‌ها (۲۱۹ ه. ق) در جبال توسط بهلول ماهی در این منطقه نمود داشته، که با وجود دعوت پنهانی بهلول و وجود نهضتی فراگیر در منطقه، از نمود کمتری برخوردار بوده است. همچنین در متنی سریانی که تاریخچه‌ی آن در سده‌ی ششم میلادی تدوین گردیده، و اخبار آن باید مبتنی بر اطلاعات واصله از کسانی باشد که همزمان با رویدادها می‌زیستند، آمده: در شهر «کرخ بیت سلوک، سلوک» (کرکوک) از هیجانانگیزی سخن رفته که حاصل جنبش مزدکیان بود. این تاریخچه، همانند بسیاری نوشته‌ها، طرفداران مزدک را مانوی نامیده است. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۷: ۳۹۷) در واقع می‌توانیم بگوییم که دیملی‌های مناطق شمالی همین مردمان پهله‌نشین هستند که بر زبان، فرهنگ و باور خود داشته‌اند و

هم اکنون نیز از هر منظری با مردمان پهلویان تفاوت آنچنانی ندارند. ایضاً ابن الأثیر در خصوص شماره‌ی خرم‌دینانی که در همین سال (۲۱۹ هـ.ق) با عنوان اسارت به بغداد کوچانده می‌شوند آورده: اسحاق بن ابراهیم در ماه جمادی الأول/ ۱۳ مه به بغداد بیامد و با خود مردمان بسیاری از اسیران خرم‌دینان بیاورد. گفته‌اند که شمار این گروه جز زنان و کودکان صد هزار تن بوده است. (ابن الأثیر، ۱۳۸۱: ۴۹۸۰) و بر اساس گواهی ابن خلدون، اسحاق از سوی مأمون به عنوان جانشین معرفی می‌شود و فراتر از آن حکومت سواد و حلوان هم به دایره اختیارات وی افزوده می‌گردد. (ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۹۶) و این یکصد هزار نفری را که به بغداد می‌برد از مردمان پهلویان بوده است که بعدها به فیلی‌های بغداد اشتها پیدا می‌کنند.^۱ شاه خوشین زمانی به زبان، ادبیات، فرهنگ، هنر، فکر و باور، میهن پرستی و حس ناسیونالیستی و میتولوژی این منطقه از زاگرس می‌پردازد که مردمان سایر نواحی زاگرس متأثر از زبان عربی در حال گذار از نهضت ترجمه بوده‌اند؛ و گاه برای سبقت از همدیگر در فرمانبرداری از اعراب سنگ بر سر این جماعت (گوران) می‌کوفتند که هر کس با زبانی غیر از زبان قرآن سخن بگوید کافر است و مستحق مرگ. اما شاه خوشین علی‌رغم دشمنی‌های فراوانی که از جانب اعراب و نومسلمانان به خود می‌دید به نهضت خود ادامه داد و ضمن همراه ساختن تمام بزرگان و ذهاد و روشنفکران این سرزمین با خود، هم بنیان ناسیونالیزم منطقه‌ای می‌گذارد و هم اینکه مانع از نابودی فرهنگ و زبان مردمان زاگرس می‌شود. رد پای ایشان را بر اساس متون کهن و نسخ موجود می‌توان در جای جای پهلویان دید. در شهرزور (روستای هاوار واقع در شنرویی)، در هورامان (پلنگان و هورامان تخت)، در دالاهو (ریجاب و چگونگی ملاقات با بابا فقی و حکایت ابودوجانه)، در همدان (شرح ملاقات با باباطاهر در همدان) دارای پایگاه و جایگاه بوده، و لرستان که زادگاهش بوده را هم به عنوان مرکز نشر و نضج داده‌های فکری خود قرار داده است. به عبارتی دیگر سرزمین پهلویان از جنوبی‌ترین نواحی آن تا شمالی‌ترین نقطه‌ی این سرزمین محل فعالیت و مجاهدت‌های ایشان با یارانش بوده است.

شاه خوشین پس از چند قرن سکوت و خفقان به واسطه‌ی حضور اعراب، دست به انقلابی فرهنگی می‌زند و تمام باورهای بومی و منطقه‌ای را از کرپن‌ها تا زمان خود دوباره احیاء و باز نشر می‌دهد. علی‌رغم مخالفت نو مسلمانان با اینگونه فعالیت‌ها شاه خوشین اسطوره‌ی پهلویان، زبان، ادبیات و باور، هنر و موسیقی پهلویان را زنده می‌کند و آنرا به نسل بعد از خود تحویل می‌دهد.

۱- پهلویان (گوران، لک، کلهر، فیلی، دیملی)، نگارنده.

اسطوره را با همان قالب شاهنامه معرفی می‌کند، ادبیاتی حماسی که با افسانه متفاوت می‌باشد و در نزد مردمان بلادالفهلویین از دیر باز دارای اهمیت بوده است، و این اهمیت تا به اعتقاد هم کشیده می‌شود. این باور به عنوان زیربنای فکری منطقه‌ی پهلویان نخستین بار در کلام‌های دوره شاه خوشین عنوان می‌گردد و بعدها حکایت‌های مربوط به این اساطیر نسل به نسل از سینه‌ای به سینه‌ی دیگر نقل می‌شود. وجود ذهنیت فرّ ایزدی نزد مردمان این سرزمین، عرق به پادشاهی مشروطه را در میان این مردم متبلور می‌سازد. وجود میت یا اسطوره‌ی نجد ایران در منطقه پهلویان از دیرباز بوده و مردمان این منطقه به این مهم توجه شایانی نشان می‌داده‌اند. در واقع اگر فردوسی زحمت گردآوری این حکایات را کشیده به معنای این نیست که مردمان این منطقه شاهنامه فردوسی را به زبان گورانی برگردان کرده باشند، چرا که این حکایت‌ها به شکل شفاهی در نزد مردمان این فلات بوده و نسل به نسل و سینه به سینه انتقال داده شده است. خاصه اینکه وقتی کلام‌های دوره بهلول ماهی در قرن دوم و کلام‌های دوره شاه خوشین در اواخر قرن چهارم را مورد مذاقه قرار می‌دهی به این مهم پی خواهی برد، و البته در شاهنامه‌ای که شاه خوشین آنرا احیاء و به ادوار ظهور ذاتی دیگر می‌سپارد حکایت‌هایی هست که در شاهنامه فردوسی وجود ندارد، و این خود دلیلی دیگر است بر غنای حکایت‌های اساطیری در منطقه‌ی پهلویان. متن کلامی سرانجام به حدی در دوستداری و پیوند با زبان و فرهنگ ایران‌زمین ژرف و دقیق است که به‌رغم تمامی برداشت‌هایی که از سلطنت غزنویان و مذهب سلطان محمود و نزدیکان او و نسبت هجو فردوسی و بحث‌هایی که امروز به تلاش متفکران در بحث ایران‌شناسی مردود شناخته شده‌اند، جلوس سلطان محمود غزنوی و احیای زبان و ادب فارسی و تولد شاهنامه را در آن دوره با تمام تناقض‌های موجود شخصیتی و تاریخی سلطان محمود به عنوان یکی از ادوار اعتقادی اهل حق (یارسان) می‌شمارند. شادروانان شاهنامه‌دان و شاهنامه‌شناس گویی دفاعیه‌هایی را که عیناً ارائه می‌شود، در دفاع از متن ژرف‌پوی سرانجام و انتخاب و اعتقاد پیروان آن به قلم آورده‌اند؛ شادروان استاد مسکوب می‌نویسد: «... اما در ساحت جامعه‌شناسانه (و در روند تاریخ) در برابر اقوام هم‌دین و در نتیجه «هم‌هویت» - به‌ویژه عرب‌ها - ما همچنان به عنوان مردمی متفاوت و دارای هویت خود بر جای ماندیم. از نظر تاریخی، ایرانی و مسلمان و از نظر اجتماعی مسلمان و ایرانی؛ بسته به آنکه از چه زاویه‌ای نگاه کنیم، یکی مقدم و یکی مؤخر. تمام مقدسات علویان (یارسان) با شخصیت‌های حماسه ملی ایران منطبق و یگانه می‌شود و این کتاب خرد و دانایی و انسان‌سازی و اخلاق و عفت و مبارزه و آزادی و عدالت، در دیدگاه

مرزداران کرد، ترک، عرب و... تقدسی فراتر از زبان و تاریخ و ملیت می‌یابد و اقیانوس ایمان و اعتقاد آنها را شکل می‌دهد.^۱

یکی دیگر از مواردی که مردمان پهلویان به آن فخر می‌فرشند غنای موسیقی و مقام‌های باستانی موجود در آن است که نمونه‌ی این غنا را در سایر مناطق نمی‌توان شاهد و مثال کرد. این غنا، ارزش و اعتبار را می‌توان مرهون مجاهدت‌های شاه خوشین دانست. موسیقی این منطقه یعنی: «مور»، «سیاچمانه» و «هوره» برگرفته از یک منبع پردازش است و آن هم آمده از مغان مهرپرست کرین می‌باشد که شاه خوشین برای احیاء، بازنش و حفظ و جلوگیری از امحاء و نابودی این موسیقی (مقام‌ها و لحن‌ها) تدابیری تحقیقی، ترغیب و تشویق برای بازسازی نغمات باستانی همچون: سوارسوار، جلوشاهی، جنگه‌را، قطار، سحری، گل و خاک (گل و خار)، مقام نکیسا، پاه مور، مجنونی، باریه... اتخاذ می‌کند. تعداد مقام‌های احیاء شده و ساخته شده در زمان شاه خوشین بسیار بوده اما متأسفانه بنا به دلایلی در گذر زمان از بین می‌روند و بعدها در زمان پردیور دوباره خوانی می‌شوند. بر اساس اسناد موجود شاه خوشین هر کدام از یاران خود در سپاه نهصد نهصد را سازی هدیه می‌بخشد و آنها را در تحقیق، احیاء و تنظیم مقام‌های باستانی راهبر می‌گردد. بزرگ‌ترین ارکستر سمفونیک تاریخ (نهصد نهصد) را شکل می‌دهد و خود به عنوان رهبر این ارکستر ساز تنبور را برمی‌گزیند؛ به همین خاطر است که به این ساز (تنبور)، ساز شاه خوشینی گفته می‌شود. کلام‌ها نام بیشتر از شصت ساز را برای این ارکستر سمفونیک آورده است. (نسخ خطی کلام‌ها)

«تنبور» که در لهجه‌ی محلی «ته‌میر» می‌باشد از جمله آلات موسیقی موجود در منطقه است که در بزم‌های دینی و عرفانی به جهت اجرای مقام‌های مرتبط همراه خنیاگر یا موزیسین می‌باشد. اگر از نقش نگاره‌های دوران کاسی‌های لرستان در ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد که تنبورنوازی را نشر و آموزش می‌دهد بگذریم به اهمیت تنبور در متون پهلوی در همین سرزمین کاسی‌ها (پهلویان جنوبی) می‌رسیم. در کارنامه اردشیر بابکان آمده که اردشیر طنبور می‌نواخته (کارنامه اردشیر بابکان ص ۸) و با توجه به اینکه محل زیست و پادشاهی ساسانیان بیشتر در نواحی پهلویان و یا قلمرو گوران‌ها بوده است (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۴۰) قدر مسلم می‌توان سلسله ساسانی را از گوران‌ها به حساب آورد، خاصه اینکه طبری نیز آورده که اردشیر از بازرنگیان بوده است. (طبری، ج ۲ ص ۵۸۰) (کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۳) (اصطخری، ۱۳۴۰: ۱۳۸۵) منطقه‌ی محل زیست کاسی‌ها و یا گوران‌ها که به لرستان (لر کوچک، لکستان) اشتها پیدا می‌کند محل پروردگی

۱- حماسه ملی ایران، محمد علی سلطانی، روزنامه اطلاعات

و بزم و مقام می‌گردد. ساخت و پرداخت ساز و آواز در منطقه‌ی مذکور در زمان بهرام گور به اوج شکوفایی بی نظیر خود می‌رسد. بهرام گور دستور می‌دهد دوازده هزار خواننده‌ی زن و مرد از هندوستان بیایند. مجموعه شواهد حاکی از آن است که **گوسان** نقش قابل توجهی در زندگی پارتی‌ها و همسایگان آن‌ها تا دوره ساسانیان ایفا می‌کند. بارید ۳۶۰ مقام را برای ایام سال می‌سازد و آمدن گوسان‌های هندی به جغرافیای مذکور و همنشینی با خنیاگران منطقه بر رشد و شکوفایی هر چه تمامتر آن می‌افزاید. این ارتباط با خنیاگران هندوستان مجدد در زمان شاه خوشین شکل داده می‌شود که نمونه‌ی آنرا می‌توان شخصی به نام هندو با ساز رباب در این دوره دانست. ماد کبیر که به ماهات یا کشور ماه نامگذاری می‌شود در هر عصر و دوره‌ای پیشگام در حفظ و اشاعه‌ی فرهنگ و هنر و ادبیات نجد ایران بوده است. به همین خاطر اسم «دین آور» بر بخشی از این ماهات وجه تسمیه می‌گردد. دینور علاوه بر اینکه از بار علم و دانش شاخص نجد ایران بوده، از بار هنری نیز همگام با ادبیات و فرهنگ دارای پایگاه نشر و احیاء نغمات گوسان‌های زمان باریدها نیز بوده است.

ابوحشیشه یکی از طنبوریان ماهر در فن خود بوده که دارای کتاب‌های: *المغنی المجید* و کتاب اخبارالطنبوریین بوده است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۴۰) همچنین جحظه شاعر و آوازه خوان و طنبور نواز حاذقی که دارای کتابی به نام *الطنبوریین* نیز بوده است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۴۰) ابن طرحان ابوالحسن علی بن حسن رویه خوبی در آواز و سرمایه ادب داشته و تألیفاتی همچون کتاب *اخبارالمغنین الطنبوریین* نیز داشته است. (ابن الندیم، ۱۳۸۱: ۲۵۷) و **طرحان** یکی از مناطق مهم در حفظ و اشاعه‌ی ساخت و پرداخت تنبور با مقام‌هایش بوده است. در کل موسیقی در این منطقه دارای ارزش و اعتبار است و آنرا مقدس می‌دانند که پرداختن به آن نه برای لهو و لعب، بلکه برای ایجاد تفکر و رسیدن به مفهوم و معنا است. شاه خوشین به عنوان یک انقلابی اصلاح‌گر، کلیدی‌ترین شخص در حفظ و اشاعه‌ی مقام‌ها و نغمات باستانی پهلویان است و آنچه که از بارید و نکیس... به جای مانده و تحت عناوین هوره و مور، سیاچمانه، مقام‌های باستانی که با سازهای مختلف تنبور و سورنا... اجرا می‌گردد از آن یاد می‌شود با سپاه نهصد نهصد خود موجبات پردازش جدید آنرا فراهم می‌آورد. این گنجینه‌ی هنری در **دلفان**، **طرحان** و **دینور** احیاء و نضج پیدا می‌کند و بعدها به مناطق شمالی‌تر یعنی هورامان و شهرزور نیز نشر و گسترش داده می‌شود. تیمور بانیارانی برخی از سازهای موجود در سپاه شاه خوشین را اینچنین عنوان می‌کند:^۱

۱- نسخه خطی نگارنده، بند تیمور وات یکجار

نهصد نهصد بيو وه روی کار / بژنان مقام هر یک و یک تار
 نهصد تمیره بزم حقانی / واویلا و روروی شین فانی
 نهصد کمانچه داودی مقام / زمزمه‌ی زینت بزم سرانجام
 نهصد موکش ژن طرز پا و مور / نهصد ژ دایره نهصد ژ بلور
 نهصد ژ تار ژن نغمه رنگارنگ / نهصد ژ شیور پی بساط جنگ
 نهصد ژ کرنا جنگ خیبری / نهصد مقامات طبل دوسری
 نهصد گورگه نهصد طبل کوس / زیره‌ی عراوان فیل منگولوس
 نهصد هی خوشخوان وه آواز برز / زمین و زمان شفق بدی درز
 و سرمه ستور سپای بی حساو / زمین بلرزو تا نه گرده ی گاو
 ایمیش و جمله نهصد هزاریم / شهید هجران خاوندکاریم

یاران شاه خوشین

اما در خصوص یاران شاه خوشین و سپاه نهصد نهصد هی ایشان متأسفانه اطلاعات مفصلی در دست نیست و از کلام‌های این دوره که خود می‌بایست مثنوی هفتاد منی باشد جزء چند بند مختصر به جای نمانده است. این مهم نیز علاوه بر مکتوم شدن حقایق تاریخی مربوط به این دوره سبب شده تا تحریفات زیادی هم بر آن وارد گردد. یکی از این تحریفات مصادره‌ی بزرگان منطقه و یاران شاه خوشین توسط دین و فرهنگ غالب است. شرح چگونگی ملاقات شاه خوشین با هر کدام از بزرگان منطقه‌ی پهلویان خود مقاله‌ای جداگانه است، که به ذکر دو مورد از ملاقات‌های ایشان بسنده خواهیم کرد و سایر توشیحات مربوطه را به حوصله‌ای دیگر وا می‌نهمیم. در نسخ خطی یارسان در بیان دیدار با بزرگان منطقه آمده:

«... بابای بزرگ شاه را میهمانی نمود، و خواست که فردا پیشکش آورد، و جهت تحفه می‌گردید. شاه را روشن بود، امر نمود که دو طفل از چین ماچین آورده آن را می‌خواهم که دلفان از نچیره‌ی آن‌ها بودند. یکی اسم ... او را به غلامی خود قبول نموده که کدخدا شهره‌ی میری از نسل او خواهد شد و شاه عالم همه یاران در خدمتش به سر حسن گاویار رفتند، او نیز منتظر بود. وعده بود، یاران عرض نمودند که او را آزمایش نمایم، و شاه امر فرمود که احتیاج نیست ما او را می‌شناسیم و او ما را می‌شناسد، دروغ نمی‌گوید؛ و یاران معذور داشتند که کرم نما او را امتحان نمایم. و امر نمود که چنان باشد. شاه گگه احمد خود را مارالی نمود، و خود با یاران هیاهویی از دنیای او افتادند تا اینکه خود را به حسن گاویار رسانید و به زبان

آمدند که باباحسن گاو مرا ندیدی؟ حسن گاویار گاو کوهی را در زیر جفت بسته بود به گاویاری مشغول بود، در این اوقات حضرات در خدمت شاه عالم رسیدند، نظر کردند که باباحسن مشغول است، صدا زدند: ای گاویار هیچ صیدی از اینجا نگذشت؟! گفت: غیر از این صید که در زیر هیشم دیگر هیچ صیدی نیامد پیشم. شاه گگه احمد به صورت خود تبدیل یافت، گفت: ای بابا عجب مرا پناهی دادی؟! گفت چه دانستم که شما با هم در سر دعوا بوده‌اید. من هرگز دروغ نگفته‌ام، علی‌الخصوص با شاه عالم. آخر التجا آورد و قدم مبارک شاه عالم را زینت دو عین نمود. و شاه عالم را مهمانی نمود، فصل زمستان بود، کل برف زمین را شکوفه پوش نموده هیچ میوه یافت نمی‌شد. یاران از حسن گاویار میوه‌ی تازه طلب نمودند، یکی انگور تازه و دیگر خربزه؛ و حسن گفت: در زمستان این‌ها کجا پیدا خواهد شد؟! شاه عالم فرمود که: به باغ برو، باغ بوستان رسد مرا نگاه داشته‌اند. حسن گاویار به باغ رفت، یک سبد عظیمی انگور بچید، و بعد به بوستان رفت چند دانه خربزه‌ی بسیار تحفه چیده به نظر مردان رسانید که میل فرمودند، و تشریف شریف بردند به گردنگاه، و امر ارزانی فرمودند و مکان‌ها را به مردان بخش نمودند، و هر کدام جایی را انعام فرمود که جهت سرکار کسانی که به ایشان امید بسته‌اند صرف نمایند. شاه عالم با بابای بزرگ باقی ماند، هر چه را فرمود کدخدای این میانه به تو دادیم، و بنا به فرموده‌ی شاه گفت: بابا بیا تو نیز او شاه را امینی داده و چند بخش ولایت‌ها فرمود که: بابا فقیه در تنگ ریژاو نزول دارد، باید بر سر او برویم که دعواکار است. یاران گفتند: امر از شاه عالم است. به کاکاردا فرمود: برگرد مخبر نمائید شاه عالم بدینجا تشریف می‌آورد مکالمه با هم نمایید؛ و کاکاردا با بابا مکالمه نمودند کمتر عتب (خشم) گردید... (نسخه خطی)

در خصوص رابطه‌ی نسبی بابا بزرگ و شاهزاده محمد و شاه گگه احمد هم در بین مردمان منطقه و هم در برخی از کتب و گزارشات تأییدیه‌هایی شکل گرفته است. راولینسون گزارش کرده: «شاهزاده احمد را یکی از سه برادران می‌دانند که دو برادر دیگر عبارتند از سلطان محمود (بین لرها به شاه محمد معروف است) که در دشت هلیلان نزدیک کرمانشاه مدفون است و دیگری سلطان ابراهیم که به بابابزرگ معروف است و در تمامی استان به عنوان یک قدیس مورد پرستش است.» (راولینسون، ۱۳۶۲: ۱۳۳)

مقبره‌ی شاه گگه احمد در شمال غربی مازو در دشت لاله بر فراز کوهی سخت و صعب قرار دارد. مردم منطقه این امامزاده را با نام گگه احمد یا سید احمد معرفی می‌کنند، و در نسخ کلامی یارسان با شاه

گگه احمد آمده است.^۱ خادمین این امامزاده عمامه‌ی قرمز بر سر می‌گذارند و علت انتخاب این عمامه را بر می‌گردانند به حکایتی از شاه گگه احمد که در زمان حیاتش همیشه شال قرمزی به کمر می‌بسته است، پس ایشان نیز به تقلید از شاه گگه احمد این عمامه قرمز را بر سر می‌گذارند. ظاهراً شاه گگه احمد دارای غضب خاصی در مواجهه با دشمنان بوده است. مینورسکی می‌نویسد: «سیدهایی از طایفه‌ی پاپی از آن (بقعه شاهزاده احمد) مواظبت می‌کنند، این سیدها عمامه قرمز بر سر دارند و خاطره خرمیان را که پرچم قرمز داشتند در ذهن انسان مجسم می‌نمایند.» (مینورسکی ۲۷) حمید ایزدپناه نیز آورده که شاهزاده احمد در کوه‌های مازو و در بخش پاپی از جمله قزلباشان پیرو اهل حق است که وجود شال و دستار قرمز منتسب به قزلباشیه است (حمید ایزدپناه ج ۱ ص ۱۳۰. همچنین ج ۳ ص ۲۰) ایزدپناه با اندکی تلخیص قزلباشیه قرن نهم و دهم را به محمره قرن چهارم تعمیم می‌دهد. هر چند در زمان باباخوشین و متعاقب آن حضور شاه گگه احمد در لرستان وجود خرمدینان و فعالیت‌های آن‌ها بر اساس گواهی تاریخی انکار نمی‌گردد و قیام‌هایی نیز در آن ادوار در لرستان بر پا می‌کنند، اما پس از ظهور شاه خوشین تمام بازماندگان خرمیه که در آن زمان به واسطه‌ی شهادت بابک در اضمحلال بودند گرد ایشان جمع می‌گردند و شاید بستن شال قرمز از جانب شاه گگه احمد به دستور باباخوشین پلوتیکی فکری بوده است تا ضمن نزدیکی به خرمیه در جذب این افراد و ایجاد اعتماد به جهت فراخواندن تعریف گردد.

اما چرا در نسخ کلامی و همچنین مردم منطقه ایشان را شاه گگه احمد می‌خوانند، بر می‌گردد به حکایتی که از وی نقل می‌کنند. گگ در زبان محلی به بز بی شاخ می‌گویند. ظاهراً ایشان بزى داشته که شیر فراوان می‌داده و به امر الهی هر چه از شیر آن می‌دوشیده‌اند تمام نمی‌شده است. شاه گگه احمد یکی از متنفذین و علمای منطقه در زمان خود بوده که صاحب کرامات و مستجاب‌الدعوه بوده است. مردم منطقه قیادت ایشان را پذیرفته و تماماً در سلک پیروان ایشان قرار می‌گیرند. شاه گگه احمد به وقت ظهور باباخوشین دارای عمری میانه - یحتمل بین چهل تا پنجاه سال - بوده است که اگر مبنا را تولد شاه خوشین در سال ۳۴۳ قمری بدانیم پس تاریخ تولد شاه گگه احمد تقریباً اوایل قرن چهارم می‌شود. با ظهور شاه خوشین معادلات اعتقادی منطقه دگرگون می‌شود، به شکلی که علویان منطقه بوی حق را از شاه خوشین استشمام می‌کنند و در سلک یاران ایشان قرار می‌گیرند. مینورسکی که در صد سال پیش از منطقه بازدید می‌کند این چنین

۱- دو شاهزاده احمد وجود دارد، یکی در دهستان مازو و دیگری در پا علم کبیر کوه نزدیک به پل دختر و هر دو شاهزاده نیز در يك مسیر قرار دارند یعنی مسیر خرم‌آباد-اندیمشک.

می‌نویسد: "اکثر لک‌ها پیرو فرقه علی‌اللهی (اهل حق) می‌باشند. همچنین طوایف سگوند، پاپی و بدرایی پیرو این فرقه هستند. به عقیده‌ی پیروان فرقه اهل حق، گُرستان صحنه فعالیت‌های سومین مرحله تجلی الهی است که باباخوشین نامیده می‌شود. یکی از پناهگاه‌های (مکان‌های مقدس) مهم این فرقه آرامگاه شاهزاده احمد (فرزند ادعایی موسی کاظم) می‌باشد که در ناحیه کوس در نزدیکی کوه بی‌آو (در منطقه قلاوندها) قرار دارد. (مینورسکی، ۱۳۶۲: ۲۷) این گزارش مؤید حضور یارسان‌ها در منطقه است که به جهت زیارت مقبره‌ی شاه گگه احمد - که تازه بنا شده بوده - اقدام می‌کرده‌اند. شرح ملاقات و مناظره‌ی شاه گگه احمد با شاه خوشین را در نسخ خطی یارسان به این شکل گزارش نموده‌اند:

«... دست خود را ظاهر نمود و خلاق مطیع گردیدند و بعد از آن در ولایت کشف و کرامت به مردم نشان داد و اساس شاهانه آراسته نمود. به عرض رسانید که یا شاه، گگه احمد در اینجاست دعواکار شخصیت، و کاکا ردا را امر فرمود که ما بر سر عالم به قدم مبارک نموده باشیم، و کاکاردا گفت: رضا با شاه عالم است. امر نمود که غلامان را احضار دار که تدارک خود را مهیا نموده که اول به دیدن شاه گگه احمد رفته باشیم، رفع دعوی او بشود. و کاکاردا به فرموده‌ی شاه جانبازی نمود تا یاران همه حاضر گردند. شاه عالم فرمود که بسیار کس چشم به راه است، برویم شاه گگه احمد را آزمایش کنیم، ببینیم در چه دست، گفتند امر شاه مطاع است، و شهنشاه عالم بر سر شاه گگه احمد آمد و خبر از برای شاه گگه احمد آوردند که شاه عالم به سرکشی شما می‌آید. شاه گگه احمد پیشواز نمود و شاه را میهمانی کرد، بعد از چند سر گفتگو کرم گردید، شاه گگه احمد را شاه عالم بر این اظهار نمود، فرمود گگه احمد مطیع گردید، من زیاد چون بر تو مطیع گردیدم، شاه عالم فرمود به چه طریق روشن بنما شاه گگه احمد گفت:

- شاه گگه احمد مهره مؤ:

با هم آییم با هم آییم ای برادران با هم آییم
قیان باوریم میدان زمایم هر کس وزنش سنگین تر او رهنماییم

شاه عالم امر فرمود: ای کاکاردا قیان را بیاور که شاه گگه احمد دعوی او کوتاه شود. فرمود: کرم‌دار عالم، قیان را حاضر نموده‌اند. شاه گگه احمد را فرمود بیا در قیان بنشین، شما نیز توجه نمایم، که شاه امر نمود من کفش خود را به قیان می‌گذارم اگر برابر شدند برابر باشیم اگر کسر آمد شما زیاد باشید، اگر زیاد آمد همچنان زیادی و بیا در نشین و این گوهر کرم نمود.

- شاخوشین مهره مؤ:

خوشین به چه ئیم، سرپوش گه نجیم سالار ده و چوار، ها ههفت و په نجیم
 قه پان باوه ران میگردان بسه نجیم هه ر ئان سه نگینتره ئه و پا به گه نجیم
 شاه گگه احمد در قپان نشست، شاه عالم کفش را از پا بیرون آورد و در قپان نمود و قپان را کشیدند، شاه
 گگه احمد در هوا افتاد و پای کفش در زمین ماند اصلاً حرکت ننمود، شاه فرمود:
 - شاخوشین مهره مؤ:

نازاده ده رویش خوشین به چه نا نازاده ده رویش
 هزاران تیر باطنی دارم در کیش هر کس از شاه خوشین شک آورد پیش
 پلنگازش کنیم صافی نه بو ریش

- شاخوشین مهره مؤ:

نازاده که رده خوشین به چه نا نازاده که رده
 زات موتله قیم نه زاد نه مرده من نشان به مصطفی دادم پشت پرده
 همه عالم و جهانی ما دادیم خورده سهره نگان وه ده ستم هه رده بو هه رده

- شاخوشین مهره مؤ:

خانه در بلغار خوشین بچه نا خانه در بلغار
 تریاک گاو کوهی دارم حکم مور و مار هر کس از کار شاه خوشین شک آورد بار
 پلنگازش زخم زه خمش نه وو چار

این دفعه شاه گگه احمد به اقرار آمد مطیع شد و از قپان بیرون آمد در قدم شاه عالم افتاد و این کلام را
 فرمود:

- شاه گگه احمد مهره مؤ:

رسولمهن سه روه ر خوشین بچه ئیم ره سولمهن سرور
 دین پاک داریم مذهب از جعفر پیاله مان هورده ن ژه حهوز که وسه ر
 میرم شاه خوشین نه قدم شا حه یده ر

مقبره ی شاه گگه احمد در ابتدا یک حصار سنگی کوچکی (کلینه) بوده که قریب ۲۰۰ سال قبل یک
 مرد تاجر دزفولی بقعه و آرامگاهی بر آن بنا می کند. (پایی، ۱۳۸۹: ۴۲۸) این گزارش که محل دفن شاه گگه
 احمد در ابتدا سنگ چین بوده، همچنین سبک نگرش در ایجاد بنا برای مرده (حتی بزرگان) که خاص

یارسان بوده... صحنه‌ی بیشتری بر یارسانی بودن شاه گگه احمد می‌گذارد، خاصه اینکه تمام این مقابر و گنبدها و بقعه‌ها بعدها توسط افرادی دیگر (غیر یارسانی) بنا می‌گردند. مردمان محل از وجود نسخه‌ای خطی صحبت به میان می‌آورند که در آن شرح مسافرت‌های شاهزاده احمد با یارانش، زندگی و کرامات ایشان آمده است که گویا این نسخه از جانب خادمین که نسل به نسل به آن‌ها رسیده به نویسنده‌ی ایل پاپی مرادحسین پاپی داده می‌شود و ایشان هم آنرا در کتاب دیار بالا گریوه انتشار می‌دهد. در این نسخه نام برخی از یاران شاه گگه احمد این چنین آمده است: سید عبدالرحمن، سید جمال الدین محمد (جمال کل)، سید جمال الدین بن حسن کلاه پشمین، سید فیروزه کلاه، سید نورالدین گیمد، سید ابراهیم، سید ابوالحسن، سید محمد، سید تاج الدین، سید محمد زیبا، سید کمال الدین، سید ظله، بابا لنگ، سلیمان زرد. (پاپی، ۱۳۸۹: ۴۳۲) با توجه به اینکه شاه خوشین دارای سپاهی به نام نهصد نهصد بوده است و ما اگر این نهصد نهصد را دست کم نهصد بعلاوه‌ی نهصد در نظر بگیریم، ۱۸۰۰ نفر خواهد شد، و با توجه به قرائتی که آمد اگر ما حتی تمام مقابر و اکابر و زاویه‌های موجود و مشخص لرستان را هم در ذی یاران شاه خوشین قرار بدهیم باز یک دهم از یاران ایشان را معلوم نخواهد ساخت، و همچنین باید از خاطر نبریم که جملگی یاران ایشان از کبار و ذهاد و بزرگان علم و ادب منطقه بوده‌اند، پس نمی‌توانیم افراد ذکر شده در سفرنامه‌ی مذکور که از یاران شاه گگه احمد بوده را در ذی یاران شاه خوشین ندانیم. علی‌ای حال در گام نخست نام تمام کسانی که در کلام‌های یارسان به عنوان یاران شاه خوشین معرفی شده است را استخراج می‌کنیم تا بر مبنای اسناد به نقطه عطفی دست پیدا کرده باشیم.

هفتن دوران شاه خوشین: کاکاردا، خداداد، سید فلک الدین، روحانی (احمد پرنده)، ماما جلاله، خوشلیدین، قوسلیدین. کال نازدار، بابابزرگ، باباطاهر، فاطمه گر، چه‌له‌وی، نسا (لیزا)، شالیار، میزرد، پیر خدر، ریحانه، هندو، بابا فقی، حیدر. (سرانجام ۲۰۰۷: ۱۵۰)

هفتوانه دوره شاه خوشین: خفاف، طرمین، سمونه، دورناک، قیطار، لکن، هوما. (سرانجام ۲۰۰۷: ۴۴۴)

هفت خلیفه: رطبان، نینو، نخیر، رنجور، میمن، منجر، زرزو.

هفت سازچی: شراری، رزیان، زرخط، رهلا، زهرد، امین، فرنگ.

هفت گوینده: کرکر، کولیش، پرقو، سام، حات، رفعت، کینک.

هفت کوزه چی: ملوم، مشار، رفق، اعظم، سوزی، رقیم، نجم الدین.

هفت سقا: برقاو، دمامه، قفتان، قاموس، تایجان، وصال، پنجه، اطفی.

هفتاد و دو پیر: فوقین (فوق، قوقین)، رمام (ئه‌یام)، رهام، کمال، قیطاس، دانیال (دانیار)، بشر، شعبان (شعبان)، نجار، جغراف، لمپهر، ادهم، زین ابن نعیم، سمیا، قوام، نجداد، سندر، شهر، اوجف، میمن، مرد، حسن زواره، قوسین، تاس، کبکب، قلم، قرقوت، جزاد (خیزاد)، بیتال، خه‌وار، جلوس، سرخوش، عرعرابن جام، اسعد، شرممان، فقیر، بیژن، فخار، سقین، قدیر، اسکندر (دمار)، صدرابن مردان، زه‌وه‌رد، مرتضی، سنبله (سه‌مله)، خاجیب (حه‌ناجیب)، هشیش، رزیز (زه‌ریز)، کثیر، زاهد، کاجل (کابل)، مدد، حزین، سلطان، فطار (قطار)، شمو، جدیم، یمون، رفیع، عه‌واس، ربوب، سلسال، نری، قفقف، ایا، عمبور، تنگی، زوقال، تراز، مثال، ئه‌ینون، ایاز.

نود و نه پیر: منا (مه‌تا)، قدر، صیاد، قنیاغ، قباد، سلمان، نعیم، غفور، زه‌غن، کیانوش، خمخاش، جلاو، سبجان، فرات، زریل، نراوه، جمشیر، سعید، نازدار، مولا، زروه‌ش، بقر، مهره، رضا، خوره‌م، خمر، منجر، معین، قارون، هیاس، سلیم، انضر، سعود، نجف، مصری، شملاق، زرخاک، سمن، قه‌سوم، نوذر، مینا، زرشال، خمیس، زمرد، اعجاز، قیور (قبور)، قایی (قومقایی)، نشاط، قهراب، فرمان، قبا، حفیر، پیکا، جبار، ترانج، معجن، خافل، یاران، سنگ لخت، حسام، قندوس، برق، شمیم، جیب، چوگان، افلاطون، رخاو، تیفور، قاموس، گنجین، وه‌ردی، اکبر، کوزه‌ر، یحیی، بوران، کلاف، شالان، موسی، بسمار، رساس، زرقف، عامود، ثبات، شباط، حلاف، فیروز، داقان، که‌ونه‌ین، خمام، قوقو، کروک، رمیل، هامون، معلوم، که‌رده، به‌روت.

شصت و شش غلام زرین کمر: مه‌نون، شه‌خهل، شه‌مال، مهر مهر، جه‌میار، والا، ناظر، گلرم، شولی، رجاف، زاوری، نوحای، رحمت، عین، کاوه، نه‌وزاد، به‌رخام، همان، حجامت، سفیر، عجاج، طینت، خلیل، زینو، موزاخ (قوزاخ)، سیف، میران، فه‌خهر، مه‌نجه‌ق، صفات، عمران، روحه‌ین، یول، بهرام، قیصر، به‌راد، برا، حرف، کرم، صمصام، فوره، تاماز، ته‌رویل، حریر (دبیر)، شیلان، حه‌ویز، خره‌ک، رهنج، تقی، زه‌رگه، میرزا، قبا، فه‌تی، هه‌روی، لیمان (سه‌یمان)، مه‌توود، موشیر، به‌رات، رووف، شه‌یب، قرزه‌ت (فه‌زه‌ت)، باستم، کاشان. (سرانجام، ۲۰۰۷: ۴۴۴)

همچنین می‌توانیم نام افراد ذیل را که در لرستان دارای بقعه و بارگاه و کلینه هستند و بر اساس کارشناسی‌های موجود متعلق به همان دوران قرن پنجم هجری قمری هستند را بر اساس اسناد و مدارک و گواهی‌های موجود

از یاران شاه خوشین دانست (هارون، ۱۳۸۸) (زامباور، ۲۵۳۶) (بناهای آرامگاهی، ۱۳۷۸):

مقبره محمود بن علی

مقبره سید علی

امزاده قاسم در ازنا

شاهزاده احمد	بقعه شهنشاہ	امامزاده زید و قاسم
سید فیروزه کلاه	بقعه بابا طاهر	امامزاده ابراهیم مامون
سید محمد در وارک	مقبره سید زیا محمد	مقبره پیر عباد
نوروز احمد علی (شیخ)	بقعه مارگیمه	مقبره سید محمد
سید تاج الدین	شاهزاده عبدالله	بقعه غیفر ابن علی الیگودرز
مقبره حاجی محمود	مقبره دو برادران	عنبر بن علی (امامزاده بادباد)
داوود خادم	مقبره ماما جلاله	ابراهیم ابن مالک اشتر نخعی
پیر مار	مقبره بابا عباس	مقبره زید بن علی
عبدالرحمن و شاه پیروالی	پیر شمس الدین	مقبره جمیله خاتون
سید صمدی (صمدالدین)	بابا دانیال	امامزادگان غریبه
مقبره طالب علی	بابا بزرگ (دلفان)	مقبره اکبر بن علی
بقعه باو خازر	کال نازدار	امامزاده شاه آغل
طاق پیناوه	حسن گاویار	امامزاده پیروالی
بقعه جابر	مقبره باولین	امامزاده پیر عبدالله
مقبره بابا سیف الدین	نوح نبی	امامزاده جابر
پیر اسد (پیر حسن)	بابا کاووس الشتر	امامزاده سید صوفی
پیر ممد (پیر محمد)	کاگردا	امامزاده موبد حسن
پیر جد	شاهزاده محمد کوهدشت	امامزادگان گامان (کمر بسته)
پیر احمد	علاء الدین	امامزاده فرسش
شاه رضا (شارزو)	کلینه شاه خوشین	مقبره بابا زید پلدختر
پاپا دینار (پاپی دیندار)	عالی گیزان	مقبره خلیل اکبر
بالالا	بابا حبیب	مقبره جمال اکبر (جمال کل)
پیر سلیمان	داود رش	بقعه سهل نایو
حاجی بکتاش	مقبره بابا لنگ منگره	سید سهم الدین

نتیجه‌گیری

چند نتیجه از این مقاله می‌توان ارائه داد، نخست اینکه سرزمین ماد کبیر در ابتدا همین قلمرو گوران‌ها و یا کرپن‌های مادی بوده که دارای قبایل مختلفی بوده است و در نزد فرد خارجی و یا به شیوه‌ی کلی و کلان، جملگی را با نام گوران خطاب کرده‌اند، اما واضح است که در میان خود مردمان این قلمرو طبقات مختلف اجتماعی بوده است. این طبقات مختلف اجتماعی بعدها به شکل قبایل مشخص‌تری در مناطق محل سکونت خود ایجاد هویت می‌کنند و بعدها نام‌های معلوم بر خود می‌گذارند که به ایلات کنونی در سرزمین پهلویان تبدیل می‌شوند همانند: هورامی، لک، کلهر، دیملی، زنگنه، فیلی و ایلامی. دوم اینکه پس از چند قرن خفقان در ایران و پس از نهضت ترجمه و شعوبیگری اولین کسی که بر فرهنگ، زبان و ادبیات پهلویان و همچنین تمام زاگرس اهتمام می‌ورزد و بر آن پایمردی می‌کند شاه خوشین لرستانی بوده است. اولین کسی که نغمات و الحان موسیقیایی پهلویان را احیاء و رونق می‌بخشد شاه خوشین بوده است. ایشان اسطوره و حکایت‌های منطقه را زنده و در قالب شاهنامه به نسل‌های بعد می‌رساند. بر زبان و ادبیات گورانی تأکید می‌کند، هر چند که در این زمان این لفظ بر این ادبیات ساری و جاری نبوده و آنرا فهلویات نامگذاری می‌کرده‌اند، اما وجود کلام‌های این دوره گواه و مؤید این مهم است که زبان مردمان پهلویان توسط شاه خوشین اعتبار پیدا می‌کند و بنیان ادبیاتی فاخر گذاشته می‌شود؛ به عبارتی دیگر ناسیونالیسم منطقه‌ای از این زمان آغاز می‌گردد. اما شوربختانه بنا به دلایل بی‌شمار تاریخ این مهم و حقایق نهفته در آن کتمان می‌شود و وقتی به آن گذاشته نمی‌شود؛ همچنین تمام موارد و مسائل مربوط به این تاریخ مصادره می‌گردد، و شاید بتوان گفت آنقدر نادیده گرفته می‌شود تا تقریباً از آن هیچی باقی نماند.

منابع و مأخذ

۱. ابن الأثیر عزالدین علی (۱۳۵۰-۱۳۵۵). کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران. ترجمه ابوالقاسم حالت. تهران نشر علمی.
۲. ابن فقیه همدانی، احمد بن علی. (۱۳۰۲). مختصرالبلدان، طبع فی مدینه لیدن المحروسه بمطبع بریل.
۳. ابن حوقل، محمد. (۱۳۶۶). سفرنامه ابن حوقل، ایران در صورة الأض، ترجمه و توضیح دکتر جعفر شعار، تهران انتشارات امیرکبیر.
۴. اذکائی، پرویز. (۱۳۶۷). فرمانروایان گمنام.
۵. اذکائی، پرویز. (۱۳۷۵). باباطاهرنامه. تهران انتشارات توس.

۶. استرابو. (۱۳۸۲). جغرافیای استرابو (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان) ترجمه همایون صنعتی زاده.
۷. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم. (۱۳۴۰). المسالک و الممالک. تصحیح ایرج افشار. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. اکبری، مرتضی. (۱۳۹۴). بررسی و تحلیل جایگاه ایالات ماسبذان و مهرجانقدق (ایلام) در دوره خلافت عباسی / فرهنگ ایلام. دوره شانزدهم، شماره ۴۶ و ۴۷ بهار و تابستان.
۹. امان‌اللهی، بهاروند سکندر. (۱۳۷۰). قوم لر. پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران. تهران انتشارات آگاه.
۱۰. اوبن، اوژن. (۱۳۶۲). ایران امروز. ترجمه علی اصغر سعیدی. تهران انتشارات زوار.
۱۱. اورنگ، مراد. (۱۳۴۹). شاه خوشین، مجله ارمنان دوره سی و نهم دی شماره ۱۰.
۱۲. ایزدپناه، حمید. (۱۳۷۶). تاریخ جغرافیایی و اجتماعی لرستان. تهران انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۱۳. ایوانف، ولادیمیر. (۱۹۵۰). مجموعه رسائل و اشعار اهل حق، بمبئی.
۱۴. بدلیسی، شرف‌الدین بن شمس‌الدین. (۱۳۴۳). شرفنامه، محمدعلی، تهران علمی.
۱۵. بی‌نام. (۱۳۷۰). جغرافیای لرستان پیشکوه و پشتکوه ۱۳۰۰ ه. ق. امان‌اللهی بهاروند سکندر. اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی لرستان.
۱۶. بی‌نام. (۱۳۱۸). مجمل التواریخ و القصص. ملک الشعراء بهار به همت محمد رضائی. تهران کلاله خاور.
۱۷. پاپی بالاگریوه، مرادحسین. (۱۳۹۰). تبار هخامنش دیار بالاگریوه، خرم‌آباد انتشارات افلاک.
۱۸. حموی بغدادی، یاقوت. (۱۳۸۰). معجم البلدان. تهران سازمان میراث فرهنگی کشور.
۱۹. دایره‌المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی (بناهای آرامگاهی). (۱۳۷۸). تهران پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی، حوزه هنری.
۲۰. دوید، بارون. (۱۳۸۸). سفرنامه لرستان و خوزستان. ترجمه محمدحسین آریا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۱. راوندی، مرتضی. (۱۳۵۷). تاریخ اجتماعی ایران، تهران انتشارات امیرکبیر.
۲۲. راولینسون، هنری. (۱۳۶۲). سفرنامه راولینسون. ترجمه سکندرامان‌اللهی بهاروند. تهران انتشارات آگاه.

۲۳. ساکی، علی محمد. (۱۳۴۳). جغرافیای تاریخی و تاریخ لرستان. لرستان کتابفروشی محمدی خرم آباد.
۲۴. سلطانی، محمد علی. (۱۳۷۶). قیام و نهضت علویان زاگرس. تهران نشر سها.
۲۵. سلطانی، محمد علی. (۱۳۷۰). جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان، بی جا.
۲۶. سعیدیان، سعدی. (۱۳۹۷). جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی در دوره آشور نو: نمری خمین کرل پرسوا و البریه، پژوهش‌های باستان شناسی ایران شماره ۱۹ دوره هشتم زمستان.
۲۷. سیستانی، افشار. (۱۳۷۱). کرمانشاهان و تمدن دیرینه آن، تهران انتشارات زرین.
۲۸. شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم. (۱۳۳۵). الملل و النحل، ترجمه افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، چاپخانه تابان.
۲۹. شیدامردوخی، عبدالله بن عبدالعزیز. (۱۳۸۳). تاریخ سلاطین هورامان، مصحح: احمد نظیری سنندج انتشارات پرتو بیان.
۳۰. طبری، محمد بن جریر. (۱۳۶۸-۱۳۷۵). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران نشر اساطیر.
۳۱. طاهری، طیب. (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان). عراق، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
۳۲. طاهری، طیب. (۲۰۰۹). تاریخ و فلسفه‌ی سرانجام (شرحی بر نحله‌های فکری و اعتقادی کردستان)، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۳. طاهری، طیب. (۲۰۱۹). مقدمه فرهنگ گوران.
۳۴. طاهری، طیب. (۲۰۱۳). زیگ آریایی-کردی، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۵. طاهری، طیب. (۲۰۱۳). زیور حقیقت، ههولیر، ده‌زگای مکریانی.
۳۶. قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود. (۱۳۷۳). آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه میرزا جهانگیر قاجار، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران نشر امیرکبیر.
۳۷. غفاری قزوینی، احمد بن محمد. (۱۳۴۳). تاریخ جهان آرا، تهران انتشارات کتابفروشی حافظ.
۳۸. گریشمن، رومن. (۱۳۶۶). ایران از آغاز تا اسلام. محمد معین. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۳۹. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۷۰). مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران انتشارات علمی و فرهنگی.
۴۰. مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۶۵). التنبیه الأشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران انتشارات علمی و فرهنگی.

۴۱. مسعربن المهلهل، ابودلف. (۱۳۵۴). سفرنامه ابودلف در ایران، تعلیقات و تحقیقات ولادیمیر مینورسکی، ترجمه سید ابوالفضل طباطبائی. تهران انتشارات زوار.
۴۲. مستوفی، حمدالله. (۱۳۳۶). نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران انتشارات طهوری.
۴۳. مشکور، محمدجواد. (۱۳۲۹). کارنامه اردشیر بابکان، کتابفروشی و چاپخانه دانش.
۴۴. مینورسکی، ولادیمیر. (۱۳۷۸). کرد، تاریخ، زبان و فرهنگ، محمدرئوف یوسفی نژاد، تهران سهیل.
۴۵. مینورسکی، ولادیمیر فئودوروویچ. (۱۳۶۲). دوسفرنامه درباره لرستان. ترجمه سکندر امان اللهی بهاروند، لیلی بختیاری. تهران انتشارات بابک.
۴۶. مینورسکی، ولادیمیر. (۲۰۰۶). مینورسکی و کورد، ترجمه انور سلطانی، ههولیر، ده زگای موکریانی.
۴۷. مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد شمس الدین. (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم. ترجمه دکتر علینقی منزوی، انتشارات کومش.
۴۸. ندیم، محمدبن اسحاق. (۱۳۴۳). الفهرست. ترجمه م. رضا تجدد. انتشارات کتابخانه ابن سینا.
۴۹. نسخه خطی کلام‌های دوره شاه خوشین. نگارنده
۵۰. نسخه خطی کلام‌های دوره محمدیگ. نگارنده
۵۱. ن. پیگولوسکایا. (۱۳۷۷). شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵۲. وهومن، هارون. (۱۳۸۸). سفرنامه‌های خطی فارسی. تهران نشر اختران.
۵۳. هدایت، رضاقلی خان. (۱۳۸۰). تاریخ روضه الصفای ناصری.
۵۴. بویس، مری. (۱۳۶۸). گوسان‌های پارتی و سنت‌های خنیاگری در ایران، ترجمه مهری شرفی، مجله چیستا اسفند، شماره ۶۶-۶۷
۵۵. عبود الحیانی، د. عبدالله ناصر. (۲۰۱۱). علماء و أعیان انتسبوا إلی شهرزور من ۲۰ هـ إلی ۸۰۰ هـ / ، مجله جامعه الأنبار للعلوم الإسلامیه، کانون الأول.
۵۶. فریم، گرن. (۱۳۸۵). کتیبه‌ی سارگن دوم آشوری در تنگی‌ور، ترجمه عالم نعیمی، آموزش تاریخ دوره‌ی هفتم شماره ۳ بهار.

57. The Inscription of Sargon II at Tang-I var. Tab. I-XVIII. Grant Frame.

میان درسیم و دالاهو: تأملاتی در باب علوی گری کردی و آیین اهل حق

مارتین فان بروینسن^۱ مترجم: حمیدرضا نیک‌روش^۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۱۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۰۳

چکیده

این نوشتار ترجمه‌ای از مقاله‌ی دکتر مارتین فان بروینسن با عنوان «میان درسیم و دالاهو: تأملاتی در باب علوی گری کردی و آیین اهل حق» می‌باشد که در سال ۲۰۱۷ در کتاب «آلترناتیوهای اسلامی: ادیان غیررسمی در جوامع ایرانی»^۳ به چاپ رسیده است. همچنین تحریریه‌ی اولیه و کوتاه‌تر این مقاله توسط محمد اوز و فاتح یزیل در سال ۲۰۱۵ در تیماش - استانبول^۴ منتشر گردید.

کلید واژه: علویان، کردها، اهل حق، دالاهو، درسیم.

Between Dersim and Dâlahû: Reflections on Kurdish Alevism and the Ahl-i Haqq religion

Martin van Bruinessen⁵

Translator: Hamidreza Nikravesh⁶

Recive data: 2020/08/24

Accpte data: 2020/11/09

Abstract

This article is a translation of Martin van Bruinessen's article "Between Dersim and Dalahu: Reflections on Kurdish Alavism and the Ahl-I Haqq Righteous", published in 2017 in , "Islamic Alternatives: Non-Mainstream Religion In Persianate Societies". Also, the shorter version of this article was published by Mehmet Öz and Fatih Yeşil in 2015 in Timas-Istanbul.

Keyword: Alevies, Kurd, Ahl-i Haqq, Dalahu, Dersim.

۱- پرفسور بازنشسته مطالعات تطبیقی جوامع معاصر مسلمان در دانشگاه آرتخت هلند

۲- پژوهشگر دکتری در موسسه ایرانشناسی دانشگاه آزاد برلین hrn@zedat.fu-berlin.de

3- van Bruinessen, Martin. 2017. "Between Dersim And Dâlahû: Reflections On Kurdish Alevism And The Ahl-I Haqq Religion". In Islamic Alternatives: Non-Mainstream Religion In Persianate Societies[Göttinger Orientforschungen, III. Reihe: Iranica, N.F. 16], 65-93. Wiesbaden: Harrassowitz.

4- Mehmet Öz & Fatih Yeşil (eds), Ötekilerin peşinde. Ahmet Yaşar Ocak'a armağan / In pursuit of the Others: Festschrift in honor of Ahmet Yaşar Ocak ,Istanbul: Timaş, 2015, pp. 613-30

5- Professor of the Comparative Study of Contemporary Muslim Societies

6- PhD Candidate at the Institute of Iranian Studies, Free University of Berlin.

آیا علوی گری ترکی است یا ایرانی؟

در تحقیقات دانشگاهی در باب آیین مردمان اهل حق، ایزدی و علوی (قزلباش) باب شده که تأثیر آیین پیشا-اسلامی ایران (زرتشتی گری عامیانه یا مزدایی گری) را بر دو آیین نخست و اثر آیین کهن ترکی (شامانیسم) را بر آیین سوم پررنگ کنند. این تأثیرات در بُن این آیین‌ها تصدیق می‌شود چرا که هر سه‌ی آنها واجد نهادها، عقاید و مناسک مهم مشترکی هستند که آنها را از اسلام سنی متمایز می‌گرداند. انتشار متون مقدسی که مدت‌های مدید با وسواس از دسترس غیر هم کیشان دور داشته می‌شدند ظاهراً جدایی آیین (های) التقاطی با پس زمینه‌ی ایرانی و ترکی از یکدیگر را تقویت کرد. این از آن رو بود که قدیمی‌ترین و «صحیح»ترین متون اهل حق به گورانی (و متون متأخرتر مهم به فارسی) کتابت شده، اشعار مقدس ایزدیان به کرمانجی نوشته شده و کتب مقدس ادعایی آنها به گونه‌ای از سورانی به ما رسیده است، حال آنکه پیکره‌ی وسیع اشعار مقدس قزلباش و نیز تنها «کتاب» آنها، بویروک^۱ به ترکی هستند.^۲ آنگونه که انتظار آن می‌رود حوزه‌ی مطالعه‌ی اهل حق و ایزدی تحت سیطره‌ی دانشمندانی با پس زمینه‌ی مطالعات ایرانشناسی بود حال آنکه مطالعه‌ی علوی گری مدت‌های مدید درون حوزه‌ی مطالعاتی ترک شناسان باقی ماند. نتیجتاً عناصر ایرانی در آیین‌های اهل حق و ایزدی توجهات بیشتر را به خود معطوف داشت تا ارتباطات احتمالی با علوی گری. در ترکیه هم این باور که نهادها، عقاید و مناسک آیینی علوی ریشه‌های ترکی منشعب از آسیای مرکزی دارند تا حد جزمیتی بلامنازع بالا کشیده شد.

تحقیقات اندکی یافت می‌شد که دوگانه‌ی به ظاهر دقیق ایرانی - ترکی را از میان برداشته باشد. یکی از متخصصان پیشتاز در باب آیین کهن ترکان، ژان پل روو، ادعا کرد که چندین عنصر ترکی را در متون گورانی انتشار یافته توسط مکری باز شناخته است.^۳ از آن مهم‌تر، سردمدار مطالعات اهل حق، ولادیمیر مینورسکی،

1 Boyruk

۲ محمد مکری پیکره‌ی وسیعی از «کلام» های گورانی (به همراه ترجمه و تعلیق) و نیز متنی مهم به فارسی از اصلاح‌گر اهل حق، حاج نعمت الله جیحون آبادی را منتشر کرده است. پیش‌تر، ولادیمیر ایوانف متن فارسی مهمی متعلق به آیین اهل حق را به همراه ترجمه منتشر ساخته بود. فیلیپ کرین بروک (به همکاری پیران ایزدی، خدر سلیمان و خلیل چندی) پیکره‌ی اشعار مقدس ایزدی (قول) را ترجمه، تحلیل و منتشر کرده است. در ترکیه عبدالباقی گولپینارلی و دیگران مدارک علوی-بکناشی بسیاری را به دست عموم رسانده‌اند، مشخصاً مناقب نامه‌ها و اشعار مقدس (دیش و نَفس). اکثر قریب به اتفاق این مدارک به زبانی غیر از ترکی قابل دسترس نیستند.

3 Jean-Paul Roux, 'Les Fidèles de Vérité et les croyances religieuses des Turcs', Revue de l'histoire des religions 176(1) (1969), pp. 61-95.

به امپراتوری ترکمانان قراقویونلو اشاره کرده بود که در میانه‌ی سده‌ی پانزدهم میلادی،^۱ آذربایجان، عراق عجم و عرب و نیز بیشتر بخش‌های کردستان که گاهواره‌ی آیین اهل حق بود را تحت انقیاد خود داشت.^۲ مینورسکی شیفته‌ی سر برآوردن صورت‌های جدید سیاسی، فرهنگی و آیینی در این ناحیه شده بود، جایی که در حد فاصل قرون پانزدهم و شانزدهم^۳ میلادی فرهنگ‌های ترکی و ایرانی (و نیز ارمنی و آرامی) با یکدیگر تعامل داشتند. او همچنین نخستین دانشمندی بود که توجهات را به جماعت بازمانده‌ی اهل حق ترک زبان در آذربایجان تحت نام قراقویون^۴ معطوف کرد.

جهانشاه، حاکم قراقویونلو، به ترکی و فارسی شعر می‌سرود، با اصطلاحاتی به عربی و ارجاعاتی به قرآن. اگرچه ستون فقرات امپراتوری او ائتلافی از قبایل ترکمان بودند، اما رعایا و اتباع او مشتمل بودند بر گروه‌هایی با نژادها و زبان‌های مختلف.^۵ نیم قرن بعد، شاه اسماعیل صفوی که بزرگترین عامل شکل دهنده‌ی مؤثر بر علوی‌گری آناتولیایی بود، از منابع آیینی و نژادی مشابه یا حتی وسیع‌تر مدد گرفت. تمام اشعار شناخته شده‌ی او (که قزلباشان آنها را مقدس می‌پندارند) به ترکی هستند، اما گفته می‌شود که به فارسی نیز می‌سروده است.^۶

از زمان فؤاد کوپرلی^۷ به بعد، فضای علمی ترکیه بسیار تمایل داشته تا ریشه‌های آسیای مرکزی را در علوی‌گری آناتولیایی مقدم بدارد و بر طریقت صوفیه‌ی یسویه^۸ (که از آسیای مرکزی است) و نقش بابا-رهبران آیینی ترکمان که به نحوی با آن طریقت در ارتباط‌اند- در شکل بخشیدن به التقاط آیینی آناتولیایی

۱- مطابق با قرن نهم هجری قمری. مترجم.

2- V. Minorsky, 'Jihan-Shah Qara-Qoyunlu and his poetry', Bulletin of the School of Oriental and African Studies 16(2) (1954), pp. 271-297.

مینورسکی پس از ارجاع به جماعت اهل حق ترک زبان در ناحیه‌ای که در ماکوی آذربایجان غربی هنوز هم قراقویون نامیده می‌شود، اینگونه می‌نویسد: «سرآغاز اهل حق باید با دوره‌ی قرا-قویونلو مرتبط باشد (...).» [و] صورت بندی نهایی این آیین در ناحیه‌ی شهرزور و زهاب واقع شد [باشد] (...). حتی اگر آموزه‌های اهل حق در دوره‌ی قراقویونلو آیین رسمی نبوده باشد، این آموزه‌ها در اقلیم مستعد اباحه‌گری دینی که تحت حکومت سلاطین «گوسفند سیاه» امری متداول بود بسط و توسعه یافته‌اند»

۳- مطابق با قرن دهم هجری قمری. مترجم.

4- Qaraqoyun

5- Minorsky, 'Jihan-Shah Qara-Qoyunlu', در چندین فقره.

6- V. Minorsky, 'The poetry of Shah Isma'il I', Bulletin of the School of Oriental and African Studies 10 (1942), p. 1008a.

7- Fuad Köprülü

8- Yeseviye

تمرکز کند.^۱ مطالعاتی که به سر برآوردن صفویه در آناطولی مربوط بودند، بر نقش جنبش ترکی قزلباش تأکید می‌کردند.^۲ دانشمندان این واقعیت‌ها را که حتی در زمان حاضر بخش عمده‌ای از علویان آناطولیایی نه ترک بلکه کرد هستند (شامل گویشوران زازا و کرمانجی)، این که جمعیت قابل توجهی از کردان خراسان از نسل طوایف قزلباشی هستند که به پیروی از شاه اسماعیل از ناحیه ارزنجان^۳ به ایران نقل مکان کردند، و این که بنابراین پیروان او باید شامل فوج‌های گسترده‌ای از کردان بوده باشند را یا درک نکرده و یا عامدانه مخفی داشتند.^۴ از تعصب ترکی بسیاری از دانشمندان پیش رو- که همچنین بر کار همکاران اروپاییشان هم اثر گذاشته بود- که بگذریم، در ترکیه موانع سیاسی‌ای نیز وجود داشت که سخن گفتن از وجه کردی علوی-گری را دشوار می‌ساخت. انکار رسمی نژاد کرد و تأیید تاریخ نگاری‌ای که «اثبات می‌کرد» طوایف مذکور از ریشه‌ی آسیای مرکزی و نژاد ترک هستند ظاهراً تا دهه‌ی ۹۰ میلادی ادامه یافت.

نفس ایده‌ی علوی گری کردی محل نزاع شده بود و در نتیجه‌ی مدت‌های مدیدی از ظلم دستگاهی و ارائه‌ی تصویری غلط از سر ایدئولوژی، این ایده دیگر در هیأت سنتی زنده دیده نمی‌شد. از سال ۱۹۲۵ میلادی اجرای مناسک علوی، همانند سلسله‌های صوفیه، به صورت رسمی ممنوع شد (اگرچه بسیاری از جماعت‌های روستایی، بالأخص ترک زبانان، در خفا به برگزاری آنها ادامه دادند). علاوه بر این در سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۳۸ درسیم، مرکز جغرافیایی علوی گری کردی، در معرض اقدامات پاک سازی قومی و نسل کشی قرار گرفت و متعاقباً جماعت بسیاری تبعید شدند.^۵ روایت‌های چندین مقام حاضر در منطقه که پیوسته بر خصیصه‌ی ترکی ساکنین این منطقه و آیین‌شان تأکید می‌کردند، برای مدت‌ها تنها تصاویر در دسترس از آیین درسیم به حساب می‌آمد.

1 -Köprülüzade Mehmed Fuad, *Influence du chamanisme Turco-Mongol sur les ordres mystiques musulmans*, Istanbul: Institut de turcologie de l'Université de Stamboul, 1929; Fuad Köprülü, *Türk edebiyatında ilk mutasavvıflar*. 3. basım, Ankara: Diyanet İşleri Başkanlığı, 1982 [1919]

2 -Faruk Sümer, *Safevi devletinin kuruluşu ve gelişmesinde Anadolu Türklerinin rolü*, Ankara: Selçuklu Tarih ve Medeniyeti Enstitüsü, 1976.

3 -Erzencan

۴- در مطالعه‌ی سومر اشاره‌ای به مؤلفه‌های کردی قزلباش وجود ندارد. جالب توجه است که شرف خان، از امرای قدیمی بتلیس در تاریخ امیر نشین‌های کردی خود، «شرف نامه»، که در سال ۱۵۹۷ میلادی تألیف آن به پایان رسیده، مدعی است که تمام کردان ستیانی راسخ هستند (به جز مورد طایفه‌ی یزیدی). دلایل متقنی موجود است برای این فرض که این جمله، عبارتی دفاعیه وار است به این نیت که عثمانی‌ها را متقاعد سازد که کردان در رویارویی با صفویان قابل اعتماد هستند.

5- Martin van Bruinessen, 'Genocide in Kurdistan? The suppression of the Dersim rebellion in Turkey (1937-38) and the chemical war against the Iraqi Kurds (1988)', in: George J. Andreopoulos (ed.), *Conceptual and historical dimensions of genocide*, University of Pennsylvania Press, 1994, pp. 141-170.

از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی به این سو، تعریف ترک محورانه از علوی‌گری توسط جنبش کردی نوظهور به چالش کشیده شد. نخبگان کرد با عقبه‌ی علوی بر تفاوت‌های میان علوی‌گری ترکی و کردی تأکید داشتند. این تفاوت‌ها همان‌ها بودند که به نفع حاکمیت بعضاً به عنوان علوی‌گری بکتاشی در تضاد با علوی‌گری قزلباش صورت بندی می‌شدند. این نخبگان عناصری را در علوی‌گری کردی بازشناخته و مورد تأکید قرار دادند که به نظر می‌آمد این آیین را با ادیان ایرانی همچون زرتشتی‌گری و به ویژه با سنت‌های ایزدی و اهل حق پیوند می‌داد. برخی از فعالان این عرصه نظریه‌ی ریشه‌های «شامانیستی» را با تأکیدی از همان جنس بر آموزه‌ی ریشه داشتن این آیین در زرتشتی‌گری و مزدایی‌گری پاسخ دادند.^۱ دیگرانی کوشیدند تا سنت آیینی پیش از سال ۱۹۳۷ را از طریق مصاحبه‌های نظام‌مند با اشخاص مطلع بازمانده احیاء کنند.^۲ دهه‌های پایانی قرن بیستم و آغاز قرن بیست و یکم دورانی از مباحث فشرده در باب هویت آیینی و نژادی کردان علوی بود.^۳

در دانشگاه، نظریه‌ی ریشه‌های آسیای میانه‌ای کوپریلی با تحقیقات جدید به چالش کشیده شد. این تحقیقات بر روی دسته‌های دراویش دوره گردی (قلندر، حیدری و جلالی) بود که پیش از ظهور صفویان جماعت‌های بدعت آمیزی که بعدها به اهل حق‌ها و علویان بدل شدند را شکل دادند.^۴ اثر مهم دیگری (که باید در ادامه به آن بازگردم) مبتنی است بر مطالعه‌ای در باب اسناد شجره نامه‌ای مورد وثوق دودمان‌های روحانی علوی که از اهمیت طریقت‌های صوفیه‌ی وفائیه‌ی عراقی - که نام خود را از عارف کرد ابوالوفاء تاج

1- Cemşid Bender, Kürt uygarlığında Alevilik, Istanbul: Kaynak, 1991; Ethem Xemgin, Aleviliğin kökenindeki Mazda inancı ve Zerdüst öğretisi, Istanbul: Berfin, 1995.

۲ نشریاتی همچون «برهم» (که در سال‌های ۱۹۸۸-۱۹۹۳ در سوئد انتشار می‌یافت)، «واژ» (آلمان، ۱۹۹۲-۲۰۰۳) و «مونزور» [=منظور] (آنکارا، از سال ۲۰۰۰) جرقه‌ی علاقه به مستند کردن سنت‌های شفاهی کردان علوی را زدند و چندین نویسنده‌ی همکار به وضوح به شباهت‌های میان این روایت‌های ضبط شده با روایت‌هایی با منشأ ایرانی علاقه مند بودند. از سال ۱۹۹۹، مرکز نشر کالان در آنکارا تعداد بی شماری کتاب را در مورد درسیم به چاپ رساند که بسیاری از آنها بر مصاحبه‌هایی با پیرمردان و پیرزنانی مبتنی بودند که به عنوان گنجینه‌های سنت شفاهی شناخته شده بودند. مصاحبه‌های تاریخ شفاهی، که توسط فعالان و دانشمندانی همچون متین و کمال قهرمان، بلال و گوردال آکسوی، جمال تاش، اردال گزیک، مسوت اوزجان و حوسین چکماک انجام گرفت به سامان یافتن پیکره‌ای اثر بخش از مدارک جدید در باب سنت‌های درسیم پیش از سال ۱۹۳۷ منجر شد.

3- Martin van Bruinessen, “‘Aslını inkar eden haramzadedir!’: the debate on the ethnic identity of the Kurdish Alevis”, in: Krisztina Kehl-Bodrogi et al. (eds.), Syncretistic religious communities in the Near East, Leiden: Brill, 1997, pp. 1-23.

4- Ahmet T. Karamustafa, God’s unruly friends. Dervish groups in the Islamic later middle period, 1200-1550, Salt Lake City: University of Utah Press, 1994.؛ Simon Digby, یک تحقیق متقدم تر از همین گروه و از دریچه‌ی نگاه‌های: Simon Digby, ‘Qalandars and related groups’, in: Yohanan Friedmann (ed.), Islam in Asia, vol. I: South Asia, Jerusalem: Magnes Press, 1984, pp. 76-91.

العارفین گرفته بود- در شکل دهی به تزه‌د بابا و متعاقباً علوی گری نشان می‌دهد. هنگامی که امپراتوری عثمانی سیطره‌ی خود را بر آناتولی و عراق مستحکم ساخت، شبکه‌های وفائیه رفته رفته در طریقت بکتاشی جذب شدند، اما برای مدت‌های مدیدی، سران آیین علوی خط و ربط خود با عراق را حفظ نمودند.^۱

اشتراکات و تفاوت‌ها

آشنایی شخصی من با پیروان اهل حق دالاهو در سال ۱۹۶۷ میلادی و در طول دو دیدار هر کدام تقریباً ده روزه آغاز شد. اینجا بود که برای نخستین بار روایت‌های اهل حق در مورد حاجی بکتاش را شنیدم و برایم آشکار شد که پیروان عالم اهل حق بر این باور بودند که علویان آناتولیایی به باورهای آیینی‌ای اعتقاد دارند که با آنچه آنان به آن معتقد هستند یکسان یا بسیار مشابه است. همچنین مشاهده کردم که مصاحبه شونده‌گان من به سهولت اطلاعاتی که در کتاب‌هایی در مورد دیگر ادیان خوانده‌اند را در نظام جهان‌شناختی خود ادغام کرده و در باورهای آیینی خود تأییدی مبنی بر وجود اموری مشابه با آنها می‌یابند.^۲

مواجهی نخست من با جهان آیینی درسیم از طریق تعداد اندکی بازدید مختصر در دهه‌ی ۱۹۷۰ و آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی، خواندن سفرنامه‌ها،^۳ مطالعه‌ی نخستین تحقیقات دانشگاهی در مورد این موضوع^۴ و ملاقات با روشنفکرانی با عقبه‌ی درسیمی فراهم آمد. از همان آغاز، چند مشابهت قابل توجه همچون اسطوره‌های یکسان (اگرچه در دو منبع شخصیت‌های اصلی دارای اسامی متفاوتی بودند)،^۵ اعتقاد مشابه به

1- Ayfer Karakaya-Stump, 'Subjects of the Sultan, Disciples of the Shah: Formation and Transformation of the Kizilbash / Alevi Communities in Ottoman Anatolia', PhD dissertation, Harvard University, 2008.

پیش‌تر هم عبدالباقی گولینارلی و هم احمد یاشار اجاق اهمیت وفائیه را دریافته بودند. اما از این که این اهمیت چه اشاره‌ای به مسامحه‌ی کردی / ایرانی با علوی گری دارد غافل بودند.

2 -Van Bruinessen, 'When Haji Bektash still bore the name of Sultan Sahak. Notes on the Ahl-i Haqq of the Guran district', in: Alexandre Popovic and Gilles Veinstein (eds.), *Bektachiyya: études sur l'ordre mystique des Bektachis et les groupes relevant de Hadji Bektach*, Istanbul: Éditions Isis, 1995, pp. 117-138; idem, 'Veneration of Satan among the Ahl-e Haqq of the Gûrân region', *Fritillaria Kurdica, Bulletin of Kurdish Studies (Krakow)* nos. 3-4 (2014), pp. 6-41 (http://www.kurdishstudies.pl/?en_fritillaria-kurdica-bulletin-ofkurdish-studies-no.-3-4,78)

۳ -بالاخص: Melville, 'Journey into Dersim', *Geographical Journal* 44(1) (1914), pp. 49-68; Chater, 'The Kizilbash clans of Kurdistan', *National Geographic Magazine* 54 (1928), pp. 485-504; Andranig, (Antranik, *Dersim seyhatnamesi*, Istanbul: Aras, 2012: *Tersim*, Tiflis, 1900 (اخیراً به ترکی ترجمه شده است: 2012)

4- S. Öztürk, 'Tunceli'de Alevilik', mezuniyet tezi, I.Ü. Ed. Fak. Sosyoloji bölümü, Istanbul, 1972; Peter Bumke, 'Kızılbaş-Kurden in Dersim (Tunceli, Türkei). Marginalität und Häresie', *Anthropos* 74 (1979), pp. 530-548.

۵- برای یک مثال از اسطوره‌ای که نه تنها در بین این دو جماعت بلکه در میان تمام گروه‌های بدعت آمیز از جنوب آسیا تا بالکان یافت می‌شود،

Martin van Bruinessen, 'Haji Bektash, Sultan Sahak, Shah Mina Sahib and various avatars of a running wall', *Turcica XXI-XXIII* (1991), pp. 55-69.

تجلی خدا و دیگر ذوات روحانی در انسان، صورت‌هایی از پرستش طبیعت بر مبنای اعتقاد به اینکه موجودات روحانی می‌توانند در انسان و نیز درختان، چشمه‌ها، کوه‌ها، سنگ‌ها و دیگر چیزها تجسم یابد- و نیز ردّ این باور که شیطان (یا طاووس ملک) نماینده‌ی اصل شرّ است نظر من را به خود جلب کرد.^۱

گردهم آبی‌های متناوب آیینی در هر جماعات پیرو هر دو آیین به نامی مشترک خوانده می‌شوند (به ترتیب جهم^۲ و *ayin-i cem*). در هر دوی این جماعت‌ها، خواندن اشعار مقدس (کلام و دیش) با ساز زهی کوچکی (ته‌نیور^۳، *temur, tomir*) که عنصری مهم در جهم *cem* است همراهی می‌شود.^۴ خود تنبور سازی مقدسی است و پیش و پس از اجراء با احترام بوسیده می‌شود. دعا دادن و صرف غذا (نیاز *lokma*) عنصر مهم دیگری در گردهم آبی‌های آیینی هر دوی این جماعات است. هم در درسیم و هم در میان پیروان اهل حق، منشأ جم با ارجاع به داستان‌هایی از جمع ازلی چهل درویش (چل تن^۵، *karklar*) توضیح داده می‌شود که محمد نبی- پس از بازگشتش از معراجش- تا خاکساری و کمترین بندگان بودن به او آموزانده نشد مورد پذیرش آن جمع قرار نگرفت.^۶

1- Van Bruinessen, 'Veneration of Satan'; Irène Mélikoff, *Sur les traces du soufisme turc. Recherches sur l'Islam populaire en Anatolie*, Istanbul: Isis, 1992, p. 39. در آن طاووس ملک در 39 صفحه از فرزانه ای در درسیم که در 32 (2009), *Munzur*, pp. 4-34 Erdal Gezik, 'Nesimi Kilagöz ile yaratılış üzerine', *Munzur* 32 (2009), pp. 4-34 آفرینش جهان نقش دارد، نک.:

۲- در متن اصلی به صورت کردی با رسم الخط انگلیسی آمده است که به دلیل تمایزی که نویسنده با کلمه‌ی ترکی قائل شده در متن فارسی با رسم الخط کردی نوشته شد. مترجم.

۳- در متن اصلی به صورت کردی با رسم الخط انگلیسی آمده است که به دلیل تمایزی که نویسنده با کلمه‌ی ترکی قائل شده در متن فارسی با رسم الخط کردی نوشته شد. مترجم.

۴- در مورد تنبور اهل حق، نک.: Partow Hooshmandrad, 'Performing the belief: Sacred musical practice of the Kurdish Ahl-i Haqq of Guran', PhD dissertation, University of California, Berkeley, 2004; Navid Fozi, 'The hallowed summoning of tradition: body techniques in construction of the sacred *tanbur* of Western Iran', *Anthropological Quarterly* 80(1) (2007), pp. 173-205; در زبان ترکی، سازی که در *cem* از آن استفاده می‌شود، عموماً *bağlama* نام دارد اما موسیقی دانان در سیمی بیش از پیش از اصطلاح *temur, tomir* استفاده می‌کنند و مدعی هستند که این نام، نام اصلی است (قس. *Munzur Çem, Dêrsim merkezli Kürt Aleviliği*, Istanbul: Vate, 2009, p. 35).

۵- در متن اصلی به صورت کردی با رسم الخط انگلیسی آمده است که به دلیل تمایزی که نویسنده با کلمه‌ی ترکی قائل شده در متن فارسی با رسم الخط کردی نوشته شد. مترجم.

۶- تحریر اهل حق این داستان را می‌توان در متن فارسی «تذکره‌ی اعلی» یافت که توسط و. ایوانف با این مشخصات به طبع رسیده است: 108-109, *The Truth-worshippers of Kurdistan*, Leiden: Brill, 1953; تحریرهای عملاً یکسان توسط نویسنده‌ی علوی آغوجانی (کلمه‌ی اخیر عنوان یکی از اجاق‌های علوی است. م.)، عادل علی آتالای در اثر زیر ارائه شده است: *Imam Cafer-i Sadik*; 13-22, *buyruğu*, Istanbul: Can, 1993, pp. 13-22; و نیز در اثر سلیمان شاهین فقید از اجاق بابا منصور در یک مصاحبه‌ی اخیراً منتشر

این گروهم آیی‌ها تنها می‌توانند در حضور- و باید با هدایت- یک فرد آگاه به امور آیینی (*dede* یا سید) برپا شود. این فرد به یکی از دودمان‌های شناخته شده و نام دار (*ocak*, خاندان) تعلق دارد که مدعی‌اند که از نسل پیامبر اسلام هستند. هر فرد بالغ باید با یک سید (که پیر او به حساب می‌آید) و شخصی ثانی از یک دودمان روحانی دیگر که به عنوان راهنمای (ره‌یبر^۱، *rehber* یا دلیل) او است در پیوند باشد. در درسیم، فرد باید (دست کم نظراً) با معلم روحانی ثالثی (که *murshid* نامیده می‌شود) نیز در پیوند باشد که جایگاه او حتی برتر از جایگاه پیر است. از آن‌جا که اعضای دودمان‌های مقدس نیز باید رهبر، پیر و مرشد خود را داشته باشند، این پیوندها به رده بندی‌های پیچیده‌ای در میان این خاندان‌ها ختم شده که در آن برخی به عنوان پیر یک خاندان و رهرو (*talip*, تالیو [=طالب. مترجم.]) یکی دیگر نقش ایفا می‌کنند.^۲

مضاف بر این، هر دو گروه به تجلی الوهیت در بشر اعتقاد دارند، و علی‌را مهم‌ترین این تجلیات می‌دانند. با این حال، در قیاس با علویان، پیروان اهل حق در باب تجلی الوهی نظام اعتقادی‌ای دارند که به مراتب توسعه یافته‌تر است. اعتقاد بر این است که خداوند و هفت وجود اعلای روحانی (هفت تن) در دوره‌های متفاوت تاریخی خود را در قالب بشر آشکار می‌سازند. تاریخ مقدس دوری است یعنی وقایع مهم در هر دوره خود را تکرار می‌کنند و مظاهر متوالی انسانی با روحی یکسان همگی در اساس یگانه‌اند. این باور ایرانی که هفت وجود روحانی متفقاً خود را در جهان ظاهر می‌سازند- که اهل حق‌ها، ایزدیان با زرتشتیان و دیگر ادیان ایرانی در اعتقاد به آن اشتراک دارند- در میان علویان درسیم شناخته شده نیست. علویان درسیم در کنار علی به تجلیات الوهی دیگری همچون عیسی‌ای همسایگان ارمنی‌شان، شاه اسماعیل، و نیز دیگر نیروهای روحانی که روزگاری در صورت بشری ظهور یافته بودند باور دارند. از دو نیروی قدرتمند که با اسامی انسانی‌شان به عنوان دوزگین باوا^۳ و آودیل مورسا^۴ شناخته شده هستند می‌توانیم نوعی از ثنویت

شده: 40- Metin Kahraman & Kemal Kahraman, 'Seyid Süleyman Şahin Görüşmeleri-I', *Alevilerin Sesi* 174 (2013), pp. 40-

45

۱- در متن اصلی به صورت کردی با رسم الخط انگلیسی آمده است که به دلیل تمایزی که نویسنده با کلمه‌ی ترکی قائل شده در متن فارسی با رسم الخط کردی نوشته شد. مترجم.

2- Erdal Gezik, 'Rayberler, pirlar ve mürşidler (Alevi ocak örgütlenmesine dair saptamalar ve sorular)', in: Erdal Gezik and Mesut Özcan (eds.), *Alevi ocakları ve örgütlenmeleri*. 1. kitap, Ankara: Kalan, 2013, pp. 11-77.

3 -Duzgin Bava

4- Avdil Mursa

ایرانی را بازشناسیم. این دو به عنوان نیروهای نور و ظلمت متضاد یکدیگرند و دو لشکر مجزا از ارواحی رئوف و ارواحی خطرناک را رهبری می کنند.^۱

پیروان اهل حق همچنین به تناسخ ارواح انسان‌های عادی که دونا دون، «تعویض جامه ای با جامه ی دیگر» نامیده می شود نیز باور دارند. اصطلاحی مشابه (*don değiştirme* به معنی «تعویض جامه») نیز در میان علویان شناخته شده است، اما بیشتر برای تجلیات سلسله‌وار علی به کار می رود. اعتقاد به تناسخ انسان‌های عادی تا حدود یک سده‌ی پیش در درسیم قابل ثبت بود، اما اکنون به نظر می‌رسد تنها خاطره‌ای محو از چنین اعتقاداتی بر جای مانده است. البته دست کم یک محقق جوان درسیمی تأکید آکیدی بر نبود آن [از اساس] دارد.^۲

میان درسیم و دالاهو

چنان که پیش‌تر در اثری دیگر هم مطرح نموده‌ام، طریقت بکتاشی که گستره‌ی وسیعی‌ای از گروه‌های بدعت آمیز را تحت چتر حمایتی خود دارد، ممکن است که در طول دوره‌ی حکومت عثمانی حلقه‌ای ارتباطی را میان علویان آناتولیایی و پیروان اهل حق شکل داده باشد.^۳ وجود چندین تکیه^۴ بکتاشی در بغداد،

۱- در باب دوزگین باوا و اودل مورسا(دوزگون بابا و ابدال موسی) به عنوان نیروهای روحانی متضاد، نک: Erdal Gezic and Hüseyin Çakmak, *Raa Haqi - Riya Haqi: Dersim Aleviliği inanç terimleri sözlüğü*, Ankara: Kalan2010, pp. 23-24, 70-73; Munzir Comerd, 'Dersim inancında Duzgün', *Ware* 11 (1997), 84-104. ابدال موسی نام عارف شناخته شده ی بکتاشی ترک است که در میانه‌ی قرن ۱۴ میلادی [مطابق با قرن هشتم میلادی. مترجم] می زیست و در المالی نزدیک به آنتالیا مدفون است. دوزگون بابا نام زیارتگاه کوهی‌ای در ناظمیه است که شاید مهم ترین «*ziyaret*» درسیم باشد.

۲- سیدی به سیاح ارمنی، آترانیک، گفته بود که روح انسان پس از مرگ می تواند باز در هیأت حیوان ظاهر شود. یک dede دیگر به او گفته بود که او زندگی پیشینش که یک الاغ بود را به یاد می آورد (Antranik, *Dersim*, pp. 124-125). با این حال نک: Kemal Astore, 'Glaubensvorstellungen und religiöses Leben der Zaza-Alewiten', in: Ismail Engin and Franz Erhard (eds.), *Aleviler / Alewiten. Vol. 2: İnanç ve gelenekler / Glaube und Traditionen*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut, 2001, pp. 149-162, که با قوت وجود اعتقاد به تناسخ را انکار می کند. کریشتینا کیل-بُدزگی نیز گزارش می دهد که او بی فایده در پی یافتن تأییدی مبنی بر تداوم اعتقاد به تناسخ بوده است (*Die Kızılbaş/Alewiten: Untersuchungen über eine esoterische Glaubensgemeinschaft in Anatolien*, Berlin: Klaus Schwarz Verlag, 1988, pp. 143-144).

از سوی دیگر، دانشجویی دیگر که در مورد سنت های شفاهی درسیم تحقیق می کرد من را مطلع ساخت که به کزات روایت هایی مبنی بر اینکه روح انسان برای رسیدن به کمال باید از ۱۰۰۱ چرخه‌ی تناسخ بگذرد را شنیده است (مکالمه ی شخصی با اردال گزیک).

3- Martin van Bruinessen, 'When Haji Bektash'

۴- در متن اصلی همه جا این واژه به رسم الخط ترکی tekke نوشته شده که در متن فارسی همه جا به صورت فارسی «تکیه» می آید. مترجم.

کربلا، سامرا، و کرکوک در طول چهار قرن گذشته کاملاً مستند است.^۱ افسانه‌هایی که در مورد حاجی بکتاش وجود دارد در پیکره آثار آیینی اهل حق ادغام شده‌اند. عموماً عنوان می‌شود که او تجلی یکی از بلندمرتبه‌ترین ذوات روحانی از میان دیگر ذوات است. تعجبی ندارد که از میان چندین طایفه‌ی اهل حق، در میان کاکه‌ایهای کرکوک است که توانسته‌ایم بیشترین آشنایی را با سنت بکتاشی بیابیم. منابع کاکه‌ای که ادموندز از آنها نقل قول کرده، یک دوره‌ی کامل از تاریخ مقدس را به ظهور حاجی بکتاش اختصاص می‌دهند که در آن دوره هفت روح الوهی (هفت تن) در قالب عرفای بکتاشی ظهور می‌کنند.^۲ این یعنی تصدیق این امر که بکتاشیه در اساس بازنمود همان آیین [مراد آیین اهل حق است. مترجم] است.

گواهی قابل توجه دیگری از جوامع علوی‌ای که در سمت غرب‌تر می‌زیسته در دست است مبنی بر این که آنان رهبران اهل حق منطقه‌ی کرمانشاه را به عنوان مراجع عالی آیینی پذیرفته بودند. استفان فان رنسلیر تروبریچ، مبلغ مسیحی آمریکایی، که از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ میلادی در عینتاب^۳ (Antep, Gaziantep) حضور داشته و با علویان محلی در تماس بوده گزارش می‌دهد که این علویان خانواده‌ای از سادات اهل حق را به عنوان مراجع اصلی آیین خود قبول دارند. در واقع، گویی او مدعی است که جوامع علوی در تمام آناتولی و سوریه این سادات را به عنوان رهبران روحانی خود پذیرفته‌اند:

«مرکز جغرافیایی این آیین [علوی] در شهر کرد و استان کرمانشاه در ایران قرار دارد. چهار تن از اولاد ذکور علی اکنون در کرد ساکن هستند. نام آنان، سید براهه، سید رستم، سید اسدالله و سید فرج الله است. سید از سر ادب تنها به اولاد علی اطلاق می‌شود. این مردان نمایندگانی را به منظور موعظه و آموزش‌های اخلاقی پیروانشان به سراسر آسیای صغیر و شمال سوریه گسیل می‌دارند.»^۴

تروبریچ را باید به عنوان منبعی جدی لحاظ کرد. مقاله‌ی او یکی از بهترین گزارشات اولیه در باب اعتقاد و مناسک علوی است. سید براهه و سید رستم در زمانه‌ی خودشان قوی‌ترین و پرنفوذترین رهبران جامعه‌ی اهل حق بودند. نواده‌ی آنان، سید نصرالدین، رهبر آیینی مورد احترام پیروان اهل حق در دالاهو، واقع در

1 -Ayfer Karakaya Stump, 'The forgotten dervishes: the Bektashi convents in Iraq and their Kizilbash clients', *International Journal of Turkish Studies* 16(1-2) (2010), 1-24.

2- C.J. Edmonds, 'The beliefs and practices of the Ahl-i Haqq of Iraq', *Iran* 7 (1969), pp. 89-106; cf. van Bruinessen, 'When Haji Bektash'

3 Ayntab

4 - Stephen van Rensselaer Trowbridge, 'The Alevis, or Deifiers of Ali', *Harvard Theological Review* 2, no. 3

صورت ایتالیک تأکیدی است که از جانب راقم این سطور افزوده شده است. این فقره در صفحات ۳۴۲-۳۴۳ آمده است. (1909), pp. 340-353.

منطقه‌ی گوران در غرب کرمانشاه است. (توانستم هویت سید اسدالله و سید فرج الله را بیابم.) همچنین این خانواده‌ی سادات، که به خانواده‌ی حیدری معروف هستند، مرجعیت خود را تا طوایف اهل حق ترک زبان واقع در آذربایجان و قزوین نیز گسترش داده و در اویشی را برای آموزش و شاید اخذ وجوه دینی به آن مناطق اعزام داشته‌اند.^۱ این طوایف ترک زبان هرازچندی پلی دیگر را میان اهل حق‌های کانون کردستان و طوایف علوی ترک زبان برقرار می‌کردند.

آنگونه که مشخص است پیوند میان علویان آناولیایی و سادات دالاهو در خلال قرن بیستم گسسته شده است و من نتوانستم ردی از آن را بیابم. بسیاری از علویان کرد تحصیل کرده از پیروان اهل حق و ایزدیان مطلع هستند و ارتباط نزدیک میان این سه آیین را تصدیق می‌کنند، اما این آگاهی ظاهراً بر پایه‌ی مطالعه‌ی آثار دانشگاهی و کتاب‌های عامه پسند است تا حافظه‌ی واقعی و آشنایی بلاواسطه.^۲ در این عرصه موسیقی-دانان نقشی ویژه را به عنوان واسطه‌های فرهنگی ایفا کرده‌اند: نوازنده و موسیقی‌دان کرد علوی، اولتاش

۱ - قراقویونلوهای ناحیه‌ی ماکو در زمره‌ی این طوایف هستند که پیش تر از آنان سخن رفت (نک. پاورقی ۲ ص ۴۵). ز. ا. گوردلوسکی که در سال ۱۹۱۶ میلادی از این ناحیه دیدن کرده می‌نویسد که این مردمان خود را گوران (Görân) می‌خوانند (در ترکی به معنی «دیدن») اما چنان که مینورسکی پیشنهاد داده می‌تواند صورتی مأخوذ از گوران (Gürân) باشد و مرتباً از طرف در اویشی که از کرمانشاه به منظور رساندن آموزش‌های دینی گسیل می‌شوند مورد ملاقات قرار می‌گیرند. مقاله‌ی روسی گوردلوسکی که در سال ۱۹۲۷ میلادی منتشر شده بود با ترجمه‌ی ترکی با این عنوان انتشار یافت:

'Karakoyunlu (Maku hanlığı'na bir geziden derlenmiş bilgiler)', *Alevilik-Bektaşılık Araştırmaları Dergisi* 4 (2011), pp. 83-124. در دهه‌ی ۱۹۷۰ میلادی، ایرنه ملیکوف از طایفه‌ی مذکور و دیگر طوایف اهل حق آذربایجان دیدن کرده اما از پیوند آنان با اهل حق‌های گوران ذکری به میان نمی‌آورد: *Sur les traces du soufisme turc*, pp. 33-38. به جای آن او بر نزدیکی آنان با علوی‌گری آناولیایی تأکید می‌کند. یکی از مصاحبه‌شوندگان او علوی‌گری آناولیایی را به عنوان نسخه‌ی «صوفیانه شده‌ی» (توسط بکتاشیان) دین خودشان [اهل حق] مترجم می‌دهد.

۲- کتابی عامه پسند که ممکن است مهم بوده باشد اثر زیر است: Mehrdad Izady, *The Kurds: A concise handbook*, Washington, etc.: Crane Russak, 1992. این اثر در سال ۲۰۰۴ به ترکی ترجمه شد (Izady, *Kürtler: bir el kitabı*, Istanbul: Doz). آثار دیگر که در این زمینه مؤثر بوده‌اند شامل اثر خود من هم می‌شود: *Kürtlük, Türklük, Alevilik: Etnik ve dinsel kimlik mücadeleleri*, Istanbul: İletişim, 2000. این اثر مشتمل است بر مقالات ابتدایی من در باب اهل حق. همچنین ترجمه‌ی اثر محمد رضا حمزه‌ای که در سال ۱۹۹۰ انجام شده است: *Yaresan (Ehl-i Hak)*, Istanbul: Avesta, 2009. آثار دیگر پس زمینه‌ی ترکی مشترکی را طرح می‌کنند: گولپینارلی با ارجاع به چند طایفه‌ی اهل حق آذربایجانی مدعی بود که «در ایران قزلباشان خود را اهل حق می‌خوانند» (Kızılbaş', *İslam Ansiklopedisi*, vol. 6, Istanbul: 1977, pp. 790, 794). ملیکوف که اثرش در ترکیه به خوبی شناخته شده است، در مورد رابطه‌ی میان این طوایف آذربایجانی و علویان آناولیایی نظریاتی را مطرح کرده است (نک. پاورقی ۱ ص ۵۳).

اوزدمیر،^۱ اهل ناحیه‌ی ماراش، به همراه علی اکبر مرادی اهل دالاهو در جست و جوی اشتراکات در سنن موسیقایی شان به اجرا و ضبط موسیقی پرداخته‌اند.^۲ جاوید مرتضی اوغلو، موسیقی دان اهل حق آذربایجانی، نه تنها مکرراً با موسیقی دانان ترک به اجرا می‌پردازد، بلکه کتابی هم در باب سنت اهل حق منتشر نموده که در آن اختلافات با آیین علوی را به حداقل رسانده است.^۳

نخبگان کرد علوی علی‌الظاهر در اصل به این دلیل به اهل حق اقبال داشتند که میراث مشترک (ایرانی) آنان را نشان می‌داد و آنها را از علویان ترک و بکتاشی منفک می‌کرد. همچنین در میان ترکان ملی‌گرا که مشخصاً بر نقش طریقت بکتاشی و ترکمانان شمال عراق تمرکز دارند نیز اخیراً علاقه‌ای به اهل حق ایجاد شده است. در میان جماعت‌های بدعت آمیز آن نواحی، شبک‌ها (مستقر در دشت موصل) پیروان گونه‌ای از آیین قزلباش هستند حال آنکه همسایگان صارلی آنان، همچون کاکه‌ایها و دست کم بخشی از ترکمانان تل‌عفر، اهل حق هستند.^۴ آنانی که پیش‌تر این جماعات را ملاقات کرده‌اند بیان داشته‌اند که صارلی‌ها و شبک‌ها (و حتی بیش از آن ایزدیانی که در همین حوالی زندگی می‌کنند) کاملاً مجزا بوده و از اینکه به آیین‌هایی متفاوت تعلق دارند به دقت آگاه‌اند.^۵

در پی حمله‌ی سال ۲۰۰۳ میلادی آمریکا به عراق و سقوط رژیم صدام، تلاش‌های قابل توجهی از سوی ترکمانان محلی و سرویس‌های ترکیه‌ای صورت گرفت تا این طوایف که نژادشان نامعلوم است را قانع کنند تا خود را ترکمان اعلان کنند. اتاق فکر ترکی ORSAM که دسته‌های مختلفی از طوایف بدعت‌آمیز شمالی (شبک، کاکه‌ای و ترکمان) را مورد بررسی قرار داده بود، دریافت که سنت‌های آیینی آنان علی‌رغم

1- Ulaş Özdemir

۲- The Companion، سی دی ای که با یکدیگر ضبط کرده‌اند و مجموعه‌ی چهار سی دی موسیقی مقدس اهل حق متعلق به علی اکبر مرادی را می‌توان بر روی Spotify شنید.

۳- Cavit Murtezaoğlu, *Yarizm: Ehli Hak Alevilerin yirmi dört ulu ereni*, Ankara: Yurt Kitap-Yayın, 2011. این کتاب دربرگیرنده‌ی کلام‌های ترکی بسیاری است. مرتضی اوغلو در تریزمتولد شد و به طایفه‌ی اهل حق ایلخچی مربوط است.

4 - C.J. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs. Politics, travel and research in North-Eastern Iraq, 1919-1925*, London: Oxford University Press, 1957, pp. 182-201; Martin van Bruinessen, 'The Shabak, a Kizilbash community in Iraqi Kurdistan', *Les Annales de l'autre islam* 5 (1998), pp. 185-196; Michiel Leezenberg, 'Between assimilation and deportation: the Shabak and the Kakais in Northern Iraq', in: Krisztina Kehl-Bodrogi et al. (eds.), *Syncretistic religious communities in the Near East*, Leiden: Brill, 1997, pp. 175-194.

5- Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, p. 195; Amal Vinogradov, 'Ethnicity, cultural discontinuity and power brokers in Northern Iraq: The case of the Shabak', *American Ethnologist* 1 (1974), 207-218; Leezenberg, 'Between assimilation and deportation', pp. 171-172. حساب آورده است که در میان کاکه‌ایها و بیشتر کاکه‌ایها را کرد به حساب آورده است.

اما همچنین متذکر شده که در میان ترکمانان، به ویژه در تل‌عفر هم کاکه‌ای یافت می‌شده است.

مدت‌های طولانی سرکوب به طور اعجاب آوری پویا است. این گزارش از تمام تفاوت‌ها چشم می‌پوشد و عنوان می‌کند که تمام آنها در طریقت بکتاشی ادغام شده‌اند که از سی و پنج تکیه آنها ذکر می‌کند که بیشترشان هنوز برپا هستند سخن به میان می‌آورد. هشت تکیه از این تکایا در میان روستاهای شبک و شش تکیه در روستاهای کاکه‌ای قرار دارند.^۱ در واقع، در آن ناحیه الگویی ترکی مبتنی بر یک اتحادیه‌ی عراقی علوی-بکتاشی وجود دارد که تمام این طوایف را اعضای از خود می‌داند و گزارش مذکور بسیار بر آن متکی است.^۲

حضور طریقت بکتاشی در امپراتوری عثمانی و عراق مستقل برای مدت‌های مدیدی عملاً نادیده گرفته شده و نقش محتمل آن در پیوند دادن جماعت‌های پیرو این آیین‌های مختلف شایان توجهات بیشتر دانشگاهی است. با این حال، در ادامه‌ی این مقاله قصد دارم تا بر نهاد دیگری تمرکز کنم که قابلیت ادغام این جماعت‌ها را دارد حتی اگر تفاوت‌های آیینی «عینی» باشند: دودمان روحانی.

دودمان‌های روحانی

در میان اهل حق‌ها، علویان و همچنین ایزدیان، تعداد محدودی دودمان روحانی به چشم می‌خورند (که معمولاً به عنوان سید لحاظ می‌شوند که از نسل پیامبر یا عارفی هستند که روح الهی در او حلول یافته است). چنانکه پیشتر ملاحظه شد، هر فرد ملزم است که با یک پیر روحانی در پیوند باشد که به یکی از دودمان‌های روحانی تعلق دارد (خاندان/اجاق/ocak) و نیز با یک راهنما (دلیل، *rehber*) که به دودمان روحانی دیگری تعلق دارد. دودمان‌های روحانی طبقه‌ای را تشکیل می‌دهند با این که ممکن است همه‌ی اعضای آنها در مقام متخصصان آیینی به ایفای نقش پردازند. اینان با عوام وصلت نمی‌کنند و تمایل شدیدی وجود دارد که وصلت‌ها محدود به درون خاندان باشد.

برخی دودمان‌های عرفانی چنان پرجذبه‌اند که پیروان زیادی را خارج از نواحی حضور خودشان جذب می‌کنند. سادات حیدری دالاهو که مرجعیت‌شان حتی از سوی جوامع علوی در آناتولی و شمال سوریه هم

1 -Bilgay Duman, 'Irak'ta Bektaşilik (Türkmenler – Şebekler – Kakailer)', ORSAM Rapor no. 88, ORSAM, Ankara, 2011, available at: <http://www.orsam.org.tr/tr/raporgoster.aspx?ID=2883> (last accessed 29-10-2014).

دست کم برخی از تکایای این فهرست ظاهراً مزار عرفای کاکه‌ای هستند. ORSAM (مرکز مطالعات راهبردی خاورمیانه) به طور ویژه به موقعیت زندگی ترکمانان در خارج از مرزهای ترکیه علاقه مند است.

۲- تارنمای ORSAM تعداد زیادی گزارش با رهبران این اتحادیه‌ی علوی-بکتاشی و افراد مرتبط که از جانب این گروه‌ها سخن می‌گویند را نمایش می‌دهد.

پذیرفته شده بود، شاهی بر این مدعا هستند. شاهد جالب توجه دیگری که توسط میشل لیزنبرگ ذکر شده دیدار او از طایفه‌ای صارلی است. او در کمال تعجب دریافته که مخاطبان او پیش‌تر شبک بوده‌اند. یک نسل پیش‌تر، تعداد قابل توجهی از شبک‌ها پس از آنکه سید پرنفوذ کاکه‌ای به آنان وعده‌ی حمایت داده بود تغییر مسلک داده و از آن پس کاکه‌ای/ صارلی شدند.^۱ این که نظام اعتقادی طایفه‌ی حامی جدیدشان بسیار با نظام باور طایفه‌ی قدیمشان متفاوت بود علی‌الظاهر توفیر چندانی نکرده است. آن گونه که وینگرادف پیش‌تر دریافته بود، شبک‌های دیگر پس از آن که پیرشان تحت الحمایه‌ی سادات شیعی شهری قرار گرفته بود در واقع امر شیعه‌ی اثنی عشری شده بودند.^۲

اما احمد تاشغین، دانشمند ترک، توجهات را به سمت عامل دیگری معطوف می‌کند: سادات شبک دو روستای شرق موصل از بستگان سادات علوی ناحیه‌ی بیسمل^۳ دیار بکر بوده و از هر دو جانب مرتباً دیدارهایی انجام می‌شده است. این دیدارها به علت شرایط سیاسی‌ای که در نتیجه‌ی آن «روابط با ترکیه تضعیف شد» دیگر تداوم نمی‌یابد.^۴ و به دلیل این که ارتباط با علویان آناتولیایی قطع شده، هم پیمان شدن با سادات کاکه‌ای، شیعه، و حتی سنی می‌توانسته تدبیری برای بقا بوده باشد.

«خاندان»های اهل حق

در میان اهل حق‌ها تنها تعداد اندکی از خانواده‌های سادات (خاندان یا اجاق) حضور دارند که همگی نسبشان را به عرفای مقدم اهل حق می‌رسانند. این اجداد قدیمی همگی مظاهر تجلی ذواتی روحانی بوده‌اند که به یکی از جرگه‌های هفت تن یا هفتواهی اهل حق منتسب می‌شدند. مشروح‌ترین فهرست موجود متشکل است از یازده خاندان این‌چنینی که شش خاندان آن از ملازمین سلطان سهاک، بنیان‌گذار آیین اهل حق، نسب می‌گیرند، حال آنکه باقی این خاندان‌ها اخلاف تجلیات متأخرتر هستند.^۵

1- Michiel Leezenberg, 'The end of heterodoxy? The Shabak in post-Saddam Iraq', in: Khanna Omarkhali (ed.), *Religious minorities in Kurdistan: beyond the mainstream*, Wiesbaden: Harrassowitz, 2014, pp. 247-267, at p. 256.

2- Vinogradov, 'Ethnicity, cultural discontinuity and power brokers', pp. 214-216.

3- Bismil

4 -Ahmet Taşgım, 'Irak'ta Bektaşî topluluğu Şebekler', *Türk Kültürü ve Hacı Bektaş Veli Araştırma Dergisi* 52 (2009), pp. 126-143, at p. 129.

تاشغین مدعی است که نسل‌های پیشین سادات شبک، که روابط را حفظ کرده بودن، می‌توانستند به ترکی تکلم کنند اما اخلاف آنان دیگر قادر به چنین کاری نیستند هرچند که ترکی در مقام زبان آیینی باقی ماند.

5- Nur Ali-Shah Elahi, *L'ésotérisme kurde*. Paris: Albin Michel, 1966, p. 49; Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, p.186; Murtezaoglu, *Yarsanizm*, pp. 26-27.

سلطان سهاک و هفت تن که پیش‌تر ذکرشان رفت عالی‌ترین ذوات روحانی به حساب می‌آیند. سلطان سهاک تجلی خدا بود، و از همین رو است که او در تمام دوره‌های تجلی با چهار ملک (به نام‌های بنیامین، داوود، پیر موسی و مصطفی در این دوره که با جبرئیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل منطبق هستند)، یک وجود روحانی مؤنث (رمزبار) و وجود روحانی‌ای که به بابایادگار شناخته می‌شود همراهی می‌شد. مزار بابایادگار در دالاهو قرار دارد و مهم‌ترین زیارتگاه اهالی گوران است. در برخی روایات، سلطان سهاک خود در زمره‌ی هفت تن است. در برخی روایات دیگر هفت تن ملازمان سلطان‌اند و با «دوقولوی» یادگار و شاه ابراهیم تکمیل می‌شوند.^۱ یادگار و ابراهیم نیای خاندان‌های اصلی هستند. در مورد یادگار که فرزندی نداشت، خاندان او از نزدیک‌ترین خادمش نسب می‌گیرد. در میان اهالی گوران جایگاه شاه ابراهیم محل نزاع است. خاندان شاه ابراهیمی و پیروان آنها بر این باورند که او یکی از هفت تن بوده و با بابایادگار چون چشمی به چشم دیگر یا چون امام حسین به امام حسن در پیوسته بوده است. اما از سوی دیگر، خاندان‌های یادگاری و خاموشی ابراهیم را ضد یادگار می‌دانند و معتقدند که دست کم در یکی از دوره‌های تجلی این دو، ابراهیم یادگار را کشته است. آنان بابایادگار را در بسیاری از شهادای معروفی که سر از تنش جدا شد (مانند حسین) باز می‌شناسند و از جنگی باطنی سخن می‌گویند که در آن شاه ابراهیم همواره با بابایادگار در تعارض است. در این روایت کیهان‌شناختی اهل حق، جفت یادگار / ابراهیم با ثنویت ایرانی نور و ظلمت در آمیخته و هفتوانه مشابهاً به معارضان تاریک هفت تن بدل شده‌اند. از منظر کیهان‌شناختی وجود هفت تن و هفتوانه ضروری است، اما میانشان تعادلی معنوی وجود ندارد.^۲

با این حال هم شاه ابراهیمی‌ها و هم یادگاری‌ها اتفاق نظر دارند که شاه ابراهیم همچین با یک هفتگانه‌ی دیگر به نام هفتوانه مرتبط است. هفتوانه‌ایها نظایر این جهانی‌تر هفت تن روحانی ناب هستند. به عنوان مثال هفت تن به تولید مثل معمول طبیعی مبادرت نمی‌ورزند حال آنکه هفتوانه‌ای‌ها این عمل را انجام می‌دهند. داستان‌های بسیاری از بکرزایی در مورد هفت تن در دست است. به عنوان مثال نطفه‌ی بابا یادگار آنگاه بسته شد که کنیز سلطان سهاک دانه‌ی اناری که در مراسم نذر شکسته شده بود را یافت و آن را خورد. سپس‌تر او از دهانش کودک را به دنیا آورد. مهم است که خاندان یادگاری نه از نسل خود بابایادگار بلکه از عقبه‌ی

۱- برای شرحی مجمل از نظامی اعتقادی اهل حق، مدخل Ahl-I Haqq را در ویرایش سوم Encyclopedia of Islam از صاحب همین قلم ببینید.

۲- این ثنویت یادآور دوگانه‌ی دورگین باوا و اودال مورسا در درسیم است. نک.: پاورقی ۱ ص ۵۱.

یکی از یاران نزدیک او هستند. هفتوازه‌ای‌ها همچنین «پسران» سلطان سهاک نامیده می‌شوند، اما مصاحبه شونده‌گان من تأکید داشتند که این امر نباید در معنای عرفی زیست شناختی فهم شود. اسطوره‌ای روایت می‌کند که آنان چگونه معجزه آسا تولد یافتند و تنها پس از هفت روز چنان به کمال رشد یافتند که از سلطان سهاک قابل تمیز دادن نبودند.^۱

طوایف مختلف اهل حق در مورد اسامی هفتوازه در دوره‌ی سلطان توافق نظر کلی دارند. دو تن از آنان، سید محمد و سید ابولوفاء مشخصاً به گوران ربط دارند زیرا آنها منشأ دو خاندان دیگری هستند که در دالاهو پرنفوذاند (در کنار یادگاری‌ها) یعنی دودمان‌های شاه ابراهیمی و خاموشی. شاه ابراهیم که نام خود را به این خاندان بخشیده پسر (یا در برخی روایات نوه‌ی) سید محمد و سید خاموش پسر (یا نوه‌ی) سید ابوالوفاء بودند.^۲ پیروان اهل حق به هفتگانه‌ی دیگری تحت عنوان هفت خلیفه که دلیل‌ها از انساب آنان هستند نیز اعتقاد دارند. چنان که گفته شده، هر فرد بالغ باید یک پیر و یک دلیل داشته باشد. درست مانند پیرها که باید به خاندانی از سادات تعلق داشته باشند، دلیل‌ها نیز باید (دست کم به صورت نظری) به خانواده‌ای از خلیفه‌ها منتسب باشند. خلیفه‌ها از اولاد هفت نفر اصلی‌ای هستند که سلطان سهاک آنان را منصوب کرده است. از نظر مصاحبه شونده‌گان گورانی من، هر دوده‌ی خلیفه با یک خاندان سادات مشخص مرتبط است و با همان نام خوانده می‌شود. دلیل‌ها از قدیم واسطه‌ی مریدان و پیران بوده‌اند، پیرانی که خود در قالب واسطه‌ی میان طایفه‌ی خود و پادشاه یا تجلی الوهی به ایفای نقش می‌پرداخته‌اند. ادعا می‌شود که همگان آزادند تا پیر و دلیل خود را برگزینند اما در عمل هم پیمانی خانواده‌های مرید با خاندان‌های [سادات] مشخص در طی نسل‌ها معمولاً دست نخورده باقی می‌ماند. بر خلاف القاب سید و دلیل که به آموزش و ارشاد آیینی اشاره دارند، بیشتر ساداتی که من در گوران ملاقات کردم به نظر نمی‌آمد که آنچنان در مورد آیین‌شان آگاه باشند. (با این وصف حضور سید برای اعتبار بخشیدن به هر مراسم آیینی ولو مراسم ساده‌ی نیاز الزامی است). هرگونه آموزش آیینی‌ای که انجام می‌شد توسط خانواده‌ها و کلام خوان‌ها بود. با وجود این، کلام خوان‌ها همچنین به خاندان مشخصی انتساب داشته و آنگونه که در میان گوران‌ها دریافتم، پاره‌ای تفاوت‌های اعتقادی جدی میان یادگاری‌ها و خاموشی‌ها از یک سو و شاه ابراهیمی‌ها از سوی دیگر وجود داشت.

1- Ivanow, Truth-worshippers, pp.126.

۲- اسامی دیگر اعضای هفتوازه چنین ذکر شده‌اند: سید احمد میره سور، سید باوه عیسی، سید مصطفی، سید شهاب الدین و سید حبیب

شاه (نک. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, p. 186 و تفاوت اندکی Mokri, *Ésotérisme kurde*, pp. 48-49)

خانواده‌های سادات به طور کلی مورد احترام‌اند اما همه‌ی آنان دارای نفوذ نیستند. برخی از سادات با این حال از نظر سیاسی و مذهبی به رهبرانی قدرتمند تبدیل شده‌اند. این سادات مورد تبعیت بی چون و چرای پیروانی هستند که آنان را محل حضور الوهیت می‌دانند. در قرن نوزدهم میلادی مشخصاً یکی از خانواده‌های سادات که در روستای توتشامی در کرد ساکن هستند آوازه‌ای بلند یافته و نه تنها از جانب گوران‌ها بلکه توسط اهل حق‌ها و طوایف مرتبط آنان در شمال ایران و (چنانکه پیشتر دیدیم آنا تولی) به عنوان مراجع دینی مورد پذیرش واقع شدند. اگرچه نفوذ سیاسی خانواده بسیار افول کرده اما تا به امروز توتشامی برای گوران‌ها، یا دست کم بخش‌هایی از آنان، یکی از مراکز عمده‌ی آیینی باقی مانده است. سید نصرالدین، مسندنشین فعلی این خانواده، از جانب تنی چند از مصاحبه‌شوندگان من پیر گوران یا تنها آقا خوانده می‌شد.

سادات توتشامی^۱

در همان روز نخستی که به میان گوران‌ها رفتم داستان‌هایی را در مورد سادات توتشامی شنیدم. نام این روستا در بسیاری از گفت و شنودهای من با سادات، دراویش و چندین زائر در زیارتگاه بابایادگار مطرح شد. هنگامی که از آنان در مورد ظرایف آموزه‌ها و حتی مراسمات آیینی پرسیدم، همه‌ی آنها تا حدی اظهار بی‌اطلاعی کردند. آنان البته مراسمات آیینی شان را برپا می‌داشتند اما هیچ‌گاه رنج مطابقت با استانداردهای این مراسمات، که باید وجود می‌داشتند، را به جان نمی‌خریدند. برای آنان علم به این که جایی هست که هر وقت نیاز باشد می‌توان به آنجا رفت و پاسخ‌های معتبر برای هر سوالی را دریافت کفایت می‌کرد. مکرراً به من گفته می‌شد که باید به توتشامی بروم زیرا تمام پاسخ‌ها در آنجاست. برخی این روستا را پایتخت طایفه [ی اهل حق] می‌خواندند. در اقامتگاه این خانواده‌ی بلند آوازه، خانه‌ی آقا اطمینان داشتم که دانشمندترین کلام خوان^۲ ها را خواهم یافت.

سید نصرالدین قدرت سیاسی‌ای که روزگاری نیاکانش از آن برخوردار بودند را ندارد اما کماکان بر گوران‌ها مرجعیت معنوی دارد و این امر به او این امکان را می‌دهد که در جدال‌ها واسطه‌گری کند. این

1- Tutshami

۲- در متن همه جا به صورت کردی با رسم خط انگلیسی *mâl-a âghâ* آمده است و همه جا به صورت فارسی «خانه‌ی آقا» ترجمه شده است. مترجم.

۳- در متن به صورت کردی با رسم الخط انگلیسی *kalâmkhwân* و به صورت فارسی «کلام خوان» ترجمه شده است. مترجم.

مرجعیت نه بر دانش دینی او (که از او چنین انتظاری هم نمی‌رود چرا که این دانش در تخصص کلام‌خوان‌ها است) که بر جذبه‌ی خانوادگی او ابتناء دارد. عموم پیروان او بر این باوراند که یکی از هفت تن در او حضور دارد، برخی می‌گویند یادگار و برخی دیگر بنیامین. هر چند که او چنین باورهایی را تقبیح می‌کند. در گذشته ادعاهای مشابهی در باب حلول یک یا چند عضو هفت تن در مورد اجداد او مطرح شده بود. مبلغ دینی آمریکایی، اف.ام.استد که در آغاز قرن بیستم میلادی زمانی طولانی را در کرمانشاه و کرند سپری کرده و با اهل حق‌های آنجا روابط حسنه‌ای داشته است - اظهار داشته که «بزرگ سادات ناحیه‌ی گوران از سوی پیروانش عملاً پرستیده می‌شود.» به عنوان مثال تقدسی از آنان نقل می‌کند که باری یکی از رؤسای عشایر منطقه به او گفته بود: «خدا من را بیخشد که این را می‌گویم اما سید رستم خدای من است.»^۱

توتشامی و خانه‌ی آقا بازتاب کوچکی بود از آنچه که باید در یک قرن پیشتر می‌بوده باشد. هنوز چند کلام خوان پیر در این خانه زندگی می‌کنند و هر روز بازدیدکنندگانی از سراسر ناحیه‌ی گوران - رعایا، عشایر و شهرنشین‌ها - برای عرض ارادت نزد سید نصرالدین و پدرش سیف‌الدین می‌آیند. آنها مکان‌های مقدس را در منزل و بیرون آن زیارت می‌کنند و نیاز را که پیشکش‌های کوچکی از انار و شکلات است دعا داده تا بعدتر با خود به منزل بازگردانند. این جماعت از روزهای بسیار پر عظمت‌تر در گذشته سخن می‌گویند، زمان سید براهه، رستم و شمس‌الدین که حقیقت به نحوی ملموس‌تر بر زمین حاضر بود و آخرین دراویش نامی آخرین کلام‌های الهام شده را به نظم در آوردند.

دوره‌ی عظمت توتشامی حاصل تلاش مردی استثنایی بود: سید حیدر که بعدتر به سید براهه (۱۷۸۵-۱۸۶۳ م/۱۱۶۳-۱۲۴۱ ه.ش)^۲ ملقب شد. از اصل و نسب او چندان نمی‌دانیم جز اینکه به خاندان خاموشی تعلق داشت. تا حدی چنین به نظر می‌رسد که گذشته‌ی او عامدانه پنهان شده تا چنین به نظر بیاید که او به صرف قدرت روحی‌اش از گمنامی محض به مقام عالی‌ترین رهبر مذهبی تقریباً تمام جامعه‌ی اهل حق مبدل شد. این خانواده خود را حیدری می‌نامد تو گویی که تاریخ آن خانواده صرفاً با سید حیدر آغاز شده باشد. همچنین گفته می‌شود که روستای توتشامی توسط شخص او بنیاد گذاشته شده است. با این حال، نه چندان دور از روستا، در نزدیکی مقبره‌ی ساده‌ی سید براهه خرابه‌هایی از خانه‌ای قدیمی واقع است که نامش را از سید یعقوب نامی گرفته که اهالی در موردش صرفاً داستان‌هایی جسته و گریخته برایم تعریف کردند. او باید

1- F.M. Stead, 'The Ali-Ilahi sect in Persia', The Moslem World 22 (1932), pp. 186-187.

۲- تاریخ شمسی در متن اصلی نیامده است.

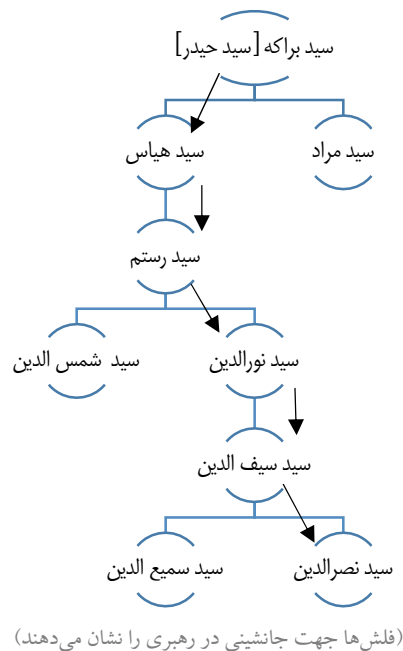
ساکنی قدیمی تر بوده باشد و ربطش با خاندان حیدری نامعلوم است. به نسبت آنچه که بعدها گفته شد، موضع اولیه‌ای که سید براهه از آن برآمد نباید هم چندان دست پایین (و حضورش نباید چندان ناگهانی) بوده باشد.

به هر روی سید براهه در زمان حیاتش دارای احترامی فوق العاده بود. جانشینان نخستین او یعنی نوه‌اش رستم و نتیجه‌اش شمس الدین بخش اعظمی از این احترام و مهارت سیاسی را به ارث بردند و علاوه بر این‌ها در جای خودشان افرادی به شدت پرجاذبه بودند. نفوذ این سادات تنها به گوران‌ها محدود نبود. جی.ای. پُلاک، پزشک آلمانی که در میانه‌ی قرن نوزدهم میلادی در قزوین که در شمال ایران قرار دارد زندگی می‌کرد و با اهل حق‌های آن ناحیه در تماس بود، در مورد تکریم فرانسائی این افراد در حق رهبری دینی در استان کرمانشاه اظهار نظر کرده است.^۱ دور است که این فرد کسی جز سید براهه باشد، هم او که می‌دانیم چند دهه بعدتر ترؤبریج در عینتاب از او یاد می‌کند.

مرجعیتی که این سادات برای خود قائل بودند منحصر به مرجعیت روحانی نبود. رابینو، کنسول بریتانیایی، نقل می‌کند که چگونه در حدود سال ۱۹۰۰ میلادی سید رستم رؤسای محلی قبایل گوران را به قیامی علیه خان مهم (و به رسمیت شناخته شده از جانب حکومت) اتحادیه‌ی عشایری گوران برانگیخت و رفته رفته موفق شد هم مرجعیت سیاسی و هم قدرت اقتصادی را از او بگیرد.^۲ این واقعه احتمالاً نقطه‌ی اوج فرآیندی طولانی بود که سید براهه آن را آغاز کرده بود. در این فرآیند سادات توتشامی به عنوان رهبران گوران رفته رفته جای خوانین عشایر را گرفتند. این خوانین هیچگاه قدرتشان را اعاده نکردند اما سادات توتشامی بخش عمده‌ای از قدرتشان را به واسطه‌ی نظام مرکزگرای رضاخان از دست دادند. شمس الدین، فرزند سید رستم و آخرین سید واقعاً قدرتمند، به چشم خود دید که مرجعیت غیردینی او رو به افول است و باید جهدی اساسی می‌کرد تا مرجعیت خود را به عنوان یگانه رهبر دینی گوران حفظ کند. جانشینان او از احترام برخوردار بودند اما تنها بر بخش‌هایی از گوران مرجعیت معنوی داشتند.

1- J.E. Polak, Persien. Das Land und seine Bewohner. Ethnografische Schilderungen, Bd. I. Leipzig: Brockhaus, 1865, p. 349.

2- H.L. Rabino, 'Kermanchah', Revue du monde musulman 38 (1920), p. 24.



سید براکه در سال ۱۷۸۵-۱۸۶۳ م. / ۱۱۶۳-۱۲۴۱ ه.ش) می‌زیسته است.^۱ سید رستم که جانشین او شد در سال ۱۹۲۰ میلادی هنوز در قید حیات و بر مسند قدرت بود.^۲ در سال ۱۹۴۹ میلادی سید شمس الدین و برادر او نورالدین بر پیروان اهل حق منطقه رهبری ای دو نفره داشتند.^۳ در همان سال شمس الدین وفات یافت و نورالدین به تنهایی رهبر شد.^۴ هنگامی که در سال ۱۹۷۶ میلادی از توتشامی بازدید کردم سید سیف الدین هنوز در قید حیات بود اما از جانب همه، پسر او - نصرالدین - به رهبری شناخته می‌شد و باور بر این بود که او ذره‌ای الوهی دارد که پدرش فاقد آن است.

ریشه‌های تاریخی خاندان‌های اهل حق

تاریخ مقدس اهل حق دوره‌ای است. تجلیات یک ذات روحانی که در ازمنه‌ی تاریخی مختلف زیست کرده در باطن یکسان دانسته می‌شود، و اساطیر قادراند اشخاصی که از منظر یک تاریخ‌دان

1- Elahi, L'ésotérisme kurde, p. 111 (با تعلیقات مصحح، محمد مکرری)

2- V.F. Minorsky, "The Gûrân", Bulletin of the School of Oriental and African Studies 11 (1943), p. 95.

3 -Henry Field, An anthropological reconnaissance in the Middle East, 1950, Cambridge, MA: Peabody Museum, 1956, p. 43.

4- Mohammed Mokri, Le chasseur de Dieu et le mythe du Roi-Aigle (Dawra-y Damyari), Wiesbaden: Harrassowitz, 1967, p. 3.

در دوران‌های مختلف زیسته‌اند را در یک مفهوم جمع کنند. این مضمون می‌تواند با فهرست نام‌های یاران (تجلیات هفت تن) در دوره‌ی حاجی بکتاش که در دفتر کاکه‌ای‌ها آمده روشن شود: قیقوسز، عبدال، گل بابا، شاهین بابا، قفتان، قزل دده، ترابی ارمان و ویران عبدال.^۱ مشخص است که این افراد- تا آنجا که قابل شناسایی‌اند- معاصر یکدیگر نبوده و در مکان‌هایی دور از یکدیگر نشو و نما داشته‌اند. شاهین بابا که درگاهی به نام او در بغداد یا در محاذی آن شهر نام‌گذاری شده و احتمالاً ویرانی شاعر تنها اشخاصی‌اند که از لحاظ جغرافیایی در مجاورت یکدیگر بوده‌اند.^۲ با این حال به نظر می‌رسد که همه‌ی آنان با طریقت بکتاشی در ارتباط هستند و این امر که اصولاً این فهرست اسامی در متن مقدس اهل حق حضور دارد حاکی از آن است که کاکه‌ای‌ها که در سرزمین‌های عثمانی می‌زیسته‌اند باید بیش از گوران‌ها با بکتاشیه آشنا بوده و این طریقت را شاکله‌ی آیینی مشابه با خودشان فرض کرده باشند.

مشابهتاً هفت تن و هفتوانه‌ی دوره‌ی سلطان سهاک ضرورتاً معاصران واقعی یکدیگر نبوده و تلاش برای انتصاب این دوره به یک دوره‌ی مشخص تاریخی ممکن است کاری نافرجام باشد. اندک اشارات انضمامی به وقایع تاریخی ضد و نقیض هستند. بابایادگار و شاه ابراهیم هر دو «پسران» سلطان سهاک هستند و ممکن است جانشینان او به عنوان رهبران جامعه‌ی آغازی اهل حق باشند.^۳ چنانکه وجود داستان ضدیت میان‌شان حاکی از آن است، این دو می‌توانند معاصر یکدیگر بوده باشند، اما ضرورتاً چنین نیست و جدال آنان می‌تواند در برخی از تجلیات بعدی شان حادث شده باشد.

1- C.J. Edmonds, 'The beliefs and practices of the Ahl-i Haqq of Iraq', Iran 7 (1969), p. 94.

۲ - درگاه شاهین بابا یکی از سه درگاهی است که از جانب دده‌های علوی از شرق آناتولی مرتباً مورد بازدید قرار می‌گرفت، نک.: Karakaya-Stump, 'Forgotten dervishes', pp. 18-19. دو درگاه دیگر به مجموعه‌ی زیارتگاه‌های کربلا و نجف ملحق بودند. ویران ابدال می‌تواند شاعر بکتاشی قرن ۱۶ و ۱۷ میلادی، ویرانی باشد که با زیارتگاه‌های علی و تکیه بکتاشی در نجف مرتبط است. او علی‌الظاهر از جانب کاکه‌ای‌های کرکوک تقدیس می‌شده است، نک.: Matti Moosa, *Extremist Shiites: The Ghulat sects*, Syracuse: University Press, 1988, p. 183. قیقوسز ابدال، گل بابا و قزل دلی سلطان عرفای نامی بکتاشی هستند که تکیه قاهره، بوداپست و دیمشکا را تأسیس کرده‌اند.

۳ - فیلیپ کرینبروک اخیراً مطرح کرده که آن دو رهبران دو دسته‌ی رقیب بودند که بر مبنای آن جامعه‌ی آغازین اهل حق پس از مهاجرت از هورامان (که سلطان سهاک در آنجا می‌زیست و مقبره‌اش در آنجا قرار دارد) به دالاهو انشقاق می‌یافت. نک.: Philip Kreyenbroek, 'The Yaresan of Kurdistan', in: Khanna Omarkhali (ed.), *Religious minorities in Kurdistan: beyond the mainstream*, Wiesbaden: Harrassowitz, 2014, pp. 3-11, at p. 4.

محمد مکرری قول نامه‌ای را یافته که در آن قطعه زمینی در سال ۱۵۲۷ میلادی توسط مردی که در زندان بغداد بوده و با وساطت بابا یادگار آزاد شده به بابا یادگار بخشیده شده است. بابایادگار در خواب بر وزیر بغداد ظاهر شده و به او دستور داده که مرد زندانی را آزاد کند.^۱ مکرری بنابراین این سند نتیجه می‌گیرد که یادگار باید در سال ۱۵۲۷ میلادی^۲ در قید حیات بوده باشد. این نتیجه‌گیری تاریخ آغاز شکل‌گیری جامعه‌ی اهل حق را حوالی قرون پانزدهم یا شانزدهم میلادی^۳ تاریخگذاری می‌کند. با این حال، این زمین ممکن است در واقع به مقبره‌ی این شخصیت دینی وقف شده باشد (این سند از محوطه‌ی این مقبره به عنوان سکونت گاه این شخصیت دینی یاد کرده است) و او ممکن است مدت‌ها پس از درگذشتش در خواب وزیر ظاهر شده باشد. شاه ابراهیم با بغداد در پیوند است نه همچون سلطان سهاک با هورامان یا همچون بابا یادگار با دالاهو و مصاحبه شونندگان محلی‌ام معتقد بودند که او در آنجا مدفون است.^۴ تا آن جا که می‌دانم هیچ سندی که اشاره‌ای مستقل به زمان دقیق حیات او داشته باشد در دست نیست.

منابع اهل حق اتفاق نظر دارند که سلطان اسحق پسر سید عیسی نامی بوده که (به همراه برادرش سید موسی) از مکانی دیگر می‌آیند و در برزنجی شهرزور اقامت می‌گزینند. همچنین سید عیسی به همین نحو جد مشترک خانواده‌ی مشهور و اصل و نسب دار سادات و شیوخ صوفی برزنجی است.^۵ عموماً گفته می‌شود که این دو برادر از همدان آمده و با دودمان روحانی علی همدانی و محمد نوربخش پیوند دارند،^۶ اما دست کم یک منبع دیگر می‌تواند بر رابطه‌ی دیگر دلالت داشته باشد. یک نسب نامه‌ی متعلق به خاندان‌های سیادت در منطقه‌ی سلیمانیه، شیخ موسی و شیخ عیسی برزنجی را به عنوان پسران بابا رسول نامی فهرست می‌کند که در ۷۶۰/۱۴۴۲ یا بعدتر به برزنجی شهرزور وارد شده است. همین نسخه از سال

1- Mohammad Mokri, 'Étude d'un titre de propriété du début du XVIe siècle provenant du Kurdistan', *Journal Asiatique* 251 (1963), pp. 229-256.

۲- مطابق با سال ۹۰۶ هجری شمسی و ۹۳۴ هجری قمری. مترجم.

۳- مطابق با قرون نهم و دهم قمری. مترجم.

۴- متی موسی از مقبره‌ی شاه ابراهیم در بغداد پس از مقبره‌ی سلطان سهاک به عنوان دومین مکان زیارتی پراهمیت برای کاکه ای ها و

صارلی‌ها یاد می‌کند. نک. Moosa, *Extremist Shiites*, p. 182.

5 - Martin van Bruinessen, 'The Qâdiriyya and the lineages of Qâdirî shaykhs among the Kurds', *Journal of the History of Sufism* 1-2 (2000), pp. 131-49; Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, pp. 68-78.

۶- محمد رئوف توکلی، تاریخ تصوف در کردستان، تهران، ۱۳۵۹ و صص ۱۳۳-۱۳۴؛ قس. Edmonds, *Kurds, Turks and Arabs*, p. 68.

۸۴۶/۱۴۴۲ به عنوان سال وفات شیخ عیسی یاد می‌کند.^۱ نام نامانوس بابارسلول دوبار دیگر در شجره نامه‌ی برزنجی ظاهر می‌شود که معروف‌ترینشان بابا رسول گوره، «بزرگ» (متوفی به سال ۱۶۴۶ میلادی)^۲ است که اولاد پر تعداد او اجداد شاخه‌های مجزای خانواده‌ای است که امروزه وجود دارد.^۳ می‌توان تصور کرد که این نسب نامه‌ی سیادت در قرار دادن این نام بسیار متأخرتر پیش از عیسی و موسی خطا کرده است. با این حال وسوسه‌ی این حدس هست که آیا این نسب نامه حکایت از پیوندی میان خانواده‌ی برزنجی با بابا رسول، عارف مشهور آناتولیایی، دارد که قیام محبوب آخرالزمانی‌ای را در میانه‌ی سده‌ی سیزدهم میلادی^۴ در آناتولی علیه سلاجقه‌ی روم رهبری کرد.^۵ همچون چند بابای زمانه‌ی خودش، بابا رسول مذکور وفایی بود و بنابراین احتمالاً ارتباطاتی با عراق داشته و یقیناً در حلقه‌های وفایی عراقی شناخته شده بوده است.

صدیق صفی‌زاده، نویسنده‌ی ایرانی، «زندگی نامه»^۶ ی هفتوانه و دیگر اشخاص تاریخ مقدس اهل حق را گرد آورده است. او این کتاب را بر مبنای دفاتر اهل حق و دیگر منابع مکتوب و منقول که با حذف عناصر معجزه آمیز همه را واقعی تفسیر کرده تألیف نموده است.^۶ هفتوانه به روایت او صوفیانی از مناطق مختلف عراق و ایران بودند که در پردیور در گرد سلطان سهاک به عنوان پیر و مرشدشان جمع آمدند. صفی‌زاده همه‌ی آنان را معاصر یکدیگر می‌داند که در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی^۷ می‌زیسته‌اند اما ما را از منبع این تاریخ گذاری مطلع نمی‌نماید.

من یک فرضیه‌ی جانشین را پیشنهاد می‌کنم: پنج خاندانی که به هفتوانه انتساب دارند و اجدادشان که نام خاندان از آنها می‌آید در اصل طوایف مختلفی از پیشوایان روحانی و رهروان را نشان می‌دهند که در

۱- نسخه متعلق به مجموعه‌ی شخصی و. مینورسکی که توسط محمد مکرری مورد مطالعه قرار گرفته است. نک.: Mokri, 'Étude d'un titre de propriété', p. 241.

۲- مطابق با سال ۱۰۲۵ هجری شمسی و ۱۰۵۶ هجری قمری. مترجم.

3 - Edmonds, Kurds, Turks and Arabs, pp. 68-72. Van Bruinessen, 'The Qadiriyya.'

۴- مطابق با قرن هفتم هجری قمری. مترجم.

5- Ahmet Yaşar Ocak, La révolte de Baba Resul ou la formation de l'hétérodoxie musulmane en Anatolie au XIIIe siècle, Ankara: Türk Tarih Kurumu, 1989.

: تاریخ شورش بابا رسول علیه سلاجقه در حدود سال ۱۲۴۰ میلادی (۶۳۸ هجری قمری) است که شاید او را یک قرن پیشتر از برادران برزنجی قرار دهد.

۶- صدیق صفی‌زاده، دانشنامه‌ی نام آوران یارسان. احوال و آثار مشاهیر، تاریخ، کتاب‌ها و اصطلاحات عرفانی، تهران: انتشارات هیرمند، ۱۳۷۶.

۷- مطابق با قرون هفتم و هشتم هجری قمری. مترجم.

برهه‌ای از زمان (یا در زمان‌های مختلف) در جامعه‌ی اهل حق ادغام شده‌اند. بنیانگذارانی که نامشان را به خاندان‌ها می‌دهند می‌توانند با یکدیگر هم عصر باشند اما هیچ دلیل ایجاب آوری وجود ندارد که این امر حتمیت داشته باشد. اسامی ابوالوفاء و جانشین او خاموش مخصوصاً شایان توجه ویژه هستند. صفی زاده ابوالوفاء مزبور را ابوالوفاء کردی می‌داند که از جانب سلطان اسحق به همدان فرستاده شد و در نزدیکی مقبره‌ی باباطاهر به خاک سپرده شد. اما مقبره‌ی او قابل یافتن نیست، چرا که گفته می‌شود در جریان نوسازی مقبره‌ی اصلی از بین رفته است.^۱

وسوسه انگیز است بپنداریم که اسامی بنیانگذاران خاندان خاموشی می‌تواند به صوفی متقدم ابوالوفاء کردی، ملقب به تاج العارفین (وفات ۱۱۰۱ میلادی)^۲ ارجاع داشته باشد. او پسر سیدی از سلاله‌ی امام زین العابدین و مادری کرد بود. او مؤسس طریقت صوفیانه‌ی وفائیه است که بعدها در آنتولی صاحب نفوذ شد. او بدون فرزند ماند و برادرزاده‌اش خامس جانشین او شد، همچون هم نامش در هفتونه که فرزندش خاموش جانشینش شد. مناقب نامه‌ی او ذکر می‌کند که او پیروان کرد بی شماری داشته و با گرایش بدعت آمیز آنان بسیار اهل مدارا بود.^۳ چندین اجاق قزلباش در شرق آنتولی نسب خود را از طریق ابوالوفاء به امام زین العابدین می‌رسانند که حاکی از اهمیت وفائیه به عنوان باری رسان علوی گری آنتولیایی است. علاوه بر این نام او همچنین در تاریخ مقدم ایزدی هم به چشم می‌خورد: او مربی شیخ عدی ابن مسافر بود و چندین بار در قصیده‌ای منتسب به شیخ عدی نام او ذکر می‌شود- در یک مورد به عنوان شخصیت اصلی در اسطوره‌ای که همچنین در میان اهل حق‌ها، بکتاشی‌ها و در درسیم هم یافت می‌شود.^۴

۱- صفی زاده، نام آوران، صص. ۱۳۷-۱۳۴

۲- مطابق با ۴۹۵ هجری قمری. مترجم.

۳- این مناقب نامه به عربی و در سال ۱۳۷۱ میلادی توسط شهاب الدین نامی (نامی دیگر که همچنین در میان اسامی هفتونه حاضر است) تألیف شد. نک.: Alya Krupp, *Studien zum Menaqybname des Abu l-Wafa' Tag al-Arifin: Das historische Leben des Abu l-Wafa' Tag al-Arifin*, München: Dr. Rudolf Trofenik, 1976. ترجمه‌ای متقدم به تکی از این مناقب نامه در دست است که بر نفوذ وفائیه در آنتولی گواهی می‌دهد و اخیراً ویرایش شده است: Dursun Ocak, *La révolte de Baba*. قس. Gümüşoğlu, *Tâci'ül Arifin Es-Seyyid Ebu'l Vefâ menakbnamesi*, Istanbul: Can, 2006. *Resul*, p. 54. و چندین فقره در 'Karakaya-Stump, 'Subjects of the Sultan'.

۴- ابوالوفاء بر شیری می‌راند و شیخ عدی برتری اش را با سوار شدن بر صخره‌ی او و امر کردن به او برای به راه افتادن نشان می‌دهد. Philip Kreyenbroek, *Yezidism: its background, observances and textual tradition*, Lewiston, NY: Mellen Research Publications, 1995, p. 48. نک.: van Bruinessen, 'Haji Bektash, Sultan Sahak, Shah Mina Sahib'.

دودمان‌های روحانی علوی در درسیم

نظام اجاق در درسیم پیچیده است. تعداد بسیاری اجاق وجود دارد که چندی از آنها به بخش‌هایی تقسیم شده‌اند که تقریباً مستقل به حساب می‌آیند. روابط مرجعیت میان این اجاق‌ها هر تلاشی برای بازنمایی نظام‌مند را بی حاصل می‌گذارد. بیشتر آنان اجاق‌های «مستقل» هستند به این معنی که با کانون اصلی بکتاشی در قرشهر^۱ یا هیچ گونه رابطه‌ای ندارند یا صرفاً اندک رابطه‌ای وجود دارد و در گذشته با صفویه پیوند داشته‌اند: آنها بیش از آنکه بکتاشی باشند قزلباش‌اند. بعضی از اجاق‌ها مانند باماسور^۲ (بابا منصور)، قریشان^۳ و آغوچان^۴ (آغویچن)^۵ دارای هویت قوی‌ای هستند که ریشه در فرهنگ محلی دارد و با گنجینه‌ای غنی از افسانه‌ها و مکان‌های مقدس محلی در ارتباط هستند. اغلب به واسطه‌ی سادات سالخورده‌ی این اجاق‌ها بود که هنرمندان و روشنفکران جوان اساطیر، افسانه‌ها و خاطرات جهان اجتماعی و آیینی را احیا کردند که در قتل عام و تبعید سال‌های ۱۹۳۷-۱۹۳۸ میلادی به طور کامل به محاق رفته بودند.

در درسیم و جوامعی که از لحاظ فرهنگی با آن در ارتباط‌اند و در یک قوس فراخ از قهرمان مرعش^۶ تا قسمت‌های جنوبی ارزروم^۷ کشیده شده‌اند، تمام طوایف (یا دست کم قسمت‌های محلی هر طایفه) همواره وابسته‌ی یک مرشد، پیر و رهبر یکسان بوده‌اند که هر کدام آنان به اجاق‌های متفاوتی تعلق داشته‌اند. اعضای اجاق پیر و مرشد نیز باید رهبر و پیر مرشد خودشان را داشته باشند که ظاهراً در اغلب موارد باید از اجاقی دیگر باشند (هرچند که در این مورد اطلاعات ضد و نقیض است). از اجاق‌های بابامنصور و آغوچان اغلب به مرشد یاد می‌شود (به ترتیب برای طوایف شرق و غرب درسیم)، و دست کم هشت دودمان روحانی دیگر هستند که پیران و رهبران از آنان می‌آیند. در کنار این اجاق‌های کردی، چند اجاق ترکی هم وجود دارند که مرکزیتشان در همین ناحیه است. روابط ارشادگری روحانی میان اجاق‌ها و نیز میان اجاق‌ها و طوایف عامی (talip, toliw) پیچیده است و تصویر سلسله مراتبی که ابهام نداشته باشد ممکن نیست. همچنین

گزارشات پژوهشگران محلی هم منسجم نیستند.^۱ اگر چه مرشد، پیر، رهبر و طالب در رابطه‌ی طولی مرجعیت یکی بر دیگری قرار دارند، یقیناً این گونه نیست که طوایف و اجاق به عنوان واحدهایی اجتماعی همیشه در یک نظام چهارطبقه‌ای استقرار داشته‌اند. این عناوین انعکاس دهنده‌ی رابطه‌ی قدیمی با شاه اسماعیل و جانشینانش است. در خلال قرن شانزدهم میلادی،^۲ رهبر کسی بود که باید با طوایف محلی قزلباش در ارتباط می‌بود و پیر در مقام خلیفه‌ی شاه صفوی که مرشد بود مسئول منطقه‌ای گسترده به حساب می‌آمد.^۳ این که چگونه این سلسله روابط به نظام بعدی اجاق‌ها تحول یافت که در آن اجاق در نقش مرشد عمل می‌کند نامعلوم است.

بیشتر آنچه که در مورد نظام اجاق در درسیم می‌دانیم (و به طور کلی تر در مورد طوایف علوی کرد) متشکل است از بازسازی‌هایی بنابر مصاحبه‌هایی با مطلعان سالخورده که می‌دانسته‌اند این نظام روابط پیش از ۱۹۳۷ چگونه بوده است. دست کم اکنون یک جَموی^۴ در درسیم وجود دارد که ساختمانی است که به منظور برپاداشتن جم ساخته شده است، هرچند که مراسماتی که در این مکان بر پا داشته می‌شوند به نظر می‌رسد به جای اینکه ادامه‌ی جم‌هایی باشند از قدیم برگزار می‌شده اخیراً دوباره در این ناحیه باب شده باشند. آنطور که پیتر بومکه، دانشمند انسان‌شناسی که در دهه‌ی هفتاد میلادی در درسیم پژوهش نموده، با اندکی بزرگ‌نمایی اشاره می‌کند، مصاحبه‌شوندگان او پیروان «آیینی هستند که مناسک مذهبی آن برگزار نمی‌شود.»^۵ البته که اجاق‌ها همواره وجود داشته‌اند و همواره از جانب طوایف محترم داشته می‌شده‌اند. اما دیدارهای منظم توسط مرشد، پیر و رهبر در مواقعی که جمع‌ها برپا داشته می‌شدند، با وقوع تبعیدها تا حد بسیار زیادی از هم گسیخته شد. با این وصف، شرایط از مکانی به مکان دیگر متفاوت بود و بعضی اطلاعات شفاهی حاکی از این است که این سو و آن سو برگزاری جم‌ها ادامه داشته است.

۱- برای یک مرور تحلیلی و انتقادی مطمئن، نک: Erdal Gezik, 'Rayberler, pirlar ve müşidler (Alevi ocak örgütlenmesine)', in: Erdal Gezik and Mesut Özcan (eds.), *Alevi ocakları ve örgütlenmeleri*. 1. kitap, Ankara: dair saptamalar ve sorular', Kalan, 2013, pp. 11-77.

۲- مطابق با قرن دهم هجری قمری. مترجم.

3-M.A. Danon, 'Un interrogatoire d'hérétiques musulmans (1619)', *Journal Asiatique* 2e sér., tôme 17 (1921), pp. 281-293.

۴- cemevi, مکان‌هایی که علویان در آن مراسمات و نیایش‌های خود را برگزار می‌کنند. مترجم.

5 - Peter J. Bumke, 'The Kurdish Alevi – boundaries and perceptions', in: Peter A. Andrews (ed.), *Ethnic groups in the Republic of Turkey*, Wiesbaden: Reichert, 1989, p. 515.

در دو دهه‌ی گذشته پیکره‌ای قابل توجه از اطلاعات در مورد نظام اجاق‌ها و نیز دیگر وجوه این آیین در دسترس قرار گرفته است.^۱ مهم‌ترین آنها تعداد زیادی اسناد خطی متعلق به اجاق‌ها است مانند شجره نامه‌ها، سیادت نامه‌ها یا اجازه نامه‌های خلیفه‌ها - که برای مدت‌های مدید پنهان بوده‌اند- که دسترس پذیر شده و توسط پژوهشگران مورد تحلیل قرار گرفته‌اند.^۲ در کنار مطالعات دانشگاهی بر روی این موضوع، ما اکنون از جانب چندین اجاق خود-بازنمونه‌نگری‌هایی داریم که معمولاً با تکمیل شجره‌ها و اسناد دیگری همراه‌اند.^۳

اسناد مربوط به اجاق‌های شرق آناتولی که تا کنون مورد مطالعه قرار گرفته‌اند از اهمیت بالای صوفی کرد، سید ابوالوفاء تاج العارفین حکایت دارند که از طریق او بسیاری از اجاق‌ها شجره نامه‌هایشان را پی می‌گیرند. گولپینارلی و بعدتر احمد یاشار اجاق نشان داده‌اند که بسیاری از شیوخ صوفی و رهبران پر جذبه‌ی قرن سیزدهم میلادی^۴ در آناتولی که به بابا معروف هستند، از جمله بابا رسول، در واقع بیش از آنکه با یسویه‌ی آسیای مرکزی در ارتباط باشند با وفائیه در ارتباط بوده‌اند.^۵ ایفر کاراکایا-استامپ^۶ تعداد زیادی از اسناد متعلق به اجاق‌های (ترک) ناحیه مرعش-آدیامان-ملطیه^۷ را تحلیل کرده و یافته‌های او برای استدلال من از اهمیتی ویژه برخوردار است زیرا این اسناد حاکی از این است که شبکه‌ی وفائیه‌ی آناتولیایی و اجاق‌های علوی برای زمانی طولانی پیوندشان را با مراکز روحانی در عراق حفظ نموده‌اند.^۸

1- Nejat Birdoğan, *Anadolu ve Balkanlarda Alevi yerleşmesi: ocaklar – dedeler – soyağaçları*, İstanbul: Alev Yayınları, 1992; Ali Yaman, *Alevilik'te dedelik ve ocaklar*, İstanbul: Karacaahmet Sultan Derneği Yayınları, 2004; Hamza Aksüt, *Aleviler: Türkiye – İran – Irak – Suriye – Bulgaristan*, Ankara: Yurt Kitap-Yayın, 2009; Dilşa Deniz, *Yol/Rê: Dersim inanç sembolizmi. Antropoljik bir yaklaşım*, İstanbul: İletişim, 2012.; Erdal Gezik & Mesut Özcan (eds.), *Alevi ocakları ve örgütlenmeleri. 1. kitap*, Ankara: Kalan, 2013.

2- Birdoğan, *Anadolu ve Balkanlarda; Ocak, 'Türkiye Selçukluları döneminde'*; Karakaya-Stump, 'Subjects of the Sultan'; Caroline Tee, 'Holy lineages, migration and reformulation of Alevi tradition: a study of the Dervish Cemal ocak from Erzincan', *British Journal of Middle Eastern Studies* 37(3) (2010), pp. 335-392.

3- Seyyid Hacı Mustafa Aklıbaşında, *Ehlibeyt nesli Seyyid Mahmud Hayrani ve evlâtları*, Duisburg: private, 1993; Kureşanlı Seyyid Kekil, *Peygamberler ile seyyidlerin secereleri ve aşiretlerin tarihi*, Köln: private, n.d. [c.2000]; Vaktidolu, *Ağuiçenliler ocağı*, İstanbul: Can, 2013..

۴- مطابق با قرن هفتم هجری قمری. مترجم.

5- Abdalbâki Gölpinarlı, *Yunus Emre ve tasavvuf*, İstanbul: İnkilâp, 1992[1961], pp. 46-50; Ocak, *La révolte de Baba Resul*; idem, 'Türkiye Selçukluları döneminde ve sonrasında Vefâi tarîkatî (Vefâiyye): Türkiye popüler tasavvuf tarihine farklı bir yaklaşım.' *Belleten* 70(257) (2006), pp. 119-154.

6- Ayfer Karakaya-Stump

7- Maraş-Adıyaman-Malatya

8 Ayfer Karakaya-Stump, 'Documents and Buyruk Manuscripts in the private archives of Alevi dede families: an overview', *British Journal of Middle Eastern Studies* 37(3) (2010), pp. 273-286; همو 'Subjects of the Sultan'; همو: 'The forgotten dervishes'.

به نظر می‌رسد که بسیاری از درویش وفائی به جنبش قزلباش پیوسته باشند، و دست کم بخشی از شبکه‌ی وفائی ظاهراً محوریت خود را به سوی مقبره‌ی شیخ صفی گردانیده باشند. به نظر کاراکایا-استامپ پس از فتح شرق آناتول توسط عثمانی‌ها، اجاق‌های آناتولیایی کماکان از طریق عراق که برای مدت‌ها کنترل آن از جانب عثمانی به اندازه‌ی آناتولی کامل نبود، با صفویان هم پیمان ماندند. میعادگاه‌های این اتصال درگاه یا تکیه‌ی درویش بود که پراهمیت‌ترین آنان در عتبات عالیات کربلا، نجف و کاظمین واقع بود. در طول زمان این درگاه‌ها با بکتاشیه هم پیمان شدند و این طریقت گروه‌های متعددی از درویش اباحه‌گر را در خود جذب و ادغام کرد چنانکه در مواضع دیگر نیز چنین کرده بود. درگاه‌های بکتاشی دیگری نیز بعدها در مکان‌هایی همچون کرکوک و سامرا تأسیس شد و به حلقه‌هایی از شبکه‌ای مبدل گشت که از جانب درویش و سادات آناتولیایی مورد بازدید قرار می‌گرفت. در طول قرن‌ها، سادات اجاق‌های شرق آناتولی سفرهایی را به کربلا، نجف و بغداد ترتیب می‌دادند تا تأییدیه‌ی سلسله^۱، شجره^۲ و اجازت‌نامه^۳ هایشان را از سادات سرشناس ساکن آنجا دریافت کنند.^۴

چنانکه کارکایا-استامپ تأکید می‌کند، این گرایش به عراق تا سال ۱۸۰۰ میلادی^۵ ادامه یافت و از آن پس این اجاق‌ها (که او اسنادشان را به مرور بررسی نموده) گرایش‌شان را به سوی مرکزیت بکتاشی در قره شهر تغییر دادند. اجاق‌های دیگر، مشخصاً آنها که اهل درسیم بودند، هنوز پس از این زمان هم ظاهراً تأییدیه‌ی شجره‌نامه‌هایشان را از کربلا طلب می‌کردند. من از سادات درسیمی‌ای خبر دارم که در میانه‌ی قرن بیستم میلادی به کربلا سفر می‌کرده‌اند. بیردوقان شجره‌ای را توصیف می‌کند که در سال ۱۹۵۳ میلادی در کربلا از جانب سادات امضاء شده است. این شجره‌نامه به یکی از اجاق‌های ترک کمتر شناخته به نام شاه ابراهیم^۶ متعلق است و بیردوقان در مورد مدعیات نسب‌نامه‌ای این دودمان شکی به جا روا داشته اما دلیلی نیست که در مورد انتساب امضاها و مهرها بر روی این سند به کربلا ظنی وجود داشته باشد.^۷

1-silsile

2- şecere

3- icâzetnâme

4- Karakaya-Stump, 'Subjects of the Sultan'.

۵- مطابق با سال ۱۲۱۵ هجری قمری و ۱۱۷۹ هجری شمسی. مترجم.

6- Şah İbrahim

7- Birdoğan, *Anadolu ve Balkanlarda*, pp. 198-203. On the Şah İbrahim ocak, which is a section of the Dede Garkin ocak, see also Aksüt, *Aleviler*, pp. 87-113; Hamza Aksüt, 'Der Şah İbrahim Ocağı: Die Siedlungsgebiete, der Gründer und die mit ihm verbundenen Gemeinschaften', in: Robert Langer et al. (eds.), *Ocak und Dedelik: Institutionen religiösen Spezialistentums bei den Aleviten*, Frankfurt am Main: Peter Lang Verlag, 2013, pp. 69-93.

چند توارد شگفت انگیز

خاندان شاه ابراهیم اهل حق با بغداد مرتبط است و در میان کاکه‌ای‌های کرکوک رونق و روالی گرم دارد. وجود یک اجاق علوی با نامی یکسان که آن هم در زمانی متأخر، یعنی سال ۱۹۵۳ میلادی، از عراق طلب رسمیت و مشروعیت یافتن کرده، این پرسش را برمی‌انگیزاند که آیا میان این دو می‌تواند پیوندی باشد و اگر چنین است چگونه پیوندی است. چنانکه آکسوت پیشنهاد می‌کند، لقب «شاه» در نام این اجاق می‌تواند استعمالی متأخر باشد چرا که از این اجاق پیشتر به صورت اجاق شیخ ابراهیم^۱ یاد می‌شده است.^۲ در این مورد ممکن است که سادات آناتولیایی که از شهرت خاندان شاه ابراهیم در شمال عراق و بغداد آگاه بوده‌اند، نام اجاق آنان را پذیرفتند تا به هم نام مشهور خود [یعنی خاندان شاه ابراهیم] تشبه بجویند. همچنین می‌شود به این هم اندیشید که ارتباطی مستقیم‌تر میان این دو دودمان وجود دارد - شاه ابراهیم به نسبت دیگر عرفای اهل حق به عنوان ساکن بغداد شاید پیوستگی نزدیک‌تری با صفویان داشته - اما هیچ مدرکی دال بر چنین مضمونی در دست نیست.^۳

نام سید ابوالوفاء نه تنها در نسب نامه‌های بسیاری از اجاق‌های علوی شرق آناتولی آمده بلکه با شیخ عدی ابن مسافر که آیین ایزدی حول او شاکله پذیرفته هم در ارتباط است. این امر حاکی از این است که حیات اجتماعی پیروان کرد سید ابوالوفاء تاج العارفین نه صرفاً بر علوی‌گری کردی بلکه همچنین بر ایزدی - گری هم اثر عمده‌ی تکوینی‌ای داشته است. هم شخص ابوالوفاء و هم شخص عدی ابن مسافر به شریعت مسلمانان مقید بودند اما بسیاری از پیروانشان قطعاً چنین نبودند. مناقب نامه‌ی ابوالوفاء به روشنی به نرمخویی او در باب قصور کردان در به جا آوردن قیود شرعی و نیز پذیرش آداب سماع آنان که از جانب صوفیان دیگر مورد انتقاد قرار می‌گرفت اشاره می‌کند.^۴ وجود یکی از آباء مؤسس خاندان‌های اهل حق با همین نام پرسش‌های جالبی را برمی‌انگیزاند که نمی‌تواند پاسخی درخور بیابد. پیوند میان اهل حق‌های متقدم و حیات اجتماعی‌ای که وفائیان کرد در آن ایفای نقش می‌کردند در هاله‌ای از ابهام است. اسامی اجداد دودمان

1- Şeyh İbrahim ocağı

2- Aksüt, 'Der Şah İbrahim Ocağı', p. 70.

۳- موسی با پیچیده کردن بیشتر این بحث از وجود یک طایفه‌ی قزلباش تحت عنوان ابراهیمیه در تل عفر یاد می‌کند با ارتباطات صفوی و

بکناشی. : Moosa, *Extremist Shiites*, pp. 165-167.

۴- به نقل از Karakaya-Stump, 'Subjects of the Sultan', pp. 41-42.

خاموشی، ابوالوفاء و نواده و جانشین‌اش خاموش بسیار یادآور اسامی قرن یازدهمی^۱ (ابوالوفاء و برادرزاده و جانشین‌اش خامس) است اما ظاهراً فاصله‌ی دست کم سه قرنی میان زمان حیات ابوالوفاء و خامس و ظهور آیین اهل حق به چشم می‌خورد.

همچنین نام بابا رسول که از او به عنوان «پدر» سید عیسی و سید موسی ذکر می‌شود - که در زمانی میان قرون سیزدهم و پانزدهم میلادی^۲ در برزنجه سکنی گزیده و جد اعلا‌ی سادات برزنجی و خاندان‌های اهل حق منشعب از سلطان سهاک شده‌اند- یاد آور نام بابا رسول، رهبر قیام گسترده‌ی آناتولیایی علیه سلجوقیان است. هویت واقعی بابا رسول آناتولیایی هرچه که باشد، او وفائی بوده و نام او باید برای حلقه‌های وفائی (کرد) عراق شناخته شده بوده باشد.

در مفهوم دوری از زمان مقدس که شاکله بخش سنن اهل حق است، زمان خطی و گاهشماری خطی چندان اهمیتی ندارد. مفهوم تناسخ این امکان را به وجود می‌آورد که اشخاص تاریخی که در قرون متفاوت زندگی می‌کنند در اساطیر اهل حق دوشادوش یک دیگر ظاهر شوند. من مدعی نیستم که ابوالوفاء (که در واقع امر در کردستان و در قرن یازدهم میادی می‌زیست) و ابوالوفاء سنت اهل حق - یا بابا رسول رهبر قیام آناتولی و جد سادات برزنجی با همان نام - ممکن است که در واقع امر اشخاصی واحد بوده باشند. اسامی واحد ممکن است که توارد محض باشند. اما ناممکن نیست که برخی از طوایفی که در مراحل اولیه‌ی شکل گیری آیین اهل حق جذب این آیین شدند پیوندهایی وفائی داشته‌اند. هم اینان ابوالوفاء و بابا رسول را به چشم رهبرانی ملهم از ربوبیت می‌نگریسته و مایل بودند که با نام آنها در ارتباط باشند.

خاتمه

علی‌رغم مشابهت‌های بسیار و شباهت‌های کلی خانوادگی، آیین اهل حق و علوی گری قزلباش دارای دو نظام اعتقادی کاملاً متمایز هستند. بارزترین مظهر نظام‌های اعتقادی آنان در اشعار آیینی کلام و دیش ایشان یافت می‌شود که قدیمی‌ترین و مورد توجه‌ترینشان به ترتیب به گورانی و ترکی نوشته شده‌اند. (اما پیکره‌ای از کلام‌ها به ترکی و همچنین تعداد اندکی دیش و گلبانگ^۳ به کردی و زازایی نیز وجود دارد).

۱ - مطابق با قرن پنجم هجری قمری. مترجم.

۲ - مطابق با قرون هفتم و نهم هجری قمری. مترجم.

میان کلام‌ها و دیش‌ها هیچ هم پوشانی‌ای موجود نیست.^۱ مضافاً این که تعداد اندکی متن منشور از هر دوی این جوامع در دست داریم- تحریرهای متفاوتی از بویروک که گونه‌ای از پرسش و پاسخ قزلباشی به ترکی است که ظاهراً به عصر متقدم صفوی تعلق دارند.^۲ و تعدادی متن منشور نسبتاً متأخر اهل حق به فارسی.^۳ این متون هم با یکدیگر بسیار متفاوت هستند اما به تعداد (اندکی) از اساطیر مشترک در باب آغاز جهان و مراسم جم ارجاع دارند. نه طایفه‌ی اهل حقی هست که بویروق را بشناسد و نه طایفه‌ی علوی که هیچ یک از متون اهل حق بر او شناخته شده باشد. نخبگان هر دو طایفه مشابهت‌هایشان را تصدیق کرده و حتی همسانی هر دوی این ادیان در بنیاد را اعلان داشته‌اند؛ اما هر جا که طوایف قزلباش و اهل حق در مجاورت نزدیک یکدیگر بوده‌اند- همچون حضورشان در شمال عراق- مرزهای واضح و دقیق مابین خود را حفظ نموده‌اند. ممکن است که بعضاً افراد و یا حتی دسته‌هایی از این مرزها عبور کرده باشند اما تمایز میان شبک و کاکه‌ای باقی مانده است.

هم قزلباش‌ها و هم اهل حق‌ها متشکل از طوایف محلی پرشماری هستند که تا همین اواخر وصلت‌هایشان درون طایفه‌ای بوده و هر کدام هم برای خود سنن فرهنگی، مکان‌های مقدس و داستان‌های مرتبط با آن مکان‌ها را دارا هستند. هم پیمانی با یک دودمان روحانی که مسؤول مراسم کانونی جم بود، طوایف محلی را در یک طایفه‌ی بزرگتر متعهد اما با درکی مشخص از هویتی متمایز جذب می‌نمود. این درک مشخص می‌توانست در برخی از ایده‌ها و مناسک متمایز در درون نظام کلی آیین‌شان بازتاب یابد. مثالی صریح که پیش‌تر ذکر آن رفت مورد خاندان‌های بابایادگاری و شاه ابراهیمی است که (در درون اعتقاد مشترک‌شان به چرخه‌ی تجلی موجودات روحانی) به باورهایی عمیقاً متفاوت از رابطه‌ی میان برخی از این ذوات معتقد هستند. مشابهتاً اختلافات جزئی میان برگزاری مراسمات اجاق‌های علوی که به یاد مانده بودند آنگاه آشکار شد که در دهه‌ی ۱۹۹۰ میلادی مراسم جم در مادر شهرهای ترکیه و نیز در جوامع مهاجر دوباره بنیان نهاده

۱- شاید تنها استثناء را باید برای اشعار دینی اهل حق‌های آذربایجان به حساب آورد. جاوید مرتضی اوغلو مجموعه‌ی معتابهی از کلام‌های متعلق به شعرای آذربایجانی را منتشر نموده که در سبک با اشعار گورانی بسیار متفاوت و به نحوی با شعر علوی آناتولیایی مشابهت دارند (Murtezaoglu, Yarsanizm).

2- Atalay, İmam Cafer-i Sadik buyruğu; Anke Otter-Beaujean, 'Schriftliche Überlieferung versus mündliche Tradition: zum Stellenwert der Buyruk-Handschriften im Alevitum', in: Krisztina Kehl-Bodrogi et al. (eds.), Syncretistic religious communities in the Near East, Leiden: Brill, 1997, pp. 213-226

۳- تذکره‌ی اعلی که از جانب ایوانف به عنوان *Truth-worshippers* منتشر شد و نیز فرقان الاخبار منتشر نشده‌ی جیحون آبادی که منبع عمده‌ی نوشته‌های مینورسکی در باب اهل حق بود.

شد. تحقیقات تاریخی شفاهی حکایت از آن دارند که دست کم اجاق‌های کرد(همچون بابا منصور و آغوچان) در کنار کانون مشترک اساطیر و داستان‌ها، سنی متمایز و مخصوص به خودشان را حفظ نموده‌اند. ساختار اجتماعی قبایل عامی و طوایف رعیتی که به دودمان‌های روحانی گره خورده‌اند خصیصه‌ای مهم است که اهل حق‌ها و قزلباشان در آن با یکدیگر اشتراک دارند(و با ایزدیان نیز در این مورد اشتراک دارند هرچند که مرزهایی به مراتب سفت و سخت‌تر را با آنان حفظ می‌کنند).^۱ در نزد باورمندان به هر دوی این آیین‌ها، هم پیمانی با یک اجاق یا خاندان خاص در تعریف هویت آیینی شان مهم تر است تا هر گونه عقیده یا منسکی مشخص. هر کدام از این دودمان‌ها بدون هیچ ابهامی یا اهل حق هستند و یا قزلباش که این در مورد پیروانشان نیز صدق می‌کند. با این حال، سادات پرجذبه مرجعیت دینی خود را نه تنها بر تمام اجاق یا خاندان خود سیطره می‌دهند بلکه آن را بر دودمان‌های دیگر نیز می‌گسترانند- همانگونه که خانواده-ی حیدری دالاهو چنین کردند. سیطره‌ی این خاندان در میان طوایف هم پیمان با خاندان آتشگی در آذربایجان و قزوین به رسمیت شناخته شد چنانکه در میان طوایف علوی در نواحی غربی‌تر هم که ظاهراً از تفاوت‌های دینی مابین خودشان و اهل حق‌ها آگاهی‌ای نداشتند نیز مورد قبول واقع گشت. در مورد دیگری از باز بیعت کردن با یک دودمان سیادت قدرتمند، گروهی از شبک‌ها را دیدیم که از مرزهای آیینی عبور کرده و صارلی-کاکه‌ای شدند.

ریشه‌های نظام دودمانی روحانیت و جم که در آن متخصصین متعلق به این دودمان‌ها نقشی اساسی را ایفا می‌کنند، قابل ردیابی بدون ابهام نیست. اما نسب نامه‌ی چندین اجاق قزلباش که مورد مطالعه قرار گرفته‌اند ارتباط آنها با صوفی کرد قرن یازدهم میلادی، سید ابوالوفاء و طریقت صوفیه‌ی وفائی را محرز می‌سازند. این طریقت صوفیانه از جنوب کردستان سر برآورد و در قرن سیزدهم میلادی در میان قبایل ترکمان و کرد آناتولی صاحب نفوذ بود. ظهور سادات مسلمان شریعت مدار و شیوخ صوفی(همچون سید ابوالوفاء و هم عصر او شیخ عدی) در میان قبایل کردی که به طرزی سطحی مسلمان شده بودند از سویی موجب برآمدن اجتماعات آیینی کمابیش با ثباتی شد که با اولاد همان سادات و شیوخ هم پیمان بودند و همچنین از دیگر سو درجات مختلفی از علقه با اسلام نصّ گرا را ایجاد کرد. جنبش صفوی در قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی بسیاری از این جماعات و به ویژه خانواده‌های عرفانی آنان را با یکدیگر انباز کرد و گونه‌ای

۱- حتی در میان کردان سنی خانواده‌هایی عرفانی وجود دارند که نقشی قابل قیاس را ایفا می‌کنند. به عنوان مثال سادات و شیوخ صوفی برزنجی و نیز خانواده‌ی برزنجی. نک. van Bruinessen, 'The Qâdiriyya'.

از وحدت در آموزه‌ها و مناسک آیینی را بر آنان تحمیل نمود. بعدتر طریقت بکتاشی که با دولت عثمانی پیوندی تنگاتنگ داشت، وابستگی اجاقی و امتیازاتی مشابه را ارائه داد.

پنج (یا به عبارت دقیق تر شش) خاندان اهل حق مدعی انتساب به اجدادی هستند که مستقیماً به سلطان سهاک مربوط هستند. هیچ نسب نامه‌ی خانوادگی‌ای منتشر نشده است اما به نظر ادموندز می‌توان سلسله نسب آنان را تا سلطان سهاک پی گرفت. اما اسطوره‌ی زایش معجزه آسای هفتوانه حاکی از این است که مؤسسان خاندان‌ها تنها به معنی روحانی پسران سلطان بوده‌اند. از نظر من این خانواده‌ها در اصل سنن روحانی مربوط به نواحی مختلف را نشان می‌دهند یعنی خانواده‌های روحانی به همراه پیروانشان که به طریقی مشابه در جامعه‌ی اهل حق جذب شده و اندکی پس از آن طوایف دیگر این چینی جذب جنبش صفویه شده و به قزلباش معروف شدند. برخی از اسامی شخصیت‌های اصلی در این خاندان‌ها به طرز غریبی یادآور اسامی - ای در شبکه‌ی وفائیه هستند.

در طول دوران حکومت عثمانیان باید تماس‌هایی گاه و بی‌گاه میان اجاق‌های قزلباش و طوایف اهل حق وجود می‌داشته چنانکه سادات قزلباش و دراویش هم پیمان آنان در جست و جوی دریافت اصالت مدعیات نسبی و تأیید مرجعیت آنان به عنوان پیر به شهرهای زیارتی شیعیان یعنی کربلا، نجف، کاظمین و سامرا سفر می‌کردند. هیچ سندی از زیارت اهل حق از شهرهای مذکور مضبوط نیست، اما دراویش اهل حق مسافت‌های بسیاری را می‌پیمودند. محتمل است که تکایای بکتاشی در شهرهای مختلف عراق پذیرای هردو گونه‌ی این مسافران بوده باشد.

تا کنون در مورد دو جمعیت مهم که ممکن است میان قزلباشان آناتولیایی و اهل حق‌های کرد (یا گوران) میانجی بوده باشند چیز زیادی دانسته نیست. گفته شده که برخی ترکمانان عراق (به صورت ویژه در تل عفر) کاکه‌ای هستند و بسیاری دیگر به اعتقادات مشابه با عقاید قزلباشان باور دارند یا داشته‌اند. تا جایی که می‌دانم هیچ مطالعه‌ی جدی‌ای در باب آیین طوایف مختلف ترکمان در عراق وجود ندارد.

در مورد طوایف مختلف اهل حق آذربایجان و قزوین برخی پژوهش‌ها انجام شده اما این پژوهش‌ها در مورد باورهای آیینی و مراسمات آنان چندان آگاهی بخش نیستند - و حتی کمتر از این در مورد روابط احتمالی آنان با طوایف قزلباش هم زبانشان. ظاهراً این طوایف در انزوای نسبی‌ای می‌زیسته و چندان از رسیدن قبایل پرشمار قزلباش در قرن شانزدهم میلادی^۱ متأثر نشده‌اند. با این حال آنان هم پیمان اهل حق‌های

۱ - مطابق با قرن دهم هجری قمری. مترجم.

کرد بودند و به دلالت ترک زبان بودنشان پلی را میان طوایف بدعت آمیز ترک-کرد-فارس زبان ایجاد نمودند چنانکه طوایف شبک و کاکه‌ای در شمال عراق چنین کردند. دو دهه‌ی گذشته شاهد علاقه‌ای فزاینده در میان اعضای جوامع اهل حق و علوی نسبت به یکدیگر بوده و چندین نویسنده بر رابطه‌ی نزدیک میان این دو نظام آیینی تأکید کرده‌اند. به نظر می‌رسد که این مدعیات عمدتاً بر خواندن آثار دانشگاهی یا آثار عامه پسند مبتنی است، اما با این حال فعالان و دانشگاهیان جوان را تشویق کرده تا در میان طوایف دیگر تحقیقات میدانی انجام دهند یا بخشی از سنتشان را برای دیگران دسترس پذیر نمایند. در نهایت این تلاش‌ها احتمالاً بر مراسمات و میراث تودرتوی هر دوی این طوایف اثر خواهد گذاشت و لایه‌ای دیگر هم از ایده‌های مشترک بر آن‌ها می‌افزاید.

منابع

- توکلی، محمد رئوف (۱۳۵۹/۱۹۸۱)، تاریخ تصوف در کردستان، تهران.
- صفی زاده، صدیق (۱۳۷۶/۱۹۹۷)، دانشنامه‌ی نام آوران یارسان. احوال و آثار مشاهیر، تاریخ، کتاب‌ها و اصطلاحات عرفانی، تهران: انتشارات هیرمند
- Aklıbaşında, Seyyid Hacı Mustafa (1993), *Ehlibeyt nesli Seyyid Mahmud Hayrani ve evlâtlari*, n.p.-[Duisburg]: private.
- Aksoy, Bilal (1995), “Tunceli bölgesinde dinsel değerlendirme”, in: Birdoğan, Nejat (ed.), *Anadolu Aleviliği'nde yol ayırımı*, Istanbul: Mozaik, pp. 335-351.
- Aksüt, Hamza (2013), “Der Şah İbrahim Ocağı: Die Siedlungsgebiete, der Gründer und die mit ihm verbundenen Gemeinschaften”, in: Langer, Robert et al. (eds.), *Ocak und Dedelik: Institutionen religiösen Spezialistentums bei den Aleviten*, Frankfurt am Main: Peter Lang Verlag, pp. 69-93.
- Antranik (2012), *Dersim seyahatnamesi*, Istanbul: Aras.
- Astore, Kemal (2001), “Glaubensvorstellungen und religiöses Leben der Zaza-Alewiten”, in: Engin, Ismail and Erhard, Franz (eds.), *Aleviler / Alewiten. Bd. 2: İnanç ve gelenekler / Glaube und Traditionen*, Hamburg: Deutsches Orient-Institut, pp. 149-162.
- Atalay, Adil Ali (1993), *Imam Cafer-i Sadik buyruğu*, Istanbul: Can.
- Bender, Cemşid (1991), *Kürt uygarlığında Alevilik*, Istanbul: Kaynak.
- Birdoğan, Nejat (1992), *Anadolu ve Balkanlarda Alevi yerleşmesi. Ocaklar – dedeler – soyağaçları*, Istanbul: Alev.
- van Bruinessen, Martin (1991), “Haji Bektash, Sultan Sahak, Shah Mina Sahib and various avatars of a running wall”, *Turcica XXI-XXIII*, pp. 55-69.
- ----- (1994), “Genocide in Kurdistan? The suppression of the Dersim rebellion in Turkey (1937-38) and the chemical war against the Iraqi Kurds (1988)”, in:

- Andreopoulos, George J. (ed.), *Conceptual and historical dimensions of genocide*, University of Pennsylvania Press, pp. 141-170.
- ----- (1995), “When Haji Bektash still bore the name of Sultan Sahak. Notes on the Ahl-i Haqq of the Guran district”, in: Popovic, Alexandre and Veinstein, Gilles (eds.), *Bektachiyya: études sur l’ordre mystique des Bektachis et les groupes relevant de Hadji Bektach*, Istanbul: Éditions Isis, pp. 117-138.
 - ----- (1997), “‘Aslını inkar eden haramzadedir!’: the debate on the ethnic identity of the Kurdish Alevis”, in: Kehl-Bodrogi, Krisztina, Kellner-Heinkele, Barbara and Otter-Beaujean, Anke (eds.), *Syncretistic religious communities in the Near East*, Leiden: Brill, pp. 1-23.
 - ----- (1998), “The Shabak, a Kizilbash community in Iraqi Kurdistan”, *Les Annales de l’autre islam* 5, pp. 185-196.
 - ----- (2000), “The Qâdiriyya and the lineages of Qâdirî shaykhs among the Kurds”, *Journal of the History of Sufism* 1-2, pp. 131-149.
 - ----- (2009), “Ahl-i Haqq“, *Encyclopaedia of Islam*, Third Edition, Part 2009-2, Leiden: Brill, pp. 51-58.
 - ----- (2014), “Veneration of Satan among the Ahl-e Haqq of the Gûrân region”, *Fritillaria Kurdica, Bulletin of Kurdish Studies* (Krakow), nos. 3-4, pp. 6-41.
 - -Bumke, Peter (1979), “Kızılbaş-Kurden in Dersim (Tunceli, Türkei). Marginalität und Häresie”, *Anthropos* 74, pp. 530-548.
 - ----- (1989), “The Kurdish Alevis – boundaries and perceptions”, in: Andrews, Peter A. (ed.), *Ethnic groups in the Republic of Turkey*, Wiesbaden: Reichert, pp. 510-518.
 - Chater, Melville (1928), “The Kizilbash clans of Kurdistan”, *National Geographic Magazine* 54, pp. 485-504.
 - Comerd, Munzir (1997), “Dersim inancında Duzgin”, *Ware* 11, pp. 84-104.
 - Çem, Munzur (2009), *Dêrsim merkezli Kürt Aleviliği (etnisite, dini inanç, kültür ve direniş)*, Istanbul: Vate.
 - Digby, Simon (1984), “Qalandars and related groups”, in: Friedmann, Yohanan (ed.), *Islam in Asia, vol. I: South Asia*, Jerusalem: Magnes Press, pp. 76-78, 87-91.
 - Danon, M.A. (1921), “Un interrogatoire d’hérétiques musulmans (1619)”, *Journal Asiatique* 2e sér., 17, pp. 281-293.
 - Duman, Bilgay (2011), “Irak’ta Bektaşilik (Türkmenler – Sebekler – Kakailer)”, ORSAM Rapor no. 88, Ankara: ORSAM. Online at: <http://www.orsam.org.tr/tr/raporgoster.aspx?ID=2883>.
 - Edmonds, C.J. (1957), *Kurds, Turks and Arabs. Politics, travel and research in north-eastern Iraq, 1919-1925*, London: Oxford University Press.
 - ----- (1969), “The beliefs and practices of the Ahl-i Haqq of Iraq”, *Iran* 7, pp. 89-106.
 - Elahi, Nur Ali-Shah (1966), *L’ésotérisme kurde. Traduction, introduction, commentaire et notes par Dr. Mohammed Mokri*, Paris: Albin Michel.

- Field, Henry (1956), *An anthropological reconnaissance in the Middle East, 1950*, Cambridge, Mass.: Peabody Museum.
- Fozi, Navid (2007), “The hallowed summoning of tradition: body techniques in construction of the sacred tanbur of Western Iran”, *Anthropological Quarterly* 80(1), pp. 173-205.
- Gezik, Erdal (2009), “Nesimi Kılâgöz ile yaratılış üzerine”, *Munzur* 32, pp. 4-34.
- Gezik, Erdal and Çakmak, Hüseyin (2010), *Raa Haqi – Riya Haqi: Dersim Aleviliği inanç terimleri sözlüğü*, Ankara: Kalan.
- Gezik, Erdal (2013), “Rayberler, pirlar ve mürsidler (Alevi ocak örgütlenmesine dair saptamalar ve sorular)”, in: Gezik, Erdal and Özcan, Mesut (eds.), *Alevi ocakları ve örgütlenmeleri. 1. kitap*, Ankara: Kalan Yayınları, pp. 11-77.
- Gezik, Erdal and Özcan, Mesut (eds.) (2013), *Alevi ocakları ve örgütlenmeleri. 1. kitap*, Ankara: Kalan.
- Gordlevsky, Vladimir Aleksandrovic (2011), “Karakoyunlu (Maku hanlığı“na bir geziden derlenmiş bilgiler)”, *Alevilik-Bektaşilik Araştırmaları Dergisi* 4, pp. 83-124.
- Gölpınarlı, Abdülbâki (1958), *Vilâyet-nâme: Manâkib-i Hünkâr Hacı Bektâs-i Veli*, İstanbul: İnkilâp.
- ----- (1977), „Kızılbaş”, *İslam Ansiklopedisi*, cilt 6, İstanbul: Milli Eğitim Bakanlığı, pp. 789-795.
- ----- (1992), *Yunus Emre ve tasavvuf*, İstanbul: İnkilâp.
- Gümüşoğlu, Dursun (2006), *Tâcü’l Arifîn Es-Seyyid Ebu’l Vefâ menakıbnamesi - Yaşamı ve tasavvufî görüşleri*, İstanbul: Can.
- Hamzeh’ee, M. Reza (1990), *The Yaresan: A sociological, historical and religio-historical study of a Kurdish community*, Berlin: Klaus Schwarz.
- Hooshmandrad, Partow (2004), “Performing the belief: Sacred musical practice of the Kurdish Ahl-i Haqq of Guran”, PhD dissertation, University of California, Berkeley.
- Ivanow, W. (1953), *The Truth-worshippers of Kurdistan*, Leiden: Brill.
- Izady, Mehrdad (1992), *The Kurds: A concise handbook*, Washington, Philadelphia and London: Crane Russak.
- Kahraman, Metin and Kahraman, Kemal (2013), “Seyid Süleyman Şahin Görüşmeleri-I”, *Alevilerin Sesi* 174, pp. 40-5.
- Karakaya-Stump, Ayfer (2008), “Subjects of the Sultan, Disciples of the Shah: Formation and Transformation of the Kizilbash/Alevi Communities in Ottoman Anatolia”, PhD dissertation, Harvard University, New Haven.
- ----- (2010), “Documents and *Buyruk* manuscripts in the private archives of Alevi *dede* families: an overview”, *British Journal of Middle Eastern Studies* 37(3), pp. 273-286.
- ----- (2010), “The forgotten dervishes: the Bektashi convents in Iraq and their Kizilbash clients”, *International Journal of Turkish Studies* 16(1-2), pp. 1-24.

- ----- (2012), “The Vefa’iyye, the Bektashiyye and genealogies of ‘heterodox’ Islam in Anatolia: rethinking the Köprülü paradigm”, *Turcica* 44, pp. 263-284.
- Karamustafa, Ahmet T. (1993), “Early Sufism in Eastern Anatolia”, in: Lewisohn, Leonard (ed.), *Classical Persian Sufism: from its origins to Rumi*, London: Khaniqahi-Nimatullahi Publications, pp. 175-198.
- ----- (1994), *God’s unruly friends. Dervish groups in the Islamic later middle period, 1200-1550*, Salt Lake City: University of Utah Press.
- Kehl-Bodrogi, Krisztina (1988), *Die Kızılbaş/Aleviten: Untersuchungen über eine esoterische Glaubensgemeinschaft in Anatolien*, Berlin: Klaus Schwarz Verlag.
- Köprülü, Fuad (1982 [1919]), *Türk edebiyatında ilk mutasavvıflar*. 3. basım, Ankara: Diyanet İşleri Başkanlığı.
- Köprülüzade Mehmed Fuad (1929), *Influence du chamanisme Turco-Mongol sur les ordres mystiques musulmans*, Istanbul: Institut de turcologie de l’Université de Stamboul.
- Kreyenbroek, Philip (1995), *Yezidism: its background, observances and textual tradition*, Lewiston, NY: Mellen Research Publications.
- ----- (2014), “The Yaresan of Kurdistan”, in: Omarkhali, Khanna (ed.), *Religious minorities in Kurdistan: beyond the mainstream*, Wiesbaden: Harrassowitz, pp. 3-11.
- Krupp, Alya (1976), *Studien zum Menaqybname des Abu l-Wafa’ Tag al-Arifin: Das historische Leben des Abu l-Wafa’ Tag al-Arifin*, München: Dr. Rudolf Trofenik.
- Kureşanlı Seyyid Kekil (n.d. [c. 2000]), *Peygamberler ile seyyidlerin şecereleri ve aşiretlerin tarihi*, Köln: privately published.
- Leezenberg, Michiel (1997), “Between assimilation and deportation: the Shabak and the Kakais in Northern Iraq”, in: Kehl-Bodrogi, Krisztina, Kellner-Heinkele, Barbara and Otter-Beaujean, Anke (eds.), *Syncretistic religious communities in the Near East*, Leiden: Brill, pp. 175-194.
- ----- (2014), “The end of heterodoxy? The Shabak in post-Saddam Iraq”, in: Omarkhali, Khanna (ed.), *Religious minorities in Kurdistan: beyond the mainstream*, Wiesbaden: Harrassowitz, pp. 247-267.
- Mélikoff, Irène (1992), *Sur les traces du soufisme turc. Recherches sur l’Islam populaire en Anatolie*, Istanbul: Isis.
- Minorsky, V. (1920), “Notes sur la secte des Ahlé Haqq”, *Revue du monde musulman* no. 40-41, pp. n19-97.
- ----- (1921), “Notes sur la secte des Ahlé Haqq – II”, *Revue du monde musulman* no. 44-45, pp. 205-302.
- ----- (1942), “The poetry of Shah Isma‘il I”, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* no. 10, pp. 1007a-1053a.
- ----- (1954), “Jihan-Shah Qara-Qoyunlu and his poetry”, *Bulletin of the School of Oriental and African Studies* no. 16(2), pp. 271-297.
- ----- (1960), “Ahl-i Hakk”, *Encyclopaedia of Islam*, 2nd ed., vol. I. Leiden: Brill, pp. 260-264.

- Mokri, Mohammed (1963), “Étude d’un titre de propriété du début du XVIe siècle provenant du Kurdistan”, *Journal Asiatique* 251, pp. 229-256.
- ----- (1967), *Le chasseur de Dieu et le mythe du Roi-Aigle (Dawra-y Damyari)*, Wiesbaden: Harrassowitz.
- ----- (1970), *Contribution scientifique aux études iraniennes. Recherches de kurdologie*, Paris: Klincksieck.
- Molyneux-Seel, L. (1914), “Journey into Dersim”, *Geographical Journal* no. 44(1), pp. 49-68.
- Moosa, Matti (1988), *Extremist Shiites: The Ghulat sects*, Syracuse, NY: Syracuse University Press.
- Murtezaoğlu, Cavit (2011), *Yarizm: Ehli Hak Alevilerin yirmi dört ulu ereni*, Ankara: Yurt KitapYayın.
- Ocak, Ahmet Yaşar (1989), *La révolte de Baba Resul ou la formation de l’hétérodoxie musulmane en Anatolie au XIIIe siècle*, Ankara: Türk Tarih Kurumu.
- ----- (2006), “Türkiye Selçukluları döneminde ve sonrasında Vefâî tarîkatı (Vefâiyye): Türkiye popüler tasavvuf tarihine farklı bir yaklaşım”, *Belleten* no. 70(257), pp. 119-54.
- Otter-Beaujean, Anke (1997), “Schriftliche Überlieferung versus mündliche Tradition: zum Stellenwert der Buyruk-Handschriften im Alevitum”, in: Kehl-Bodrogi, Krisztina, Kellner-Heinkele, Barbara and Otter-Beaujean, Anke (eds.), *Syncretistic religious communities in the Near East*, Leiden: Brill, pp. 213-226.
- Öztürk, S. (1972), “Tunceli’de Alevilik”, mezuniyet tezi, I.Ü. Ed. Fak. Sosyoloji bölümü, İstanbul.
- Polak, J.E. (1865), *Persien. Das Land und seine Bewohner. Ethnografische Schilderungen*. 2 vols., Leipzig: Brockhaus.
- Rabino, H.L. (1920), “Kermanchah”, *Revue du Monde Musulman* no. 38, pp. 1-40.
- Roux, Jean-Paul (1969), “Les Fidèles de Vérité et les croyances religieuses des Turcs”, *Revue de l’histoire des religions* no. 176(1), pp. 61-95.
- Stead, F.M. (1932), “The Ali-Ilahi sect in Persia”, *The Moslem World* 22, pp. 184-189.
- Sümer, Faruk (1976), *Safevi devletinin kuruluşu ve gelişmesinde Anadolu Türklerinin rolü*, Ankara: Selçuklu Tarih ve Medeniyet Enstitüsü.
- Taşğın, Ahmet (2009), “İrak’ta Bektaşî topluluğu Şebekler”, *Türk Kültürü ve Hacı Bektaş Velî Araştırma Dergisi* no. 52, pp. 126-143.
- Tee, Caroline (2010), “Holy lineages, migration and reformulation of Alevi tradition: a study of the Derviş Cemal ocak from Erzincan”, *British Journal of Middle Eastern Studies* no. 37(3), pp. 335-392.
- Trowbridge, Stephen van Rensselaer (1909), “The Alevis, or Deifiers of Ali”, *Harvard Theological Review* 2(3), pp. 340-353.
- Vaktidolu (2013), *Aguiçenliler ocağı*, İstanbul: Can.
- Vinogradov, Amal (1974), “Ethnicity, cultural discontinuity and power brokers in Northern Iraq: The case of the Shabak”, *American Ethnologist* no. 1, pp. 207-218.
- Xemgin, E. (1995), *Aleviliğin kökenindeki Mazda inancı ve Zerdüst öğretisi*, İstanbul: Berfin.

نوکاوی مفهوم پوشش در گذار به دموکراسی

محمد شاهراد^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۰۳

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۲۹

چکیده

بی شک مسئله پوشش، در همه اعصار مورد توجه ایرانیان بوده و در هر دوره‌ای با توجه به تفکر غالب در آن زمان از حدود و ثغور خاصی برخوردار بوده است. سعی شده تا در این مقاله از سه منظر: فقه، اخلاق و کلام حقیقت، این امر مورد کنکاش قرار بگیرد، و چگونگی‌ها و بایستی‌های آن بررسی شود. از این منظر، مفهوم حجاب و تفاوت آن با لغت ستر را بررسی کرده و غرض بعضی از فقه‌ها را که قصد داشته‌اند تا زن را به واسطه همین برداشت نادرست، در خانه محصور کنند، بیان نموده‌ایم و در باب نوع پوشش اعراب در صدر اسلام، همچنین شواهدی از آیات که به طور مستقیم و غیر مستقیم به نوع پوشش آن عهد اشاره داشته، سخن گفته‌ایم. سپس ادله احمد قابل در ظهور استحباب در پوشش سر و گردن را اجمالاً ارائه داده و از دیدگاه اسلام‌شناسان معاصر عرب، به این مهم پرداخته‌ایم. آنگاه، در رویکردی اخلاقی، حجاب اجباری و بی‌حجابی اجباری را مردود دانسته و تفاوت بنیادین مبحث وجوب و اجبار را ریشه‌یابی کرده‌ایم. پس از آن، تغییرات مفهوم امر عقیفانه در طی اعصار مختلف و مصادیق عینی آن را در قالب اشعار و افکار نشان داده‌ایم. علی‌ای حال، کوشیده‌ایم تا نشان دهیم امر عقیفانه تخت بند زمان و مکان است و در دوره کنونی عدم پوشش سر و گردن قبح اخلاقی ندارد و رفتار عقیفانه مختص به بانوان نمی‌باشد؛ بلکه هم مرد و هم زن بایستی کف نفس و خویشنداری در رفتار خود را سرلوحه قرار دهند و با بیان رویکرد کلام سرانجام در مورد احکام کلی و باطنی و نیز، بیان این تغییرات در چهارچوب مشهورات منطقی، رفتار حیا و ورزانه را در همه شئون ظاهری و باطنی ملاک عمل قرار بدهند؛ و در نهایت بینش اهل حق را در این زمینه ایراد کرده‌ایم.

کلید واژه‌ها: حجاب، نوع پوشش، حقوق اولیه، آزادی زنان، اجبار، حیا.

New interpretations of the concept of cover during transition to democracy

Mohammad Shahmurad¹

Recieve data: 2020/08/24

Accepte data: 2020/11/19

Abstract:

Dress code has always been important to Iranian People across all eras, and it has had its own limits and boundaries based on the dominant thought of each period. This article discus the topic from three perspectives: dress code from jurisprudential, ethical, and theological perspectives to shed light on its requirements and qualities. Therefore, the concept of hijab and its difference from covering was explained, and it is also explained that some Islamic jurists have intended to confine women at home based on this erroneous perception. With regard to the Arab dress code after the advent of Islam, some Quranic verses were presented that mentioning directly or indirectly the dress code of that period. Then, Ahmad Ghabel's views about the recommendation of covering the head and neck were explained and analyzed from the viewpoint of contemporary Arab Islamologists. Using an ethical approach, both the compulsory hijab and mandatory non-observance of the proper Islamic dress code were rejected and the difference between necessity and compulsion were analyzed thoroughly. Then, the changes in the concept of chastity were explained during different periods and their instances were indicated in poems and thoughts. Furthermore, it was explained that chastity changes as temporal-spatial conditions change, and in the present time, it is not morally immodest if the head and neck are not covered, and chastity is not merely for women, rather both men and women should have abstinence and restraint. They should also have chastity in their appearance and behavior. Finally, Islamic scholastic theology was explained in terms of general and esoteric rules, and the changes in logical well-known rulings were described from the viewpoint of Yarsanism.

Keywords: Veil, Type of cover, Basic rights, Women's freedom, Coercion, Modesty.

1- Yarsan student of philosophy and mysticism .Mohammad.3shahmorad@gmail.com

مقدمه

در روزگاری زیست می‌کنیم که جامعه آستن التهابات فراوانی است و اجبارهای غیرمنطقی در این دوره، موجب شده تا زنان و دختران جامعه در صدد اعتراض‌های مدنی در پی احقاق حقوق خود بر آیند و با اعمالی نمادین چون حجاب بر سر چوب کردن یا سوار شدن بر موتور سیکلت و... خواهان حقوق برابر با مردان باشند. در این میان اموری چون لجاجت، دین ستیزی بر اثر نفرت و ریاکاری از منشأ اجبار، مزید بر علت شده تا یک خواست همگانی برای ایجاد دموکراسی در جامعه به وجود آید. که پیش فرض این مقاله هم در حول محور چنین ایامی گردش می‌کند؛ که ما با نظامی دموکراتیک و دولتی سکولار مواجه باشیم و از شرایط آن بهره ببریم. و آنگاه از خود خواهیم پرسید که رویکرد دین حقیقت در مواجهه با این دوران چه خواهد بود؟ و سادات و پیران ما در این برهه چه وظایفی بر دوش خواهند داشت و طبق رویکرد کلام چه رفتاری خواهند کرد؟ شاید به جرأت بتوان اذعان کرد که تا کنون مطلبی مدون و دسته‌بندی شده، که همه‌ی اطوار و عوارض ذاتی این مبحث را مورد نقد و کنکاش قرار دهد، ارائه نشده است و یا اگر مطالبی افواهاً به زبان آورده شده بر پایه مستندات علمی نبوده است و یا اینکه پیشینه فقهی و صبغه اخلاقی آن را در نظر نگرفته است. لذا ما در این مقاله کوشیده‌ایم تا رویکرد دین حقیقت را با استناد بر مبانی کلام سرانجام بدست آوریم و سپس این امر را در قالب راهکاری مستدل ارائه نماییم.

پوشش زنان ایرانی پیش از اسلام

با استناد به مدارک به دست آمده از دوره هخامنشیان، مانند تندیس‌ها، سکه‌ها، نقوش فرش، پارچه و نقش برجسته‌هایی که تعدادی از آنها به خارج از ایران منتقل شده‌اند، و یا نوشته‌های برخی از تاریخ نگاران، می‌توان چنین برداشت کرد که پوشاک زنان ایرانی عبارت از لباس‌های بلند تا قوزک پا و گاهی فراخ، پیراهن‌های ساده تا پایین ساق پا به صورت ساده یا ریشه‌دار، و با آستین‌های بلند یا کوتاه بوده است (راوندی، ۱۳۴۰: ۴۷۴).

لباس‌های زنان ایرانی در دوره اشکانی عبارت از پیراهنی بلند تا به روی زمین، گشاد، پُرچین، آستین دار یا بدون آستین و یقه راست بوده است. همچنین پیراهنی دیگر داشته‌اند که روی اولی می‌پوشیدند و قد آن نسبت به اولی کوتاه و ضمناً یقه باز بوده است. روی این دو پیراهن، چادری سر می‌کرده‌اند (حجازی، ۱۳۸۵: ۱۴۱).

با مقایسه چندین نقش سنگی آناهیتا و نقوش دیگر با هم، به نظر می‌رسد که بانوان ساسانی، پیراهن بلند بسیار پرچین و گشاد می‌پوشیده‌اند و آن را با نواری در زیر سینه‌ها، مانند بانوان اشکانی، جمع کرده، می‌بستند (ضیاء پور، ۱۳۴۳:۳۰۷). زنان عهد ساسانی گاهی چادر گشاد پرچین به سر می‌کردند که تا به وسط ساق پا می‌رسیده است (حجازی، ۱۳۸۵:۱۹۸).

بخش اول: بررسی آراء فقهی و آیات قرآنی

علت استفاده‌ی ما از لفظ پوشش به جای به کارگیری لفظ حجاب در این مقاله به دلیل عدم استعمال آن در آیات قرآنی در معنای رخت پوشش بدن انسان است زیرا این لفظ در زبان عربی و هم در زبان قرآن به معنای پرده خانه و سکونتگاه است. به طور مثال، در آیات ۱۶ و ۱۷ سوره‌ی مریم، ضمن سخن از چگونگی باردار شدن مریم عذراء، گفته شده که از شهر بیرون رفت و در سمت شرقی شهر یک حجایی دور از مردم بر خود زد: *وَأذْكَرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّيَدَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا ﴿١٦﴾ فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ﴿١٧﴾*

اما در قرآن برای پوشش زن واژه "ستر" آمده است: *حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطَّلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمْ مِّنْ دُونِهَا سِتْرًا ﴿٩٠﴾* تا آن گاه که به جایگاه برآمدن خورشید رسید. [خورشید] را [چنین] یافت که بر قومی طلوع می‌کرد که برای ایشان در برابر آن پوششی قرار نداده بودیم.

پس حجاب یک پرده ضخیمی است که وقتی کشیده شود کسی که در این سو است نمی‌داند که در پشت آن چیست و چه می‌گذرد. ولی ستر پرده نازکی است که بر جسمی کشیده شده است و آن جسم در عین آنکه در برابر دیدگان است، به طور کامل مکشوف نیست ولی به وسیله ستری که بر رویش کشیده شده است قابل تعریف است. لذا اگر ما، بگوییم: که زن باید حجاب داشته باشد، معنای سخن مان این است که زن باید از دیده‌ها نهان باشد و کسی از او خبر نداشته باشد. ولی وقتی می‌گوییم: که باید ستر داشته باشد، مفهوم دیگری را منظور می‌کنیم که همان پوشیده بودن بدنش باشد. به همین سبب است که فقهای اولیه برای پوشش بدن زن واژه "ستر" را به کار برده‌اند نه "حجاب"؛ زیرا تدوین کنندگان اولیه احکام فقهی تفاوت حجاب و ستر را به خوبی می‌شناخته‌اند (خنجی، ۱۳۸۳:۶).

مرتضی مطهری در کتاب *مسأله حجاب می‌گوید: «ابن خلدون کلمه حجاب را به معنی پرده و حائل - نه پوشش - به کار برده است. استعمال کلمه حجاب در مورد پوشش زن یک اصطلاح نسبتاً جدید است. در قدیم و مخصوصاً در اصطلاح فقهاء کلمه "ستر" که به معنی پوشش است، به کار رفته است.»*

(مطهری، ۱۳۸۰: ۴۳۰) لذا ما واژه حجاب را به تبعیت از جامعه به کار می‌بریم در همان معنای موضوع آن یعنی ستر است.

همه مدعیان فقاقت که بعدها حجاب را برای پوشش بدن به کار برده‌اند منظور خاصی داشته‌اند، که چیزی بسیار بالاتر از ستر بوده تا حدی که زن را برخلاف زن‌های دوران پیامبر دور از دید مرد‌های بیگانه نگاه می‌داشته است؛ حال آنکه بسیاری از زن‌ها در زمان پیامبر در بازارها کالا می‌فروختند، عموم زن‌ها دوشادوش مرد‌ها در اغلب فعالیت‌های اجتماعی شرکت داشتند، زن‌ها دارای مالکیت شخصی بودند، آن‌ها که ثروتی داشتند؛ دارای کنیز و غلام بودند، که خودشان خریده بودند (و البته ثروتمند‌ها، هم در میان مرد‌ها و هم در میان زن‌ها، بسیار اندک بودند)؛ و زن‌ها از چنان آزادی‌هایی برخوردار بودند که سوار بر خر در شهر می‌رفتند، و گاه اتفاق می‌افتاد که یک زن بیوه در کوچه‌ای از مردی خواستگاری کند؛ که این آخری را می‌توانیم در رسم «هبة نفس» بازخوانیم که تا آخرین سال حیات پیامبر رواج داشته است، و در قرآن نیز سخن از «إمرأه وهبت نفسها للنبي»^۱ رفته، که داستانش را اهل سیره آورده‌اند.

عرب‌ها در زمان پیامبر در بخش اعظم عربستان، به سبب فقر عمومی، معمولاً پوشش درستی نداشتند، بسیار بودند زن‌هایی که جز یک دست رخت نداشتند، و بسیار بودند زن‌هایی که نیمه برهنه بودند؛ نیمه برهنه بودن مردان و زنان طوایف بیابانگرد که جز شیر شتر و جانوران کوچک کویری چیزی برای خوردن نمی‌یافتند و هیچ درآمدی نداشتند، یک امر معمولی بود که حتی تا قرن‌ها بعد از ظهور اسلام نیز برحال خود بود؛ و این وضعیت همگانی از ایمان و اسلام و پارسایی آن‌ها نمی‌کاست. نیمه برهنه بودن دختر بچه‌ها در زمان پیامبر در گزارش‌های مورخان تاریخ اسلام قابل مطالعه است. دخترهای هشت نه ساله معمولاً یک تکه پوست نرم کرده بز برمیانشان بسته می‌شد که «خوف» می‌نامیدند، و به شکل لنگیته بود. عایشه در یادآوری روزهای خواستگاری پیامبر از خودش می‌گوید که خوف بر میان داشتم «فَتَزَوَّجَنِي وَ عَلَيَّ حَوْفٌ». لباس بسیاری از دختر بچه‌ها همین بود و جز این پوششی نداشتند. مردانی که می‌توانستند پشم شتر و موی بز برای تهیه رخت بزرگسال‌های خانواده‌شان فراهم آورند معمولاً از خوشبخت‌ها بودند. و کسانی که می‌توانستند جامه کرباسی از بازار بخرند ثروتمند‌ها بودند. دوختن و آستین دار و پاچه دار کردن لباس نزد مردم عربستان یک امر ندرتی و اشرافی بود. آنچه نزد عرب‌ها رخت معمولی و عمومی را تشکیل می‌داد اغلب دو تکه پارچه بود که یکی بر تن می‌پیچیدند و «رداء» نامیده می‌شد، و دیگری بر کمر می‌پیچیدند

۱. وَأَمْرًا مُمُونَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا خَالِصَةً لَّكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿احزاب، ۵۰﴾

و «إزار» نام داشت. این إزار و رداء همان است که اکنون حاجی‌ها در مراسم حج بر تن می‌کنند. این لباس سنتی از همان زمان برجا مانده است تا همان‌گونه که حج و مراسمش بی‌تغییر مانده‌اند، لباس رسمی نیز بدون تغییر مانده باشد و همچون لباس آن روزگاران باشد.^۱ در احکام فقهی، حد مراعات «ستر» برای مردها فقط میانه ناف و زانو است، و برای زن‌ها از سر تا پا است. با تعریفی که برای ستر مرد آمده است، اگر مردی با یک پارچه میان‌بند به عرض ۶۰ تا ۷۰ سانتیمتر که میانش را از زیر نافش تا بالای زانویش پوشیده باشد و بی هیچ پوشش دیگری برای نماز در مسجد حاضر شود، «ستر شرعی» را مراعات کرده است، و بیش از این اجباری نیست. هرچند که قرآن در یک آیه به مؤمنین دستور داده که با سر و وضع آراسته به مسجد بروند، ولی حضور مرد در مسجد با یک پارچه میان‌بند که فقط میان ناف تا زانو را پوشیده باشد نیز جایز است. پس جای جدال نمی‌ماند که حاضر شدن مرد در بیرون مسجد نیز با چنین رختی جایز است. و اگر بخواهیم این پوشش را امروزی کنیم چیزی بیشتر از یک نیم شلوار گشاد نیست که تا روی زانو می‌رسد؛ ولی در زمان پیامبر شلوار و نیم‌شلوار مرسوم نبوده بلکه لنگیته می‌بسته‌اند.^۲

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ أَرَدْتُ لَكُمْ أَنْتُمْ إِنَّا اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٣٠﴾ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ ۚ مِن زِينَتِهِنَّ وَتَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهُ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٣١﴾

به مردان مؤمن بگو که چشمانشان را فرازیر کنند و شرم‌گاه‌هایشان را نگاهبان باشند، این برایشان پاکیزه‌تر است. الله از آنچه که می‌کنند باخبر است. و به زنان مؤمن بگو که چشمانشان را فرازیر کنند و شرم‌گاه‌هایشان را نگاهبان باشند، و زیورهایشان را در معرض دید [مردان بیگانه] قرار ندهند مگر آنچه که در معرض دید است. و واشامه‌هایشان را بر گریبان‌هایشان بزنند. و زیورهایشان را در معرض دید قرار ندهند مگر برای شوهرانشان یا پدرانشان یا پدران شوهرانشان یا پسرانشان یا پسران شوهرانشان یا برادرانشان یا پسران برادرانشان یا پسران خواهرانشان یا زنانشان (یعنی عموم زنان) یا غلامانشان یا مردان وابسته به خودشان که نیاز

۱. همان

۲. امیرحسین خنجی در مورد حجاب، نسخه الکترونیکی، بی‌دی اف

جنسی ندارند، یا بچه‌هایی که هنوز دربارهٔ نهان‌گاههای زنان چیزی نمی‌دانند. و [بگو] پاهایشان را به زمین نکوبند که زیورهایی که نهان می‌دارند شناخته شود. همه‌تان به سوی الله برگردید ای مؤمنان! باشد که رستگار شوید. (آیه ۳۰ و ۳۱ سوره نور)

«زینت» همان زیورهای معمولی است که زن‌ها بر زلف و دست و گردن و سینه و میج پاهایشان قرار می‌داده‌اند؛ و می‌بینیم که «آنچه در معرض دید است» از ضرورت پنهان داشتن مستثنا شده است «إلا ما ظَهَرَ مِنْهَا». جای هیچ جدالی نیست که «ما ظَهَرَ مِنْهَا» زیورهای روی چادر نیست؛ زیرا زیور زنانه، روی رخت چادر نمی‌شود.

مسئلهٔ دیگر در این آیه، دستور زدنِ خِمار بر گریبان است (وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ). «خِمار» همان تکه پارچهٔ مستطیل‌شکلی است که در زبان فارسی «واشامه» نامیده می‌شود. خِمار زن‌ها معمولاً نازک و نسبتاً شفاف بوده. در زمان ظهور اسلام برخی از مردها نیز خِمار داشته‌اند. خِمار مرد نشانهٔ برجستگی او بوده، زیرا معلوم می‌داشته که او ثروتمند است. برخی از مردها که معمولاً همیشه خِمار داشته‌اند صفت «ذوالخِمار» می‌گرفته‌اند (یعنی دارندهٔ خِمار). عرب‌ها در زمان پیامبر اکرم به علت فقر همگانی‌شان اغلب برهنه سر بوده‌اند و معمولاً گیسو می‌بافته‌اند. روایاتی نیز نشان می‌دهند که پیامبر اکرم موی بلند داشته و گاه چهارگیسو می‌بافته است. در عین حال روایت‌هایی نیز خبر از آن می‌دهد که پیامبر عمامه بر سر می‌پیچیده است.

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩ احزاب﴾

ای پیامبر! به زن‌ها و دخترانت و زن‌های مؤمنین بگو که جلابیب‌هایشان را اندکی پائین بکشند. این بهترین راه است برای آنکه شناخته شوند، و اذیت نگردند. الله همیشه آمرزگار و مهرورز است.

آمدن این رهنمود یک سببی و داستانی دارد که مربوط است به اذیت شدن یکی از زنان پیامبر، دقایقی پس از غروب خورشید در کوچه توسط عمر ابن خطاب، و رسیدن خبرش به گوش پیامبر. زن‌های پیامبر البته با چراغ و با کینز برای قضای حاجت بیرون می‌رفته‌اند؛ و این‌را ما از داستانِ إفکِ عایشه می‌دانیم. عایشه گفته که ما پیش از آنکه عجم‌ها این چیزها که در خانه‌ها هست را برایمان درست کنند (یعنی گودالی و دیوارکی برای قضای حاجت در خانه) روزها خودمان را می‌گرفتیم و چون شب می‌رسید برای قضای حاجتمان به زمینی به نام مناصع می‌رفتیم، و روزها برای آنکه بتوانیم خودمان را نگاه داریم خوراک سَبک می‌خوردیم.

یعنی مردم مدینه در زمان پیامبر و ابوبکر تا نیمه‌های دوران خلافت عُمر چیزی که ما مستراح می‌نامیم در خانه‌هاشان نداشته‌اند و نمی‌شناخته‌اند. به هر حال، چنانکه می‌بینیم، در آیه بالا گفته شده که زن‌ها طوری جلبابشان را بپوشند که کسی که آن‌ها را می‌بیند بشناسدشان و آن‌ها را اشتباهی به جای زنانی تصور نکند که به آن‌ها نظر دارد «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ، فَلَا يُؤْذَيْنَ». عبارت «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ» صریح و آشکار می‌گوید که بهتر است که زن‌ها وقتی از خانه بیرون می‌روند طوری باشد که کسی که می‌بیندشان بشناسدشان تا اذیت نشوند. شاید بعضی‌ها علاقه داشته باشند که از این آیه مفهوم چادرپیچ کردن سراسر بدن را استنباط کنند؛ و حتی یکی از مجتهدان قم که ترجمه فارسی عامیانه‌ای از قرآن را منتشر کرده، «جلباب» را «سرانداز گشاد» ترجمه کرده است تا آن را با چادر تطبیق بدهد، انگاری عرب‌های زمان پیامبر چادر زنانه زمان او را می‌شناخته‌اند! در اوائل سده چهارم هجری که طبری تفسیرش را در بغداد می‌نوشته برسر برداشت مفسرین از «يُدْنِيْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيْبِهِنَّ» اختلاف نظر وجود داشته، و طبری بی‌آنکه برداشت خودش را بگوید از زبان دیگران روایت‌هایی را نقل کرده که می‌گفته‌اند منظور این بخش از آیه آن است که زن‌ها با جلبابشان روی سرشان را تا روی پیشانی‌شان پائین بکشند. توجیهش را نه خود طبری بلکه از زبان این‌ها آورده که گفته‌اند منظور قرآن آن بوده که زن‌های آزاده وقتی به‌جائی می‌روند پوشششان طوری باشد که تفاوتشان با کنیزها معلوم باشد، و مردمی که در راهشان قرار می‌گیرند بدانند که این‌ها شوهر دارند و نباید کنیز بپندارندشان و دنبالشان کنند. ولی همین توجیه یک تناقضی را در خود دارد، و آن اینکه ما می‌دانیم که در زمان پیامبر که حتی رخت ساده هم به علت گران بودنش برای مردم مدینه یک کالای اشرافی بوده، کنیزها رخت درست و حسابی نداشته‌اند و اغلبشان ژنده‌پوش و نیمه برهنه بوده‌اند و تمایزشان با زن‌های شوهردار کاملاً قابل درک بوده است. دیگر آنکه قرآن می‌گوید که زن‌ها باید جلبابشان را اندکی پائین بکشند تا هر که آن‌ها را می‌بیند بتواند شناسائی‌شان کند «ذَلِكْ اَدْنٰى اَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ». اگر سراسر بدن زن در درون چادر باشد چه گونه کسی که او را از دور می‌بیند تواند شناخت؟ آیا می‌شود تصور کرد که هم به زنان دستور داده شده که جلبابتان را باید طوری برسرتان اندازید که هر کس شما را از دور می‌بیند بشناسدتان، و درعین حال به آن‌ها دستور داده شده که چادرتان را طوری برخوردتان بپیچید که چشم کسی به سر و رویتان نیفتد؟ (خنجی، ۱۳۸۳: ۸)

مرحوم احمد قابل، شاگرد مرحوم آیت الله منتظری بود و از ایشان اجازه نامه اجتهاد داشت و در مسائل فقهی از منظر یک مجتهد سخن می‌گفت. مطابق با رأی ایشان آنچه از کل آیات قرآن و روایات درباره

مسئله حجاب مستفاد می‌شود؛ دلالت بر وجوب ندارد. و نمی‌توان استنباط کرد که وظیفه شرعی یک زن متشرعه، پوشاندن موی سر و گردن است:

۱. اصل پوشش عورت بر مرد و زن مسلمان واجب است.

۲. فقها در مصداق عورت (به خصوص در مورد زنان) اختلاف نظر دارند.

اکثر فقها اهل اسلام (از شیعه و سنی) به اشتباه تصور کرده‌اند که: «تمامی بدن زن (غیر از صورت، دست‌ها و پاها تا مچ) عورت است.» آنان بر این تصور نادرست ادعای «اجماع» هم کرده‌اند. البته گروهی هم از بزرگان فقه، مثل «صاحب ریاض^۱» و «صاحب جواهر» این دیدگاه را نقد کرده و می‌گویند: «از نظر وجوب پوشش، در حکم عورت‌اند، وگرنه لفظ عورت به معنای زن نیست و در اصطلاح شرع نیز چنین توافقی تحقق نیافته است.»

مرحوم فاضل آبی^۲ در «کشف الرموز» آورده است: و منشأ التردد النظر الی ان القدمین من العورة ام لا. فمن قال بالاول، فسترهما واجب. و من قال بالثانی. فغیر واجب، بل مستحب. (آبی، ۱۴۰۸: ۴۰)

منشأ اختلاف این است که آیا پاها جزء عورت‌اند یا نه؟ کسی که می‌گوید آری، پوشاندن آن را واجب می‌شمارد. و کسی که می‌گوید نه، پوشاندن پاها را واجب نمی‌داند، بلکه مستحب می‌شمارد. بنابر این کسانی که قدمین را استثناء نمی‌کنند یا آنان که استثناء می‌کنند، در مصداق عورت اختلاف دارند.

همانگونه که فاضل آبی به آن تصریح کرده است، در کتب مفصل فقهی، مواردی دیگر نیز وجود دارند که در مورد «عورت بودن یا نبودن آن» اختلاف نظر وجود دارد. این امر به منزله «عدم تحقق اجماع فقها» است و نشان می‌دهد که «عورت اصطلاحی باب ستر» اختلافی است و ادعای «اجماع» در این خصوص صحیح نیست.

۳. اکثریت فقها پوشاندن سر را برای زنان مسلمان آزاد (غیر برده) لازم دانسته‌اند و سر و گردن را از مصادیق عورت می‌دانند.

۴. ابن جنید اسکافی^۳ از فقهای نامدار شیعه و هم‌ردیف اساتید شیخ مفید، مصداق عورت در زن و مرد را مساوی دانسته است.

۱. سید علی طباطبایی صاحب کتاب مشهور فقهی ریاض المسائل

۲. از شاگردان محقق اول (حلی) و صاحب کتاب کشف الرموز که در اواخر قرن هفتم می‌زیسته است.

۳. ابوعلی محمد بن احمد کاتب اسکافی معروف به ابن جنید اشکافی، فقیه و متکلم امامی سده ۴ هجری در اسکاف.

«علامه حلی» که از بزرگان فقه شیعه است و به لحاظ زمانی، از بسیاری فقهای شیعه، نزدیکتر به عصر حضور «ابن جنید اسکافی» (استاد شیخ مفید) بوده و یکی از کتابهای فقهی او را در اختیار داشته است، عبارتی از وی را در مورد پوشش گزارش کرده (الذی یجب ستره من البدن، العورتان و هما القیل و الدبر من الرجل و المرأة: مقداری از بدن که واجب است پوشانده شود، دو عورت است که عبارت اند از، پیش و پس از مرد و زن) و برداشت خود را در تفسیر آن، چنین آورده: «و هذا يدل على مساواة المرأة للرجل عنده، فی أن الواجب ستر قبلها و دبرها لا غیر.» این سخن ابن جنید در مساوی بودن مرد و زن، نزد وی دلالت می کند که: «آنچه بر زن واجب است، پوشاندن پیش و پس خویش است و پوشاندن غیر آن دو واجب نیست.»

۵. تمامی فقهای شیعه (بلکه تمامی فقهای اسلام) پوشاندن سر و گردن را بر زنان مسلمانی که برده بوده اند واجب نمی دانند؛ بلکه مثل شیخ صدوق و گروهی از علمای قم (در زمان شیخ صدوق) پوشش سر را برای زنان برده حرام می شمردند؛ در حالی که پوشاندن عورت بر آنان نیز واجب بود. عدم وجوب پوشاندن سر و گردن زنان برده مسلمان (که مقتضای دلایل نقلی معتبر و گرایشی اجماعی است) نشانگر این امر بسیار مهم است که: «در مرآ و منظر بودن سر و گردن هر زن مسلمانی، حرام نیست.» به عبارت دیگر: «نه زن بودن و نه مسلمان بودن زن» دلیل بر وجوب پوشش سر و گردن نیست. چرا که زنان برده مسلمان هم «زن» و هم «مسلمان» بودند و پوشش سر و گردن (و حتی برخی از اجزای دیگر بدن، بنابر اظهارات صریح برخی فقها) بر آنان واجب نبود. حتی برخی معتقد به کراهت یا حرمت پوشش سر برای زنان برده مسلمان بوده اند. البته احترام اجتماعی زن در گروه پوشش سر و گردن بود و زنان برده (مسلمان و غیر مسلمان) به خاطر اینکه از اجتماعی چندان محترم شمرده نمی شدند و با دیده حقارت به آنها نگریسته می شد، پوشش غالب آنان، شامل سر و گردن نمی شد. همانگونه که در ایران قبل از اسلام (عهد ساسانیان) نیز زنان اشراف را در مجامع عمومی، دور از چشم مردان (حتی محارم غیر از شوهر) نگهداری می کردند و با پوشش های سخت و دشوار او را می پوشاندند؛ ولی زنان فقیر و مربوط به طبقات فرودست جامعه، با سر و رو و گردن و ساق دست و پای باز در مجامع عمومی حاضر می شدند.

۶. مرحوم صاحب جواهر، پوشاندن اجزای بدن (به استثنای صورت، دست ها و پاها تا میچ، گردن و موی سر) را اجماعی می دانند. یعنی در موارد استثناء شده، نظریات فقها مختلف است و اتفاق نظری وجود ندارد.

۷. ایشان از قول علامه طباطبایی «استاد صاحب جواهر و صاحب مدارک» نقل می‌کند که نظر آنان عدم وجوب پوشش «سر و گردن» است و می‌نویسد: «قاضی ابن براج، عدم وجوب پوشش سر و گردن را به بعضی از علمای شیعه نسبت داده است.»
- سید محمد عاملی، صاحب مدارک الاحکام معترف است که در اکثر عبارات فقهای شیعه بحثی از وجوب پوشاندن مو نشده است.
- مرحوم ابن براج^۱، اقرار می‌کند که: «گروهی از فقها در مورد مویی که طولانی تر از سر و گردن بوده، قائل به عدم پوشش بوده‌اند.» او می‌گوید در مورد وجوب پوشش سر اجمالاً اتفاق نظر وجود دارد ولی در کمیت و کیفیت آن اختلاف شده است. این بیان نیز به عنوان مؤیدی برای «اجماعی نبودن مسئله پوشش مو» است.
۸. صاحب جواهر^۲ نظر خود را اینگونه بیان کرده است: «پوشاندن موی سر، مُرَأَبَق با احتیاط، بلکه قول قوی تر است.» بنابراین فتوای صریح بر لزوم آن ارائه نکرده است؛ بلکه از روی احتیاط و احتمال، ابتدائاً احتیاط کرده و سپس آن را ترجیح داده است.
۹. از مجموع این بررسی روشن می‌شود که مسئله اختلافی است و اجماع مسلمانان در این امر (پوشش سر و گردن) محقق نشده است.
۱۰. برخی آیات و روایات معتبره نیز وجود دارند که ظهور در عدم وجوب دارند (مثل آیه ۵۹ سوره احزاب) گرچه آیات و روایاتی وجود دارند که لزوم پوشش سر را یاد آوری می‌کنند. البته مقتضای جمع عرفی بین دلایل وجوب و دلایل عدم وجوب تصرف در مدلول آنهاست. اگر به این قاعده عمل شود، نتیجه آیات و روایات نیز مؤید عدم وجوب پوشش سر و گردن می‌شود و تنها استصحاب را ثابت می‌کند.

۱. شیخ ابوالقاسم عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن البراج یا قاضی عبدالعزیز حلبی معروف به ابن براج فقیه شیعه و قاضی عرب سده پنجم و شاگرد سید مرتضی و شیخ طوسی است. وی زاده مصر بوده اهل مصر و شام بوده، در بغداد تحصیل کرده به خواست شیخ طوسی در بلاد شام که وطنش بود رفت و از سوی جلال الملک در طرابلس شام قاضی بود و بیست سال قضاوت کرد. المهدب و جواهر دو کتاب فقهی مشهور اوست.

۲. آیت الله شیخ محمد حسن بن شیخ باقر بن شیخ عبد الرحیم بن آقامحمد بن ملا عبد الرحیم شریف اصفهانی (احتمالاً ۱۱۶۶ تا ۱۲۲۸ هجری خورشیدی) از فقهای شیعه و صاحب کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام که بین روحانیان شیعه از ارزش بالایی برخوردار است.

نتیجه: با توجه به مطالب یاد شده، بنده (احمد قابل) مبتنی بر دلایل علمی، «پوشش بدن را لازم می‌شمارم، ولی پوشش سر و گردن را مستحب شرعی می‌دانم.» (قابل، ۱۳۸۵، ۴)

برخی از روشنفکران عربِ مسلمان نظیر محمد عابد الجابری نیز چنین تلقی ای از فلسفهٔ حجاب دارند: «در گذشته برخی کوچه‌ها مسقف بود و مردان در دو طرف کوچه می‌نشستند و با یکدیگر گفتگو می‌کردند... وقتی زنان آزاد به همراه کنیزکان برای قضای حاجت از منزل بیرون می‌رفتند، مردانی در کنار کوچه نشسته بودند... و با اشاراتی خاص ایشان را اذیت و آزار می‌کردند... علت حکم حجاب آن است که جوانان و مردان، زنان آزاد را از کنیزان بازشناسند و ایشان را مورد اذیت و آزار قرار ندهند و به ایشان نگاه آلوده نداشته باشند» (الجابری، ۱۹۴۵، ۴۰)

از نظر جابری عللی که مقوم صدور حکم فقهی حجاب بوده اکنون از میان رخت بر بسته و تفکیک میان زنان آزاد از کنیزان در در روزگار کنونی وجهی ندارد؛ بر این مبنا او توضیح می‌دهد که امروزه پوشاندن گردن و موی سر برای زنان در عداد احکام شرعی نیست و ضرورتی ندارد. نصر حامد ابوزید، قرآن پژوه معاصر نیز علت اصلی صدور حکم حجاب را تمییز نهادن میان کنیزان و زنان آزاد می‌داند و از آنجائیکه در روزگار کنونی نظام برده‌داری منسوخ شده، نتیجه می‌گیرد: «بنابر این حجاب سر و گردن در عصر جدید واجب نیست، زیرا حکم دائر مدار علت است، با آمدن علت می‌آید و با رفتن علت از میان می‌رود»

مستشار محمد سعید عشاوی حقوقدان نواندیشِ اهل سنت نیز در کتاب حقیقت حجاب و حجیت حدیث آورده است که: آیهٔ خمار به پوشاندن سینه امر نموده است؛ دربارهٔ آیهٔ حجاب هم بر این باور است که خطاب آن به زنان پیامبر است و منظور از حجاب پوشیدن لباس نیست بلکه همان ساتر است که حدفاصل بین زنان پیامبر و کسانی است که از آنان متاعی طلب نموده‌اند به گونه‌ای که طرفین همدیگر را نبینند. عشاوی نیز با الجابری و ابوزید در قصه جلاب همداستان است و می‌گوید که مراد از آن تمییز نهادن میان زنان آزاد و برده بوده و می‌گوید این علت امروز منتفی است چراکه امروز کنیز و برده‌ای وجود ندارد و مطابق با قاعدهٔ اصولی، حکم با وجود یا عدم علت دایر است، اگر علت یافت شود، حکم نیز یافت می‌شود (عشاوی، ۱۹۹۵، ۱۵).

۱. محمد بهرامی، «قرائت‌های نو از آیات حجاب»، فصلنامه پژوهش‌های قرآنی: در این مقاله، آراء دیگر روشنفکران عرب درباره حجاب به بحث گذاشته شده است. عموم این نواندیشان مسلمان بر این باورند که پوشاندن موی سر و گردن برای زنان در روزگار کنونی در زمره احکام شرعی نیست.

احمد صبیحی منصور، اسلام‌شناس معاصر مصری نیز بر این باور است که منظور از "ضرب خمر علی الجیوب" پوشاندن گریبان است و نیز مراد از "ادناء جلاباب" که در آیه ۵۹ سوره احزاب آمده، پوشاندن دو ساق پاست.

ما وقتی متون اولیه اسلامی را مطالعه می‌کنیم درمی‌یابیم که شرع یک تعریف کلی از پوشش تن به دست داده، به مراعات عفت عمومی توصیه اکید کرده، و چگونگی رعایت عفت عمومی را نیز تبیین نموده، ولی جای هیچ جدالی نیست که مردم را در انتخاب نوع پوشش خویش آزاد گذاشته است. لذا می‌بینیم که در طی این سیزده الی چهارده قرنی که مردم با اسلام زندگی کرده‌اند در هر منطقه نوعی از پوشش محلی که ریشه‌هایش به پیش از اسلام می‌رسیده به زندگی خویش ادامه داده و اندک اندک تطوّر یافته است، و درباره هیچ کدام از سلیقه‌های محلی در پوشش تن نیز هیچ فقیهی در هیچ کتابی نظری نداده است. مثلاً در کشور مصر از نظر سنتی هیچگاه چادر زنانه وجود نداشته است. یا در کشور موریتانی لباس سنتی زن‌ها، گشاد و بدن نما است. یا در کشور پاکستان (تنها کشور جهان که هویتش را از اسلام می‌گیرد نه از تاریخ و هویت قومی)، زن‌ها - جز استثناهایی - سربرهنه‌اند، و سر و گردنشان بیرون است، و لباس سنتی شان هرچند که از دوش‌ها و زیر گردن تا پشت پاها را می‌پوشاند ولی نازک و تنگ و چسبان است، به گونه‌ای که برجستگی‌های بدن در برابر دید است. همین زن‌ها سخت هم پایند به اسلامند و هویت خودشان را از اسلام می‌دانند نه از ریشه دیگری. در کشور بنگلادش و در جوامع اسلامی هندوستان نیز پوشش زن‌های مسلمان چنین است. می‌دانیم که در سرزمین طبرستان خودمان (یعنی گیلان و مازندران) در نیمه دوم سده سوم هجری حاکمیت امامان اولاد امام حسن^۱ تشکیل شد و امامت و حاکمیت در دست امام شیعه بود. و می‌دانیم که مردم این منطقه را، آن امامها مسلمان کردند. این را نیز می‌دانیم که رخت محلی زن‌ها و مردهای این منطقه از ایران که نیمه برهنه بودن سر زن و در برابر دید بودن گردن زن یک امر معمولی بوده برای همیشه به زندگی خویش ادامه داده است. یعنی امامان اولاد امام حسن که متولی شرع بوده‌اند کاری با نوع پوشش مردم نداشته‌اند. و می‌دانیم که آنها اسلام را بهتر از هرکسی می‌شناخته‌اند؛ زیرا اسلام را از پدرانشان گرفته بوده‌اند و پدرانشان نیز اولاد دختر پیامبر بوده‌اند.

۱. حکومت علویان در طبرستان، در سال ۲۵۰ هجری قمری توسط زیدیان تأسیس شده است. نخستین حاکم علوی در شمال ایران حسن بن زید بن اسماعیل بن زید بن حسن بن علی ملقب به داعی کبیر بود.

فقیهانی که در کشور ما با حضور زنان و دختران در ورزشگاه‌ها برای تماشای ورزشکاران مخالفت می‌ورزند آیا نمی‌دانند که زن‌های مدینه در زمان پیامبر چنین اجازه‌ئی داشته‌اند؟! آیا نخوانده‌اند که دسته‌نمایش‌دهندگانِ سودانی (که در آن‌زمان حبشی نامیده می‌شده‌اند) در زمان پیامبر برای دادن نمایش وارد مدینه شدند و در میدان مدینه که اتفاقاً در کنار مسجد و پشتِ خانه‌های پیامبر بود دسته‌جمعی می‌دادند، و مرد و زن تماشایشان کردند؟ عایشه گفته که من نیز از دریچه‌خانه تماشا کردم و پیامبر در کنارم ایستاده بود و مرا بلند کرد تا بهتر ببینم. اتفاقاً آن‌ها که برای نمایش دادن آمده بودند مسیحی بودند نه مسلمان. شاعر بدله گو ایرج میرزا سروده است:

فقیه شهر به رفع حجاب مایل نیست
چرا که هر چه کند در حجاب کند
از او دلیل نباید سوال کرد که گرگ
به هر دلیل که شد بزه را مجاب کند

۲. بررسی اخلاقی

با مد نظر قرار دادن نظرات برخی از فقها و اسلام‌شناسان معاصر اکنون می‌کوشیم تا پوشش را از لحاظ اخلاقی بررسی کنیم و حدود و ثغور آن را مورد کاوش قرار دهیم و حکم اخلاقی آن را تبیین کنیم. باید گفت که حجاب اجباری و همچنین بی‌حجابی اجباری، هر دو امری غیر اخلاقی است. چرا که عموم علمای اخلاق گفته‌اند که اراده و اختیار از مقومات فعل انسان است و فعلی که از سر اجبار و زور از فرد یا جامعه سر بزند ارزش اخلاقی نخواهد داشت و چنانکه حضرت قوشچی اوغلی در مورد شرایط ایمان به راه یاری می‌فرماید:

کیمسه کیمسیه گوج ایلمز گل یار اول
یارلیق اوینه عشقیله اراده گلوبدور

عشق به دین یاری را با اراده قلبی و انتخاب آگاهانه از لوازم ورود به این طریق میدانند و از اجبار به پذیرش دین نهی می‌کنند. این بیان قوشچی اوغلی به پذیرش احکام دین نیز، سرایت می‌کند و اختیار و انتخاب آزادانه یا از روی اراده را از مقومات ایمان می‌شمارد. لذا امر دینی هیچگاه نباید از سوی فرد یا انجمنی بر فرد یا افرادی تحمیل شود، بلکه می‌بایست افراد جامعه با اختیار خود امور دینی را قبول یا رد کنند. لذا در جامعه نباید دین با حکومت داری مخلوط گردد، چرا که در این صورت اعمال قدرت از سوی حکومت، در پذیرش دین امری اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، مگر در سایه ولیّ مطلق و ظهور آن در قالب بشر. پس درمی‌یابیم که: «حجاب اجباری» امری غیر اخلاقی و مذموم است و راه به جایی نمی‌برد، کما اینکه

در جامعه ما نیز تا کنون توفیق نداشته است و به جز پیامدهای شوم و مخربی چون: ایجاد حس تنفر، لجاجت، ریاکاری و ترویج فساد در زیر پوست جامعه، ثمره دیگری نداشته و نخواهد داشت. عموم علمای اخلاق نیز گفته‌اند فعل مجبورانه و غیر ارادی در ترازوی اخلاق وزنی ندارد.

همانطور که حضرت قوشچی اوغلی اصل دینداری را با پذیرش اختیاری و ارادی قرین دانستند و دعوت به دینداری را از بستر اجبار منع فرمودند در مسئله پوشش که متفرع بر قبول دین است، همین حکم جاری است در غیر این صورت ما دچار تهافت در سخن خواهیم شد چرا که یک گزاره دینی در قالب دعوتی نوع دوستانه است، یعنی می‌گوید: تو اگر می‌خواهی دین دار باشی، لازمه‌ی این دینداری رعایت حدود دین حقیقت است. و اگر کسی این حدود لازم را رعایت نکرد. مجازات دنیایی بر فعل او بار نیست به این معنا که کسی از هم کیشان او بخواهد آن عقوبت را اجرا نماید در حالی که در حکم ضروری عدم قصر شارب توسط مردان همین خروج از دایره باشرطان با انتفای این حکم، خود به خود منتفی خواهد بود ولی مجازات این فعل در حیطة اختیارات حق تعالی است و از دایره اختیار بنده خارج است.

اما بر یک اهل حق واجب است که همین حکم دینی را که از ضرورت قطعی برخوردار است، با اختیار خودش انجام دهد و امری اجباری نخواهد بود. زیرا شاخصه امر اجباری این است که با انتفای عامل جبری، حکم نیز بر فرد مجبور منتفی خواهد بود. به طور مثال پدری که فرزندش را در حکمی ضروری مثل نگه داشتن شارب مجبور سازد با از دنیا رفتن آن پدر آن حکم نیز مرتفع خواهد گشت. اما اگر همین حکم با انتخاب آگاهانه صورت پذیرد، به هیچ وجه در انجام آن توسط فرد تخلفی صورت نخواهد گرفت. لذا می‌توان نتیجه گرفت که رعایت حجاب مورد نظر شارع، امری واجب و ضروری است اما در انجام آن اجباری وجود ندارد.

آنگاه باید گفت، مبحث پوشش به خودی خود صبغه اخلاقی ندارد و بیشتر از لحاظ فقهی مورد بررسی قرار می‌گیرد اما وقتی در ذیل مفهوم عفت که خُلقی نفسانی است قرار گیرد میتوان آن را از جهت هنجارهای اخلاقی مورد بررسی قرار داد.

راغب اصفهانی در کتاب ارزشمند «مفردات» واژه عفت را به معنی پدید آمدن حالتی در نفس دانسته که آدمی را از غلبه شهوت باز میدارد و عقیف بر کسی اطلاق میشود که دارای این وصف و حالت است.

همچنین در لغت عرب به باقی مانده شیر در پستان مادر «عَفَّة» می‌گویند و چنان است که قلیل از هر چیز را با همین لفظ مراد می‌کنند. علمای اخلاق نیز عفت را صفتی حدّ وسط در میان سَبَق (شهوة پرستی) و خُمودی دانسته‌اند؛ که در فارسی آن را پاک دامنی می‌خوانند.

سَبَق: اگر قوه شهویه اگر دچار افراط شود - به این صورت که خواسته‌های نفس بسیار شود و در مسیر برآورده کردن این خواسته‌ها و امیال غریزی ارزش‌های دینی، عرفی و عقلانی رعایت نشود - این قوه از حالت طبیعی خود منحرف شده و دچار بی‌بند و باری و عیاشی می‌شود که به چنین حالتی شره یا سَبَق گفته می‌شود.

خُمود: گاهی امیال و خواسته‌های غریزی در انسان به سبب ریاضت، گوشه‌گیری و یا رسوم و آداب قومی به شدت سرکوب می‌شود. در این صورت است که قوه شهویه دچار تفریط شود و میل به امور غریزی و طبیعی مانند خوردن، آشامیدن، و ازدواج ندارد؛ چنین حالتی را خُمود و سستی می‌نامند. اگرچه خُمود شهوت ممکن است در مقابل شره و طغیان شهوت، امری پسندیده باشد، اما به خودی خود و در شرایط طبیعی آسیب به خویش است

عفت: در صورتی که قوه شهویه به اعتدال، نسبت به امور غریزی و خوشایند بپردازد به طوری که نفس بتواند خواسته‌های عقلی و عرفی خود را کنترل نماید، چنین ملکه‌ای را عفت نامند.

در زمان قاجار، این سخن که «کمال زن به این است که که مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی نیز او را نبیند» نزد کثیری به سمع قبول شنیده می‌شد و بسیاری از زنان در جلوت ظاهر نمی‌شدند، چرا که آنرا مصداقی از رفتار غیر عقیفانه می‌انگاشتند.

سروش دباغ^۱ در مقاله‌ای با عنوان حجاب در ترازوی اخلاق می‌نویسد: با ایجاد تغییراتی در فرهنگ و عرف جامعه، مصادیق رفتار عقیفانه و غیر عقیفانه در جامعه ما در صد و پنجاه سال گذشته تحوّل چشمگیری پیدا کرده؛ کما اینکه در دیگر جوامع نیز تغییر کرده است. از ابتدای قرن بیستم بدین سو، در کثیری از کشورهای اروپایی، آمریکای شمالی، آمریکای لاتین و شرق آسیا... پوشاندن گردن و موی سر رفتاری غیر عقیفانه و غیر اخلاقی قلمداد نمی‌شود. همچنین باید بخاطر داشت که مطابق با موازین دینی و اخلاقی، خویشن داری و کف نفس و رفتار عقیفانه پیشه کردن هم وظیفه زنان است و هم وظیفه مردان؛ این حکم بر هر دو جنس بار می‌شود نه فقط بر زنان.

۱. پژوهشگر ایرانی حوزه دین، فلسفه و ادبیات است.

سپس تصریح می‌کند: بر یک گروه انگشت تأکید نهادن و از ایشان مُصرانه خویشتن داری را طلب کردن و کنش غیر اخلاقی گروه دیگر را نادیده انگاشتن و ندیدن، قضاوت و کنشی است ناعادلانه، ناروا و غیر موجه. اگر صرفاً رعایت حال مردان مَطْمَح نظر باشد و از از زنان بخواهیم که برای وسوسه نشدن مردان، روز به روز خود را بیشتر و بیشتر بپوشانند؛ می‌توان چنین انگاشت که روند میزان پوشیده بودن زن حد یقفی نخواهد داشت و ممکن است روزی فرا رسد که برخی از مردان حتی با دیدن صورت زنان محجبه نیز وسوسه شوند. لازمه این سخن این است که برای رعایت احوال چنین مردانی با چنین نگرشی، زنان صورت خود را کامل بپوشانند و در وهله بعدی از خانه بیرون نیایند و در منظر و مرئای مردان نامحرم قرار نگیرند و ظاهر نشوند؛ که البته این سخن با شهودهای اخلاقی کنونی ما ناسازگار است و نا موجه می‌نماید. در این صورتبندی، نوعی «استدلال شیب لغزنده» دیده می‌شود؛ که مطابق با آن برای درامان ماندن مردان، باید قدم به قدم بر میزان پوشش زنان افزوده شود و بروز و ظهور اجتماعی ایشان کمتر شود تا جاییکه به قول ابوحماد غزالی در احیاء علوم الدین بهتر است زنان در پستوی خانه بمانند و به نخ ریسی مشغول باشند: «و القول الجامع فی آداب المرأة من غیر تطویل ان تكون قاعدتا فی قعر بیتها لازمة لمغزلها» (غزالی، ۱۳۸۰: ۳۲۳)

او همچنین در کیمیای سعادت تأکید می‌کند: «و حق مرد بر زن آن است که در خانه بنشیند، و بی‌دستوری وی بیرون نشود، و فرا در و بام نشود، و با همسایگان مخالطت و حدیث بسیار نکند، و بی‌ضرورتی به نزدیک ایشان نشود، و از شوهر خویش جز نیکویی نگوید... و چون دوست شوهر وی در بکوبد، چنان پاسخ دهد که وی را نشناسد، و از جمله آشنایان شوهر، خویشتن را پوشیده دارد تا وی را باز ندانند».

سپس سروش دباغ در این باره می‌افزاید: چنانکه آمد، آنچه در این میان محوریت دارد و قوام بخش کنش اخلاقی موجه است، اولاً و بالذات رفتار عقیفانه است؛ نه پوشش گردن و موی سر. ثانیاً «عفت» در زمره مفاهیم اخلاقی ستراست و بایسته و برگرفتنی و روایی جهانشمول دارد، نظیر مفاهیم «عدالت» و «مهربانی»؛ در عین حال مصادیق کنش عقیفانه می‌تواند از فرهنگی و دورانی به فرهنگ و دورانی دیگر تغییر کند. در روزگار کنونی، کثیری از انسان‌های بالغ و عاقلی که در کشورهای گوناگون با پیشینه‌های معرفتی و تربیتی مختلف زندگی می‌کنند، بر این باورند که نپوشاندن گردن و موی سر قبح اخلاقی ندارد و علی‌الاصول مصداق رفتار غیر عقیفانه نیست. ثالثاً، خویشتن داری و رفتار عقیفانه پیشه کردن هم وظیفه اخلاقی مردان است، هم وظیفه اخلاقی زنان؛ در این میان نباید تنها از زنان انتظار داشت که خود را بپوشانند و روابط انسانی عقیفانه پیشه کنند.

البته باید بر این مطلب این نکته را نیز اضافه کرد که برای جامعهٔ مریض هر چیزی مبنای تحریک قلمداد خواهد شد تا آنجا که حتی کسی صدای زن را نباید بشنود یا ریگ در دهان بگذارد تا تغییر صدا بدهد.

یکی از مباحث جالب تاریخ قاجار ظهور ادیان کذب بابت و بهائیت است و شخصیت افسانه ماندی، به نام قره العین؛ که بیشتر به عنوان اولین زنی که کشف حجاب کرد شهرت دارد. قره العین در ۱۲۶۴ ه. ق در دشت بدشت شاهرود، فقط روبنده را برداشت و چهره اش را آشکار کرد، نه آنکه چارقد را به کناری نهد. گشودن چهره خلاف عرف آن زمان بود وگرنه فقهای شیعی به وجوب شرعی پوشاندن چهره فتوا نداده اند. با در نظر گرفتن اینکه این خانوم به مقام اجتهاد رسیده بود، عمل اش بر مبنای اجتهاد، باید تحمل می شد. که البته نشد. و تهمت فسق و فجور را برایش به دنبال آورد. آنروزگار طاهره قره العین را برای کاری لعن می کردند که تمام زنان ایرانی امروزه در ارتکاب به آن شریکند. لذا ما می گوئیم:

حدود و ثغور و مصادیق امر عقیفانه و غیر عقیفانه علی الاصول می تواند از دورانی به دورانی تغییر کند، کما اینکه تغییر کرده است. در ایران دوره قاجار، رفتار عقیفانه، در نظر کثیری احتمالاً اقتضا می کرد که زن، مرد نامحرمی را نبیند و مرد نامحرمی، او را نبیند؛ اما در دوران انقلاب کثیری از زنان مسلمان پا به پای مردان در تظاهرات خیابانی شرکت می کردند و خواستار برکناری شاه بودند و این رفتار ایشان غیر عقیفانه قلمداد نمی شد. در روزگار کنونی نیز، کثیری از دختران و زنان مسلمان، در ایران پس از انقلاب اسلامی، به دانشگاه می روند و یا در ادارات، وزارتخانه ها، کارخانه ها و شرکت ها حاضر می شوند و با همکاران خود صبح تا بعداز ظهر کار می کنند و این امر از سوی خانواده های ایشان و جامعه، منافی عفت قلمداد نمی شود. پس مؤلفه ها و مصادیق «عفت» تخته بند زمان و مکان است و با احراز آن ها، می توان حدود و ثغور امر عقیفانه را در هر زمانی مشخص کرد. در روزگار کنونی، سخن گفتن و کار کردن با فرد نامحرم، علی الاصول مصداق امر غیر عقیفانه قلمداد نمی شود؛ لازمه این سخن این است که کنشی غیر اخلاقی نیست. بر همین سیاق و با مد نظر قرار دادن شهودهای اخلاقی انسان های عاقل منصف که در صدور احکام اخلاقی، به قدر طاقت بشری عاری از اغراض و احساسات و عواطف بشری اند و فیلسوفان اخلاق از ایشان تحت عنوان «ناظر آرمانی» یاد می کنند، می توان استدلال کرد که رعایت حجاب عرفی بوسیله مردان و زنان بالغ که علاوه بر پوشش عرفی، شامل بهره گیری از گفتار و رفتار مناسب و متین و انسانی در تنظیم رابطه با جنس مخالف است، اخلاقاً ضروری است. (دبّاع، ۱۳۹۶: ۵۳)

ایرج میرزا در اشاره به تغییر مصادیق امر عقیفانه اینگونه می سراید:

در سر در کاروانسرای تصویر زنی به گچ کشیدند
گفتند که وا شریعتا، خلق روی زن بی نقاب دیدند
ایمان و امان به سرعت برق می رفت که مومنین رسیدند
ناموس به باد رفته‌ای را با یک دو سه مشت گل خریدند
غفلت شده بود و خلق وحشی چون شیر دزنده می جهیدند
بالجمله تمام مردم شهر در بحر گناه می تپیدند
می گشت قیامت آشکارا یکباره به صور می دمیدند
این است که پیش خالق و خلق طلاب علوم رو سفیدند

ارباب عمائم این خبر را از مخبر صادقی شنیدند
آسیمه سر از درون مسجد تا سردر آن سرا دویدند
این آب آورد و آن یکی خاک یک پیچه ز گل بر او بردند
چون شرع نبی از این خطر جست رفتند و به خانه آمدند
بی پیچه زن گشاده رو را پاچین عفاف می دریدند
درهای بهشت بسته می شد مردم همه می جهنمیدند
طیر از وکرات^۱ و وحش از جحر^۲ انجم ز سپهر می رمیدند
با این علما هنوز مردم از رونق ملک نا امیدند

محسن کدیور^۳ نیز اخیراً در پاسخ به پرسشی درباره حدود و ثغور پوشش بانوان گفته است: «حدود پوشش شرعی بانوان خارج از خانه: بدن بانوان از زیر گردن تا زیر زانو و بازوان، می باید با لباسی که تنگ و چسبان و نازک نباشد، پوشانیده شود. پوشش بقیه‌ی اعضای بدن بالذات و به حکم اولی واجب نیست و به شرائط و عرف زمان و مکان بستگی دارد... در جوامعی که این حد از پوشش متعارف نیست و بر نپوشاندن سر و گردن و مو... مفسده‌ای مترتب نیست، پوشاندن آنها الزامی نیست و این مواضع از بدن «زینت ظاهر» محسوب می شود که در آیه ۳۱ سوره نور از پوشانیدن استثنا شده اند: «ولا یبدین زینتهن الا ما ظهر منها».

۳. مفهوم پوشش در کلام سرانجام

اگرچه نمی توان حکم حقیقت را منفک از گزاره‌های اخلاقی دانست، اما می توان گفت که: تمام احکام دین یاری، از صبغة اخلاقی برخورداراند و در عین اینکه مطابقت تام و تمامی را، با این اصل مهم واجداند، علاوه بر آن نماینده شؤن دیگری نیز می باشند. لذا دیدگاه دین یاری در بیان حقایق، تنها بر مفاهیم اخلاقی بنیان گذاشته نشده است، بلکه در تبیین این مسأله، واجد مباحثی است که دایرة شمول بیشتری دارند و مطالب جامع تری را بیان میکنند، که طبیعتاً همه این احکام بر مبنای گزاره های اخلاقی است. و ما تنها در تحلیل ذهنی و برای درک بهتر این دو امر تفکیک کرده ایم و الا این هر دو در خارج اتحاد وجودی دارند و

۱. آشیانه مرغ

۲. سوراخ مار و جز آن

۳. نویسنده، اندیشمند دینی، و استاد پژوهشی دانشگاه دوک در آمریکا است. او صاحب نظر در الهیات، فقه و اندیشه سیاسی شیعه است و از شاگردان حسینعلی منتظری بوده است.

از یکدیگر جدا نیستند. علی الاصول مشی اهل حق را باید نوعی سلوک اخلاق مدارانه دانست که، در انطباق کامل با این رکن رکن و پر اهمیت است.

از آنجا که قریب به اکثر اصول اعتقادی دین حقیقت از سویه باطنی و صبغه ذاتی و جوهری برخوردار است، مبنای اهل حق در مسأله مورد کنکاش نیز همچون مباحث: نماز، روزه، خمس زکات، جهاد، حج و ... بر حکمی به فراخور حال غالب در این مکتب، یعنی: «باطن» استوار است. که در موافقتی تمام و اتحادی وافی با عالم نفس الامر می باشد. و مسلماً این حکم مقتضی شوؤن مستور در خلقت آدم و همچنین اطوار عالم است. علی هذا نباید این حکم دائر مدار احکام جزئی گردش کند و به دنبال معرفی مصادیق معین و چهارچوب مشخص باشد و بخواهد از حدود و ثغوری واحد سخن بگوید. چراکه همانطور که گفته شد مصادیق فعل عقیفانه در اعصار مختلف و با ایجاد تحول در جامعه، تغییر می پذیرد. اما در عین حال از قانونی کلی تبعیت می کند و از حدود آن تخلف نمی ورزد.

احکام دین یاری با ایجاد تغییرات در زمانه و عوض شدن افکار مردم جامعه، هیچگاه به سوی انزوا نمی رود زیرا که دستورات آن شامل همه اعصار است و با لحاظ اصلی ثابت از تحولات جوامع جلوگیری نمی کند و با آن سازگار است. لذا بشر هم به همان مقدار که اراده اش در جلوگیری از وقوع این تغییرات در پهنه جغرافیایی جهان ناتوان است به همان اندازه نباید از توجه به این تحولات چشم پوشد و و این دگرگونی ها را نادیده بگیرد چرا که در اعصار گذشته با شرایط موجود که دال بر عدم ورود زنان به اجتماع بوده مسأله نوع پوشش فقط در مورد مردان مطرح می شده و حضور در اجتماع و ارتباط با نامحرمان در ذهن هیچ فردی از جامعه نسوان، خطور هم نمی کرده اما با گذشت قرن ها و پس از قائل شدن حقوق اولیه برای بانوان و امکان حضور آنان در اجتماع نحوه پوشش و رفتار آنان نیز به عنوان حق بدیهی مورد توجه قرار گرفته است. می توان نگرش اهل حق در این رابطه را ذیل مبحث مشهورات در علم منطبق قرار داد و در مورد چستی آن سخن گفت. اما پیش از ورود به این مطلب، باید دلیل این انزوای تاریخی را، نگاه مرد سالارانه به دین عنوان کرد. چرا که در طول تاریخ، دین توسط مردان تفسیر شده است و این مردها بوده اند که حقوق زن را تعریف کرده اند از این رو گاهی از دین در جهت منافع شخصی خود، سوء استفاده و نگاه خود را به آنان تحمیل کرده اند. در حالی که کلام سرانجام در جای جای بیانات خویش، جایگاه اجتماعی زن را هم ردیف مرد تعریف کرده است و ترجیح و تبعیضی در میانشان قائل نشده است. در این مورد حضرت سلطان اسحاق می فرماید:

توفیرشان نین، کیناچه و گری	کیناچه و گری
خاتونه دایراک ای بشش خری	بش باطنن ازل هوری
بیا و دایان پوران خری	پوشاک یاری او بالاش پری
موزیش و دم مودای کی پری	هرکس بواچو کیناچه و گری

یعنی: دختر و پسر هیچگونه تفاوتی ندارند، زن بودن بشی باطنی است که حضرت خاتون دایراک (به عنوان رب النوع نسوان) در عالم ذر، پذیرفته است و این جامه فاخر را بر قامت نورانی خود دوخته است و مادر فرزندان آزاده بوده است (اشاره به محلّیت ناسوتی ایشان در دون‌های مختلفی چون فاطمه بنت اسد، ماماجلاله و... برای ظهور تجلیات حق تعالی در هیئت بشری) هرکس ادعا کند که در میان دختر و پسر(به طور کلی اناث و ذکور) فرقی ملحوظ است (به عقوبت این خطا) به تیغ کی پَر دچار خواهد شد. (طاهری، ۲۰۰۷: ۲۰۶)

لذا با توجه این فرمایش قدسی مقام، در می یابیم که: اگر چه زن و مرد در عهده دار شدن وظایف متفاوت‌اند، اما در بهرمندی از حقوق اولیه و احوالات شخصی همچون ارث، و استفاده از امکانات اجتماعی برابرند. چنانکه واضح است، این اشارت در عین دفاع از حقوق مسلم بانوان یارسان، و وظیفه خطیری را بر دوش آن‌ها مینهد که همانا حفظ شأن وجودی حضرت خاتون دایراک، به عنوان نماینده و نشان دهنده اوصاف ظاهری و باطنی ایشان، توسط بانوان یارسانی است. لذا بانوان اهل حق می‌بایست آگاه و هشیار باشند، تا در اعمال، رفتار و اقوال خود به الگوی وجودی خویش در این امر اقتدا کرده و عرضه کننده کمالات وجودی وی باشند.

حال به بررسی موضوع تغییر پذیری امر عقیفانه با تحول اعصار و تطوّر افکار در جامعه می‌پردازیم: مشهورات، یکی از اصطلاحات علم منطق بوده و به معنای قضایائی است که زبانزد همه مردم باشد. قضایای مشهورات به آن دسته از قضایا اطلاق می‌شود که بین مردم شهرت دارد، و مقبولیت آنها نزد جمیع عقلاء یا اکثر آنان و یا نزد عده خاصی شیوع پیدا کرده است. شهرت بخشی از این قضایا، نتیجه زندگی در اجتماع است و اگر کسی از ابتدا به حال انفراد و دور از اجتماع زیسته باشد ممکن است آنها را باور نکند، اما منشا شهرت برخی دیگر، مطابقت آنها با واقع، و پذیرش مفاد آنها توسط عقول فردی است (مشکوٰۃ الدینی، ۱۲۹۲، ۵۹۲). به عبارت دیگر، مشهورات قضایائی هستند که مردم بر حسب مصلحت خود و جامعه

یا بر حسب اخلاق و عادت یا به واسطه عواطف و تاثرات نفسانی آنها را مورد قبول قرار می‌دهند. برای شهرت قضایای مشهور، علت‌های زیادی را می‌توان ذکر کرد. برخی از علل شهرت مشهورات، عبارتند از:

۱. مصلحت جامعه: مثلاً چون دادگری سبب حفظ مصالح اجتماع است، مردم قبول دارند که "عدالت پسندیده است."

۲. اخلاق و عادات و سنن: گاهی اخلاق و عادت مردم سبب می‌شود که حکمی را مورد قبول قرار دهند. مثال: "ادب و تواضع پسندیده است."

۳. عواطف و تاثرات: گاهی عواطف و تاثرات شخصی، سبب قبول حکمی است. مثال: "از بین بردن گیاهان ناپسند است."

۴. یقینی بودن حکم: گاهی یقینی بودن قضیه، سبب شهرت و قبول عامه مردم است. مانند: دو ضد، یکجا جمع نمی‌شوند.

بزرگان حقیقت در طی پیشگویی‌های خود به تغییر بعضی از این مشهورات در نزد مردم و از عصری به عصری دیگر اشاره کرده‌اند. به طور مثال حضرت تیمور در مورد تغییر حدود و ثغور حجاب پس از دوره قاجار اشاره می‌کند و می‌فرماید: (زرّین، ۱۳۸۵: ۱۳۳)

خوبان پرده شرم ورداران و رُو بی پرده مشون و هر بام و کو

یا ایل بیگی جاف می‌فرماید: (صفی زاده، ۱۳۶۹: ۱۵)

مانگ رویانی دولتی باده خورانی خلوتی

جامه کوتا و سر پتی کراس سپی و خط خطی

از مقایسه این دو کلام می‌توان فهمید که سخن در بیان حُسن و قبح این افعال نیست بلکه پیشگویی تغییر امرِ عفیفانه، و به بیان منطقی مشهورات جامعه است و الا هیچ قائلی نمی‌گوید: قبیح است که زن نقاب از صورت بردارد یا اینکه پسندیده است که زن در جامعه با دامن کوتاه رفت و آمد کند!!! بلکه مقصود گوینده، بیان تحول در افکار مردم جامعه است نه بیان حسن و قبح افعال. اما در میان همه این مشهورات تغییر پذیر، اصل کلی "حجاب خوب است" را می‌توان به عنوان گزاره‌ای صادق در نزد همه عقلا شناخت و هیچ عاقلی، قائل نخواهد شد که "بی حجایی بهتر از حجاب است." حال اینکه در کلام دوره حضرت سید فرضی و یارانش مفهوم پوشیدگی را بر وجه التزام ضمنی بیان می‌دارد: (شاه ابراهیمی، ۱۳۷۷: ۲۶)

بشکافه نه روت ای پرده سرت جلا بشانه بی جامه سرت

تا کی مَنیشی وی پرده حجاو غنچه توی باغچه ت بنمانه شکاو

اگر چه موضوعیت این کلام در رابطه با مبحث پوشش نیست اما از معنای مخالف آن، می توان مفهوم پوشیدگی را دریافت. چنانکه در کلام پوشش را پرده ای می داند که از آشکار شدن قسمت های ممنوع بدن جلوگیری می کند و فرد را از جلوه گری باز می دارد چنانکه در تمثیلی دقیق، گل را مظهر خودنمایی و غنچه را مظهر پوشیدگی می شمارد که خود را در حجابی از حیا و شرم مخفی داشته است. شاید بتوان این تعریف را هم رده اصطلاح قرآنی تَبْرُج بدانیم که: در زبان عرب، واژه « تَبْرُج » مصدر باب تَفَعَّل از ریشه « ب ر ج » می باشد. و گفته اند: مراد از تبرج، در آیه «وَلَا تَبْرُجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» (احزاب / ۳۳) این است که استعلا و تجلّی و جلب نفوس را ظاهر و اراده نکنید؛ زیرا ظهور و استعلا در هر چیز به حسب همان چیز می باشد (مصطفوی، ۱۳۸۰: ۲۴۲). و همچنین گفته اند: که تَبْرُج زنان خارج شدن آن ها از خانه با پوششی ناقص و نیمه برهنه می باشد به گونه ای که مانند بُرُج توجه دیگران را به خود جلب می نمایند. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۲۴۰) (مکارم، ۱۴۲۱: ۳۰۰) (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۴) البته این امر در هر منطقه ای با توجه به فرهنگ و عرف مقبول در آن جامعه مطرح می شود.

ملاً مهدی نراقی در تبیین حقیقت حیا می فرماید: «و هو انحصار النفس و انفعالها من ارتكاب المحرمات الشرعیه أو العقیلة و العاریة حذر من الذم و اللوم، و هو اعم من التقوی» حیا عبارت از حصر (محدودیت و در تنگنا افتادن) نفس و انفعال (درماندگی) آن در ارتکاب محرمات شرعی، عقلی و عرفی، به جهت ترس از سرزنش و نکوهش مردم است و حیا اعم از تقواست؛ زیرا تقوا اجتناب از گناهان شرعی می باشد.

خواجه نصیرالدین طوسی می فرماید: «حیا، نوعی انفعال و ائصاف نفسانی است که موجب خودداری از انجام امور ناپسند در انسان می گردد و منشأ آن ترس از سرزنش دیگران است.» لذا از تعاریف و تعبیر گوناگون درباره واژه حیا در می یابیم که مفهوم اصطلاحی حیا، عبارت است از اینکه روان انسان در هنگام رو به رو شدن با فعل قبیح، به دلیل ترس از سرزنش مردم یا به علت ترس از ارتکاب آن یا به دلیل قباحت و نقصان خود عمل، دچار حالت انقباض، انکسار، انفعال و انزجار می شود. آیت الله حاج شیخ مجتبی تهرانی می گوید: حیا یک امری است فطری و آمیخته شده با خلقت هر انسانی است و از مختصات انسان هم هست. آنهایی که اهلش هستند را ارجاع می دهیم به آن حدیثی که جنود عقل و جهل را دارد. در اصول کافی است و مرحوم صدرالمتألهین (رضوان الله تعالی علیه) آن را شرح کرده

است. در آن روایت می‌فرماید «... وَالْحَيَاءُ وَ ضِدُّهُ الْخَلْعُ» ضد حیا را می‌گوید: پرده‌داری. «خَلْع» یعنی پرده‌داری. پس معلوم می‌شود حیا پرده است. بعد مرحوم صدر المتألهین که می‌خواهد حیا را معنا کند، می‌فرماید: «الْحَيَاءُ عَرِيْزَةٌ اِنْسَانِيَّةٌ» بنابراین حیا از مختصات انسان است و امری است آمیخته به وجود و خلقت انسان.

مابه الامتیاز انسان از سایر حیوانات در همین است. یکی از فرق‌های انسان با حیوان همین جا است. ما یک مابه الاشتراکات با حیوانات داریم، آن‌ها می‌خورند ما هم می‌خوریم، آن‌ها می‌آشامند ما هم می‌آشامیم. غریزه جنسی و امثال. اما انسان یک مابه الامتیاز دارد. مابه الامتیاز انسان از حیوان به حیای انسان است، یعنی همین پوشش که خداوند در درون انسان به ودیعه گذاشته است و خدا بذر حیا را در درون هر انسانی پاشیده است، نشای حیا را کاشته است. امری اکتسابی نیست. مثل بقیه امور فطریه در انسان است که باید انسان او را شکوفا کند. می‌توان ظهور این مفهوم فطری را از قضیه هبوط آدم با معنای حیای حدافلی فطری برداشت نمود که در کلام حضرت قوشچی اوغلی نیز بدان اشاره شده است.

بنا بر روایت مسیحیت در سفر پیدایش، حوّا و آدم به عنوان نخستین انسان‌ها در باغ بهشت خوش بودند و می‌زیستند: «و يَهُوهُ خدا آدم را امر فرموده گفت: از همه درختان باغ بی ممانعت بخور. اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری! زیرا روزی که از آن بخوری هر آینه خواهی مُرد.» «... و ما از همه حیوانات صحرا که یهُوه خدا ساخته بود هوشیارتر بود و به زن گفت: آیا خدا حقیقتاً گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟! زن به مار گفت: از میوه و درختان باغ می‌خوریم، لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن مخورید! آن را لمس مکنید! مبادا بمیرید!.. مار به زن گفت: هر آینه نخواهید مُرد، بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید چشمان شما باز شود و مانند خدا دانای نیک و بد خواهید بود.» «... پس از میوه‌اش گرفته بخورید و به شوهر خود نیز داد و او خورد. آنگاه چشمان هر دوی ایشان باز شد و فهمیدند که عریان‌اند. پس برگ‌های انجیر به هم دوخته سترها برای خویشان ساختند.» (تورات، سفر پیدایش، ۳: ۱-۹) ایشان می‌فرمایند:

بیر بُوغدا بِمَاقِلِنِ اَدَمِي چيخارتدیلار جَتَدِن
اؤزدی آنجیر یاپراقین عَرَضِينِي پنهان ایلدی
بُوغدانِ ایتدی بهانه شیطانی قیلدی سَبَب
ایلیوب ایدِن اؤزیدی آدمه بهتان ایلدی

یعنی: بایک گندم خوردن آدم را از بهشت بیرون راندند و با برگ انجیر ستر عورت کرد. گندم را بهانه کرد و شیطان را سبب ساخت، فعّال ما یشاء خودش است، به آدم بهتان زد. (نیک نژاد، ۱۳۷۷: ۲۸۷)

حیا امری فطری و درونی است که در تک تک افراد بشر وجود دارد (که؛ حیا با خجالت متفاوت است، فردی که خجالت می‌کشد با ترک کار شرمسار می‌شود، در حالی که کسی عامدانه و یا عالمانه کاری را ترک بکند یا فعلی از او سر بزند یک رضایت درونی برایش به همراه دارد).

عفاف فطری نیست بلکه اکتسابی است: بروز این حالت ملکه درونی ما در یک حالت اکتسابی به نام عفاف است. یعنی افراد از طریق مطالعه و آموزش و طرق دیگر قادر به دریافت و یادگیری آن هستند و می‌توان آن را به دیگران آموخت.

حال کلام سرانجام بر امری دست می‌گذارد که ریشه و اصل معنای عفت است و میتوان گفت پایه مشکلات در مبحث پوشش را در این باب باید جستجو نمود. مولا علی در غررالحکم فرمود: «سَبَبُ الْعِفَّةِ الْحَيَاءُ» حیا، عامل عفت و پاکدامنی است. و نیز فرمود: «تَمَرَةُ الْحَيَاءِ الْعِفَّةُ» میوه حیا، عفت است. حجاب میوهی عفاف است، و عفاف ریشه‌ی حجاب. برخی افراد امکان دارد حجاب ظاهری داشته باشند ولی عفاف و طهارت داخلی را در خود ایجاد نکرده باشند.

لذا بر ما روشن می‌گردد که چرا در مکتب حقیقت به مسئله حیا بیش از پیش توجه شده است. میتوان این امر را اینگونه تعلیل نمود که: هر قدر این احساس شرم از زشتی‌ها در آدمی بیشتر باشد، عفت او نیز بیشتر خواهد بود.

«أَعْفُكُمْ أَحْيَاكُمْ» با عفت‌ترین شما با حیات‌ترین شماست.

ترس از خداوند و شرم از خداوند

شیخ شهاب الدین سهروردی که مؤسس مکتب فلسفی اشراق است در جمله بسیار نیکویی می‌گوید: مردم عادی از خدا می‌ترسند ولی انسان‌های حکیم از خدا شرم می‌کنند؛ چرا که شرم، یک مقام برتری است از ترس. البته ترس هم در زندگی کارآیی دارد و ممکن است ما خیلی از کارها را در زندگی به خاطر ترس انجام ندهیم اما وقتی که شما ارتقاء روحی پیدا می‌کنید؛ یعنی به لحاظ اخلاقی به منزلت بالاتری می‌رسید، ترس برای شما عامل پراهمیتی به حساب نمی‌آید، چرا که ترس از طرفی با اجبار و از طرفی با مفهوم ضعف نفس ارتباط دارد. ولی فردی که در سطح بالاتری قرار گرفته شرم بر وجودش حاکم می‌شود و می‌توان گفت لازمه بی‌شرمی یک نوع زیست غیراخلاقی است و فرد بی‌حیا به سبب حقارت نفسانی، ممکن است دست به هر کاری بزند و بالعکس انسانی که صاحب مرتبت روحی است همیشه سایه شرم بر وجود او مستولی می‌شود. دایره مفهومی واژه شرم در کلام از وسعت معتابیهی برخوردار است.

او لوی حیا و شرم ویشان بیچا و هرزه کاری مگر دی نگا
بیچا نه ور پرده صیانت او یکتا نوان هرگز خیانت

معنی: با پوششی که نماد از حیا و شرم است خود را بیوشانید و از روی هرزه کاری نگاه نیندازید، بر تن خود پرده‌ای حافظ و نگهدارنده بیوشانید و هیچگاه نسبت به یکدیگر خائن نباشید.

هرزه کار کسی است که کارهای بی فایده و بیهوده می‌کند. که در اینجا سقوط از موازین اخلاقی مراد است؛ چرا که فرد هرزه نگر بر همه چیز مفهومی از تلقی جنسی بار می‌کند و مدلول حیای وجودی در شوون ظاهری و باطنی او یافت نمی‌شود. لذا سخن آن شخص که گفت: "حجاب زنان ما پلک مردان ماست!" تا حدی می‌تواند صحیح باشد. با این توضیح که نگاه و پوشش امری دو طرفه است که از هر دو جهت می‌بایست رعایت شود. حال می‌توان سرایت حقیقت حیا را در امور زیر مد نظر قرار داد: حیاورزی در روابط همسراری، روابط اعضای خانواده، روابط زن و مرد نامحرم، حیاورزی در پوشش و حیاورزی در نگاه.

مفهوم حیا چنان در مرتبه حقیقت مورد اهمیت است که کلام یاری معنایش را در همه امور تسری می‌دهد و زیست حیامدارانه را سرلوحه تمام افعال قرار می‌دهد. چنانچه در دوره برزنجه شکستن استخوان قربانی را نشانه بی‌حیایی تلقی می‌کند:

هرکه بشکنو ها پیشه و قربان یعنی نه جمدا آنه بی حیان
منویسی نه جوق خار بی ارکان یار مو حیاش بو دلی جم و خان

یا در مورد نشستن در جم می‌فرماید:

لامی و بی سگه نیشو چاگا ها سکه و ریشی پی میردن حیا

ایضاً فرماید:

مأمور سلطان حاضر نه جم حیا بکردی گردن کران خم

همچنین حضور در ساحت کلام را در همه ایام لازم می‌شمارد:

ارکان چفتی نبو نه دلیشان میردان و کلام حیا بکران

تعلیل این امر را اینگونه باید بیان نمود که: شرم همیشه در حضور است. وقتی کسی حق تعالی را حاضر و ناظر بر اعمال خویش ببیند شرمگین می‌شود. اما چنانکه کسی این حضور را درک نکند و خود را در محضر الهی احساس نکند، متعاقباً این حس خجلت و آزر را نیز نخواهد داشت.

منشأ قباحت یک فعل، شرع، عقل یا عرف و آداب و رسوم جامعه است. لذا حجاب در هر کشوری بر مبنای عرف و حیا و ورزی طبق فرهنگ آن جامعه تعریف میشه و البته زیبایی و آراستگی در همه شوؤن ظاهری امری پسندیده و مسلم است. و همچنین مسئله پوشش در اماکن مذهبی و عبادتگاه‌های مختلف بر مبنای شأن وجودی آن مکان متبرک، خواهد بود که امری در خور امعان نظر است و می‌بایست در هر جامعه ای به فراخور اقتضانات آن جامعه رعایت شود. نکته شایان ذکر اینست که: منظور ما از عرف، عرف عقلایی است. لذا اگر جامعه‌ای رو به انحطاط برود حیای باطنی و عرف مقتضی با شرایط جامعه و فرهنگ خاص جغرافیایی، بر مبنای تشخیص اکثر عقلا، از این سقوط جلوگیری خواهد نمود.

نتیجه گیری

حجاب، یک عنوان شرعی است، ولی اجباری کردن حجاب در جامعه، یک عنوان شرعی نیست، بلکه عنوانی مربوط به زندگی روزمره است که باید از طریق انطباق قواعد عام شرعی حکمش را در هر زمان به دست آورد. توضیح آنکه، عنوانی همچون «نماز یومیه» در شریعت یا «سرقه» عناوینی شرعی هستند که حکم اولی و خوب و حکم دومی حرمت است، حال اگر قانون را مجموعه قواعد و رفتارها و مقرراتی تعریف کنیم که ضمانت اجرا برای آن وجود دارد، اخلاق فاقد این نوع از ضمانت اجراست. برای نمونه در دین اسلام درباره احسان و نیکی به پدر و مادر خیلی تاکید شده است. ولی جز در موارد اندکی این احسان مشمول ضمانت اجرای قانون نمی‌شود. یا آنکه توصیه به خواندن نماز یا گرفتن روزه یا پرهیز از غیبت شده است که همه اینها ثواب و عقاب خاص خود را دارند، در حالی که هیچکدام در قالب قانون و ضمانت اجرا تعریف نمی‌شوند. در مقابل سرقت، اتهام زدن، ضرب و جرح و قتل در عین حال که اعمالی غیراخلاقی هستند، ولی با دقت تمام نیز به عنوان جرم تعریف شده و مردم از انجام آن‌ها به صورت قانونی منع شده‌اند و مرتکب نیز مستوجب مجازات است. چرا یک رفتار را باید در حوزه قانون و با ضمانت اجرا تعریف کرد و تخلف از آن را مستوجب مجازات دانست، ولی رفتارهای دیگر که ممکن است از نظر ما مهم‌تر نیز باشند را نمی‌توان در این چارچوب تعریف کرد؟ اولین و مهم‌ترین تفاوت مربوط به نظم اجتماعی می‌شود و اعمال و رفتاری جرم تلقی می‌شوند که نافی نظم و عفت عمومی باشند. این اعمال نیز امری ثابت نیستند. الزام به خواندن نماز و گرفتن روزه اگرچه به لحاظ دینی جزو مهم‌ترین رفتارهای مذهبی است، ولی هیچگاه در قالب قانون در نیامده، زیرا انجام یا عدم انجام آن‌ها ربطی به نظم اجتماعی ندارد، اگرچه از نظر شرعی مهم هستند. لذا نباید مسئله پوشش را که جنبه فردی دارد با قوانین ترافیکی مقایسه کرد. چه اینکه در همان

مقررات راهنمایی و رانندگی اگر فرد معنای عمیق نظم را در وجودش نهادینه کند بدون ترس از مجری قانون و صرف نظر از بودن یا نبودن او، قوانین عبور و مرور را رعایت کرده و مقررات را زیر پا نمی گذارد. همچنین در بحث پوشش نباید اجباری در کار باشد و تبلیغ و توصیه به این رفتارها باید بیرون از قدرت حکومتی انجام شود و بطور معمول متولیان مذهبی و اخلاقی عهده دار آن شوند. چرا که اصل حجاب نیز در صدر اسلام اجباری نبوده، بلکه موکول به تصمیم و خواست خود افراد بوده است. لذا حجاب مسئله‌ای فردی است نه جمعی و اجتماعی. و نباید این امور که در حوزه اخلاق است با حوزه مقررات شهری خلط شود. چنانچه ما می دانیم مسئله نوع پوشش همچون احکام نماز و روزه مجازات دنیوی ندارد بلکه عقاب آن در ساحت ربوبی و وعاء آخرت محقق می گردد.

اگرچه در جوامع متمدن، در صورت عدم رعایت عفت عمومی مجازاتی بار می شود اما آن جزا، مشروط بر عدم رعایت حداقل هاست که عقل و عرف و شرع بر قیاس حکم میکند. لذا در دین حقیقت بیان امور واجب و حرام و نهی از انجام آنها، بر عهده خانواده‌ها و سپس سادات است ولی جزای آن به دست حق است و در چهارچوب دوندون به وقوع می پیوندد. پس بنا بر مقدمات گفته شده این تکلیف بر والدین است که معنای حیا را از دوران کودکی با اعمال و رفتار خود و همچنین تربیت صحیح، در درون فرزندان تقویت کنند تا آنگاه از کاشت این بذر، میوه عفاف حاصل شود. درعین حال همواره آگاه باشیم و در انتقال این مفاهیم اهتمام بورزیم و از غفلت راجع به این امر خطیر در زمان کودکی پسران و دختران یارسانی، بپرهیزیم. نکند که فرزندانمان را در این دوران طلایی با مفهوم دینداری آشنا نکنیم!! تا خدایی ناکرده بخواهیم به سبب سستی خود و پس از گذشت زمان انعطاف پذیری فرزندانمان، با تیر اجبار، نهال رشد یافته را اصلاح کنیم!! که این همان ورطه ایست که ما نباید امروزه به دام آن بیفتیم؛ چنانکه امروزه ثمرات تلخ فعل اجباری را به مصداق: «الإنسانُ حَرِيصٌ عَلَى ما مَنَعَهُ»^۱ چشیده ایم و نتایج عکس آن را تجربه کرده ایم.

۱. انسان نسبت به چیزی که از آن منع می شود، حرص می ورزد

فهرست منابع

- ۱- آبی، حسن بن ابی طالب (۱۴۰۸) مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم
- ۲- ابوحامد امام محمد غزالی طوسی (۱۳۸۰) کیمیای سعادت، ربع عبادات و ربع معاملات، به کوشش حسین خدیو جم، تهران.
- ۳- ایرج میرزا (۱۳۵۳) محمدجعفر محجوب.
- ۴- بهرامی، محمد، قرائت‌های نو از آیات حجاب.
- ۵- تورات (عهد قدیم)
- ۶- حجازی بنفشه (۱۳۸۵)، زن به ظن تاریخ (جایگاه زن در ایران باستان)، انتشارات قصیده سرا
- ۷- خُنجی امیرحسین، پوشش اسلامی، وبگاه ایران تاریخ.
- ۸- راوندی، مرتضی (۱۳۴۰)، تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیر کبیر
- ۹- زرین سید نصرت الله، (۱۳۸۳) دیوان حضرت شاه تیمور.
- ۱۰- سروش، دباغ. (۱۳۹۶) حجاب در ترازو، لندن، اچ اند اس مدیا.
- ۱۱- شاه ابراهیمی، سید امرالله. (۱۳۷۷)، دیوان حضرت سید فرضی و یاراناش.
- ۱۲- ضیاء پور جلیل () پوشاک باستانی ایرانیان از کهن ترین زمان تا پایان شاهنشاهی ساسانیان، هنرهای زیبای کشور.
- ۱۳- قرآن کریم
- ۱۴- للمستشار محمد سعید عشماوی (۱۹۹۵) حقیقه الحجاب وحجیه الحدیث، قاهره، مکتبه مدبولی، چاپ دوم.
- ۱۵- عشماوی، محمد سعید. (۲۰۰۲) حقیقه الحجاب و حجیه الحدیث، چاپ اول، مؤسسه روز یوسف.
- ۱۶- عبدالفتاح عبدالقادر، اشرف؛ الحجاب لیس فریضة اسلامیه.
- ۱۷- قابل، احمد. (۱۳۸۵)، مقاله حجاب (در مورد پوشش).
- ۱۸- محمد عابد جابری، الحجاب بین الدین و الموروث الاجتماعي.
- ۱۹- مطهری، مرتضی، مسأله حجاب، تهران، انتشارات صدرا.
- ۲۰- مطهری مرتضی، اسلام و مقتضیات زمان، صدرا، تهران، مجلد اول.

- ۲۱- مصطفوی، حسن (۱۳۸۰) تفسیر روشن، تهران، مرکز نشر کتاب.
- ۲۲- طاهری، طیب (۲۰۰۷). سرانجام (کلام‌های یارسان)، سلیمانیه، انستیتو فرهنگی کرد.
- ۲۳- صفی زاده بوره که‌یی، صدیق (۱۳۶۹). پیشگویی های ایل بیگی جاف، نهران، چاچ خوشه
- ۲۴- نیک نژاد، سید کاظم (۱۳۷۷)، کلامات ترکی.
- ۲۵- طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۶- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲)، مجمع البیان لعلوم القرآن، تهران، ناصر خسرو.
- ۲۷- مکارم، شیرازی، ناصر، (۱۴۲۱)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب (علیه السلام).
- ۲۸- مشکوة الدینی (۱۲۹۲)، عبدالمحسن، منطق نوین مشتمل بر اللمعات المشرقیه فی الفنون المنطقیه

خطاهای تقویمی (با تأکید بر کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی)ضیالالدین ترابی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۱۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۳۰

چکیده

کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی، کتابی است درباره تاریخچه و احوال ساکنان شهر و نیز مهاجران عرب مسلمان به آنجا که در سال ۳۷۸ هجری قمری به زبان عربی نوشته شده و بعدها در سال‌های ۸۰۵ و ۸۰۶ توسط حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی به فارسی ترجمه شده است. کتاب در بر دارنده اطلاعات مفیدی در مورد ساکنان شهر و نیز کشاورزی، رودخانه‌ها، کاریزها، تاریخچه برخی از شهرهای منطقه و نیز سازنده آن، ریشه نام شهر و روستای مورد نظر و علت نامیدن و نامگذاری آن و هم چنین میزان خراج سالانه شهر و توابع آن است. افزون بر این مؤلف کتاب تا آنجا که اطلاعاتش اجازه می‌دهد به تاریخ دقیق برخی از رویدادها، تولدها و درگذشت‌های افراد خاص اشاره می‌کند که اغلب بر اساس تقویم هجری قمری است ولی گاهی نیز به تطبیق تاریخ هجری قمری رخدادها با تقویم یزدگردی و (فارسیه) می‌پردازد. موضوعی که در این مقاله به کم و کیف و درستی و نادرستی آنها می‌پردازم و تلاش می‌کنم تا تاریخ تطبیقی دقیق هر مورد را محاسبه و معین کنم. البته در این بررسی نخست برای این که ببینم تاریخ‌های تطبیقی و برخی از رخدادها مهم درست ثبت شده است یا نه؛ آنها را افزون بر نسخه چاپی کتاب تاریخ قم (حسن قمی، ۱۳۶۳) از نسخه خطی کتاب در دسترس (حسن قمی، ۱۲۹۷) تطبیق داده و در صورت مشاهده اختلافی آن را مورد توجه قرار دهم.

کلید واژه: قم، تاریخ، تقویم، یزدگرد، تقویم یزدگردی، (آریایی - کردی)

Chronological errors (with emphasis on the book of History of Qom by Hassan bin Muhammad bin Hassan Qomi)Ziaeddin Torabi¹

Recive data: 2020/08/07

Accpte data: 2020/11/20

Abstract:

The Book of the History of Qom by Hassan ibn Muhammad ibn Hassan Qomi, is a book about the history and lives of the residents of the city, and the Arabian Muslim Immigrants. It was written in the Arabic language in the 378 Hijri, and later in 805 and 806 Hijri, it was translated into Persian by Hassan ibn Ali ibn Abdul Malik Qomi. The book contains excellent information about the residents of Qom. It illustrates their living conditions, their activities, their agriculture, and rivers and the subterranean canals of the region. You will also learn the history of some other cities and villages in the region, as well as the root of those names. Also there is interesting information about the annual tributes to the cities and the reason of them. The author of the book had so much data it allowed him to show detailed dates of some events, birthdays, and deaths of important and famous people; often based on Hijri lunar calendar. At times he also tried to compare the dates of the Hijri lunar calendar by Yazdgerdi Calendar, and (farsi calendar) too. But except some of these comparative calendars, the rest are not correct. So in this article I am trying to properly show the correctness and incorrectness of the comparisons.

Keyword: Qom, Calendar, Yazdgerd, Yazdgerdi calendar, (Kurdish- Arian).

1- Poet and researcher. Master in Linguistics, Culture and Language of Old Persian

مقدمه

پیش از پرداختن به موضوع خطاهای تقویمی در کتاب، از آنجایی که این اشتباه‌ها در مورد تطبیق تقویم هجری قمری با تقویم یزدگردی اتفاق افتاده است؛ بهتر است نخست اشاره‌ی مختصری داشته باشم به تاریخ یزدگردی، پیشینه آن و روش تطبیق تقویم هجری قمری با آن. در مورد تقویم هجری قمری نیاز زیادی به توضیح ندارد و همگان می‌دانند که مبدأ این تقویم از زمان هجرت رسول اکرم (ص) از مکه به مدینه است، و تا پیش از وضع و اجرای تقویم هجری شمسی در سال ۱۳۰۴ ه.ش. تقویم رسمی ایران بوده است، (مجلس شورا، ۱۳۰۴) و تمام اسناد و مدارک تاریخی و تاریخ‌های اشاره شده در کتاب‌های نویسندگان این دوره بر اساس تقویم هجری قمری است؛ جز زیج‌ها و نیز مواردی اندک بویژه کتاب‌های نویسندگان پیشین - که در آن‌ها تاریخ وقوع حادثه‌ای را ضمن ذکر تاریخ در تقویم هجری قمری تاریخ مطابق آن را به تاریخ یزدگردی نیز یاد کرده‌اند. تاریخی که مبدأ آن از زمان به سلطنت رسیدن یزدگرد سوم ساسانی است (ابوریحان، ۱۳۶۳: ۵۰) به همین دلیل نیز ما در کتاب تاریخ قم در موارد لازم تاریخ وقوع حادثه را به تقویم هجری قمری داریم که با توجه رسمی بودن و جاری بودن این تقویم در زمان زندگی نویسنده بدیهی است که باید درست و بدون ایراد باشند ولی مشکل ما در مورد مواردی است که نویسنده افزون بر ذکر تاریخ حادثه بر اساس تقویم هجری قمری مطابق آن را در تقویم یزدگردی (و فارسیه) آورده است، که متأسفانه جز یکی دو مورد بقیه اشتباهی هستند؛ که نیاز به بررسی دقیق و تصحیح دارند.

تاریخ یزدگردی

تاریخ یزدگردی، نام تقویمی است خورشیدی (ناقص) که بعد از اسلام در ایران؛ برای ثبت وقایع تاریخی و بویژه توسط زردشتیان، برای انجام آداب و رسوم آیینی‌شان بر اساس آن به کار می‌رود. به همین دلیل وقتی در نوشته‌های پیشینیان به روزهای خاصی مثل روز نوروز، جشن مهرگان و سده و همانند اشاره می‌شود؛ منظور جایگاه این روزها در تقویم یزدگردی است. گرچه به دلیل کوتاه بودن طول این سال (یزدگردی) حدود یک چهارم روز از طول متوسط سال خورشیدی اعتدالی؛ با گذشت چهار سال یک روز نسبت به تقویم خورشیدی اعتدالی عقب می‌ماند، به همین دلیل هم تقویمی است ناقص و متغیر و به خاطر همین روز نوروز و بقیه جشن‌ها در مقایسه با تقویم خورشیدی اعتدالی هماهنگی نداشته و با گذشت زمان به اختلاف بین این دو تاریخ افزوده می‌شود تا آنجا که مثلاً در هنگام اصلاح تقویم یزدگردی و ثابت نگهداشتن روز نوروز در هنگام معینی از سال؛ در سال ۴۴۸ یزدگردی، که نوروز یزدگردی مدت ۱۸ روز از جایگاه

واقعی خود جلو افتاده بود و ۱۸ روز جلوتر از (نوروز) اعتدالی و به اصطلاح ورود خورشید به برج حمل بود، بنابراین مبادرت به اجرای ۱۸ روز کیسه کردند و بدین وسیله روز نوروز را که تا این زمان متغیر بود، در جایگاه واقعی خود ثابت کردند و نام این تقویم جدید را تقویم جلالی (ملکی) گذاشتند. گرچه با این عمل تقویم یزدگردی منسوخ نشد و تا امروز بین زردشتیان و نیز گروه‌های آیینی خاصی مثل یارسانان کاملاً رعایت می‌شود. چنین است که به نوشته ابوریحان بیرونی "پارسیان به روزگار دولت خویش تاریخ به روزگار آن ملک داشتندی که میان ایشان بودی و چون بمردی، تاریخ از روزگار آن کردند که پس از او نشستی و چون دولت ایشان سر آمد، تاریخ از آن سال گرفتند که یزدگرد ابن شهریار بن خسرو پرویز به ملک نشست و او آخرین ملکی بوده است از خسروان، و سال‌های او بی کیسه و بی بهیزک دارند." (ابوریحان، ۱۳۶۳: ۵۰). و همین گونه جلال‌الدین همایی در مورد مبدأ آن می‌نویسد: "تاریخی که بعد از اسلام برای ترتیب حساب سال و ماه معمول به پارسیان شده است، تاریخ یزدگردی می‌باشد. مبدأ این تاریخ سال اول جلوس یزدگرد بن شهریار و به تصریح ابوریحان بیرونی و شرح زیج الغ بیک و شرح زیج خانی و مدارک معتبر دیگر؛ مطابق روز سه شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ۱۱ هجری قمری و شانزدهم حزیران سال ۹۳۴ رومی (اسکندری) و مطابق ۱۶ ژوئن ۶۳۲ میلادی است" (همایی، ۱۳۶۳: ۳۶۲). که می‌توان آن را به صورت نمودار زیر نشان داد:

سه شنبه ۱/۱/۱ یزدگردی = ۱۱/۳/۲۲ هجری قمری = ۶۳۲/۶/۱۶ میلادی = ۹۴۳/۹/۱۶ اسکندری

که در این مقاله آنچه مورد نظر ماست تطبیق تقویم یزدگردی با تقویم هجری قمری است، چرا که در کتاب تاریخ قم تنها به تطبیق تاریخ هجری قمری حادثه خاصی با تقویم یزدگردی اشاره شده است و خطاهای تطبیقی مورد توجه ما در همین تاریخ هاست. ولی پیش از پرداختن بدان‌ها، برای تطبیق این تاریخ‌ها و تعیین درستی و نادرستی آن‌ها، باید بدانیم که همان طور که در نمودار بالا دیده می‌شود آغاز یا مبدأ تقویم یزدگردی ده سال و دو ماه و بیست و یک روز بعد از مبدأ تقویم هجری قمری است و به عبارت دیگر، بین‌التاریخین آن‌ها ۳۶۲۳ روز است؛ که باید در تطبیق این دو تاریخ باهم مورد توجه باشد. (ابوریحان، ۱۳۶۳: ۴۲) افزون بر این اول فروردین سال اول یزدگردی مطابق با روز اول تیرماه اعتدالی بوده است؛ چنانکه ابوریحان بیرونی در همین رابطه در صحبت از نوروز معتضدی می‌نویسد "و نوروز در موضعی که اتفاق افتاد، همان است که ساسانیان به کار می‌بستند و مطابق زیج‌های ایشان در آن وقت؛ در انقلاب صیفی بود" (ابوریحان، ۱۳۶۳: ۵۳) و باز در همین رابطه شعری از شاعر عرب علی بن یحیی منجم نقل می‌کند، که

ترجمه آن چنین است: "عید نوروز به همان عهدی که اردشیر آن را وضع کرده بود برگشت و تو (معتضد) این عید را به حالت نخستین خود برگرداندی، با آنکه نوروز پیوسته سرگردان بود و وضع ثابتی نداشت؛ و در این روزگار گشایش خراج را آغاز نمودی و رعایا را در این کار بسیار موافقت و مرافقت شده، وظیفه آنان سپاسگزاری و ثناخوانی توست و وظیفه تو عدل و داد بر آنان است." (ابوریحان: ۱۳۶۳، ۵۳) که می‌توان آن را چنین نوشت:

سه شنبه ۱/۱/۱ یزدگردی = ۱۱/۴/۱ خورشیدی اعتدالی (هجری شمسی) = ۱۱/۳/۲۲ هجری قمری
توضیح این که اصطلاح هجری شمسی در نوشته‌های گذشتگان وجود ندارد و به جای آن همه جا از اصطلاح شمسی یا اعتدالی استفاده می‌کردند؛ به طور مثال ابوریحان بیرونی در گفتگو از سال خورشیدی می‌نویسد "... آن است که آفتاب از نقطه‌ای از فلک البروج که حرکت آغاز کرده به همان نقطه باز گردد و این سال را شمسی نامند." (ابوریحان، ۱۳۶۳: ۱۸) و همچنین حاسب طبری در مورد وضع تقویم جلالی ملکی در زمان ملک‌شاه سلجوقی هیچ اسمی از هجری شمسی یا حتی اعتدالی به کار نمی‌برد و تنها از تقویم‌های مطابق با تقویم یزدگردی نام می‌برد، یعنی از تقویم هجری قمری و تقویم رومی (اسکندری) و می‌نویسد "و ما مدخل سنه الامر العالی را اصلاً تحویل کردیم و آن را روز جمعه نهم ماه رمضان سال ۴۷۱ هجری قمری، مطابق ۱۹ فروردین ماه سال ۴۴۸ یزدگردی و روز ۱۵ آذار ماه سال ۱۳۹۰ رومی یافتیم." (حاسب، ۱۳۸۵: ۱۴۶) که می‌توان آن را به صورت نمودار زیر نشان داد:

جمعه ۱/۱/۱ جلالی = ۴۴۸/۱/۱۹ یزدگردی = ۴۷۱/۹/۹ هجری قمری = ۱۳۹۰/۶/۱۵ رومی (اسکندری)
و از آنجایی که تقویم اسکندری مورد بحث ما نیست بهتر است با حذف آن، نمودار بالا را به این صورت خلاصه کرد:

جمعه ۱/۱/۱ جلالی = ۴۴۸/۱/۱۹ یزدگردی = ۴۷۱/۹/۹ هجری قمری.

همین جا باید گفت که تقویمی که پس از انقراض سلسله ساسانی در ایران به نام تقویم یزدگردی مطرح و مبدأ آن را از سال آغازین سلطنت یزدگرد سوم ساسانی به شمار می‌آورند، در حقیقت دنباله‌ی گاهشمار باستانی ایرنی (آریایی - کردی) (طاهری، ۲۰۱۰) است که آغاز آن ۱۱۳۹ سال پیش از هجرت است (ترابی، ۱۳۸۸: ۱۸۱) بنابراین با توجه به مبدأ واقعی گاهشمار خورشیدی اعتدالی در ۱۱۲۸ سال پیش از اسلام (ترابی، ۱۳۸۸: ۳۸) و گاهشمار یزدگردی (آریایی - کردی) در ۱۱۳۹ سال پیش از اسلام؛ هر دو پاراگراف بالا را می‌توان به صورت نمودار زیر نوشت:

(۱) سه شنبه ۱/۱/۱ یزدگردی (۱۱۴۰.آ.ک.) = ۱۱/۴/۱ ه.ش. (۱۱۲۹.خ.ا.) = ۱۱/۳/۲۲ ه.ق. (۱۱۲۹ مهبی)

(۲) جمعه ۱/۱/۱ جلالی (۱۵۸۶.خ.ا.) = ۴۴۸/۱/۱۹ یزدگردی (۱۵۸۷.آ.ک.) = ۴۷۱/۹/۹ ه.ق. (۱۵۹۹ مهبی)

بدین ترتیب با در داشتن مبدأ دقیق گاهشماریهای یزدگردی (آریای - کردی)، هجری شمسی (خ.آ.) و هجری قمری (مهبی) در محاسبات خود برای تعیین درستی و نادرستی تاریخ‌های تطبیقی ذکر شده در کتاب تاریخ قم؛ از فرمول‌های محاسباتی و بین‌التاریخین مذکور در کتاب زردشت و گاهشماری ایرانی (ترابی، ۱۳۸۸: ۶۳) بهره خواهم برد. ولی پیش از پرداختن به بررسی و چند و چون این تاریخ‌ها لازم است که در نظر داشته باشیم که تمام گزارش‌های تاریخی ذکر شده در کتاب تاریخ قم، (حسن قمی، ۱۳۶۱) تطبیقی نیستند و به طور کلی می‌توان آن‌ها را به ۶ گروه متفاوت تقسیم کرد:

۱- فقط ذکر سال وقوع حادثه با تاریخ هجری قمری، مثل: در اشاره به کتابی درباره قم اثر علی بن حسین بن محمد بن عامر که آورده است "وی) در سنه ثمان و عشرين و ثلثمائه (۳۲۸ ه.ق.) برسید به قم و آن کتاب در خانه نهاده بود و آن خانه فرود آمد و آن کتاب در آن میان تلف شد." (همان: ۱۲) و یا در ذکر امامان، خلفا، وزرا و حوادث مربوط به قم و دیگر شهرها، آورده است. "از روز مبعث رسول اکرم (ص) تا روز هجرت و دیگر تواریخ گزیده از سال (اول) هجرت تا آخر سنه ثمان و سبعین و ثلثمائه" (همان: ۱۷) ه.ق.)

۲- ذکر سال و ماه وقوع حادثه فقط با تاریخ هجری قمری، مثل: در مورد مساحت قم و اختلاف بین مردم، نوشته است "بعضی از عرب و بعضی از عجم، به حضرت حامد بن عباس بن حسن رفتند و... این صورت در جمادی الاخر سنه احدی و تسعین و مأتین بود." (همان: ۱۰۵) و نیز درباره محاسبه خراج جهنم آورده است "و من بر این جمله بر نفس خود گواه گرفتم در شهر ربیع الاول سنه عشر و ثلثمائه" (همان: ۳۱۱ ه.ق.). (همان: ۱۵۵) و یا مورد تولد امام ابی الحسن علی بن محمد العسکری (ع) آورده است "امام ابی الحسن علی نقی بن محمد عسکری روز سه شنبه سیزده روز از ماه رجب گذشته در وجود آمده است و به روایتی روز پنج شنبه هشتم ماه رجب سنه اربع عشر و مأتین (۲۱۴ ه.ق.) و به روایتی روز شنبه نیمه ماه ذی الحجه و به روایتی چهارده روز از ماه ذی الحجه مانده بود سنه اثنی عشر و مأتین" (همان: ۲۰۱) ه.ق.)

۳- ذکر روز و ماه و سال وقوع حادثه (و گاه ایام هفته) با تاریخ هجری قمری، مثلاً در مورد تولد امام محمد تقی(ع)، می نویسد "امام محمد تقی روز آدینه نیمه ماه رمضان در وجود آمده است و به روایتی نوزده روز از ماه رمضان گذشته سنه خمس و تسعین و مائه" (۱۹۵ ه.ق.)، (همان: ۲۰۰).

۴- ذکر سال وقوع حادثه با تاریخ هجری قمری و نیز سال مطابق آن با تقویم یزدگردی (و گاه نیز با تقویم فارسیه). مثل مورد خلافت عبدالملک که نوشته است "در ماه رمضان سنه خمس و ستین هجریه (۶۵ ه.ق.) موافق با سنه اربع و سبعین یزدگردیه (۷۴ یزدگردی) و سنه اربع و خمسین فارسیه (۵۴ فارسی) خلیفه شد" (همان: ۲۴۲). و نیز درباره درگذشت حجاج نوشته است "و حجاج در ایام خلافت ولید بن عبدالملک سنه خمس و تسعین هجریه (۹۵ ه.ق.) و سنه ثلث و ثمانین یزدگردیه (۸۳ یزدگردی) و سنه ثلث و ستین فارسیه (۶۳ فارسی) وفات یافت" (همان: ۲۴۲).

۵- ذکر تاریخ وقوع حادثه فقط با تاریخ یزدگردی (و نیز فارسیه) بدون اشاره به تاریخ مطابق آن در تاریخ هجری قمری. مثل در گفتگو در مورد بیرون رفتن یزدانفازار از ابرشتجان، آورده است "در سنه اثنتین و ثلاثین یزدگردیه (۸۲ یزدگردی) و اثنتین و ستین فارسیه (۶۲ فارسی) روز نیروز (نوروز) ساعت دوم، یزدانفازار از ابرشتجان بیرون آمد به منزلگاهی که به حوالی ابرشتجان بود" (همان: ۲۴۳).

۶- ذکر روز و ماه و سال وقوع حادثه با تاریخ هجری قمری و روز و ماه و سال مطابق آن در تقویم یزدگردی (و نیز گاه با تقویم فارسیه). مثلاً در مورد رسیدن عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک بن عامر اشعری، به قم نوشته است "عبدالله و احوص ... به قم رسیدند در ایام خلافت عبدالملک روز شنبه، ماه فروردین روز نوروز، سنه اثنتین و ثمانین (۸۲ یزدگردی) از تاریخ پادشاه شدن یزدجر بن شهریار و سنه اثنتین و ستین فارسیه (۶۲ فارسی) از هلاکت و زوال یزدجرد و آن تاریخی است مستعمل به قم، معروف به نزدیک ایشان و سنه اربع و تسعین هجریه (۹۴ ه.ق.)" و باز در مورد وفات محمد بن موسی آورده است "محمد بن موسی به قم مقیم بود و از آنجا به جایی نرفت تا آنگاه که او را وفات رسید در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی، هشت روز از ماه ربیع الاخر مانده، سنه ست و تسعین مدتین هجریه (۲۹۶ ه.ق.)" (همان: ۲۱۶).

بدیهی است که از این شش مورد، تاریخ‌های گروه‌های (۳) و (۲) و (۱) که فقط به ذکر تاریخ هجری قمری اکتفا شده است ایرادی نیست، چرا که تقویم رسمی زمان مؤلف تاریخ هجری قمری است، مسلماً اطلاعات وی و یا نویسندگانی که او بدان‌ها ارجاع می‌دهد کامل و درست بوده است و آنجا که روایت‌ها متاوت است

ایشان به اختلاف روایت‌ها اشاره کرده است. هم چنین در مورد گروه (۴) که در آن فقط سال وقوع حادثه با تاریخ هجری قمری و مطابق آن در تاریخ یزدگردی و فارسی آمده است، به جز دو مورد اشتباهی در کار نیست که در آن به طور جداگانه خواهیم پرداخت. و نیز در گروه (۵) نیز چون تاریخ یزدگردی بدون تاریخ مطابق آن در تقویم هجری قمری آمده است مشکلی به نظر نمی‌رسد. بدین ترتیب تنها گروه (۶) که در آن‌ها به صراحت موضوع تطبیق تقویم‌های هجری قمری با تقویم یزدگردی و (فارسی) مطرح شده است نیاز به مجاسبه و بررسی دارد؛ که به موقع بدان خواهیم پرداخت.

اما پیش از پرداختن به این بررسی‌ها، باید اشاره‌ای داشته باشیم به شناخت یا توجه و یا علاقه مولف کتاب؛ به موضوع تاریخ و تقویم بویژه تقویم یزدگردی و تطبیق آن با تقویم هجری قمری. با این وجود در تاریخ‌های تطبیقی اشاره شده در کتاب مواردی است که نشان می‌دهد اطلاعاتش در مورد تطبیق تاریخ‌های هجری قمری به یزدگردی چندان نیز دقیق نیست. گرچه یکی دو مورد از اشتباه‌های رخ داده در کتاب می‌تواند ناشی از بی‌دقتی مترجم فارسی یا نسخه برداران باشد. برای نمونه درباره گزارش مربوط به بیرون رفتن یزدانفازار (صاحب و رئیس ابرشتجان) وقتی می‌نویسد که “در سنه اثنتین و ثلاثین یزدجردیه (۳۲ یزدگردی) و سنه اثنتین وستین فارسیه (۶۲ فارسی) روز نیروز (نوروز) ساعت دوم یزدانفازار از ابرشتجان بیرون آمد...” (همان: ۲۴۳) اشتباه تاریخی دقیقاً مشخص است چرا که اگر تاریخ ۶۲ فارسی درست باشد در این صورت تاریخ مطابق آن نمی‌تواند سال ۳۲ یزدگردی باشد. گرچه در متن نسخه خطی در دسترس، (حسن قمی، ۱۲۹۷) ذکری از این تاریخ‌ها به عمل نیامده است و احتمالاً در نسخه برداری از قلم افتاده است و در نتیجه در آنجا آمده است “و راویان عجم روایت کرده‌اند از بنان بنی آدم از فرزندان یزدانفازار صاحب ابرشتجان بیرون آمد به نزهتگاهی به حوالی ابرشتجان بود ...”. (حسن قمی، ۱۲۹۷: ۳۰۹)

لازم به یادآوری است که مبدأ تقویم فارسی (مجوسی) از تاریخ درگذشت یزدگرد سوم ساسانی است و بیست سال بعد از مبدأ تقویم یزدگردی آغاز می‌شود بنابراین تاریخ یزدگردی بالا باید سال ۸۲ یزدگردی باشد (سنه اثنتین و ثمانین)؛ افزون بر این که تاریخ درست واقعه را بیش از این، در گفتگو از رسیدن عبدالله و احوص (اشعری) به قم آورده است آنجا که می‌نویسد “عبدالله و احوص به قم رسیدند روز شنبه ماه فروردین، روز نوروز، سنه اثنتین و ثمانین (۸۲ یزدگردی) از تاریخ پادشاه شدن یزدجرد (یزدگرد) بن شهریار و سنه اثنتین و ستین فارسیه (۶۲ فارسی)”، (همان: ۲۴۲).

همین گونه است وقتی در مورد اصلاح تقویم یزدگردی یا کیسه گیری آن در زمان معتضد بالله، پس از ذکر مقدماتی درباره تصمیم به اصلاح تقویم یزدگردی توسط معتمد (متوکل) می نویسد: "...عبدالله وزیر (معتضد) حساب کرد و بسیار فکر و اندیشه نمود و حال آنکه از آن سال باز که کیسه در آن ترک کرده بودند تا آنتین و ثمانین و مائه هجریه (۱۸۲ ه.ق.) دوست و چهل سال گذشته بود، پس عبدالله وزیر فرمود که وظیفه آن است که ما دو ماه واپس گذاریم و رسم استفتاح بر ماه سرانیان نهیم تا ابد بر یک حال بماند و متغیر نگردد؛ زیرا که ایشان کیسه ربع معتبر می دارند و رعایت آن می نمایند، پس دو ماه را واپس گذاشتند تا روز اول ماه خرداد سنه اربع و ثمانین و مائه یزدگردیه (۱۸۴ یزدگردی) و آن روز، روز چهارشنبه بود سیزده رروز از ماه ربیع الاخر گذشته، سنه اثنتین و ثمانین و مائه هجریه (۱۸۲ ه.ق.) و روز را نوروز معتضد نام کردند" (همان: ۱۴۵).

با اندکی دقت در همین دو تاریخ یاد شد، یعنی ۱۸۲ سال هجری قمری و سال ۱۸۴ یزدگردی، به راحتی متوجه می شویم که در اینجا اشتباه بزرگی رخ داده (حال چه از آن نویسنده باشد، چه از آن مترجم و چه از آن نسخه نویس) فرقی نمی کند؛ اشتباه، اشتباه است و باید اصلاح شود. بدین گونه که معادل یا مطابق سال ۱۸۲ هجری قمری نمی تواند سال ۱۸۴ یزدگردی باشد بلکه باید سال ۱۶۷ یزدگردی باشد. از طرف دیگر، معادل یا مطابق سال ۱۸۴ یزدگردی نمی تواند سال ۱۸۲ هجری قمری باشد بلکه باید سال ۱۹۹ هجری قمری باشد. بنابراین تاریخ ذکر شده در متن بالا درست نیست. برای روشن شدن مطلب بهتر است این تطبیق و تطابق تاریخی را یکبار با در دست داشتن تاریخ هجری قمری یعنی ۱۸۲/۴/۱۴ ه.ق. مورد محاسبه قرار دهیم که در صورت محاسبه و تطبیق خواهیم داشت:

یک شنبه ۱۸۲/۴/۱۴ ه.ق. (۱۳۱۰ م.ه) = ۱۶۷/۱/۲۹ یزدگردی (۱۳۰۶ آ.ک.)

حال اگر با توجه به تاریخ اول خرداد سال ۱۸۴ یزدگردی محاسبه کنیم، خواهیم داشت:

یک شنبه ۱۸۴/۳/۱ یزدگردی (۱۳۲۳ آ.ک.) = ۱۹۹/۱۱/۲۰ ه.ق. (۱۳۲۷ م.ه)

بدین ترتیب می بینیم که تاریخ تطبیقی مذکور در متن بالا درست نیست. پس برای روشن شدن موضوع دوباره متن بالا را با دقت مورد مطالعه قرار می دهیم تا ببینیم مشکل در کجاست با خواندن مجدد متن و تأکید روی تاریخ های داده شده متوجه می شویم که سال ۱۸۲ هجری قمری بالا نمی تواند درست باشد، چرا که صحبت از اصلاح تقویم یزدگردی در زمان معتضد است و معتضد پس از درگذشت معتمد در سال ۲۷۹ هجری قمری به خلافت رسیده و تا سال ۲۸۹ هجری قمری خلیفه بوده است؛ بنابراین این موضوع

اصلاح تقویم نمی‌تواند در سال ۱۸۲ هجری قمری (آن هم در زمان خلافت معتضد) اتفاق افتاده باشد. در نتیجه به احتمال زیاد باید در نوشته اولیه یا متن ترجمه و یا نسخه نویسی اشتباهی رخ داده باشد. به این گونه که به جای ۲۸۲ نوشته باشند ۱۸۲ (عوض این که بنویسند، سنه اثنتین وثمانین مائتین، نوشته‌اند سنه اثنتین و ثمانین و مائه) پس برای آزمایش درستی این موضوع با توجه به روز و ماه و سال هجری قمری موجود، به محاسبه و تطبیق آن با تاریخ یزدگردی می‌پردازیم؛ که خواهیم داشت:

$$\text{چهارشنبه } ۲۸۲/۴/۱۴ \text{ ه.ق.} (۱۴۱۰ \text{ مهی}) = ۲۶۴/۳/۱ = \text{یزدگردی } (۱۴۰۳ \text{ آ.ک.}).$$

و این همان اول خرداد ماه مورد بحث در متن بالاست، که سال مطابق یزدگردی آن به نادرست ۱۸۴ نوشته شده است.

حال اگر به بررسی تاریخ‌های ذکر شده در بالا به پردازیم، همان طور که گفته شد در سه گروه اول مشکلی وجود ندارد ولی درست در گروه چهارم است که مؤلف قصد تطبیق سال‌های هجری قمری با یزدگردی و فارسی دارد، سه مورد اختلاف به چشم می‌خورد:

۱- در گفتگو از گوی بازی عبدالله و احوص با یزدانفازار (صاحب و حاکم ابرشتجان قم) می‌نویسد: "چون سنه اثنتین و مائه هجریه (۱۰۲ ه.ق.) موافقه با سنه تسعین یزدگردیه (۹۰ یزدگردی) و سنه سبعین فارسیه (۷۰ فارسی) در آمد، عبدالله و احوص با یزدانفازار به میدان حاضر شدند و گوی بازی کردند." (همان: ۲۴۴) که درست نیست چرا که سال ۱۰۲ هجری قمری مطابق با سال ۸۹ یزدگردی و ۶۹ فارسی است. و چون روز و ماه آن تاریخ ها ذکر نشده است باید به همین صورت اصلاح شوند؛ البته در صورتی که این گوی بازی در ۲۵ ذی القعدة سال ۱۰۲ هجری قمری و بعد اتفاق افتاده باشد، سال مطابق آن سال ۹۰ یزدگردی و نیز ۸۰ فارسی خواهد بود؛ یعنی در صورت محاسبه خواهیم داشت:

$$۱۰۲/۱۱/۲۵ \text{ ه.ق.} (۱۲۳۰ \text{ مهی}) = ۹۰/۱/۱ = \text{یزدگردی } (۱۱۲۲۹ \text{ آ.ک.}) = ۷۰/۱/۱ \text{ فارسیه (فارسی)}$$

که این تنها در صورتی می‌تواند صحت داشته باشد که تاریخ دقیق حادثه با روز و ماه و سال مشخص باشد و چون در این متن فقط به شماره سال‌های اشاره شده است بنابراین همان طور که گفته شد سال ۱۰۲ هجری قمری می‌تواند مطابق سال ۸۹ یزدگردی و ۶۹ فارسی باشد.

لازم به یاد آوری است که تاریخ یا تقویم فارسی (فارسی) که مجوسی نیز نامیده می‌شود؛ یک تقویم مقایسه‌ای است که مبدأ آن را از زمان درگذشت یزدگرد سوم ساسانی به شمار آورده‌اند و تنها تفاوت

آن با تقویم یزدگردی معروف همین شروع آن از ۲۰ سال پس از تقویم یزدگردی است؛ که بیش تر به یک تقویم سلیقه‌ای شباهت دارد و در کتاب های مربوط به تطبیق تقویم ها همه جا صحبت از تطبیق تقویم یزدگردی با سایر تقویم هاست. بنابراین من در مورد صحت و سقم آن نظر خاصی ندارم و هر جا که در این مقاله اشاره‌ای به تقویم فارسی شده است صرفاً به خاطر استفاده توسط مؤلف از آن است و کار من در این مورد در حقیقت تکرار همان است بدون هیچ دخل و تصرفی و اگر اصلاحیه‌ای در کار باشد باز با مقایسه با اصل متن کتاب و با در نظر گرفتن و رعایت همان ۲۰ سال اختلاف آن با تاریخ یزدگردی است. همچنین گفتنی است، در کلیه این محاسبات تطبیقی پنجه اضافی سال همیشه در آخر آبان ماه یزدگردی محاسبه شده است.

۲- باز در صحبت از زمان خلافت عبدالملک بن مروان نوشته "در ماه رمضان خمس و ستین هجریه (۶۵ ه.ق.) موافق با سنه اربع و سبعین یزدگردیه (۷۴ یزدگردی) و سنه اربع و خمسين فارسیه (۵۴ فارسی) خلیفه شد. همان: ۲۴۲). که به روشنی مشخص است که در این تطبیق و تطابق اشتباه رخ داده است. برای روشن شدن این اشتباه اگر محاسبه و تطبیق، از آنجایی که روز موضوع مشخص نشده است، اگر ما محاسبه خود را با اول ماه رمضان آغاز کنیم، خواهیم داشت:

$$۶۵/۹/۱ \text{ ه.ق.} (۱۱۹۳ \text{ م.ه.}) = ۵۳/۱۱/۱۲ \text{ یزدگردی (آ.ک.)}$$

در نتیجه می بینیم که سال ۶۵ هجری قمری با سال ۵۳ یزدگردی مطابق است، نه با سال ۷۴. همچنین با توجه به سال ۵۳ مذکور با کسر ۲۰ سال از آن باید سال فارسیه مورد نظر مؤلف سال ۳۳ باشد نه ۵۴ فارسیه. بنابراین تاریخ مذکور در متن بالا را باید به این صورت اصلاح کرد:

سال ۶۵ هجری قمری، موافق با سال ۵۳ یزدگردی (یزدگردیه) و سال ۳۳ فارسی (فارسیه).

۳- نیز در گفتگو از زمان حکومت حجاج در عراق می نویسد: "حجاج والی عراق بود ... بیست سال ابتدای آن سنه خمس و سبعین هجریه (۷۵ ه.ق.) موافق با سنه اربع و ستین یزدگردیه (۶۴ یزدگردی) و سنه اربع و اربعین فارسیه (۴۴ فارسی) ... " با اندکی دقت باز متوجه می شویم که تطبیق های تقویمی درست نیست، چرا که سال ۷۵ هجری قمری مطابق با سال ۶۳ یزدگردی و به تبع آن مطابق سال ۴۳ فارسی است و باید به همین گونه اصلاح شود:

سال ۷۵ هجری قمری موافق با سال ۶۳ یزدگردی (یزدگردیه) و سال ۴۳ فارسی (فارسیه).

حال نوبت به بررسی و تطبیق تاریخ‌های گروه ۵ یا آخرین گروه تقویم‌های تطبیقی کتاب تاریخ قم می‌رسد، که خود شامل ۱۲ مورد است، یعنی ۱۲ موردی که در کتاب ضمن ذکر تاریخ دقیق رخدادی با اشاره به روز و ماه و سال حا دته‌ای روز و ماه و سال مطابق آن را در تقویم یزدگردی و (فارسیه) آورده است. که از این میان دو مورد کاملاً درست است و دو مورد دیگر فقط یک روز اختلاف وجود دارد؛ ولی در بقیه موارد اختلاف به حدی است که احتیاج به اصلاح دارد.

الف) تاریخ‌های تطبیقی درست:

(۱) مؤلف در گفتگو درباره‌ی درگذشت "ام محمد" می‌نویسد: "ام محمد، به شهر قم روز پنج شنبه روز انیران از ماه مرداد بیست و یک روز از ماه ربیع الاخر گذشته سنه ثلث و اربعین وثلثمائه (۳۴۳ ه.ق.) وفات یافت" (همان: ۲۱۸)؛ که کاملاً درست است و می‌توان آن را به این صورت نوشت:

پنج شنبه ۳۴۳/۴/۲۱ ه.ق. (۱۴۷۱ م.ه) = ۳۲۳/۵/۳۰ یزدگردی (۱۴۶۲ آ.ک.).

(۲) باز در مورد درگذشت ابوالحسن بن احمد آورده است: "...روز شنبه روز آسمان ماه فروردین نه روز از ماه صفر مانده سنه تسع و اربعین و ثلثمائه (۳۴۹ ه.ق.) وفات یافت" (همان: ۲۳۳) که از هر نظر دقیق و درست است، و می‌توان آن را به این صورت نوشت:

شنبه ۳۴۹/۲/۲۱ ه.ق. (۱۴۷۷ م.ه) = ۳۲۹/۱/۲۷ یزدگردی (۱۴۶۸ آ.ک.).

ب) تاریخ‌های تطبیقی‌ای که تنها یک روز با تاریخ تطبیقی درست اختلاف دارند. ولی با توجه به این که یک روز اختلاف در تبدیل تقویم هجری قمری به یزدگردی و برعکس، امری طبیعی است؛ بنابراین این تاریخ‌ها را باید درست در نظر گرفت:

(۱) نویسنده درباره درگذشت فاطمه دختر محمد بن احمد آورده است: "پس فاطمه دختر محمد بن احمد شب پنج شنبه روز تیر ماه بهمن یازده روز از ماه شوال گذشته سنه ثلث و اربعین وثلثمائه هجریه (۳۴۳ ه.ق.) وفات یافت" (همان: ۲۱۸) که در صورت محاسبه خواهیم دید که تنها یک روز با تاریخ تطبیقی محاسباتی تفاوت دارد، که باید آن را درست در نظر گرفت و عیناً به صورت زیر نوشت:

پنج شنبه ۳۴۳/۱۰/۱۱ ه.ق. (۱۴۷۱ م.ه) = ۳۲۳/۱۱/۱۳ یزدگردی (۱۴۶۲ آ.ک.).

(۲) باز در مورد تولد ابو عبدالله بن احمد، نوشته است: "و این ابو عبدالله در روز شنبه خور ماه مرداد پنج روز از صفر گذشته سنه اثنین و سبعین وثلثما ئه (۳۷۲ ه.ق.) از مادر در وجود آمده است" (همان: ۲۲۱)، که در صورت محاسبه و تطبیق می‌بینیم که تنها یک روز اختلاف دارد؛ که باز باید آن را درست تلقی کرد و عیناً به صورت زیر نوشت:

شنبه ۳۷۲/۲/۵ ه.ق. (۱۵۰۰ مهبی) = ۳۵۱/۵/۱۱ یزدگردی (۱۴۹۰ آ.ک.).

(ج) اما جز این چند مورد بالا مؤلف در جاهای مختلف کتاب و در رابطه با رخدادهای گوناگون، نسبت به تطبیق دو تاریخ هجری قمری و یزدگردیه (یزدگردی) اقدام کرده است که متأسفانه تاریخ تطبیقی ارائه شده درست نیست؛ از این جمله است:

(۱) در مورد در گذشت "ابوعلی" در قم می‌نویسد: "ابوعلی به قم وفات یافت روز یکشنبه روز اردی بهشت ماه اردی بهشت سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه خمس عشر و ثلثما ئه (۳۱۵ ه.ق.)" (همان: ۲۱۸)، که در صورت محاسبه و تطبیق می‌بینیم که درست نیست و روز اردی بهشت (سوم) ماه اردی بهشت (ماه دوم) سال نمی‌تواند مطابق با چهارم ماه ربیع الاول سال ۳۱۵ ه.ق. باشد، نخست محاسبه خود را با این روز سوم ماه ربیع الاول سال مذکور، آغاز می‌کنیم، که خواهیم داشت:

چهارشنبه ۳۱۵/۳/۴ ه.ق. (۱۴۴۳ مهبی) = ۲۹۶/۲/۶ یزدگردی (۱۴۳۵ آ.ک.).

بار دیگر این محاسبه تطبیقی را از سوم ماه اردی بهشت سال مطابق سال قمری مذکور یعنی سال ۲۹۶ انجام می‌دهیم که خواهیم داشت:

یک شنبه ۳۱۵/۲/۳ یزدگردی (۱۴۳۵ آ.ک.) = ۳۱۵/۳/۱ ه.ق. (۱۴۴۳ مهبی)

که می‌بینیم در هر دو صورت نتیجه‌ای متفاوت با متن بالا به دست می‌آید، که تنها می‌توان یکی از آن‌ها را پذیرفت؛ و از آنجایی که تقویم رسمی زمان کاتب کتاب تقویم هجری قمری است و اکثریت مردم بویژه طبقه تحصیل کرده جامعه از آن اطلاع کافی دارند، بنابراین باید قول مؤلف را در مورد تاریخ وقوع حادثه، بر اساس تقویم هجری قمری به عنوان تاریخ صحیح بپذیریم. که در این صورت تاریخ تطبیقی ذکر شده در متن بالا را به شرح محاسبه بالا اصلاح کرد، و به جای آن نوشت: «روز چهارشنبه روز خرداد ماه اردی بهشت؛ سه روز از ماه ربیع الاول گذشته سنه خمس عشر وثلثما ئه» به این گونه که:

چهارشنبه ۳۱۵/۳/۴ ه.ق. = ۲۹۶/۲/۶ یزدگردی

(۲) باز نویسنده درباره درگذشت ابو عبدالله، نوشته است: «ابو عبدالله همیشه به قم رییس و ارباب بوده است و در روز پنجشنبه روز دی مهر ماه منتصف ماه صفر سنه ثمان و خمسين و ثلثما نه هجریه (۳۵۸ ه.ق.) او را وفات رسیده است» (همان: ۲۱۹). البته از آنجایی که در یک ماه زردشتی سه بار روز دی دارم، که یکی روز ۸ ماه است، یکی روز ۱۵ و دیگری روز ۲۳ ماه؛ بنابراین در گفتگو از این روزها، آن‌ها را به نام روز بعدیش مشخص می‌کنند، یعنی می‌گویند روز دی به آذر یعنی روز هشتم ماه، روز دی به مهر یعنی روز پانزدهم ماه و نیز روز دی به دین یعنی روز بیست و سوم ماه. ولی در این متن فقط به ذکر روز دی تنها اکتفا شده که مشخص نیز منظور نویسنده دقیقاً کدام یک از این سه روز است. ولی از آنجایی که روز مطابق آن یعنی روز نیمه ماه صفر مشخص است می‌توانیم به کمک آن روز مورد نظر در تقویم یزدگردی را معین کنیم، که در صورت محاسبه و تطبیق براساس آن خواهیم داشت:

پنجشنبه ۳۵۸/۲/۱۵ ه.ق. (۱۴۸۶ م.ه) = ۳۳۷/۱۰/۱۵ یزدگردی (۱۴۷۶ آ.ک.).

که می‌بینیم به جای روز ۱۵ مهر ماه (متن) داریم روز ۱۵ ماه دی. پس دوباره ولی این بار از تاریخ یزدگردی ذکر شده در متن بالا محاسبه می‌کنیم، یعنی از روز ۱۵ ماه مهر سال مطابق ۳۵۸ هجری قمری یا سال ۳۳۷ یزدگردی، که در این صورت خواهیم داشت:

یکشنبه ۳۳۷/۷/۱۵ یزدگردی (۱۴۷۶ آ.ک.) = ۳۵۸/۸/۱۹ ه.ق. (۱۴۸۶ م.ه)

که روز و ماه سال هجری قمری به دست آمده با متن بالا مطابقتی ندارد. به همین دلیل نیز به نظر می‌رسد محاسبه نخست درست است. با این تفاوت که در آن روز ۱۵ ماه صفر سال ۳۵۸ ه.ق. به جای این که مطابق با روز ۱۵ مهر ماه ۳۳۷ یزدگردی باشد با روز ۱۵ دی ماه سال ۳۳۷ یزدگردی مطابقت دارد. با اندکی دقت در نام روزهای سه گانه بالا یعنی دی به آذر (روز هشتم ماه)، دی به مهر (روز پانزدهم ماه) و دی به دین (روز بیست و سوم ماه)؛ روز دی به مهر یا روز پانزدهم ماه درست است آن هم در ماه دهم یعنی ماه دی به جای مهر، ماهی که در متن آمده است؛ بنابراین با توجه به این توضیحات باید بپذیریم که در نوشتن متن اصلی اشتباهی رخ داده است و آن این است که به جای این که بنویسند «روز دی به مهر دی ماه» نوشته شده «روز دی مهر ماه» به خاطر همین باید متن بالا را به شرح زیر اصلاح کرد و به جای آن نوشت: «ابو عبدالله... در روز پنجشنبه روز

دی به مهر دی ماه منتصف ماه صفر سنه ثمان و خمسين وثلثما ئه هجریه، او را وفات رسیده است»
و به صورت زیر نوشت:

پنج شنبه ۳۵۸/۲/۱۵ ه.ق. (۱۴۸۶ م.ه) = ۳۳۷/۱۰/۱۵ یزدگردی (۱۴۷۶ آ.ک.).

(۳) همین گونه است وقتی در مورد درگذشت شخصی به نام ابوالقاسم می نویسد: «وفات او (ابوالقاسم) روز جمعه روز آذر ماه شهریور سلخ شعبان سنه سبع و اربعین و ثلثما ئه (بود) (۳۴۷ ه.ق.) او را در قبه متصله به مشهد پدرش دفن کردند.» (همان: ۲۲۶) که باز بر اساس تاریخ هجری قمری بالا به محاسبه و تطبیق پردازیم خواهیم داشت:

چهار شنبه ۳۴۷/۸/۲۹ ه.ق. (۱۴۷۵ م.ه) = ۳۲۷/۸/۲۳ یزدگردی (۱۴۶۶ آ.ک.).

که می بینیم که در تاریخ مطابق یزدگردی به جای روز آذر ماه شهریور (یا روز ۹ ماه ششم یا شهریور) داریم ۱۸ ماه آبان؛ که مغایر با متن بالاست. حال اگر محاسبه خود را این بار بر اساس روز آذر (۹) ماه شهریور (۶) سال مطابق سال ۳۴۷ هجری قمری یعنی سال ۳۲۷ یزدگردی متن بالا انجام دهیم، خواهیم داشت:

چهار شنبه ۳۲۷/۶/۹ یزدگردی (۱۴۶۶ آ.ک.) = ۳۴۷/۶/۱۴ ه.ق. (۱۴۷۵ م.ه)

که ملاحظه می شود باز مطابقتی با متن کتاب ندارد، ولی از آنجایی که تقویم هجری قمری تقویم رسمی و جاری زمان مولف است باید بپذیریم که در بیان تاریخ هجری قمری امکان اشتباه وی بسیار اندک است و اگر اشتباهی رخ داده است؛ همان طور که در موارد دیگر مشاهده می شود، این اشتباه در تطبیق آن با تاریخ یزدگردی است. پس تاریخ یزدگردی ذکر شده در متن کتاب را باید بر اساس محاسبه تطبیق بالا اصلاح کرد و به جای عبارت «روز جمعه روز آذر ماه شهریور» باید نوشته شود: «روز چهار شنبه روز دی آبان ماه». به شرح زیر:

چهارشنبه ۳۴۷/۸/۲۹ ه.ق. (۱۴۷۵ م.ه) = ۳۲۷/۸/۲۳ یزدگردی (۱۴۶۶ آ.ک.).

(۴) باز درباره درگذشت یزدانفازار صاحب ابرشتجان آمده است: «یزدانفازار (وفات یافت در سنه اربع عشر و مائین (۲۱۴ ه.ق.) و سنه اثنتین و مأ ئه یزدجردیه (۱۰۲ یزدگردی) و سنه اثنتین و ثمانین فارسیه (۸۲ فارسی) روز انیران ماه مهر، چنانچه من در باب عجم شرح آن گفته ام.» (همان: ۲۴۴) در اینجا چون به تطبیق دقیق تاریخ هجری قمری با تقویم یزدگردی پرداخته و فقط به ذکر سال

مطابق بآن بسنده کرده است، ظاهراً نباید مشکلی وجود داشته باشد؛ ولی با اندکی دقت متوجه می‌شویم که سال ۲۱۴ هجری قمری نمی‌تواند مطابق سال ۱۰۲ یزدگردی و ۸۲ فارسی باشد و اختلاف این دو تاریخ به حدی است که احتیاج به محاسبه ندارد و مشخص است که سال ۲۱۴ ه.ق. اشتباهی است. برای روشن شدن موضوع با توجه به در دست داشتن تاریخ روز و ماه سال یزدگردی یعنی روز انیران ماه مهر (۱۰۲/۷/۳۰ یزدگردی)، به محاسبه و تطبیق این دو تاریخ می‌پردازیم که خواهیم داشت:

سه شنبه ۱۰۲/۷/۳۰ یزدگردی (۱۲۴۱ آ.ک.) = ۱۱۵/۱۱/۶ ه.ق. (۱۲۴۳ مهی)

بنابراین مشخص می‌شود که ذکر سال ۲۱۴ ه.ق. در متن بالا نادرست است و به جای آن باید سال ۱۱۵ هجری قمری بیاید. شاید بتوان گفت که در متن اصلی "سنه اربع عشر و مائة (۱۱۴ ه.ق.)" بوده است و به اشتباه به جای "مائة (۱۰۰)" نوشته شده است "ماتین (۲۰۰)" ولی در این صورت باز یک ایراد دیگر باقی می‌ماند و آن یک سال اختلاف بین این سال ۱۱۴ با سال ۱۱۵ مطابق با سال ۱۰۲ یزدگردی است؛ که در هر صورت نیاز به اصلاح دارد و به جای سال ۲۱۴ باید بیاید سال ۱۱۵. البته در صورت مراجعه به متن کتاب تاریخ قم و به فصلی از آن که درباره رفتن یزدانفازار به بیرون از ابرشتجان و دیدن برادران عبدالله و احوص در نوروز سال ۸۲ یزدگردی مطابق با سال ۹۴ هجری قمری (همان: ۲۴۳) گرچه در اینجا به سن و سال یزدانفازار اشاره‌ای نشده است ولی با توجه به این که پسرش را برای شناسایی برادران عبدالله و احوص می‌فرستد (همان: ۲۴۳) احتمالاً باید دست کم حدود ۳۰ یا ۴۰ ساله باشد، و نیز از این سال ۹۴ تا سال ۲۱۴ مدت ۱۲۰ سال فاصله است که اگر سن وی را در سال ۹۴ ه.ق. حدود ۳۰ سال هم حساب کنیم پس باید ۱۵۰ سال عمر کرده باشد تا سال وفاتش سال ۲۱۴ ه.ق. مدت ۱۵۰ سال عمر کرده باشد که بسیار بعید به نظر می‌رسد. به هر حال آنچه مسلم است این است که سال ۲۱۴ ه.ق. در این متن اشتباهی است و احتیاج به اصلاح دارد و به جای آن باید نوشته شود:

سه شنبه ۱۰۲/۷/۳۰ یزدگردی (۱۲۴۱ آ.ک.) = ۱۱۵/۱۱/۶ ه.ق. (۱۲۴۳ مهی)

(۵) همین طور در مورد تاریخ درگذشت محمد بن موسی در قم آمده است: "محمد بن موسی به قم مقیم بود و از آنجا به جایی نرفت تا آنگاه که او را وفات رسید در شب چهارشنبه روز آخر ماه دی

هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده سنه ست وتسعين مأتین هجریه“ (۲۹۶ ه.ق.). (همان: ۲۱۶) که باز اگر به محاسبه و تطبیق بپردازیم خواهیم دید که درست نیست، چرا که در صورت محاسبه از تاریخ هجری قمری (۲۹۶/۴/۲۲ ه.ق.) خواهیم داشت:

چهارشنبه ۲۹۶/۴/۲۲ ه.ق. (۱۴۲۴ مهبی) = ۲۷۷/۱۰/۱۱ یزدگردی (۱۴۱۶ آ.ک.).

که با روز آخر ماه دی (۲۷۷/۱۰/۳۰ یزدگردی) متن بالا ۱۹ روز اختلاف دارد. حال اگر این محاسبه را با تاریخ یزدگردی متن یعنی ۲۷۷/۱۱/۳۰ یزدگردی اقدام کنیم، خواهیم داشت:

چهارشنبه ۲۷۷/۱۰/۳۰ یزدگردی (۱۴۱۶ آ.ک.) = ۲۹۶/۵/۱۲ ه.ق. (۱۴۲۴ مهبی)

که در این صورت از نظر تاریخ روز و ماه قمری با متن کتاب اختلاف فاحش دارد. بنابراین از آنجایی که پیش از این گفته شد چون اصل بر صحت تاریخ هجری قمری است، پس با توجه به محاسبه و تطبیق پیشین روز و ماه مطابق با تاریخ ۲۹۶/۴/۲۲ ه.ق. تاریخ ۱۷۷/۱۰/۱۱ یزدگردی است که باید متن کتاب نیز بدین نحو اصلاح شود. چرا که این عبارت ”روز آخر ماه دی“ که در نسخه تصحیح شده توسط سید جلال‌الدین طهرانی آمده (حسن قمی، ۱۳۶۱: ۲۱۶) در نسخه خطی در دسترس موجود نیست و فقط نوشته شده است: ”او را وفات رسید در شب چهارشنبه هشت روز از ماه ربیع الآخر مانده سنه ست وتسعين مأتین هجریه“ (حسن قمی، ۱۲۹۷: ۲۶۵). بنابراین باید به صورت بالا اصلاح شود؛ تاریخ درست تطبیقی با ۲۲ ربیع الآخر ۲۹۶ ه.ق.، همان است که محاسبه کردیم و مجدداً می‌آورم:

چهارشنبه ۲۹۶/۴/۲۲ ه.ق. (۱۴۲۴ مهبی) = ۲۷۷/۱۰/۱۱ یزدگردی (۱۴۱۶ آ.ک.).

(۵) غیر از این مواردی که گفته شد در دو مورد دیگر در کتاب صحبت از تطبیق دو تاریخ هجری قمری با تاریخ یزدگردی به میان آمده که ظاهراً درست است و ایرادی ندارد. ولی در مقایسه با سایر تاریخ‌های تطبیقی ذکر شده در کتاب به نظر می‌رسد به نوعی این دو مورد ناقص هستند و نیاز به تکمیل دارند؛ چرا که در این دو مورد تاریخ روز و ماه در تقویم یزدگردی ذکر شده ولی سال مورد نظر با تاریخ هجری قمری داده شده است و در نتیجه می‌توان سال یزدگردی مطابق آن را از روی سال هجری قمری ذکر شده به دست آورد. بنابراین برای به دست آوردن تاریخ دقیق این تطبیق‌های تاریخی به شرح زیر به محاسبه و تطبیق می‌پردازیم:

(۱) مؤلف کتاب درباره‌ی درگذشت ابوعلی احمد نوشته است: "ابو علی احمد ... بر وجه معاشی که او را بود اختصار می نمود و مدت عمر خراج از او نستند و روز پنج شنبه روز آسمان ماه دهم ماه ربیع الآخر سنه احدی و سبعین وثلثا ئه به قم وفات یافت." (همان: ۲۳۳) که معلوم نیست این ماه دهم در تاریخ یزدگردی است یا تاریخ هجری قمری و یا در هر دو، بنابراین نیاز به محاسبه و تطبیق دارد ولی از آنجایی که روز و ماه تاریخ مذکور فقط با تقویم یزدگردی داده شده و بر عکس سال مورد نظر با تاریخ هجری قمری؛ برای محاسبه و تطبیق خود را با تاریخ یزدگردی یعنی با روز آسمان (۲۷) ماه دهم (دی ماه) آغاز می کنیم. البته پیش از آن سال مورد نظر در تاریخ یزدگردی را بر اساس سال هجری قمری (۳۷۱ ه.ق.) ذکر شده در متن برآورد می کنیم که سال ۳۵۰ یزدگردی خواهد بود، و در صورت محاسبه خواهیم داشت:

$$\text{دوشنبه } ۳۵۰/۱۰/۲۷ \text{ یزدگردی (۱۴۸۹ آ.ک.)} = ۳۷۱/۷/۱۷ \text{ ه.ق. (۱۴۹۹ مهی)}$$

به طوری که ملاحظه می شود، در این تطبیق تاریخی؛ ماه ربیع الآخری وجود ندارد (چهارمین ماه تاریخ ه.ق.) و مسلم است اشتباهی رخ داده است، پس دوباره و این بار با فرض این که رقم دهم تاریخ مذکور مربوط به تقویم هجری قمری است با در دست داشتن دهم ماه ربیع الآخر سال ۳۷۱ ه.ق. به محاسبه می پردازیم، که خواهیم داشت:

$$\text{چهارشنبه } ۳۷۱/۴/۱۰ \text{ ه.ق. (۱۴۹۹ مهی)} = ۳۵۰/۷/۲۶ \text{ یزدگردی (۱۴۸۹ آ.ک.)}$$

که علاوه بر یک روز اختلاف در تاریخ یزدگردی مطاب، از نظر ایام هفته نیز یک روز اختلاف در بین است؛ چرا که در متن کتاب به صراحت از روز پنج شنبه یاد شده و نیز روز بیست و هفتم ماه یزدگردی (روز آسمان) لذا با توجه به این دو مورد به نظر می رسد، رقم دهم متن را باید به یازدهم اصلاح کرد تا هم ایام هفته ذکر شده در متن (روز پنج شنبه) درست دربیاید و هم روز آسمان (۲۷) ماه یزدگردی. به خاطر همین؛ مجدداً به محاسبه می پردازیم، البته با ۳۷۱/۴/۱۱ ه.ق. که در این صورت خواهیم داشت:

$$\text{پنج شنبه } ۳۷۱/۴/۱۱ \text{ ه.ق. (۱۴۹۹ مهی)} = ۳۵۰/۷/۲۷ \text{ یزدگردی (۱۴۸۹ آ.ک.)}$$

بنابراین بهتر است تاریخ ذکر شده در متن فوق را اصلاح و به جای آن نوشت «روز پنج شنبه روز آسمان (ماه مهر) مطابق با روز یازدهم ماه ربیع الآخر سنه احدی و سبعین و ثلثا ئه».

(۲) همین طور در گفتگو درباره رسیدن عبدالله و احوص پسران سعد بن مالک بن عامر اشعری به قم آورده است که: "عبدالله و احوص ... به قم رسیدند در ایام خلافت عبدالملک، روز شنبه ماه فروردین روز نوروز سنه اثنتین وثمانین تاریخ پادشاه شدن یزدجرد بن شهریار (۸۲ یزدگردی) و سنه اثنتین و ستین فارسیه از هلاک و زوال یزدجرد (۶۲ فارسی) و آن تاریخی است مستعمل به قم معروف به نزدیک ایشان، و سنه اربع و تسعین هجریه" (۹۴ ه.ق.). (همان: ۲۴۲) که تاریخ دقیق یزدگردی را بیان کرده یعنی روز نوروز اول فروردین ماه سال ۸۲ یزدگردی و نیز فارسی مطابق آن را ولی در مورد تاریخ هجری قمری فقط به ذکر سال مربوط (۹۴ ه.ق.) بسنده کرده است، که در صورت محاسبه و تطبیق از طریق تاریخ یزدگردی، خواهیم داشت:

$$\text{شنبه } ۸۲/۱/۱ \text{ یزدگردی (۱۲۲۱ آ.ک.)} = ۲۶ / ۸ / ۹۴ \text{ ه.ق. (۱۲۲۲ مهی).}$$

که می شود متن بالا را به همین نحو اصلاح و تکمیل کرد.

نتیجه گیری

کتاب تاریخ قم، با توجه به تاریخ تألیف و موضوع های نوشته شده در آن کتابی است مستند و مهم که در برگیرنده آگاهی های جالب و با ارزشی درباره ساکنان شهر، نحوه زندگی مردم، کشاورزی، مالیات و مالکیت، رودخانه ها و کاریزها، و نحوه استفاده از آب و سهمیه بندی یا تقسیم آن است. افزون بر این در مورد افراد مهم و سرشناس شهر، موقعیت شغلی و اجتماعی آنها و تولد و مرگ اشخاص خاص اطلاعات مفیدی در بر دارد. هم چنین از آنجایی که خود مؤلف عرب تبار و از اشعریان عرب مسلمان است، علاوه بر این در مورد عرب های مهاجر و ساکن در قم، اولاد آنها و موقعیت اجتماعی آنان و نیز تولد و مرگ برخی از آنها به صحبت می پردازد. ولی توجه نویسنده به گزارش برخی از تاریخ های وقایع خاص بویژه تطبیق تاریخ هجری قمری رخداد ویژه با تاریخ یزدگردی در نوع خود سودمند می توانست باشد. ولی متأسفانه به علت برخی خطاهای تقویمی به گونه ای ارزش کار و زحمت وی زیر سؤال می رود؛ و تا آنجا من به خاطر دارم برخی از افراد دست اندر کار تقویم و تقویم نگاری در صحبت از تاریخ های تطبیقی این کتاب به نادرست بودن تاریخ های تطبیقی آن اشاره کرده اند؛ اما هرگز در پی اصلاح آن بر نیامده اند. به طور نمونه سید جلال الدین طهرانی که برای نخستین بار به تصحیح و تحشیه آن پرداخته است، با وجود این که دانش کافی در مورد تقویم و تقویم نگاری داشته است؛ توجهی به این ناهماهنگی ها و نادرستی ها نداشته و عین تاریخ های تطبیقی کتاب را همان گونه که بوده حفظ کرده است (حسن قمی، ۱۳۶۱). و در نسخه های

تجدید شده بعدی نیز تلاشی به اصلاح این اشتباه‌ها نشده است. بنابراین جا داشت که به طور جدی به این مورد پرداخته و نسبت به اصلاح این نادرستی‌ها و خطاهای رخ داده در تطبیق تاریخ‌های هجری قمری با تاریخ‌های یزدگردی، اقدام شود. شاید به خاطر همین اشتباه‌های تطبیقی تاریخ قم و برخی اشتباه‌های پیش آمده در کتاب‌های تاریخی دیگر است که گروهی چنین پنداشته‌اند که تاریخ یزدگردی (آریایی - کردی) تقویم مبهم و گنگی است و نمی‌توان به تطبیق دقیق آن با سایر تقویم‌ها پرداخت؛ که چنین نیست و به طوری که در همین محاسبات تطبیق بالا مشاهده می‌شود؛ با در دست داشتن مبدأ درست و دقیق تقویم یزدگردی (آریایی - کردی) و نیز مابین تاریخن دقیق و فرمول‌های محاسباتی درست به راحتی می‌توان به محاسبه و تطبیق آن با سایر تقویم‌ها پرداخت.

لازم به یاد آوری است که کلیه محاسبات تطبیقی فوق بر اساس فرمول‌های محاسباتی فصل دوم کتاب "زردشت و گاهشماری ایرانی" (ترابی، ۱۳۸۷: ۵۱) انجام شده است ولی به منظور اختصار و جلوگیری از تطویل کلام و رعایت حال مخاطب از ذکر ریز محاسبات خوداری گردیده است. و نیز گفتنی است که منظور از حروف اختصاری (آ.ک.) در محاسبات بالا، گاهشمار آریایی - کردی یا زیگ آریایی - کردی است (طاهری، ۲۰۱۰: ۰).

منابع و مأخذ

- ۱- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۶۳). آثارالباقیه، ترجمه اکبر دانا سرشت، تهران، انتشارات امیر کبیر.
- ۲- ترابی، ضیالالدین. (۱۳۸۸). زردشت و گاهشماری ایرانی، تهران، انتشارات آوای کلار.
- ۳- حسن بن محمد بن حسن. (۱۳۶۱). تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سید جلال الدین طهرانی، تهران، انتشارات توس.
- ۴- قمی، حسن. (۱۲۹۷). تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، نسخه خطی.
- ۵- طبری حاسب. (۱۳۸۵). زیچ مفر، به کوشش رحیم رضا زاده ملک، تهران، نشر آینه میراث.
- ۶- طاهری، طیب. (۲۰۱۰). زیگ آریایی - کردی، ههولیر، مرکز نشر و تحقیق مکرانی.
- ۷- همایی، جلالالدین. (۱۳۶۲). تاریخ ادبیات ایران، تهران، انتشارات فروغی.
- ۸- مجلس شورای ملی. (۱۳۰۴). نامه شماره ۵۶۲ مورخ ۱۳۰۴/۱/۲۷، تهران، ابلاغ مصوبه مجلس به وزارت کشور جهت اجراء.

شایی و بووگواستنهوه له کوردهواریدا

ههرده وئیل کاکهیی^۱

کاتی قهبووآکردن: ۲۰۲۰/۰۹/۰۲

کاتی وهگرتن: ۲۰۲۰/۰۷/۱۰

کورته

کورد له بواری فولکلور و تیکرای کهله پوردا زۆر دهوله مهنده، به رادهیک شایانی شانازیکردنه، بۆیه کۆکردنهوهیان و پاراستیان ئهرکی سهershانی ههر ههموو رهوشهنبیرانی دلسۆزه. وهک موزیک، گۆرانی، پهندی پیشینیان، ئیدیۆم، مهتهل، چیرۆکی بهرئاگردان، داستانهشیر، ئهفسانه، پیشه دهستی وه کو دارتاشی، تهونکاری، ههلاجی، جۆلایی، بیناسازی و هیهی تریش. نهریتی شایی و بووگواستنهوه یه کیکه لهو نهریتانهی کورد که وهک تابلۆیکی جوان و قهشهنگ له باوباییران و داوداییرانهوه وهک میراتی بۆمان ماوتهوه، ههلهپرکیی کوردی زۆر جوان و بینهنگه، شایانی گوته دهبینن ژن و پیاو، کور و کچ تیایدا به دلێکی خاوین و به شهوقهوه بهشدار دهبن. ئهم نهریته زۆر جار دهبیته هۆی درووستبوونی تهبابی و خۆشهویستی و بتهوکردنی ئیوان ههموو چین و توێژهکانی ناو کۆمهلگای گهله کهمان. ههندێک جاریش دهبیته هۆی درووستبوونی خۆشهویستی له ئیوان کۆر و کچیک و له ئههجامدا هاوسهگریش ساز دهدهن، ههروهها له نهریته جوانهدا زۆر کهس له ههموو تیره و بنهماله کان و خزم و کهسوکار و هیهی تریش به تهمهنی جیا جیا کۆ دهبنهوه و به دیداری یهک شاد دهبنهوه و ئاشنایی و خۆشهویستی له ئیوان خۆیان و منداله کانیاندا پهیدا دهبیته.

کلیل وشه: کورد، کوردستان، فولکلور، شایی، بووگواستنهوه، کهله پور.

Traditional wedding ceremony in Kurdish culture

Hardawel Kakae¹

Recive data: 2020/07/10

Accepte data: 2020/09/02

Abstract

Kurdish is very rich in the sphere of culture and folklore and worthy of appreciation and to be proud of. It is the duty of all loyal Kurdish intellectuals to preserve it. The affluent Kurdish culture include diverse genres of music, songs, proverbs, anecdotes, fables, stories, storytelling, legends, handicrafts, knitting, cotton carding, weaving, architecture and others. The tradition of wedding ceremony, which resembles a beautiful portrait, has been inherited from the old generations. Kurdish dancing is very fascinating where men and women boys and girls engage in dancing eagerly with a kind heart. The ceremony sometimes leads to consolidation and formation of relationships among all classes of the society. Moreover, sometimes the occasion leads to love affairs between young men and young ladies, who eventually they get married. This beautiful occasion results in social gathering among relatives and tribesmen from different age ranges; they get to know each other's families and create friendship between their children too.

Keyword: Kurds, Kurdistan, Folklore, Weddings, Wedding ceremonies, Heritage.

1- Writer and Folklorist

پيشەكى

وشەى فۆلكلور لە دوو وشەى ئىنگىلىزى پىك ھاتووہ، وشەى فۆلك كە بەرانبەر (Volk ى ئالمانى و Folc)) ھە لە زمانى ئىنگىلىزى كۆندا (بە ماناى خەلك، خەلكى ئاسايى و عاميانەى كووچە و بازار) و وشەى لور (lor) كە لە ئىنگىلىزى كۆندا بە ماناى (فېربوون، تىگەيشتوويى و زانىارى) دىت. وشەى فۆلكلور بە كەم جار لە لايەن (ويليام توماس) ى ئەتتىكەناسەوہ بە كار ھىنرا. (1995, Georges Robert).

لە راستيدا (فۆلكلور زانستى ئاشنابوونە بە پەروەردەى نافەرمىى زۆرىنە «لە بەرانبەر پەروەردەى دامەزراوہ فەرمىە كانى فېركردن و پەروەردە» لە ئىو مىللەتتىكى مەدەنىدا) (ھدايت، ۱۳۸۴). بە گوزارشتىكى تر، فۆلكلور بە (ئەدەبىياتى گشتىي خەلك) پىناسە كراوہ. ئەگەر زانىارى و پاشخانە زەينى و فكريە كان، رەفتار و ئاداب و رپورە سمى خەلك بە فۆلكلور پىناسە بكەين، ئەوا وەختىك ئەم زانىارىيە زەينى و فكريە دەخريئە سەر كاغەز و تۆمار دەكرين، دەبنە بەشپىك لە ئەدەبىياتى گشتىي. «فۆلكلور» ھەم بە بەشپىك لە بابەتە فەرھەنگىيە كان دە گوتريئە و ھەم بەو زانستە دە گوتريئە كە لىكۆلئەوہ لەم بابەتە دە كات. دەبارەى ئەوہى كە فۆلكلور بەشپىكە لە فەرھەنگ و تەواوكەريئە، ھىچ ناكۆكيە ك لە ئىوان بىرمەنداندا نىيە، بەلام دەبارەى ئەوہى كە فۆلكلور كامە بەش و بابەتە فەرھەنگى لەخۆ دە گريئە، ئەوا بۆچوونى بىرمەندان لەم بارەيەوہ جياوازە. لە كىتبي «لغتنامە استاندارد فولكلور، اسطوره شناسى و افسانە» دا بىست و يەك پىناسە بۆ فۆلكلور دانراوہ. زانايانى كۆمەلناسى، بە تايبەت مرفئناسە كان، فۆلكلور بە بەشپىك لە فەرھەنگى ئەتەوہي دەزانن و وەك مەبەستىكى ھونەرى و ئەدەبى باسى لى كراوہ و بە شپوہ و شتووزىكى جوانناسانە دراوہ تە قەلەم. ئەم دەستەيە، ئەدەبىياتى نووسراو يان گىرئەوہ مىللىيە كان وەك ئەفسانە، چىرۆك، پەندى پىشيان، گۆرانى، ئەفسوون، موعەمما و ژانرە كانى ترى ئەدەبىياتى زارە كى بە فۆلكلور دەزانن. ئايىنە كان، جەژنە كان، رپورە سمە مەزھەبى و غەيرە مەزھەبىيە كان، يارىيە مىللىيە كان، ھونەرە كان، ئىشە دەستىيە كان و بىروباوہرى خەلكيش بە جياواز لە فۆلكلور دەزانن و بە بەشپىكى ترى فەرھەنگ داياندە ئىن. «ويليام باسكام» يە كىك لە مرفئناسە ئەمريكىيە كان سنوورى فۆلكلور بە «ھونەرى زارە كى» دەستىشان دە كات.

فۆلكلور برىتيە لە داستان، پەندى پىشيان، سەماى مىللى، گۆرانى و ئاوازى خۆمالى، لاي لايەى داىكان، پزىشكىي خۆمالى، بىروباوہرى خەلك، چاوەزار و تالە گرى كە لە كورديدا ئەم بەشانە لەخۆ دە گرى: بەيت و باو (چىرۆكە شىعريە ھەماسى و دلدارى و كۆمەلايەتتە كان)، پەندى پىشيان، چىرۆك (حەكايەت و ئەفسانە)، گۆرانى، گالئەوگەپ و مەتەل. نمونەى نووسراوى ئەم داستانانە لە ئەدەبى فارسيدا برىتيە لە

ھەزارویە ک شەو، چیرۆکە کانی سندیاد، ئەمیر ئەرسەلان، حوسەینی کورد شەبستەری و ماسیی عەبیار. لە کوردیشدا مەم و زین، خەج و سیامەند... ھتد. ھەزاران چیرۆک و ئەفسانە و داستانی شەبستەری و ماسیی عەبیار. لە گوند و شار و پێدەشتە کانی ئەم زید و نیشتمانەدا باو بوو کە کەسانیک بە ناوی داستانییژ لە چاخانەکان یان شەوانە لە مالاندا دەیانگێرێن. چیرۆکە کانی دێو و پەرییەش بەشیکێ گەورە و بەرچاو بوون لە بیروباوەری خەلک و سەرگەرمیی شەوانی درێژی زستان و مایە پەوینەوێ ماندوویی ھاوینان بوون.

ئەدەبیاتی شیعری کوردی کە ستران یان گۆرانیشی پێ دەگوترێ بریتیە لە گۆرانییە ھەماسییەکان، گۆرانییە سۆزدارییەکان و ھە ک لاوک یان لاوژە، ھەیرانۆک، دوورک، پایزوک سوار و گەلو، گۆرانیی سەما و ھەلپەرکی، گۆرانیی ئیشکردن و کرێکاری، گۆرانیی مەشکەژەنی، لوریکی یان لایلیی دایکان، شیعری مندالان و بەیتەکان. (شمس، ۱۳۹۳: ۱۵۱). بۆ دەستیانکردنی تایبەتمەندی و چۆنیەتی بابەت و بەشەکانی فۆلکلۆر، تەنیا پشت بەو نەبەستین کە تا چ رادەیک دێرین و کۆن، بەلکو بوونی فۆلکلۆر لە ئیستایشدا چۆنیەتی ئەو مان پیشان دەدات. بۆ نمونە: شیعری کە جیی پەسەندی خەلک یان گالته و گەپیک یان تەزیک سیاسی و کۆمەلایەتی کە لە کاتی گونجاو لە گەل بارودۆخی تایبەتی سەردەم و کۆمەلگەدا بە شێوێکی ھونەری خولقاو و بەکار دەھێنرێت، ئەویش فۆلکلۆرە. گرتگ نییە لە چ میژوویە ک ئەم شیعەر یان ئەم گالتهوگە بە بەم شێوێ بە کارھێنراو یان پێشینە میژوویی و تایبەتمەندی میلیی ئەم شانە بۆ چ رۆژگارێک دە گەڕێنەو.

فۆلکلۆر پەوینەندی کە دوو لایەنی بە زانستە مۆیەکان و زانستە کۆمەلایەتیەکانەو ھەبە. لەتیو بەشە جیاوازیەکانی ئەم زانستانەدا، زیاتر پەوینەندی بە زمانناسی کۆمەلایەتی و مۆفناسی فەرھەنگی یا مۆفناسی کۆمەلایەتیەو ھەبە - کە لیکۆلینەو لە ریکخراو، سستمەکان، ھونەرەکان، ئاداب و سوننەتەکانی نەتەو زیندوو کانی جیھان دەکات. - وەختیک دەلین فۆلکلۆر بەشیکە لە فەرھەنگ، کەواتە دەچیتە ریزی ئەو بابەتانە کە مۆفناسی لیکۆلینەو یان لەبارەو دەکات. «رەشید یاسمی» مامۆستای زانکۆی تاران، یە کەم کەس بوو زاراوی «فەرھەنگی عامیانه» بەرانبەر بە فۆلکلۆر بە کار ھینا. ناوبراو لە قسەکانی خۆیدا لە مانگی ئیسفەندماھی ۱۳۱۷ی ھەتاویدا، دەربارە چەمکی فۆلکلۆر و ئەو بابەتانە کە ئەم زانستە لیکۆلینەو یان لەبارەو دەکات و دەربارە پێوستی کۆکردنەو «ئەفسانە، گۆرانی، نەریت، ئاداب و ئەخلاق» دەنووسی: «چینە بالاکان و کەسانی خۆیندەوار لە رۆژوادا، زانیاری و فەرھەنگی چینی لادینی و عوامیان کۆکردۆتەو کە تا ماوێ ک گرتگیان پێ نەدەدرا و لە کۆی ئەمانەدا، زانستیک تازە ھاتە گۆرێ

که پئی ده گوتريت فۆلکلۆر، واته فەرهنگی عامیانه. ئەم مانایه‌یش وه‌رگێرانی دوو وشه‌ی ئینگلیزییه (فۆلک و لۆر) که له سالی ۱۸۴۶ز و دروست ۹۰ سال له‌مه‌وبهر (۱۳۹ سال له‌مه‌وبهر) ئەم زانسته بنیاد نراوه. محمد عه‌لی فرۆغی له گوتاریکدا به‌ ناویشانی «مرۆفناسی چییه؟» (ماهنامه آموزش و پرورش آذر ماه ۱۳۱۷) فۆلکلۆر پیناسه ده‌کات و ده‌نووسی: یه‌کیک له‌ پرسه زۆر شیرینه‌کانی ره‌چه‌له‌کناسی، شتیکه که ناومان ناوه کۆمه‌لناسی و به‌ زمانه ئه‌وروپایه‌کان پئی ده‌وتری فۆلکلۆر، واته زانیاری عامیانه‌ی خه‌لک یان مه‌علولاتییک که له‌تیو عه‌وامدا باوه.

ئه‌ده‌بیاتی زاره‌کی کوردی گرنگترین و ته‌وه‌ریترین سه‌رچاوه‌یه‌ بۆ زیندووکردنه‌وه‌ی میژووی کۆنی ناوچه کوردنشینه‌کان. ئەم ئه‌ده‌بیاته‌ چ شیعری یان په‌خشان، ئاوینه‌ی پيشانده‌ری فەرهنگ، مه‌ده‌نییه‌ت، میژوو، بیروباوه‌ر، جیهانبینی و ته‌واوی پرسه‌کانی ژبانی مرۆفی کورده له‌ کۆندا. (شمس، ۱۳۹۳: ۱۵) ئه‌ده‌بیاتی کورد، هاوشیوه‌ی ئه‌ده‌بیاتی میلله‌تانی تر، به‌ تایه‌ت ئه‌ده‌بی کلاسیکی رۆژاوا، له‌ به‌شگه‌لی وه‌ک ئه‌فسانه، داستان و به‌یت پیک هاتوه. (مسته‌فا ره‌سوول، ۱۳۷۹: ۱۵). له‌م گوتاره‌دا هه‌ول دراوه‌ داپونه‌ریتی هاوسه‌رگیری و بووکگواسته‌وه له‌ کۆمه‌لگه‌ی کوردیدا باس بکری. دکتۆر ئیسماعیل شه‌مس، قوناغه‌کانی هاوسه‌رگیری له‌ خوازینبیوه‌ تا بووکگواسته‌وه به‌م شیوه‌یه‌ باس ده‌کات: رامالی. هوجبی. ده‌ست ماچکردن. دیاری. گریه‌ستی هاوسه‌ری. زه‌ماوه‌ند و بووکگواسته‌وه که شه‌ویک پشتر خه‌نه‌به‌ندان ده‌کریت. دیده‌نی یان ده‌ره‌ردانه یان بارکی. (شمس، ۱۳۹۳: ۱۱۱).

ناوه‌رۆک

شایی و بووکگواسته‌وه به‌وه‌ نهریت و رپۆره‌سمانه ده‌گوتريت که له‌ ئاهه‌نگی زه‌ماوه‌ند و رۆژی گوزانه‌وه‌ی بووک له‌ مالی باوکیه‌وه بۆ مالی زاوا، ئه‌نجام ده‌درین. ئەم رپۆره‌سمه له‌ ده‌فهری گه‌رمیاند له‌ باشووری کوردستان تا راده‌یه‌کی زۆر له‌ گه‌ل رپۆره‌سمی شایه‌کانی ده‌فهره‌کانی دیکه‌ی کوردستاندا یه‌ک ده‌گریته‌وه گه‌رچی هه‌ندی سیمای تایه‌تی و مۆرکی ناوچه‌که‌شی پێوه‌ دیاره که ده‌توانی وه‌کو خه‌سه‌له‌تیکی کوردی ناوچه‌که‌ باس بکریت. بۆ ئه‌وه‌ی زیاتر ئاشنای ئەم راستیانه بین پێویسته باسی جۆره‌کانی ژنگواسته‌وه له‌ ده‌فهره‌که‌دا بکه‌ین بۆ ئه‌وه‌ی هه‌موو لایه‌نه‌ ئاشکرا و نااشکراکانی بخره‌به‌رچاو.

پیش بووکه‌پێنان به‌ چه‌ند رۆژنیک مالی زاوا بانگه‌پشتی دراوسی و خزم و کس و کار و دانیشتوانی ناواییه‌که‌یان و ئه‌و گوندانه‌ی که له‌ نزیکه‌یان ده‌کرد، بۆ ئەم مه‌به‌سته‌ چه‌ند که‌سینکیان ته‌رخان ده‌کرد، ئه‌وانیش ده‌چوون مال به‌مال پێیان ده‌گوتن. ئاشنا و دۆست و براده‌ری گیانی به‌ گیانی هه‌موو داوه‌ت ده‌کرانه

سه‌ر شای. هه‌ر هه‌موو ئاماده‌بووان پۆشاکێ خاوین و نوێی کوردییان ده‌پۆشی و به‌ره‌و شایه‌که ده‌چوون. خاوه‌ن شاییش به‌هاتتی ئه‌و خه‌لکه‌ سه‌ربه‌رز و خۆی به‌به‌ختیار ده‌زانی و به‌گه‌رمیه‌وه پێشوازی لێ ده‌کردن. شوین و جیگا بۆ دانێشتن و هه‌له‌په‌رکێ و نان خواردن ئاماده‌ ده‌کرا، یا په‌شمالیان هه‌له‌دا. پێش ئه‌وه‌ی ده‌ست به‌هه‌له‌په‌رکێ بکریت ده‌هۆل و زورپناکه‌یان ده‌برده‌ به‌ر ده‌رگای ئه‌و ماله‌ی که‌ مردووێان مردوووه و سالیکی به‌سه‌ردا تێپه‌ر نه‌بووه، له‌وێ به‌ ده‌هۆل و زورپناوه‌ تاوێ ئاوازی (چه‌مه‌ری)یان پێشکەش ده‌کرد، که‌ ئاوازیکی کوردی چه‌زین و خه‌ماوییه، خاوه‌ن مردوووه‌ که‌ش مۆله‌تی ده‌دانی تا شای بگێرن. ئه‌مه‌ بۆ رێزێتیان بوو له‌ مردوووه‌ که‌و که‌ سوکاری.

له‌ولایشه‌ که‌ بۆ نانخواردنی ئه‌و خه‌لکه‌ چه‌ن سه‌ره‌ ئاژه‌لیکیان سه‌رده‌بری، پیاو به‌جیا نانی ده‌خوارد ژنیش به‌جیا، خزم و که‌سوکاری خاوه‌ن زه‌ماوه‌ند و خه‌لکی ئاوایه‌ که‌ پیاو و ژن بۆ ئێشکردن ده‌ست و بازوویان لێ هه‌له‌ده‌کرد و مه‌ردانه‌ یارمه‌تی خاوه‌ن شایان ده‌دا، دلسۆزانه‌ خزمه‌تی ئه‌و میوانه‌کانیان ده‌کرد، ته‌نانه‌ت کاو ئالیکیشیان بۆ ولاخی میوانه‌کان دا بین ده‌کرد، به‌لام له‌ ئه‌مڕۆدا ئه‌رکی که‌مه‌تره‌ و شاییش له‌ یانه‌کان به‌ تێپی مۆسیقاوه‌ ده‌گێرن و ماوه‌ که‌شی ته‌نیا له‌ چه‌ند ساتیک زیاتر تیناپه‌رپیت، خواردنیشیان پارچه‌یه‌ک کینک، یا بریتیه‌ له‌ سه‌موونیک و چه‌ند له‌ ته‌ گۆشت و په‌تاته‌ و ته‌ماته‌ که‌ پێی ده‌لێن (له‌فه) له‌ گه‌ل سارده‌مه‌نیه‌ کدا.

هه‌روه‌ها له‌ ناوه‌راستی ئه‌و شوینه‌ی که‌ بۆ هه‌له‌په‌رکێ ته‌رخان کرابوو (کووره‌یه‌کی به‌رزیا ن به‌ ئه‌ندازه‌ی بالازه‌لامیک له‌ قور و خشتی کال دروست ده‌کرد) که‌ له‌ هه‌ندێ شویندا پێی ده‌لێن (فه‌نه‌ر)، به‌ شه‌وان تیایدا ئاگریان ده‌کرده‌وه‌ تا رووناکی بیه‌خشیت به‌وانه‌ی هه‌له‌په‌رپه‌رین، چونکه‌ جاران تا ساله‌کانی په‌نجای سه‌ده‌ی رابردوو له‌ هه‌موو ئاوازی و لادیکاندا کاره‌با نه‌بوو، به‌لام له‌ پاشاندا ئه‌و فه‌نه‌ره‌ باوی نه‌ماو چرای (لۆکس) جینگای گرتوه‌، ئه‌وانه‌ی له‌و زه‌ماوه‌نده‌دا خزمه‌تیان ده‌کرد هه‌رکه‌ پیاوه‌تی و چاکه‌ی خۆی هیناوه‌ ته‌ جی، جاری وا بووه‌ ماله‌ ده‌وله‌مه‌ند و خواپیداوه‌کان سێ رۆژ و سێ شه‌و یا سه‌وت رۆژ و سه‌وت شه‌و پێش بووگواستنه‌وه‌ زه‌ماوه‌ندیان به‌ ده‌هۆل و زورپناوه‌ گێراوه، پیاو و ژن کوپ و کچ پیکه‌وه‌ ده‌ستیان ده‌گرت. خۆشترین هه‌له‌په‌رکێی جۆراوجۆریان سازکر ده‌کرد وه‌ کو (هه‌ی به‌لاره‌وه، چۆپی، رۆینه، سنجانه‌ سنجانه، حۆ حۆ له‌یلی، که‌مه‌ره‌ له‌قی، سێپیی، ئامینی و دایکی، شیخانی، ئایشوکی، که‌مه‌ره‌له‌رزین، باره‌کا باره‌کا، هۆ مینا خانم مینا)، جاربه‌جاریش پیاوان به‌جیا و ئافره‌تانیش به‌جیا هه‌له‌په‌رپه‌رین، جاری وایش بووه‌ هه‌ر هه‌موویان پیکه‌وه‌ ده‌ستیان گرتوووه‌ و کردووێانه‌ به‌ په‌شبه‌له‌ک. هه‌ر جۆره‌ هه‌له‌په‌رکێیه‌ک ئاوازی خۆی هه‌یه‌. جاری واش بووه‌ به‌ دووزه‌له‌ یا شمشال یا به‌ گۆرانی شایان گێراوه، دوو که‌س به‌ دوو قۆلی له‌ زه‌ماوه‌نده‌ کدا گۆرانیا

گوتوۋە و ئامادە بوۋانېش شايان گىپراۋە. پياۋان ھەر يەكە بە چەكى خۇيانەۋە بە دەمانچە و تەھەنگ نېشانان پىنكاۋە، تەقە كىردن بەسەر يە كىردا قەدەخە بو، يە كىكى شاره زايىش دەستەسپىكى گرتوۋە بەدەستەۋە و سەرچۆپى گىپراۋە، جاروبار ئەۋ دەستەسپەرى بۇ خۇشى راۋەشان دوۋە بۇ ئەۋەى زياتر جۇش و شەۋق بدا بەۋانەى ھەلپەرىون، ھەندى جارېش لە پىشاندا بە زەۋقەۋە ھەلپەرىۋە و ھاتوۋە و چوۋە و سەمايشى كىردوۋە، سەرچۆپىكىش بەۋ كەسە دە گوترى كە وا يەكەم كەسە لەۋ تاقمەى كە ھەلدەپەرن، ئەۋ كەسەش كە لە كۇتايى رېزە كەۋەيە پىي دەلېن (بەنە) يان (گاۋان)، زۇر گەنج ھەن بېراى بېر نەدە بوون بەنە، لەبەر ئەۋەى بە شوورە يان زانىۋە، بۇيە ھەندى جار سەرچۆپىكىش بە تەۋسەۋە بە دەنگىكى بەرز بەۋ گاۋانەى گوتوۋە: گاۋانېيە كە يا بەنە كە بەرنەدەى سالە كەى گرانى و قاتىيە نانە كە كۆكەرەۋە.

بەزۇرىش ئەۋ كەسانە دە بوونە گاۋانئەۋانە بوون لە ھەلپەركىدا شاره زايان نە بوۋ و دە يانويست فېر بن ئەمە لە دېرە مانەۋە ھەروا بوۋە، ھەندى جار ئافرەتېش سەرچۆپى كىشاۋە بە تايەتې ئەۋانەى كە خىزمى زاۋاكە بوون، بۇيە گۆيندە يە كى كور لەم شىعرە فۆلكلورىانەدا داۋا لە ئەۋىندارە كەى دە كا بىروا تە شايىۋە و بېت بە سەرچۆپىكىش:

تەشىيە كەت دانى چۆپىيە كەت بكىش ئەر ھەى بالابەرز تۆ پرچى دەرويش

* * *

وردە وردە قاچ پىنە پىش لە گەل تۆمە سەرچۆپىكىش

* * *

شايەرىكى كچېش دەلېت: كاكى سەرچۆپى بەر كە بەم لاۋە

يان: ھەلپەركىنى چۆپى ئەدا لە دەماخ دەرئە كا لەدلى ئېش و ئاخ و داخ

ھەندى جار زورناژەن، يا دووزە لەژەن، يا شىمالژەن دە چوۋە پىش گۇرانىيىزىكى مىللى كە لە رېزى شايە كەدا بوۋە و داۋاى گۇرانى لىي دە كىرد، ئەۋىش لەسەر نەزمى شايە كە دەستى پى دە كىرد. ژەنيارە كەش ھەندى دەنگى ئامېرە كەى ھىور دە كىردەۋە. ئەمەش نىمۇنە يە كە لەۋ گۇرانىيانە:

ھەى بەلار و بەلار و بەلارەۋە، تۆ سەرى باۋكت ۋەرە مالەۋە

تازە داھاتوۋە ھەى بەلارەۋە، خال بە زىجەۋە ھەى بەلارەۋە

دەلېي مېخە كە ھەى بەلارەۋە، بە ترونجەۋە ھەى بەلارەۋە

مانگەشەۋ خۇشە ھەى بەلارەۋە، گا بە بارەۋە ھەى بەلارەۋە

یەقە ی کێژ بە دەست هە ی بە لارهوه، هەرزە کارهوه هە ی بە لارهوه
 هە ی بە لار و بە لار و بە لارهوه، تو سەری باوکت وەرە مالهوه
 خۆزگەم بە و رۆژە ی هە ی بە لارهوه، وازیمان ئە کرد هە ی بە لارهوه
 تو دەمت هینا هە ی بە لارهوه، من ماچم ئە کرد هە ی بە لارهوه
 له دوورهوه تیی هە ی بە لارهوه، شیر بە شانەوه هە ی بە لارهوه
 گۆنات ها بە تۆز هە ی بە لارهوه، پەچارانەوه هە ی بە لارهوه.

ئافره تانیش بو زهوق و خوشرکردن و گەرمکردنی ئەو شاییه بە دەنگێکی بەرز و زولال هەلەهەیان لێ
 دەدا، ئەو دەنگە خوشرەیان وەکو زەنگ دەزرنگایهوه. ئەو هەموو دەنگە خوشرە نامیتە ی یە کتر دەبوون و
 ناسکترین ئاوازیان لێ پەیدا دەبوو، مرقفی سەرخۆش و حەیران دەکرد، پیاوان پارەیان دەدایه چاوش بو
 شاباشکردنی بووک و زاوا، یا شاباشکردنی ئامادەبووان و دۆست و یاوەر و بنەماله و تیرە و هۆزەکانیان، زاوایش
 یا یەکی له خێزانی خاوەن شاییه که بە شاباشهوه وەلامیان دەدایهوه. زۆر کەس لەو ئاهاهنگەدا چاوی بە دۆست
 و نازیز و دلدار ی خۆی دەکەوت و چاو و دلایان بە یەک رۆوناک و گەش دەبووهوه، هەندێ جاریش
 دەرفەتیان بو هەلەهەوت و له شاییه کەدا پیکهوه هەلەهەپەپەین، یا دەبوو بە هۆی چاوپرکی و خوشرەویستی له
 تیان کور و کچیکدا. ئەوانه ی که دەهاتن له هەلەپەرکیدا بەشدار دەبوون، ژن له دواوه دەرۆیشتە ریزهوه و
 دەستی دەگرت، پیاوانیش له پیشهوه. مندالانیش له دەورووبەری زەماوەندە کەدا کۆ دەبوونهوه و دەستیان بە
 گەمەکردن دەکرد و ئەو شایی و بەزمەیان بەلاوه زۆر خوشر بوو، مێردمندالانیش هەر بو خوشری بە نهینیی
 چمکی کهوای ژنەکانیان له پشتهوه گری دەدا بەتاییهتی بە شەوان، جا هەر کام لەو ژنانە دەستی بەر بدایه
 کهوای ئەوی دیکه ی راده کیشا و ناچار ئەویش له ریز دەردەچوو، هەندێ جار خاوەنی شایی لهو مندالانە
 تووره دەبوون و دووریان دەخستنهوه.

خەنەبەندان

زووتر له کوردەواریدا بو ئارایشکردن دەرمانی سووراو سپیاو و کریم نەبوو، تەنها خەنە و کلی چاوپرەشتن
 هەبوو، خێزانی بووکە که رۆژێک بەر له گۆزێنەوه ی بووک نەریتی خەنەبەندانیان ساز دەدا، دایکی بووک
 جوانترین پۆشاک ی دەپۆشی، ماله بە ماله بەسەر دراوسێکاندا دەسوورایهوه، ژن و دەسته خوشکانی خۆی و
 بووکە که ی بو خەنەبەندانە که بانگهێشت دەکرد. شمشالزەن یا گۆرانیبیژێکی دەنگخۆشیشیان دەهینا تا لهو

ناھەنگەدا بە گۆرانى و ئاواز بەشدارىيان لە گەلدا بکات. لەم نەرىتى خەنەبەندانەدا تەنھا ئافرەت بەشدارى دە کرد، ژنانى شوخ و شەنگ جواترین بەرگى رەنگامەيان لەبەر دە کرد و خشل و متوموروو و گەردەنەى زىر و مېخە کەبەندىيان لە مل و گەردن دە کرد، قۆلى زىوینى پر گۆشتىنیشيان پرە لە بازنگ و گوارەى گۆشيان ھەرە کو مروارى دەدرەوشایەو، پەنجەى شمشالىنیشيان پر لە ئەنگوستیلەى جۆراوجۆرى نرخدار دە کرد. خانمى کورد خۆى بە سروشت جوان و خانومانە، سەرەرای ئەمەش لە گەل سروشتى رەنگاوپەنگى کوردستانى ئازىزدا پېشپرکئ دە کرد، دەویست ھەرە کو دایکە دلسۆزە کەى خۆى پرازیئیتەو، بۆیە حەزى لە جوانى و تەپپۆشى و خان و مانىيە. کاتى لە دەورى بووک کۆ دەبوونەو دەستیان بە چەپلەپرېزان و ھەلھەلە و شایى و سەما دە کرد، شمشالژەن گەرمى دە کرد، گۆرانىيژ کور بى يان ئافرەت بەدەنگى بەرز دەیانچرىکاند، بە ھەقىقەت ھەلپەرکئ و شایە کەشيان پر لە زەردەخەنە و خۆشەویستى بوو، بە ھەلپەرکئى جۆراوجۆرى کوردى نەرىتە کەيان دەپازاندەو.

ئەو رۆژە لە مالى بووکدا دەبوو بە شایى و لۇغائىکى فرە خوش، سەرچۆپىکئىش گەرمى دە کرد، گۆرانىيژە کەش لەسەر نەزم و ئاوازی شایە کە گۆرانىيە کى خوش دە چرى، بە زۆرىش ئەو ئاواز و گۆرانىيەيان دە گووتەو کە تايبەت بوون بەم نەرىتە. زۆر جاریش بەیت و بالورەشيان دە گوت، جا سۆزى شمشال و خشەى کەواو و رشەى کراسى شەدەلاران و زپەى خشل و ترپەى پىلاوى لەنجەلاران تىکەل بە یە کتر دەبوون و خوشترین ئاوازی سروشتى کەللە تەزىن پىک دەھىنا، بەراستى ئەوەى ئەو دیمەنە دلرڧىنە بىئى کۆسکەوتووش بى خەمى دەرەوئیتەو و خوشى و ئاسوودەى دەبى بە میوانى. لە پاشاندا دەستیان بەر دەدا و بەخوشى و شادى بەدەم راز و نیازەو کولچە و شەکراویان نۆش دە کرد، جاروبارىش بووکە کە ھەر بۆ خوشى قورنجکئ لە کچەکانى دەوروبەرى دە گرت یا بە مشتۆکە لە پشتیانى دەدا یا بە لەپ دەیدا بە تەوقى سەریاندا، ئەمە بە نىبەتى ئەوەى بەختیان ھەستى و بە زوویى شوو بکەن و بگەن بە مراز و ئاواتى خویان. لە دوایدا ژئىکى گورجوگۆل و ئىسکسووک ئەو قاپە خەنەى کە پىش ئەوسا گىرابووەو بەرە و لای بووکە کەى دەبرد، ژنە کان کە چاویان بە خەنە دە کەوت دەستیان بە چەپلەپرېزان و ھەلھەلەلەیدان دە کرد. دەنگى پىرۆزت بى پىرۆزت بى لە ھەموو لایە کەو بەرز دەبووەو، پىشە کى دەست و پى بووکە کە بەجوانى لە خەنە دە گىرا، بەدەمئەمەشەو پىرۆزباى لى دە کرا و چەند قسە بە خوشىش بە چپە بى دە گوترا، ئنجا ژناى خەنە گىر بە نۆرە بەلای دەستى چەپدا دەسووراپەو و یە کە یە کە دەستى ئافرەتەکانى لە خەنە دە گرت، بە کچە ناسکۆلە کان و جوانە بىوہژنە کانىش دە گوت: لە خوام دەویست نوخشەى لە ئیوہش بکەوئ، ھەندى جار کۆرە کچە کان

خۆیان به و مرازه وه په نجه تیتیهان ده کرد به قاپه خه نه کهدا، نه گهر کورپی لایوش له و ده ورو به ره نزیک بووایه نه وانیش ده هاتنه پێشه وه و به و نییه تهی دلداره کانیاں بییت به نسیب په نجهیان له و خه نه به ندانه دا به شدار بن، ئینجا بووکیش له ژیر پیا له دا خه نه ی ده برد بو ئه و مالانه ی که پیا نه کراوه له و خه نه به ندانه دا به شدار بن، ئینجا ژنگه له به دم پیرۆز بایه وه خوا حافی زیان له بووک و دایکی و خوشکه کانی ده کرد و هه رکه بو مالی خوی ده رۆیشته وه. له هه ندی شویندا خه نه یان بو مالی زاوایش ده برد تا زاوا بو پیرۆزی په نجه تیتیهی دهستی راستی خوی به و خه نه به ره ننگ بکات. له ده فهری کرماشان و ئیلام له کوردستانی رۆژه لانداندا زاوا و بووک خه نه یان ده گپرا و بووکه که دهستی ژنانه ی له خه نه ده گرت، خانمیکیش له ده فریکدا دووکه له ی رووه کی ئه سپه ندهری ناگر داوه و بو چاوه زار و ئیره یی به سه روچاوی بووک و زاوا ده کرد. به هه قیقهت ئه م جوړه نه ریتانه زۆر جوان و دلگیرن خۆزگه تا دنیا دنیا به له تيو میلله ته که ماندا به گه شاهه یی هه ر ده مانه وه. ئه وه یشمان له یاد نه چیت ئه م نه ریتی خه نه به ندانه له شیعیر و گۆرانی فۆلکلۆریدا زۆر ناوی هاتوه له وان:

کچیکي دلته به دیالیکتی (گۆران) گوتویه تی:

چه نی کناچه ی ئاوی یه کسه ر خه نه بگيرۆن نه ده ست و نه سه ر

واته: با پیکه وه له گه ل هه موو کیزۆله کانی ئاوییدا خه نه له ده ست و سه رمان بگرین.

گۆینده ش گوتویه تی:

هه کره له باوانت که وی، یار خه نه به ندانه تی ماچیک بو ده رمانم ئه وی، یار خه نه به ندانه تی

لنکیان کردین کۆستیان که وی، یار خه نه به ندانه تی ته ماشای قه د و بالای که ن، یار خه نه به ندانه تی

ئه م نه ریتی خه نه به ندانه له هه ندی شویندا له مالی زاوایش کراوه و دهستی زاوایشیان له خه نه گرتوه، ئه م نه ریته له هه فتا کانی سه ده ی پێشه وه له ده فهری گه رمیانداندا به ره به ره که م بووه وه و خه ریکه بو یه کجاری نه مینیت. رۆژیک پێش گویزان هه ی بووک مالی زاوا ژنیک قهیره ی قسه زان و ئاقلی باوه ر پیکراوی شاره زایان ده نارد له مالی بووک، بو ئه وه ی ئه و بووکه به جوانترین شیوه بو زاوا ی برا زینته وه. دایکی بووکیش ژنیک وه کو ئه و ژنه ی ئه وان که ژیر و خاوه ن ئه زموونی هه لده بژارد، پیا نه ده گوت (پێخه سوو) یا (پاخه سوو) که له هه ندی شویندا پیا نه ده گوتری (به ربووک)، ئه میان له گه ل بووکدا ده نارد له مالی زاوا و شه ویکیش له وی ده مایه وه، له پاش خه لات وه رگرتن (په رۆی کچینی) بووکه که ی ده هینا بو دایکی بووک و ده گاراپه وه مالی خوی. جا له سه ر ئه م به ربووک گۆینده گوتویه تی:

هه جوانتره، هه جوانتره به ربووک له بووک زۆر جوانتره

یان:

نیسک و نۆک و جاتره بهربووک له بووک چاتره

له دوارپۆزی شاییه کهدا له کاتی نانخواردنی ژهمی نیوه پۆدا سفره یه کی زۆریان راده خست و له سه سینی و ته بهق په پیتا په پیتا گوشت و برنجیان دهینایه سه سفره و دهسته دهسته نانیان بهو هه موو خه لکه ده دا، چایشیان نۆش ده کرد. له پاش نانخواردن بۆ بووک گواستهوه خۆیان ناماده ده کرد، جا نه گهر بووکه که له ناواییه کی دیکه بوایه هه ندی ده ستوریدیان ده کرد، ماینیکی چاک و ئەمینان بۆ بووک ده پازاندهوه، جاری وایش بووه له سه ر پستی ماینه که (که ژاوه) یان بۆ ناماده کردوه، خه لکی به خۆشی و زه وقه وه به سواری ئەسپ و ماین و هیستر و بارگیر ده پۆیشتن بۆ بووک هینان، له رینگا سواره کان په مازی و سوارسوارانی ده کرد و به تفهنگ و ده مانچه ییش ته قه یان ته قه یان ده کرد و نیشانیان ده پیک، که ده گه یشتنه بهر ده رگای مالی بووک له وی ده یان کرد به هه را، به گۆرانی و چه پله ریزان نه و ناوه یان ده پازاندهوه، گۆرانییه که شیان به زۆری به سه ر بووکدا هه لده دا وه کو:

هاتینه وه، هاتینه وه، هه تا نه یه یین ناچینه وه

یان:

بووکمان هاورد هاتینه وه، هه تا نه یه یین ناچینه وه

یان:

هاتینه وه، هاتینه وه، بووکمان هینا هاتینه وه

ئه مان کورتیی کورته بالا، قه د شلومل، چاو وه ک پیاله

بمکوژه خوینم هه لاله، بووکمان هینا و هاتینه وه...

ئه گهر بووکه که هه ندی له ده رچوون دوا بکه وتایه و به زوویی ده رنه چووبایه ئه وا گۆرانیییزان وه کو گله یی ده یانگوت:

هه ده رنایه، هه ده رنایه، قاچمان ته زی بووک ده رنایه

هه ده رنایه، هه ده رنایه، رینگا دووره بووک ده رنایه

جا گۆرانیییزیکی دیکه ییش کور بووایه یا کچ وه لامی ئه وی ده دایه وه و ده یگوت:

بووکی ئیژی نابم سوار، هه تا زاوا نه بی دیار

یه کینکی دیش له ولاره ده یگوت:

هه ده رنایه، هه ده رنایه، زاوا حازر بووک ده رنایه سه د ماشه لالا له م گه رمايه، زاوا حازر بووک ده رنایه. هه ندى جاريش ته گه ر ناماده بووان و كه سوکاري بووک و زاواكه خویی بوایه ن به گه پ و پیکه نین ده یانگوت:

بووکمان هاورد له (خوڤخوڤه) له مأل باوکی سکی پره

یان:

بووکمان هاورد له ده شته وه دوو دگانی ها وه ده شته وه هه ندى جار ئاغای گوند نه یه یشتوو هه بووکه له گونده كه یدا به ئاسانی ده ربکری تا به ناوی سووران هه وه له به ره ی زاوا خه لاتى وه رنه گرتی كه به زوری پاره بووه. كه بووک ده رده هات به چه پله پزان و گورانییه وه ده یانگوت:

هاتینه وه، هاتینه وه، بووکمان هاورد با بچینه وه

دایکی و خوشکه کانیشی به شوینیدا ده ستیان به نوکه نوک و گریان ده کرد و دووعای خیریان بو ده کرد و جامی ناوی روونیشیان به شوینیدا ده پزانند بو نه وه ی به بی وه ی بگاته جی، بووکه کهش که ئه وانى به چاوی فرمیسکاو ییه وه ده بینى نه میش ههروه کو ئه وان ده گریا، نه مه تنه نا له بهر نه وه بوو چونکه نه بووکه به در یزایی ته مهنی له گه ل نه و خیزانه دا ژیاوه و ئیتر بو یه کجاری لییان جودا ده بیته وه. ئافره تیک یا میردمندا لیک له خزم و كه سوکاري بووک، به رده رگای لیگرتوون و نه یه یشتوو هه بووک بی خه لات ده ربکریت، یا له ریگه ی مالى زاوا نه و ریگرییه ی لیگراوه، ده سته که وه کهشی هه ر بوخوی بووه، به زوریش نه و که سانه به م نه ریته هه ستاون که هه ژار و نه دار بوون، جا به م نه ریته ده وترا (ده رپه ردانه). زورجار له و کاته ی بووک ده رده کرا باوک و براکانی له مأل نه ده مانه وه تا نه و که سانه ی هاتوون بو بووک به تاره زووی خو یان هه لسوکه وت بکه ن و نه که ونه شه رمه وه، ههروه ها پيشیان سته م بووه نه و کچه له پيش چاویاندا له مأل ده ربکریت و بیریت، ته نها برا بچووکه کانی له مأل ده مانه وه. بووک که له هه وشه ده رده کرا میردمندا لان ده یانگوت (هه لچه، لچه، لچه.. بووکى به شم کولچه) بووکیان سواری نه و مایه ده کرد که بوی ته رخان کراوه، ئنجا ده که وته ری، سواری چا که کان له ریگادا به نه سپ و ماین له پيشی بووکدا مه شق و سواری سواری و په مازی و جو ره ها یاریان ده کرد و به چه کیش نیشانیان ده پیکا. دووزله ژه ن یا شم شالژه ن له و کاته دا مه قام و ناوازی سواریان بو ژه نیون، له هه ندى شوینیدا به م ناوازه ده لین (نه سپشا)، خو شى و پیکه نین و زه رده خه نه وه کو شه کر کلۆکلۆ له سه ر لیو و زاریان باریوه و نه یانزانیوه خه م و په ژاره چیه تا بووکیان هیناوه ته بهر ده رگای مالى زاوا، له

رېڭايشدا بە تەنېشت ھەر ئاوايىيە كدا تىپەر بووبن دانېشتوانى ئەو گوندەش ھەر بۇ خۇشى چەند تەقەبە كيان كرددو، ئەمانېش بە تەقە كرددن وەلاميانان داووتەو، ئەگەر مندالانېش بەھاتنايە تە سەر رېڭاگان نوڧل و شە كرۇكەيان پېشكەش دە كرددن.

بەلام ئەگەر ھات و مالى بووكەكە لە ھەمان ئاوايىدا بوايە ئەو بە دەيان كەس لە پياوو ژن، كور و كچ و مېردمندال بە چەپلە رېزان و دەھۆل و زورنا، يا دووزەلە، يا شىمال بەدەم ھەلھەلە و سەما كرددن و گۇرانىي (بووكانە بووكانە بووكى) وە رۇيشتون بۇ بووك، لەبەر دەرگاي مالى بووكدا ئەو خەلكە جەم دەبوون و چاوپروانى دەركردنى بووكيان دە كردد، ئەو دېمەنە دەبوو رەنگىنترىن تابلوى فۇلكلورى، لەپر بەر بووك و چەند ژىكى قەيرە بووكيان لەمال دەردەھىنا، بووك بە جواترىن خال و پۇشاكى ئالووالاي خۇماليەو و پارانراو تەو، چاويان بە چاكترىن كل و دەرمان رشتو، جۇرەھا ملوانكە و گەردەنە و خشل و مېخەك و موروى بەنرخ و مەرجانە سوورەي بووكىيان كرددو تە گەردن و مليەو و لەسەر تەختەي سىنگى مەرەپىنى بەند كراو، باسكە سىپىە كانى پر بوون لە بازنگى جۇراو جۇر، پەنجە ناسكە كانىشى پر لە ئەنگوستىلەي ناياب و گرانبەھا، پەلكى پىچ پىچ و رەشى بە وئەي دوو رەشمارى بى ئىجازە شۇر بووى سەر جووتە مەمكۇلانى، زولف و ئەگرىجەي خاوى پياوى ژىر و ورياي دەھرى دە كردد، بۇنخۇشترىن عەتر و گولوى نايابى فەرەنگىيان لىي داو، رۇژى خەنەبەندانېش دەست و پىنان نەخشاندو، بووك لە خۇشيدا ھەر بزەي لىوى ھاتوو و گۇنا خر و پرە كانى جواتر لە سىوى لاسوورە و دەنووكى كەو ئال و سوور ھەلگەراو بوون، دوو تورمەي بووكىنى زەرد و سووريشيان داو بەسەردا، بەژن و بالاي بەو بەزم و رەزمەو ئەوئەندەي تر شىرىنتر و رېك و پىكتەر بوو، يەككە لە برا بچووكە كانى لەژىر كەواكەيەو پىشى بە پارچە والايەكى رەنگامە بەستوو و پىنان گوتوو: يا خوا ئەمە لە نىيەتى ئەوئەي كە بىتتە خاوەنى مال و دايكى ھەوت كور، ئەم پىشتىنە شەو زاوا كرددو يەتتەو، لە ھەندى شوپندا يەككە لە دەستە خوشكانى كچەكە يا دايكى ئەم پىشتىنەي بۇ بەستوو بەنيازى ئەوئەي ژنەكە بە درىژايى ژيانى زال بىت بەسەر مېردە كەيدا. ژنان بۇ ئەم مەبەستە ئامۇژگاريشيان كرددو، بارگەي كەلوپەل و شتومەكى ناومال و مېوژە سوورە و شە كرۇكە يا كولىچە پىچراو تەو و لەسەر پىشى ولاخىكى ئەمىن و خۇشەرەوت بەستراو، ولاخەكە بە رەشمەي گولەنگدار و زىنى رازاوەي بە نەقش و نىگار و ھەگبەي رېك و پىك بۇ بووك رازىتراو تەو، بەلام بەزورى لە چەند پىخەفېك (نوين) بەولاو ھىچ شىتىكى دىكەيان بەو بووكە نەداو، لەلايەن يەككە لە ئافرەتانى خزمى زاوا ھەندىك پارەي كراو تە تىو

گۆزهوی بووکه کهوه ئه مه پیش ئه وهی له مائی باوکیدا ده ربکری ئه نجامی دراوه، ئه و پارهیه بۆ ئه و ئافره تهیه کهوا له مائی زاوادا گۆزهوی بووکه کهی دا که نیوه و ششتوویه تی.

ئه گهر به ماین بگۆزرایه وه مائی زاوا سی پیاو له که سوکاری خۆیانیا ته رخا ده کرد، یه کیکیا نجله وی ماینه کهی ده گرت، دووه م ئاو زه نگی ماینه که تا بووکه که نه که ویت، سییه میشیا ن کلکی ماینه کهی به ده سه ته وه بووه نه ک که سیکی ناحه ز ته لیک له کلکی ئه و ماینه هه لکیشی و گری بدا و بی به هۆی به ستنی زاوا له شه وی په رده دا.

ئه گهر بووک به بی بچووا یه نه ده بوو هه نکاوی گه وره بنی، ده بوو ورده ورده به ریگادا به ره و مائی زاوا پروات، خۆیشی وا نه نوینی گوا یه ئاره زووی له شوو کردنه، له و کاته دا که بووک ده رده کرا هه ندی که س یا به ربووک به و نیاز وه مائی زاوا پر له خیر و به ره که ت بی شتیکیان له مائی بووکه که دا دزیوه وه ک (که وچک، پیاله، ژیریاله، قابو قاچاخ، ئاوینه، قوری، سه رین، په رداخ) یا ن هه رشتیکی دیکه که له و ئانه دا ده ستیا ن بکه و تا یه، له ئه نجامدا دراوه ته بووک، ئه ویش بۆ بی ره وه ری لای خۆی پاراستوویه تی، هه رو هه بوکیان به گۆرانی و سه ما کردن و چه پله ریزان گه یاندۆ ته به ر مائی زاوا، هه ندیک جار بووک رازی نه بووه له ماینه که دابه زی تا مائی زاوا خه لاتیا ن نه که ن، ئه وانه ی سه مایا ن ده کرد ئاوینه ی گه وره و تارا ی ره نگامه و که وچکی دارینی گه وره (ئه سکۆ) یا ن به ده سه ته وه بووه و رووه و پشت له پیشی بووکه وه رۆیشتون، بۆ ئه وه ی بووکه که خۆی له ئاوینه که دا بی نی ت، زاوا ییش له سه ربانه وه له گه ل برازا و و چه ند یا وه ری کیدا را وه ستا وه و ته له قامیشکی له له کراوی دریزیان دا وه ته ده ستی، له هه ندی شویندا ده سه گۆل به سه ر قامیشه که وه به سترا وه، ئه مه هه ر بۆ خۆشی و زه وق ئه نجام ده درا، چونکه گۆل نیشانه ی ناشتی و خۆشه و یستییه، برازا وایش له ده سه سه ری کدا نو قل و چکلیت و شه کرۆکه و میوژ و گو یز و هه ندیک پاره و پوولی ورده ی ئاماده کردووه، هه مووان چا وه پروانی ها تی بووک بوون، کاتی بووک له مائی زاوا نزیک بووه ته وه، برازا و ئه و پاره و نو قلانه ی فری دا وه ته سه ر بووکه که، مندال و توال بۆ خۆیا نیا ن کۆ کردوونه ته وه، به گه یشتی بووک بۆ به رده رگا ی ژوو ری بووک و زاوا، کاک ی زاوا ته له قامیشه که ی دا وه به سه ر بووکه نه شمیلانه که ی دا و ده سه ته جی بووه به دوو که ره ته وه؟ چونکه له وه و پیش به کیرد له یه ک دوو لا وه له له کرا وه، له هه ندی نا و چه دا زاوا له جیا تی قامیشه که به ورده به رد له بووکه که ی دا وه، ده لین ئه مه بۆ ئه وه ئه نجام درا وه تا ئه و ئافره ته چا و ترس بیت له می رده که ی، له هه ندی شوینی دیکه ی کورده واری دا به گه یشتی بووک بۆ به ر ده رگا ی ژوو ری زاوا یی نا تیکی بتوونی به سه ردا له ت کرا وه و دابه شیا ن کردووه به سه ر خه لکید، یا برنج یا گه نمیا ن به سه ردا رژا ندو وه بۆ ئه وه ی سه ر به خیر بی و بی به

خاوهنى مال و مندال، كه بووك دادەنىشت بە خىرايى مندالنىكى كۆرپەي نىرنيەيان لە باوەشى دادەنا بەو هيوايەي نۆبەرەكەي كور بيت، زاوا لە پاش خوراوا كه دەچووە ژوورەو دەبوو لە بووكەكە بخورئ و پيشى بىتتە سەر پيدا بو ئەوەي هەر لە يەكەم رۆژەو زال بىط بەسەريا و بەچاكي خزمەتي بكات، بووكيش بەش بەحالى خۆي هەولئ داوہ لە پيش زاوادا بەو نيازەو ئەو كارە بكات.

ئەو كەسەي كە وەكو پيشەنگ جەلەوي ماینەكەي ها بەدەستەو، لەدواي دابەزینی بووك سواری ئەو ماینە بوو و تاوئ چاك لە پيشى جەماوەرەكەدا رەمباري و غارغاريتي کردوو، ئنجا ئەو ماینەيان بردوو لە ژوورپكي تايەتيدا بەستووئەو بو ئەوەي كەس دەستی پئ نەگات تا كاكي زاوا بووكەكەي دەكا بە ژن، بووكيش لەدواي ئەوەي هەندئ پشوو دەدا تاويك لە دەستی زاوادا هەلدەپەريئ، بو ئەوەي خەلكەكە بىين و بزنان جوانە يانا، لە پاش ئەوەي بووك دەگەيشتە جي ئيتەر بەرەبەرە خەلكي لە پاش پيرۆزبایي و خواحافيزي کردن شايەكەيان چۆل کردوو و هەريەكە بو مالى خۆي رپي گرتووئە بەر، سەر لە ئيوارە لە پاش بەزاوا بوونی زاوا چەند تەقەيەكیان کردوو، يا زاوا خۆي لە پيشى ئەواندا ئەو تەقەيەي کردوو، بو ئەوەي بە خەلكي بگەيەنن كە زاوا بەزاوا بوو و بووكەكەش روو سوورە، واتە: داوین پيسى نە کردوو، زاوا كە دەچووە دەرەو بەكسەر دەچوو دەستی داىك و باوكي يا گەورەي خۆي ماچ دە کرد وەك مام، يا برا گەورە، داىكيشي دەستی کردۆتە مل و ئەملاوئەولاي ماچ کردوو. زاوا هەرچەندە زووتر بي بە زاوا پتر بوئ نازاي و كەلەميردى بوو، لە پاش دەرچوونی زاوا پىخەسوو دەستەجي چووئە ژوورەو و هەلەلەي لىنداو و تيو تەوئلي كچەكەي ماچ کردوو، ئنجا داىك و خوشك و بوور و خزمانى زاوا و ئەو ئافرەتانهي لەوي مابوونەو رويشتون بووكەكەيان ماچ کردوو و پيرۆزبايشيان لي کردوو، لە دوايدا ئەو دەستەسپەري لەژير بووكدا دانراو بو ئەوەي خوئتەكەي برژيتە سەر پىخەسوو بردووئەتي بو مالى باوكي بووكەكە و داوئە بە داىكي بە نيشانەي ئەوەي كە كچەكەيان رووسوور بوو، واتە: كچ بوو، ئەمەش سەربەرزيبەكي گەورە بوو بو ئەو كچە و كەسوكارەكەي، داىكي بووكەكە ژنانى دراوسى و خزمانى دەور و بەريانى لە مالى خوئاندا كۆکردووئەو و پەرۇي (كچيني) يەكەشى لە پيشاندا داناو و پيشانينى داو ئەوانيش بە پي توانا پارەيان خستۆتە سەر، ئەو پارەيە دراوئە پىخەسوو كە كە لە تەكياندا نامادەيە بەرامبەر بە هەقى ئەرك و ماندوو بوونەكەي، ئەوانەي بانگهيشت كراوئەتە سەرشايي هەركەس بەشەحالى خۆي لە ئازەل و برنج و كەللەشەكر و رۆن و جگەرە و پارە يارمەتي خاوەن شايان داو، واتە كەس بەدەست بەتالى نەچووئە سەر شايي، خاوەن شاييش لە دەستەسپەركدا هەندىك نوقل و شەكرۆكە و ميوزي داوئەتي، بەراستی ئەم نەريتە يارمەتیبەكي چاك بوو بو

خاوهنی شایی، ههندی جار بهر له گواستنهوهی بووک ئەو دهستهسر و شه کرۆکهیه بهشراوهتهوه، ههروهها ئەوه بهلگهیه که بۆ ههروهوهزی و یهک گرتن و خوشهویستی کۆمهلانی نهتهوه کهمان.

جاران ئافرهتان له یهکهم رۆژدا له پاش بهزاوا بوون کۆمهل کۆمهل به دهسته دیاری و سۆغهوه رۆیشتونهته لای بووک و دیده نیان کردووه، بهو دیارییه وتراوه (سه رله چه کانه). ههروهها خواردنیشیان دروست کردووه و له سه سینی بۆ زاوا و بووکیان بردووه و پێیان وتوووه (کاسه و سفره)، مائی زاوایش له جیاتی ئەم ریز و ماندوو بوونه چکلێت و کولێچه یا میوه یان خستوووه ته سه سینییه ک و بۆیان ناردووونه ته وه، یا پارچه قوماشیکیان بۆ ناردوون، دیارییه کان دراونه ته (پێخه سووه) که، بهلام ئیستا له رۆژی ههفتهیدا ئه نجام ده درێ و پێی ده لێن (ههفتانه) هه موویشی بۆ بووک، پێخه سووه هه هه مان رۆژ به ده سته تالی ده گه رپته وه مائی خۆی و چاوشی له دهستی کهس نییه، نه ریت وه ها بووه هه ر پیاو ئیکیش له ماوهی ههفتهیه کدا دیدنه ی بووکی بکرایه ده بوو خه لاتێ بکرایه که پێیان ده گوت (شه رمه شکانه)، له دوا ی ههفتهیه ک دایکی بووک دیاری کرپوه و له گه ل دوو سی ژنی دیکه دا چوو نه ته مائی زاوا و نانی ژمی نیوه رۆیان له وێ خواردووه، له پاش چا خواردنه وه بووکه یان بردوووه ته وه و گه راونه ته وه مائی خۆیان، بهم رۆیشتنه وه ی بووکه که ده لێن (باوه نخوونی) یا (باوه خوون) هه ندی جار دایکی بووک نه چوووه، به لکو مائی زاوا به زاوا و هه ندی له که سه نزیکه کانی بووکه که یان باوه نخوونی کردوووه ته وه، له وێ پێنج شه ش رۆژیک ماوه ته وه ئنجا مێرده که ی چوووه ته شوینی و هیناویه تیه وه، زۆر جار له و دیده نیه دا یا له پاش مانگیک مائی باوکی خه لاتێ کچه که یان کردوووه، دیارییه که ش بریتی بووه له گویره که یه کی می یا مه ریک یا زیاتر، بووکه که بهم دیارییه زۆر دلخۆش و به خته وه ر ده بوو، له مائی غه زووریشیدا شانازی پێوه ده کرد، ئەمهش بۆ ئەوه بووه تا ئەو ژنه خۆی به خاوهنی مأل بزانی و سوودیش له به رو بوومی ئەو ناژه لانه ببینیت، ههروهها خزم و دۆست و یارانی زاوا و بووک تا ماوه یه ک هه ردوکیانان داوه ت کردوووه. ئەمهش پارچه شیعیکی فۆلکلۆرییه که وا بۆ شایی و به سه ر بووکدا گوتراوه:

بووکانه، بووکانه، بووکی / بووک ئیمه چه ند جوانه بووکی

بووک ئیمه بووک نییه بووکی / سه ر تا پێی قووتنییه بووکی

بووکمان هاورد له دووره وه / وه تورمه ی زه رد و سووره وه

ماینی بێن نالکه ن بووکی / بووکی بێن سوارکه ن بووکی

بووکی ئیژی نابم سوار / هه تا زاوا نه بی دیار

ئهو جی بووک لئی شستن بووکی / ساوین به جی هیشته بووکی

دايك بووك خۆى كوشتبو بووكى / هه دەرنايه، هه دەرنايه

هه رچەند ئە كەم بووك دەرنايه / به سەرئومال بۆم دەرنايه

بووكانه، بووكانه، بووكى / بووك ئيمه چەند جوانه بووكى

وه كو دەرناين نەرىتى بووك گواستەوه له ئەمڕۆدا نەك تەنھا له دەفەرى گەرمياندا بەلكو له سەرئاسەرى كوردستاندا به ئۆتۆمبیل ئەنجام دەدرى و بەئێو بازارپيشدا تاوى دەیسوورپین، له پاشاندا دەیهين بۆ ستۆدیۆ و زاوا و بووك بۆ یادگارى پیکهوه وینە دەگرن، لەدوايیدا دەچنەوه مأل، هەندى زاوا و بووكيش دەستى يەك دەگرن و بەجووتە دەچن بۆ مانگی هەنگوين و لەپاش چەند رۆژيک دەگەرپنەوه.

ژنبهژن

نەرىتى ژنبهژن له ئێو كۆمەلگای كوردەواریدا به شيوه يەكى گشتى باو بووه، بۆ نمونە يەكئى خوشكه كهى دەدا بەشوو، خوشكى ئەو كەسەى دەهینا كه وا خوشكه كهى خۆى لى ماره كرددوو، يا باوك كچه كهى خۆى داوه بەشوو كچى ئەو مألەشى بۆ خۆى خواستوو، يا كەسيك كچى خۆى داوه به كەسيك و خوشكى يا كچى ئەو كابرایەشى بۆ براكەى ماره كرددوو، جارى وايش بووه كچى يەكيان كوره كهى نەويستوو، بەلام گوپيان پى نەداوه و به هيزى خەنجەر و تيهه لدان داويانه بەشوو، بۆيه هەندى جار كچه كه له قاراندا خۆى دەكوشت يان خۆى دەسووتاند. جارى وا بووه يەكيان يەك دوو رۆژ يا زياتر پيشى ئەوى ديكه شايى دەكرد و ژنى خۆى دەگواستەوه، بەلام بەزۆرى له يەك كاتدا شايان كرددوو و بووكى خۆيان گوزاوه تەوه و له ناوه راستى رپگەش له شوپى ديارى كراودا هەردوو بووكه كه يەكيان دەگرتەوه، ئەگەر هاتوو يەكيان پيش ئەوى ديكه يان بگهيشتايه ئەو جىگايەى ديارى كراوه ئەوه لهویدا بووك راده گيرا و لەشكرى بووكيش لهو دەشت و چۆلهدا دەستيان كرددوو به ههله پركى و شايى تاوه كو بووك و باروبارخانەى ئەوى ديكه گهيشتۆته ئەوى، لەشكرى هەردوو بووك يەكيان دەگرتەوه و هەردوو بووكه كه يان دادەبەزاند و له گهله يەك دوو ئافره تدا هەندى لهو خهلكه دوور دەكەوتەوه، ئافره ته كان جاجمىك (مهوج) يان پۆپه ژمىنگيان دەگرتەوه و هەردوو بووكه دەچوونه ژیره وه و يەكترىان ماچ دەكرد و دەرزی يا (دەرزی بەریاقه) كانى خۆيانان دەگۆرپیه وه و دەهاتنەوه بۆ لای جهماوهره كه و هەميسان سواری ماينيان دەكردنەوه، ئنجا هەريه كه به خيرايبى بووكى خۆى وەرده گرت و بهره و گوندى خۆيان دەگهراڻه وه. هەندى جار له سەر دواكەوتنى بووكيان بۆ شوپى ديارى كرا و كيشه يەك يا گۆبەندىك پرووى دەد او دەبووه هۆى ههله شانده وهى ژنبهژنه كه، گوايه ئەوان خۆيان له مان به پياوتر زانیوه.

خاوهن شاییه که هه رکه لای خۆیهوه مهسره فی شایی خۆی ده گرت ته ئهستۆ، جاری وایش بووه ژنبهژنه که گهوره به بچووک یا بچووک به بچووک لهسه مه لۆتکه پینک هاتوو و مارهیان کردوون، کاتی گهوره بوون جاریکی دیکه خوازینیان کراوه تهوه و زه ماوه ندیان بۆ گپراون، ئه مه نهریته کۆن و ساکاره هه رچه نده له راستیدا په سهند و دروست نییه، به لام به پای ئیمه هۆکاری پهیدا بوون و سه ره له دانی ده گه پیتتهوه سه ر دوو هۆی سه ره کی:

* له بهر هه ژاری و ده ست نه پۆیی خه لکی پيشوو نه یاتتوانیوه به ئاسانی ژن بۆ کورپه کانیا ن بهینن، بۆیه په نایان بر دۆته بهر ئه مه نهریته و توانیوانه له م رینگایه وه بۆ کورپه لاه کانیا ن ژن بهینن و کیژه کانیشیا ن به میرد بدن یا نه و پیاوانه ی که به ته مه ن بوون نه یاتتوانیوه ژن بهینن نه گه ر ئه م رینگایه نه بوایه، به لام گه لی جار ئه م ژنبه ژنه هه ردوو خیزانه که ی تووشی کۆسپ و ته گه ره کردوو ته نانه ت گه یشتۆته جودا بوونه وه ی هه ردوو ژنه که له پیاوه کانیا ن، سه یر له وی بووه هه رچه نده ژنیکیا ن میرد و مالی خۆی ویستبا یه و ئاره زووی له و به زم و په زمه نه بوایه به لام باوک و برا و که سوکاره که ی گو ییا ن نه داوه تی و به زۆره ملی رایان کیشاوه و براوه ته وه لای خۆیا ن و به ته لاقیا ن داوه، بۆیه پيشیا ن گوتوویانه (ژنبه ژنی قورپه سه ری) ئه گه ر بووکیک مالی غه زوور و میرده که ی بۆ خراب بوو بیتن، بووکه که ده یگوت: (ئه للی له خویندا دراوم) چونکه زووتر که دوو بنه ماله یا هۆز دوژمنا یه تی و پیاوکوشتن له ئیواندا رووی بدایه، بۆ بنبر کردنی کیشه که ژنیا ن به یه کتر ده دا و ئاشت ده بوونه وه.

* زۆرجار ئه م ژنبه ژنه یان نه نجام داوه له بهر نه هیشتنی نا کۆکی و به تینکردن و به هیزکردنی دۆستایه تی تیا ن دوو به ره باب یا بنه ماله یا دوو خیل تا له یه ک نزیک بنه وه و نه وه کانیشیا ن بنه خالۆ و خالۆزا و پوورزا، وه کو له م په نده دا ده رده که ویت:

+خزمت کیه؟

-هیشتا ژنم نه هیناوه.

+خزمی ژنان به ره به ره، خزمی پیاوان ده ره به ده ره

ئه گه ر کچیک ماره بر او یا پاش شوو کردنی له رۆژیکه وه تا چه ند مانگیگ میرده که ی بمردایه نه وه ده یانگوت: ئه و کچه سه ره خۆره، بۆیه زۆر که س ئیتر نه یده ویرا بۆ خواستنی تخونی بکه ویت، وایان ده زانی هه ر که سیک بیخووا زآیت، ئه ویش وه کو میردی پيشووی ده مریت، به لام ئه گه ر هاتو کچه که یا ژنه که بمردایه نه وه کورپه که یان به شووم نه ده زانی ئه گه ر نه وه بۆ چه ند جاریکیش دووباره ببوایه وه.

ئەگەر لە رۆژانى شايدا باران باريايه دەيانگوت: ئەو بووکه سەر بە خېرە، ئەگەر كەسېك لە خزمى بووك يا زاوا يا دراوسېكەيان بمردايه يا تووشى چۆرتمېك ببوايه دەيانگوت: بووکه كە پى و قەدەمى شووم بوو.

گواستنهوى بووك بە نېھنى (پەلكيش)

مەبەست لەم نەرىتە ئەو يە كە بووك بە شېوھە كى ناسايى و ناشكرا نە گۆيزراوھ تەوھ بۆ مالى زاوا، بەزۆرى لە پاش رۆژئاوا بە نېھنى پەلكيش كراوھ بۆ ئەوھى كەس ئەو بووك گواستنهوھ نەبېنى، ھۆكارە كەشى لە چەند خالېكدا دەستېشان دە كرى: مردنى كەسېكى خاتردار يا خزمېكى نېك بەزاوا يان بووك كە سالىكى بەسەردا تېنە پەرىپىت، ئەمە لە كوردە واريدا نەرىت و ابووھ وھ كو رېزلىنان لە مردووھ كە و كە سوكارى.

جاران بۆ زۆر يە ھەرەزۆرى بېوھ ژنە كان شايان نە گېراوھ و بە نېھنى لە ژىر پەردەى تارىكى شەودا گواستويانە تەوھ، چونكە لە كچىندا رېزىيان لى گرتوون و شايان بۆ گېراون، بۆ يە ئىتر دووبارەى ناكە نەوھ، ھەشبووھ شايى بۆ گېراوھ بە تايبە تى ئەگەر كورە كە گەنج بووايه و بووكە كەش جوانە بېوھ ژن بووايه بە لام ئەگەر بووكىك كچ بووايه و پەلكيش كرابايە، تا لە ژياندا مابوو لە يادى نەدە چوو، ھەميشە خۆى بە خەمبار و مافخورا و دەزانى، جار بە جارېش بۆ دەستە خوشكانى گلەيى دە كرد و دەيگوت (بەختە رەشە كەى من و ابوو پەلكيش كرام)

* بەسرانى زاوا: فرە جار زاوا بۆ چەند رۆژىك يا ھەفتە يەك بە (زاوا) نەبووھ، واتە: بووكە كەى نە كردووھ بە ژن، دەلېن گوايه زاوا بەستراوھ، دەيانگوت ئەمە بەھۆى ئەوھوھ بووھ ناھەزىكى زاواكە يا بووكە كە بە نيازى بەستنى زاواكە نوشتەى بۆ ساز كردووھ يا لە كاتى مارە بېرىندا بە نېھنى قفلېكى كليل داوھ، يا پەتېك، دەزوويەك، پارچە پەرۆيەك يا چەند تەلە موويە كى گرى داوھ و لە ژىر خاك يا لە پال گۆرېك لە گۆرستاندا لە ژىر گل ھەشاريان داوھ، يا خستويە تى نىو دەريا، يا رېووبار، يا جۆگەى ئاوھوھ، يان بۆ ھەمان مەبەست لە كاتى دەركردنى بووك لە مالى باوكيدا ھەندى (كل) يان خستۆتە ژىر پېئەوھ، يان ئەو كە يان خستۆتە نىو ھەگبە و باروبارخانەى بووكەوھ، جا كە سوكارى زاواكە لە ترسى ئەم نەرىتە لە كاتى مارە بېرىندا تەنھا خزم و كە ساتىكى باوھ پېنكاراوى خۆيانيان بانگ كردووھ. ھەر وھە لە كاتى دەركردنى بووكيشدا ئەوھ يان پېرەو كردووھ و ئاگايان لە بووكە كە بووھ نەك ناھەزىك زاواكە بېستىت. بۆ چارە سەركردنى ئەم كېشە يە زاوا، يان بووكە كە لە گەل چەند ژىكى قەيرەدا دە چوونە لای مەلایەك يا نوشتە نووسىك، ئەو يەش بە پارە نوشتە يە كى بۆ نامادە دە كردن و لە پاش قەمچ كردنى دەيدا بە دەستيانەوھ، يان ھەندى دوعا و سوورە تى فاتىحەى بەسەردا دە خوئىند و بر

بووکەوی دەگوت: برۆ ئەوه نوشتەیی پێشووم پووچەڵ کردەوه، ئەویش بەمە دڵنیا دەبوو، لە ئەنجامدا زاواکە، زاوا دەبوو، لە راستیدا ئەم زاوا نەبوونە وا نییە بەلکو بەزۆری پەيوەندی بە باری دەروونی زاواکەوه هەیه.

ئەنجام

ئەتەوهی کورد وەک هەر نەتەوهیەکی زیندووی جیهان خاوەنی فۆلکلۆر و دابونەرتی تایبەت و ڕەسەنایەتی بە خۆیەتی وەک مۆسیقا، ئاواز و گۆرانی، پەندی پێشینیان، ئیدیۆم، مەتەل، چیرۆکی بەرئاگردان، داستانه‌شیر، ئەفسانە، پیشەیی دەستی: وەک دارتاشی، هەلاجی، جۆلایی، بیناسازی... هەر هەمووشیان مۆری ڕەسەنایەتی میللەتە کەمانی بە زەقی پێوه دیاره، وەک لەم نووسینە بەدریژی لەسەر دواین، بەلام ئەمڕۆ بەهۆی ئەو گۆرانه گەوره کۆمەلایەتی و کۆلتورییەکی که بە سەر کۆمەلگەیی کوردیدا هاتوو، زۆریک لەم دابونەرت و کەله‌پورە کۆنانه کال بوونەتەوه یان فەوتان، یانیش لەبەردەم فەوتان و بزبوونان، کۆمەلێک دابونەرتی نوێ جیگەیی گرتووئەوه که ئەو جوانی و هونەرە ڕەسەنی کوردی نییە، هەروەها ئەو تام و چێژە کوردەوارییە جارانییە نەماوه. ئاهەنگەکانی زماوند و بووگواستنەوه ئیستا سادە و سەرپێین و ئەو ناوهرۆکه کۆلتورییە کوردیە نەماوه که جارێ هەبووه، ئەو پەيوەندییە کۆمەلایەتی و خۆشەویستی و پیکه‌وه گرێدانی خیزان و خزم و تاکەکانی کۆمەلگەش که لە رابردوودا هەبووه، ئیستا ئەویش وەک جارێ نییە. لەجیاتیی مۆسیقای کوردی که جارێ دەهۆل و زورنا و شمشال و دوزەله ژەنین بوو، ئیستا نامیری مۆسیقای ئەوروپی جیگەیی گرتووئەوه، هەلپەڕکی کوردی ماوه، بەلام ئەو گۆرانی و ئاوازه فۆلکلۆرییە جارێ نەماوه، ئەو جلوبەرگە کوردیە جارانییە که خەلک لە شای و بووگواستنەوه دەیان پۆشی ئەویش کال بووهتەوه، ئەوهی ئەمڕۆش لەم بۆنانه لەبەر دەکرین، بەو هونەر و وردە کارییە جارێ نییە. بەم پێیە چاوه‌ڕێ دەکرێ ئەم کەله‌پورە دەولەمەندی کوردی زیاتر بەرهو فەرامۆشی بچیت و نەوهی نوێ ئیتر ئەم رابردوو نەناسیتەوه، بۆیه لە پێناو پاراستنی ئەو کەله‌پورە ڕەسەنە کوردیە پێویستە دەزگا فەرەه‌نگیەکان هەولێ بووژانەوهی بدەن و وەک ناسنامەیه‌کی گرنگی ژایانی کوردەوارییە بایەخی پێ بدەن و لە کۆمەلگە هەمیشە بە زیندوویی بەهێلنەوه.

پێگومان بەشیکێ ئەم کەله‌پورە دەولەمەندی، کۆمەلێک دابونەرتی دواکەوتووی کۆمەلایەتی هەبووه که چه‌وسانەوهی ژن و پیاوی تیدا بووه، ڕەنگە لە هەندیک هەلومەرج چه‌وسانەوهی ژن زیاتر بووه که بووه بە هۆی خۆکوشتن یان خۆسووتاندنی ژن، بۆیه زۆر گرنگە لەباسی کەله‌پور ئەم ڕوو ناشیرین و دواکەوتووێ کەله‌پوری کوردی پێداچوونەوهی بۆ بکریت و چیتر لە ژیر ناوی کەله‌پوری پێشینیان مەرۆف

نه چه وسیندریته وه و ژن به زۆر به میرد نه دریت و ژنه ژنی نه کریت، به شه میراتی ئافرهت نه خوریت، نهخت و مارهی ئافرهت له لایهن باوک و براکانی نه خوریت، باوک کچی خوی به شوو نه دات بو ئه وهی ژتیکی دی بو خوی بینی، شیربایی وهرنه گیریت، توندوتیژی دژی ژن و له خیزان نه مینیت .. ئه مانه و زۆر دابونه ریتی دواکه وتووی دیکه که جارن هه بووه ئه مپۆ خوشبه ختانه ئه مانهش کهم بوونه ته وه یان ههر نه ماون، بویه گرنکه پلانی کولتوری هه بیت بو پاراستنی رپوره سم و دابونه ریته جوان و ره سه نه کانی کوردی و له پال ئه وهش هه موو ئه و دابونه ریته دواکه وتوانهش هه ول بدریت بنبر بکرین و له کومه لگه نه مین.

سه رچاوه کان

- 1- به رزنجی، جه عفر شیخ حوسین (۱۹۸۶) چه ند مه لۆیه ک له شارای فۆلکلوری کوردی، ده زگای رۆشنیری و بلاوکردنه وهی کوردی، چاپخانه ی (نرمان).
- 2- زهینه ب شوکر محمه د کاکه یی (۱۹۵۵ز) خانه قین.
- 3- شمس، اسماعیل (۱۳۹۳) فولکلور و تاریخ کرد، قم مجمع ذخائر اسلامی موسسه تاریخ علم و فرهنگ.
- 4- کاکه یی، هه رده ویل (۲۰۱۳). که شکۆلی کورده واری، چاپخانه ی که مال، ئنستیتیوتی که له پووری کورد، سلیمانی.
- 5- کاکه یی، هه رده ویل (۲۰۰۸). په ندی پیشینان و قسه ی نه سه ته ق له ناوچه ی که رکوکدا، ئنستیتیوتی که له پووری کورد، چاپخانه ی ئاراس، هه ولیر.
- 6- کاکه یی، هه رده ویل؛ ئیبراهیم باجه لان (۲۰۰۵) هه لبژارده یه ک له هۆنراوه ی فۆلکلوری کوردی ناوچه ی گه رمیان، به رگی ۳، ئنستیتیوتی که له پووری کورد، چاپخانه ی شقان، سلیمانی.
- 7- گۆفاری به یان ژماره ۵۸، کانوونی یه کهم، ۱۹۷۹، ل ۶۹
- 8- گۆفاری کاروان ژماره ۱۵۴، سالی ۲۰۰۱

- 9 - مستهفا ئه حمده مستهفا (1950ز) گۆرانییژی میلی خورماتوو، به مستهفا نانهوا ناسراوه.
- 10 - مصطفی رسول عزالدین (1379). پژوهشی در فولکلور کردی، مترجم عرفان صاحبی، انتشارات صلاح الدین ایوبی.
- 11 - مهقامزان (مام شهوکهت خورشید کاکهیی-1936ز)
- 12 - مهقامزان (شوکر محهمه قادر، 1940ز) کهرکووک.
- 13 - (مینا وارانن بابا 1922-2011ز) ئاواپی توپزاوه، داقوق، کهرکووک.
- 14 - (نهمیه غه یوللا سه لیم 1939-2012) ئاواپی توپزاوه، داقوق، کهرکووک.
- 15 - هدایت صادق جمع آوری فرهنگ عامه، نقل از مجله سخن، منبع: وب سایت شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی 3/3/1384 (www.persian - language.org).
- 16- etymonline.com/search?q=folklore&ref=searchbar_searchhint
- 17-Georges, Robert A. Michael Owens Jones, "Folkloristics: An Introduction," Indiana

زوانو گۆرانی - ههورامی

ناجیح گولپی^۱

کاتی قه بوولکردن: ۲۰۲۰/۱۰/۱۶

کاتی وه رگرتن: ۲۰۲۰/۰۶/۲۱

پوخته

زوان گوران زوانیوی قه دیمین جه وه لاتو پالینه "ئیرانی"، جه سهرده مو دهسه لاتو په هلهوی ئەشکانینه بیهن ههتا سهرده مو دهسه لاتو ساسانیه کان، رځخیش مه گیلانوه په ی زوانو فارسی کونه ی و ئەوئستای، دمای ورا ی ساسانیه کان و دهسه لاتداری عه ره بی و ئیسلامی ئی زوانه قه دهغه کریا، وه لیم بری مهردمو ئی سهرزه مینو پالیه به نامی یاری ساسان شورپی واتشان ئیمه قه بول نمه کهرمی زوان و فهرهنگی دیرینو باو باپیرانیمان دلینه بشو، مه شو زیننده بازمیش، ههر بونه و ئینه یوه ئاینو یارسانیشان مه رزناه، زوانو گورانیچ بی به زوانو ئاینه کهیشان و زوانو نویسته ی و قسئیکه ردهیشان، چون وه لته زوانو ویشان بی. به ئامای عه ره بی و ئیسلامی زوانو فارسیشان کهرد به زوانی ره سمی دهوله تی هامشان چهنی زوانو عه ره بی، ههر بونه و ئینه یوه زوانو فارسی سیماو زوانو عه ره بیهن گهرتینه. فریوه جه زوانه شناسی و وه ره کهوتشناسی زوانو گورانی به زوانیوی وئسه ر مزانانی، ههر گیز زوان ئه شناس په سهندش نمه کهرو که زارو زوانو کوردی ببونه، چون کولی جیاوازیی جه گه شه و تاریخه نه و گرامر و فنه تیکه نه ههنی، ته نیا ئانه که برا زوانیمی و هامسی و تیکه لئیمی. په ی نمونه ی تائیه ههچ زوانشناسی ئه وروپی زاتش نه کهردهن بواچو زوانی رومانی - لاتینی که زوانیوی په یه رن سه ده کانه و ئه لو میلادینه جه ئه وریانه بیهن، زاریوهن جه زوانو ئیتالی یام فهره نسی، وه لیم ئه چئیکه کورد زوانو گورانیچ کهردهن به زارو زوانو کوردی، وه خته کارینه ئی زوانه زیاته ر جه ۱۲۵۰ سالی وه لئو زوانو کوردینه تاریخ و ئه ده بیاتش بیهن، که ئینه ئه قلی زانستی و زوانشناسی قه وه لش نمه کهرو.

کرئیل واتئ: گۆران، ههورامی، پالهوی، فنه تیک، زار، یارسان، پالنگان.

Gorani-Hawrami language

Najeh Gulpy¹

Recive data: 2020/06/21

Acapte data: 2020/11/16

Abstract

The Gorani language is an ancient language of the Pahlaviyan region in Iran and dates back to the Parthian and Sasanian Empires. It can originally be traced back to the Old Persian and Avestan languages. After the fall of the Sasanian Empire, and the Arab and Islamic conquest, the language was banned. As a result, some of the people in Pahleh, who were called Yari Sasan, rose against the injustice and attempted to preserve and promote the culture and language of their forefathers. They found the Yarsan religion and adopted Gorani as their written and ritual language. By the advent of Islam and the Arab conquest, Persian and Arabic became the official languages. Thus, the Persian language was highly influenced by Arabic. Many linguists and Orientalists consider the Gorani as a separate language. The linguists have never confirmed that Gorani was a dialect of Kurdish language because the two languages have undergone grammatical and phonetic changes over the course of history. One can claim that as a sister and neighbour languages, we are intertwined. For instance, no European linguist has ever claimed that the Romanian-Latin language, which belongs to the early centuries AD in Europe, is a dialect of Italian or French. However, Kurds have turned the Gorani language into a Kurdish dialect, while Gorani has a history and culture that is over 1,250 years older than the Kurdish language, and this is not confirmed by the science and linguistics.

Keywords: Goran, Hawrami, Pahlavi, Phenetics, Dialect, Yarsan, Palangan.

¹ PHD. Author and Researcher, Halabja University, Kurdistan-Iraq.

وهرواته

دیارن چاوه خته وهن نامی گورانی و ههورامی په یدا بینی دلی سهرچه مه ویه رینه کانه، ههمیشه ههردوی پیوهره نامیشان ئاومینه، ئه گهر واته بوشان گوران، ئه کید نامی ههورامیچ دلپو دوی که مانانه ئاومینه، پیسه ((گوران/ ههورامی)). جا چی باسه نه گهره کمهن رۆشنتهرش بکه رووه که زوانی گوران زوانیوی فره قه دیمی بیهن و سهرچه مه تارپخه یه کانه نه نامی گورانی ئاومینه وه لیم چی دمایه و نامی ههورامی که وتینه سهر و زوانی.

په یه یی زوانو گورانی مه گیلووه په ی وه لپو سهرده مو ساسانیه کان، که ئاډی وری زوانو گورانی په روائز وزیا جه لاو دهسه لاتو عهره بی و ئیسلامیوه، چون زوانو گورانی زوانو ئاینی و نویسته ی و ئه ده بیاتی بیهن ئه چا سهرده منه، ته نیا به لگی که ئیسه ههن وهر و ده سینه شیعه کئی بالولی ماهینی، بارولی زانانی که سه ده ی دووه می کوچینه ژیان و نویستینیش، که باسو ئه ووژیونای ئاینو کونو ئه یرانی مه که رونه.

زوانی گوران دروسیان جه دیالیکته کانو (ههورامی) و (گورانی بنه رته تی: که ئه چی له هجان دروسیان: یارسان، شه به ک، باجه لان، زهنگنه، جمور، شیخانی، سیامه نسوری، داوده، رۆژبه یانی، ئه لومه لیکیه کئی قه لاو قه وه ی و مازینده رانی و ههورامیه کیو که نوله ی و یارسانه کیو زهرده ی و رپژاوی و گه وره جوی). ههر پاسه برپو ده سه به ندیی ههنی که (زازای، زازاکی- دیملی) به دایلیکتو جه زوانو گورانی منیاره، وه لی ئه گهر ته ماشه و گه شه ی و فارپای تاریخی زوانو گورانی و زازای بکه رمین، که میوه جیاوازیشان په ی په یدا بیهن، ههر به یه ک زوان داینیشان قه له م، یام به دوی دایلیکتیو زوانیوی ئه ژمار مه کریانی، وچیان زوانی گوران- زازا. مه کریونه بواچمی که (گوران/ ههورامی) زوانیوه نی، وه لیم زازا که میو جیاوازییش په یدا که ردینی چهنی گورانی متاومی بواچمی شونه ماو کرمانجی و تورکی زاله بینه ملشهره.

سهرچه مه ویه رینه کان و ئه ده بیه کانو کوردینه گوران به دایلیکتیوه زوانو کوردی نریانره، یانی لاو کورده کانوه پاسه مزانان. وه لیم په یلوی فره بینه و زوانئه شناسان و وهر کهوت ئه شناسان، زوانو گورانی- ههورامی به زوانیوی جیا مزانان جه زوانو کوردی. ورده کاری رازوانو ههورامی و زهنگنه و کاکه یی و زوانو شاعیرانو قه دیمی ههورامانی مهوزمی ساری و جیاوازیه کان مهوزمی وهر و چه مان، تا رۆشن ببوه په یمان که زوانو گورانی یام ههورامی چنده نزیکیه تی یام دوورینی جه یوترینیوه، چیگه نه رازوان و په ساکانو زوانی مه که رمی سهنگه و مهحه کی، نه ک سوزو ویپهرسی.

ویهردهو زوانو گورانی

فره و سرچمه و به‌رینه‌کان ئاماژه پانه‌ی مه‌که‌ران که زوانو گورانی ئه‌وامه‌نه‌و زوانو په‌هله‌وی بیه‌ن، که سه‌رزمینو پالینه ده‌سه‌لاتش بیه‌ن، وه‌لیو ئامای سوپاو عه‌ره‌بی (تازی) په‌ی ئی سه‌رزهمینه . سه‌رزهمینه پالهی وریتی بیه‌ن جه‌ مادی گولانه‌ی و مادی گه‌وره‌ی، (سنورو ماده‌کان جه‌ وه‌لیو زاینه). زوانو گورانی سه‌رده‌مو پالینه، ئه‌شکانی په‌هله‌وینه، سه‌ره‌مه‌ر بیه‌ن هه‌تا سه‌رده‌مو ساسانیه‌کان. (من مه‌به‌ستم ئانه‌ نیه‌ن، که گردو مه‌ردمو ئی سه‌رزهمینه ته‌نیا پی زوانیه قسیش که‌ردیو ئه‌چا سه‌رده‌منه، دیاره‌ن هه‌ر ساترابی، هه‌ر ناوچی زوانو ویش بیه‌نش، چون ئه‌چا سه‌رده‌منه ده‌وله‌ت و ده‌سه‌لاتداری به‌کزان نه‌بیه‌ن) یانی ئه‌چی سنوره‌نه‌ زه‌مانیو نه‌ته‌بی ئی سه‌رزهمینه ئه‌پی زوانیه قسیشان که‌ردینی، جه‌ فارس و گیلان و مازیندران و ئازهر بایجان و هه‌ورامان و شه‌به‌کستان زه‌نگنه و جمور و باجه‌لان و که‌نوله، یانی غه‌ربو ئاریانی، ئیرانی... هه‌تا مه‌یاوو‌وزازا.

زوانو گورانی یانی زوانو گوره‌کان، ئا مه‌رده‌مه که جه‌ سه‌رزهمینه پالینه ژیوان، هه‌که ئاینشان زه‌رده‌ستی بیه‌ن، ئاینو زه‌رده‌ستیج وه‌لیو هه‌وته‌ره‌و عه‌ره‌بی و ئیسلامینه ئه‌چی وه‌لاتنه بیه‌ن، پاسه‌ بو واتئ (گوری - گورانی) وه‌لیو ئاینو ئیسلامینه بیینه، سه‌رده‌مو پالیه‌ویه‌کانه‌نه، ساسانیه‌کانه‌نه بیه‌ن، وه‌ختیو ده‌سه‌لاتو ساسانیه‌کان نیمه‌ دور‌گه‌و عه‌ره‌بیش گه‌رته‌نه، ئاوه‌خته عه‌ره‌به‌کئ بت په‌رسی بیئی، وه‌لیم ساسانیه‌کئ ئه‌هورامه‌زادی په‌رسیئی، که‌خوای تاقانه بیه‌ن، پی جو‌ره واتئ گوری لوانه دلئ عه‌ره‌به‌کان (کافر)، وه‌لیم عه‌ره‌ب نمه‌تاوو ده‌نگو (ف) بدرکنو، ئتر بیه‌ن به‌گافر، هه‌رپاسه (گ) چشا نه‌درکنان، بیه‌ن به‌(کافر)، دما‌ته‌ر (ف) وارپانه په‌ی (و) بیه‌ن که‌کاور و گاور. یانی نه‌ک هه‌ر ئی واتئ، فریوو واتئ ئاریئ سه‌رده‌مو ساسانیه‌کانه‌نه لویئی دلئ عه‌ره‌بی ئیسه مه‌وره‌شاشانوه په‌نه‌مان. وه‌ختو په‌یدا بیه‌یو دینو ئیسلامی، واتئ گوری په‌ی گردکه‌سیو، که‌ غه‌یره ئیسلام بیه‌ن وچیینه. ئتر ئه‌چا وه‌خته‌وه‌ن مه‌ردمو ئی سه‌رزهمینه ئاریانیه به‌کافر منیاره، چون ئاینو زه‌رده‌ستیجان بیه‌ن، شونیه‌ره ئاینو یارسانیشا بیه‌ن. (نیکرفتار، ۲۰۱۳: ۲۴)

به‌پاو سه‌رچه‌مه وه‌رینه‌کان که باس مه‌که‌رو ئاینو یارسانی دماو وراي ساسانیه‌کان په‌یدا بیه‌ن، که به‌ ماناو یارو ساسانی، یارو سانی دریژه‌شان دان ئه‌پی ئاینیه و به‌ زوانو گورانی، گردمان مه‌زانمئ ساسانیه‌کئ ئاینشا زه‌رده‌ستی بیه‌ن، یانی زوانو گوران - گورانی بیه‌ن، که عه‌ره‌ب ئامان ئی سه‌رزهمینه ئیتر ئی زوانه تا ماویوه دریژ قه‌ده‌غه کریان، چون زوانو کافری بیه‌ن، ئه‌گه‌ر به‌ره‌میوی نویسیاشا بیه‌بو، دلینه شی‌ه‌ن. (حسینی ۱۳۸۳: ۲۸۹) تاخایتی دواي و قسیکه‌ره‌دیج به‌ ته‌رسیوه بیه‌ن، هه‌رچی به‌ره‌می نویسته بیه‌ن دلینه شی‌ه‌ن، بیجگه‌م ئانه‌ی، هه‌که شارته‌نشانوه. جه‌ داستانه‌ه‌ماسیه‌کان، په‌سه‌و بیژهن و مه‌نیجه‌ی و په‌ره‌نامه‌ی که‌نیزه‌ک (به‌زم نامه‌ی که‌نیزه‌ک) په‌سه‌م و زوراب، دره‌خت ئاسوریک هه‌که وات و واچو میانو دارخورمای و بزیه‌مه‌که‌رونه، دارخورماو و سارای و بزوه

کویسانی، بهزوانو گورانی. ئی رازی زیاتهر جه ۲۰۰۰ سالان نویسیان، هه لای فرتهترین واتیش گورانه کئی میوانشنه، یانی زوانو گورانی ئه چینهی زیاتهر عمرش هه. یام زوانو فریوه جه داستانه هه ماسیه کانو ئاریان زه مینی به زوانو گورانیه، فریما دینی وانیئیماره. دیارهن کهس ئینکاریش نیهن جه فاریای زوانی، که هه همیشه ئینا فار و جمه.

پهی ئی باسه کولیه که لکم جه ئی سه چهمان هورگیرتهن (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۸۹) ئهویه تهر کتیبو که شکول (نیکرقتار، ۲۰۱۳: ۲۴). هه رپاسه قهباله کئی هه ورامانی، که یوشان بهزوانو په هلهوی ئاسه رده میه بیهن، جه کتیبو جوگرافیای تاریخی پالنگانی، نویسته یو د. محمه د باقر پیری، ئاشکراش مه که رونه، که قهباله ی بهرم به زوانو په هلهوی ئاسه رده میه نویسیان، به زوانی ناوچه و پالنگانی یام هه ورامانی، زیاتهر روشنش مه که روه که به ئه لف بای هه ورامی نویسیان، یانی زوانو گورانی. چون جه باسه که شه نه نامی پالنگانی به شارو گورانی نامی بیهن ئا سه رده مه. شونیه ره شیعه ره هورمزگانی ئانده ی تهر کونی زوانو گورانی مه سه له منونه (پیری، ۱۳۹۸: ۱۳۱).

دمای و رای دهوله تو ساسانی، درئیه دریا به زوانه که یشان، که زوانی ده ری بی، که درئیه و زوانو پالهوی بی، ئانی هه که درئیه شان دا به زوانو ده ری په ناشان مه وات یارو سانی، یاری ساسانیه کان، هه ره وچی چنده نامیوه سه رانسه رو وه لاتینه ئه پی نامو نیشانه هه ئی (یارسان، یاریسان، دوریسان، کاوه و یارا، که رپسان، بالیسان، باموسان، ساناندژ، ساندژ، تهختو سانی، چی باره وه زوانو گورانی مدرامانی فره هازداش که رده ن و ناسته نش پیسه و زوانو فارسیش سه ره به یو، که واته عه ره بیان گیرته نه، نه که هه رواتی تا میا وونه لاو ئه لف و بای، ئادیچ که سه ره و زه مه و فهتعه و ده نگ و نویسه و (ص، ض، ط) ئاومان دلپو زوانو فارسی (نیکرقتار، ۲۰۱۳: ۲۴).

باباشخ حسه یینی مه و اچو به ئامای عه ره بی و ئیسلامی زوانو گورانی سه رکوت کریا، چون زوانو کفری و زه ندیقی بیهن، وه رانوه رو ئانه ی زوانو فارسی کریان به زوانی فه رمی وه لاتی چه نی زوانو عه ره بی.

چه په وانه و ئانه ی زوانو گورانی مدرامانی هیقمش که رده ن و ویش نه ئان ده سه و زوانه که ش به پاکی پاریزنان، یه ک ده نگی عه ره بی نامان دلپو زوانو گورانی. تاخایتی ده یان واتی عه ره بی هه ئی دلپو زوانه که یمانه، ئار دینیمان سه رو زوانو ویمان، یام بارمه مان په ی وه ش که ر دینی (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۸۹).

متاومی بنه راو ئه ده بیاتو زوانو گورانی به سه رده مو بارولی ماهی، بارولی زانای بنیه میره، چون به لگه ی نویسیامان هه ن، بارول ساله و ۱۲۶-۲۱۹ کوچی. که به زوان گوران شعریش نویستین، دیارهن ئی زوانه وه لته ریچ بیهن په وکی په نه ش نویسته ن، بنه ره تنه په ی ئانه ی ئامان ئاین و فره هه نگو زوانو ئاریانی بژیونوه، سه ره تا جه هه ورامان ده سش په نه که رده ن، ئیجا لوان په ی لو رستانی. چیگه نه

په‌رسی قوته مه‌بووه چی هه‌ورامان؟ (بوره‌که‌یی، ۱۳۸۷: ۵۵) (بوره‌که‌یی، ۱۳۶۱: ۷). شۆنه‌و ئانیه‌چره‌هه‌ززه‌تو سوڵتان ئیسحاقی دماجار لوانه‌نه‌هه‌ورامان و درێژه‌ش دان به‌ ئاینو یارسانی، ئینه‌یچ هه‌ر مدرايش گه‌ره‌که‌ن سه‌رشوه، هه‌رپاسه‌ یوه‌م مېرنشینو گورانی پالنگانه‌نه‌ بیهن، ئینی گردشان ئانه‌ی مه‌سه‌له‌منان که هه‌ورامان یاگی ئه‌وه‌ژیونای گورانی، دوی دیمی یه‌ک زه‌پینی، که‌س نمتاوو جه‌ یویشان بکه‌رو. ئیسه‌یچ هه‌ر هه‌ورامانه‌ن که گورانی مه‌ژیونوو.

ئینان که باسو تاریخو گورانی مه‌که‌ران، شیونایش فره‌ ئاسانه‌ن، چون جه‌ ویه‌ردیوه‌ی کۆنه‌نه‌ بیهن، ساقکه‌رده‌یشه‌و سه‌خته‌ن، وه‌ لیم چنیوی، هه‌ که‌ پسه‌و روجیاری مه‌دروشیوه‌ زوانه‌ که‌شه‌ن، کئی هه‌ن نه‌زانو زوانو گورانی یانی زوانو هه‌ورامانی و شه‌به‌کی وه‌نگیه‌و یارسانی... ئینه‌هیچ که‌س زات نه‌که‌رو بو‌اچو پاسه‌ نیه‌ن. لاو زوان ئه‌شناسانه‌ به‌ هیقمی چه‌سپیان، که‌ گوران- زازا زوانیوه‌ وئسه‌رن، ته‌نیا چیوش ئه‌و کوردی بشو ئانه‌ن هامسینی.

گوران ئه‌چا سه‌رده‌مه‌ تاریخیه‌ کۆنه‌نه‌ زوانو وه‌لاتو ئاریانی بیهن، هامشان زوانی ته‌ریچ بیینی، به‌ وراي ده‌سه‌لاتو ساسانی زوانو گورانیچ هه‌سه‌ره‌ش که‌وت لیژی، هه‌تا ده‌سه‌لاتو مېرنشینو ئه‌رده‌لانی. گوران ئه‌گه‌ر زوانیوی پایدار و هیقم و په‌یره‌ نه‌بیی چی که‌رده‌نشان زوانو ئاینی و یارسانی، یام چی هه‌تا وراي ده‌سه‌لاتو ئه‌رده‌لانه‌کان هه‌ر بیهن و بیسه‌و زوانیوی زینده‌ی خوتان و ده‌سه‌لاتی و ئه‌ده‌بیاتی. ده‌سه‌لاتو ئیمپراتوریه‌ته‌که‌نه‌ چنده‌ها زوانی مه‌رزو ده‌سه‌لاتیشانه‌ بیینی، وه‌لی به‌نه‌مه‌نه‌ی ده‌سه‌لاتو ئیمپراتوریه‌تی، شیوه‌و حوکمرانی و ده‌سه‌لاتی فاریایش ئاما مله‌ره، زوانو ده‌سه‌لاتیچ فاریان، جه‌ فره‌ زوانیوه‌ په‌ی یه‌کروانی، وه‌لاتو ئاریانی ته‌نیا زوانو عه‌ربیش چه‌نه‌ بیهن، دمه‌ته‌ر راشان دینه‌ زوانو فارسیچ بونه‌ به‌ زوانو فره‌می وه‌لاتی، ئینه‌ ئازنیه‌ تابه‌ بی و زه‌مانیوه‌نه‌ په‌ی زوانو فارسی هور که‌وت وئش گیت و تاییسه‌یچ هه‌ر زوانو ده‌سه‌لاتین جه‌ ئاریانه‌نه‌، وه‌لیم زوانو گورانی په‌راویز که‌وت.

چی دمایچه‌و که‌ زیاته‌ر نیه‌ن جه‌ سه‌دو په‌نجا سالی زوانو کوردی سه‌رش هوردا، په‌ی سازنای ئی زوانیه‌، میله‌تو کوردی هه‌ول و خه‌بات و قوربانی فره‌ش دان و مه‌دویچ، گورانه‌کیچ یاردیشان دان، وه‌لیم سه‌یر ئانه‌نه‌ په‌ی دروسنای ئی زوانیه‌ هه‌رچی یاوان گرا له‌ ماششان که‌رده‌ن، به‌بی ئانه‌ی جه‌ روه‌ی زانستیوه‌ جویای و وشکنایش په‌ی بکه‌ران، هه‌رچی زوانی کونی ئاریانی هه‌نی ماشتییشه‌و به‌ردینیش چیرو چه‌تره‌و زوانو کوردی، بی ئانه‌ی خوتایو ئی زوانان هاگاشان چه‌نه‌ بونه‌ یام په‌رسه‌شان په‌نه‌ بکه‌رونه‌.

زه‌مان و زه‌مینیوی زه‌پین په‌ی زوانو فارسی هور که‌وت که‌ وئش چه‌سپنو، وه‌لیم په‌ی زوانو گورانی هیچ نه‌بی و سه‌ر که‌وت کریا. په‌ی زوانو کوردیچ زه‌مانه‌که‌ دما که‌وت، زه‌مان و زه‌مینه‌ش نه‌بی، وه‌رو ئانه‌ی تا ئیسه‌یچ هه‌ر بازنیوه‌ بۆشه‌نه‌ مه‌خلیوووه‌ و نه‌یاوان به‌ وه‌رپیکو وئش که‌ زوانی کوردی

ستانداردن، مهره جیوش به گرا له ماشو زوانانو گورانی و له کی و لوپری زوانش پهی وهش مه بونه! ئینه هه که لاقوریوه نازانسته نه پهو که ی هه تا مه نه ن سهرنمه گیرونه.

ئه چی گرا له ماشنه فره تهرین هه ولئیش پهی ئه وه تاوانیو زوانو گورانین، چون خوتایو تاریخی و فره نه گپوهی دوله مه ندیه ن، یانی ئیسه مهردی گوران زوان فریشان به زوانو ویشان قسی نمه که ران (بیجگه م هه ورامانی)، ئینه یچ به مه لامه تو (کوردا یه تی و ئیمه هه مومان کوردین و فره قمان نیه)، پهی دروسنای زوانو کوردی ئی گرده هه نگامه هه لی و چهوتی و چهوئری نربینی، سهرنجه مه دهی که نه زو کینی، چون سهر و بنه رته تو زانستی نیه نی، سهر و بنه رته تو سیاسه تی وه شی کریینی. زوان هه رمانیوه زانسته نه، مه شو زانسته یانه و ئاقلانه بنه رته تش بیری، وه لیم کوردی که ردینه به هه رمانیوه سیاسیه، پیسه و گردو هه رمانه کانی تهریش، به ره مو گردو هه رمانه کانچش پیسه و هه ساره و رۆی ئاسمانوه دیاره ن.

منی گوران زوان (هه ورامی زوان) هه رچنده و به رده نه دارا و ئه ده بیاتی و نویسته ی و ده سه لاتی بیه ن وه لیم تازه کینه ئازه م پهی هورنه که وته ن که ده له تیوه م ببونه و زوانه که م زوانو ده سه لاتی و زانستی ببونه، هه ریاسه پهی کوردیچ و به رده نه ئینه ش پهی هورنه که وته ن، داخه ی گرانه م ئه چی سی سالی و به رده نه ئاژیوه خاسش پهی هور که وت، وه لیم نه زانانش که لکش چه نه بگیرو. مه سه لیوه هه ورامیه هه نه مه واچو (پاره دیرش په نه بیه ن، ئاساوه نه په له شه ن). پیسه ش سهر ئامان، تو جه و به رو تاریخینه دیرت په نه بیه ن، ئیسه په له یچته ن و هارده کیت گرد سوچنی و نانشان چه نه نه یون.

زوانو گورانی جه ده سه به ندیه کانو سه رچه مه کوردیه کانه نه (یام وینگاو کوردی پهی زوانو گوران- هه ورامی)

یوه م سه رچه مه ی کوردی که باسو زوانو گورانیش که رده ن شه ره فخانیه به دلیسی بیه ن کتیبو شه ره فنامه یه که سالی ۱۰۰۵ کوچینه نویسیانواته نش: هوزه سه ره کیه کی کوردی شیوه و دوای و قسیکه رده ی و داب و نه ریتشان جیاوزه ن، مه کریانی به چوار به شیوه: یوه م: کرمانج، دووه م: لوپ، یه ره م: که له وپ، چواره م: گوران. (به دلیسی، ۱۳۹۳: ۳۱) چاوه خته وه ن ئی ده سه به ندیه، پیدیمه مه دریو و په ویدیمه مه یوه هه ریسه نه وئیش، یانی هیچ زوان ئه شناسیوه کوردی نه لان دلیو ورده کاری رازوانی و په ساکانو رازوانی شی بکه رووه تا به جوانی جیاوازی دایلیکت و له هجه ی و زوانی بشناسان به نیشته گای و مهردی، یانی به شیوه ی زانستی و واقعی وشکنای و جویای نه کریان سهرشان، هه لپه و په له که رده ی و دروسکه رده یو نه ته وه ی و زوانی ستانداردی چه مپوشی و چه مقوجنایشان که رده ن جه جیاوازیه کان که هه رگیز زانست قبولئیشان نمه که رونی.

هه‌ولئێ مژه‌یمئێ په‌یلوای برئێ جه‌ زوانئه‌شناسان بوزمئێ رووه‌ که‌ سه‌رو زوانو گۆرانی نویسته‌نشان. جه‌ کتیبو (زمانی نه‌ته‌وايه‌تی کوردی) که‌ دکتور کامیل هه‌سن البصیری نویسته‌ن ساله‌و ۱۹۸۴ په‌یلوایو دکتور جه‌مال نه‌به‌زی مه‌نویسو و مه‌وزوش وه‌رو باس و وشکنای، دکتور جه‌مال نه‌به‌ز جه‌ وشکناکه‌بیشه‌ سه‌رو زوانی یوگیره‌ته‌ی کوردی که‌رده‌نش و نامه‌و دکتراکه‌یش ئینه‌ن، جه‌ ئه‌لمانیا ساله‌و ۱۹۷۶ عیسانی ئاورده‌نش (حسن البصیر، ۱۶:۱۹۸۴)، زوانی کوردی ده‌سه‌ به‌ندی مه‌که‌رون به‌ دوئێ له‌قی بنه‌ره‌تیئێ و دوئێ په‌لئێ لاته‌موی:

یوه‌م: له‌قی بنه‌ره‌تیئێ:

۱. کرمانجی سه‌رین، له‌هجه‌کیو (بوتانی، جزیره‌یی، هه‌کاری، بادینانی و ئاشیته‌ی و بایه‌زیدی).

۲. کرمانجی دلپراسه‌، له‌هجه‌کیو (سلیمانی، سنه‌، که‌رکوک، گه‌رمیان، هه‌ولپه‌ر، سورانی و موکری و شارباژێری و پژه‌ری) مه‌گیرونه‌.

دووهم: په‌لو لاته‌موی:

۱. کرمانجی وارین: له‌هجه‌کیو (فه‌یلی، کرمانشانی، له‌کی، که‌له‌ه‌وری، خانه‌قینی).

۲. له‌هجه‌کیو گۆرانی (هه‌ورامی، زه‌نگنه‌، کاکه‌بییه‌کیو که‌رکوک) هه‌لبه‌ت واته‌نش ئا له‌هجه‌ی که‌ خه‌لکو هه‌ورامانی و ناوچه‌و زه‌نگنه‌ی و ناوچه‌و داوقوی قسئیش په‌نه‌ مه‌کرانی.

۳. کومه‌له‌و گۆرانی- زازایی: ناوچه‌کیو بینگول و ده‌رسیمی و خه‌ره‌پوتی و ئورفه‌ی جه‌ وه‌لاتو تورکیه‌ینه‌ قسئیش په‌نه‌ مه‌که‌رانی. وه‌لیم ئی ده‌سه‌به‌ندیه‌ جه‌لاو کورده‌کانوه‌ لوقه‌تیش وه‌نه‌ گیریی و به‌ خاسشا نه‌زانان به‌تایبه‌ سه‌رو ده‌سه‌به‌ندی لاته‌موی که‌ به‌ گرنگ و کرئیلیش نه‌نیانه‌. ئه‌گه‌ر سه‌رنجه‌ بده‌یمئێ فه‌ینه‌و سه‌رچه‌مه‌ کورديه‌کان ده‌ورو ته‌وه‌رینه‌ مه‌سورپانه‌و که‌ زوانو گۆرانی- هه‌ورامی به‌ دایلیکتیوه‌ زوانو کوردی منیاره‌، وه‌لیم ئه‌مین زه‌کی به‌گ واته‌نش زوانیوی جیان جه‌ کوردی دماته‌ر منویسمئیش، ئیسه‌یچ چنډ سه‌رچه‌میو مارمیوه‌و په‌یلوایو گردو زوان ئه‌شناسه‌ کورده‌کان مه‌وزمئێ رووه‌. په‌ی ئینه‌ی که‌لک جه‌ کتیبو(زار و زمان) و دکتور نه‌ریمان خو‌شناوی و چنډ سه‌رچه‌میوه‌ ته‌ری هورمه‌گیرمئێ.

- محمه‌د مه‌ردوخ جه‌ کتیبو(میژووی کوردو کوردستان) واته‌نش دایلیکته‌کیو زوانی کوردی (کرمانج، گوران، لوپ، که‌لوپ). هه‌ر قسه‌کیو شه‌ره‌فنامه‌یش واوه‌ی که‌ردینیوه‌ (خوشناو، ۲۰۱۶:۶۹).

- محمه‌د ئه‌مین زه‌کی جه‌ کتیبو خولاسه‌یه‌ک له‌میژووی کوردو کوردستان، پیسه‌ش نویسته‌ن (کرمانجی رۆژه‌ه‌لات، کرمانجی رۆژئاوا، کرمانجی باشوری رۆژئاوا) باسو دایلیکتو گۆرانی نمه‌که‌رون، چون به‌ زوانیوه‌ جیاش منیوره‌ (زه‌کی به‌یگ،

- ۲۰۰۶:۲۳۰) ئەچی کتیبه مهواچو زوانو هه ورامی رهنگه تاجیک ببونه که بهینیک له ئیرانی مهر که زیدا و وه ک قهومیکی مهاجری ئیرانی (منیچ مهواچو/نویسا/ فره راسش فەرماوان چون زوانو گورانی پیسه ن زبانه‌های مرکزی ئیرانی.
- شیخ مه‌حمه‌دی خال جه فره‌هنگو خالینه پیسه ده‌سبه‌ندیش کرده‌ن: (زازا).
(کرمانجی ده‌سه‌چه‌پ "بوتانی، بادینی، هه‌کاری، بایه‌زیدی، شه‌مدینانی").
کرمانجی ده‌سه‌پاس (سورانی، بابانی، موکریانی، که‌له‌و‌ری، گوران). (لورپی به‌ختیاری، له‌کی، فه‌یلی).
 - ته‌وفیق وه‌ه‌بی واته‌نش (کرمانجی: کرمانجی سه‌رین " بوتانی، ئاشتیانی، هه‌کاری، بادینانی، بایه‌زیدی"). (کرمانجی وارین " موکری، مه‌هابادی، سورانی، سلیمانی، سنه‌یی"). (لورپی: به‌ختیاری له‌کی، فه‌یلی، که‌له‌و‌ری، مامه‌سه‌نی). (گوران: باجه‌لان، کاکه‌یی، زه‌نگنه، هه‌ورامی). (دایلیکتوزازای). (خوشناو، ۲۰۱۶:۷۰).
 - فواد حمه‌خورشید جه کتیبو " اللغه الكردیه، التوزیع الجغرافی للهجتها) نویسته‌نش (کرمانجی باکور: بایه‌زیدی، بادینانی، هه‌کاری، بوتانی، شه‌مدینانی، دایلیکتی رۆژئاوا). (کرمانجی ناوه‌راست: موکری، سورانی، ئه‌رده‌لانی، سلیمانی، گه‌رمیانی).
(کرمانجی باشور: لورپی ره‌سه‌ن، به‌ختیاری، مامه‌سه‌نی، کو‌ه‌کلۆ، له‌ک، که‌له‌و‌ر).
(گوران: گورانی ره‌سه‌ن، هه‌ورامانی، باجه‌لانی، زازا). هه‌رپاسه جه کتیبه‌که‌و د. نه‌ریمان خو‌شناو‌یچه‌نه هه‌مان چیو نویسیان. (حمه‌خورشید، ۱۹۸۳:۲۵)
 - (کیبو میژووی هه‌ورامان، دکتور حمه‌مین هه‌ورامانی پیسه‌ش نویسته‌ن ده‌راره‌و پروانه‌که‌و دکتور که‌مال فوادی که سه‌رو ماریفه‌تو پیرشالیاری و شیوه‌ زوانو ناوچه‌و هه‌ورامانیوه ئاوردنه‌نش، واته‌نش دکتور که‌مال په‌یلوایو ئوسکارمانیش واخوا که‌رده‌نوه) (هه‌ورامانی، ۲۰۱۶:۲۵) هه‌لبه‌ت گرما مزانمی هه‌که ئوسکارمان واته‌نش زوانو گورانی زوانیوه جیان جه زوانی کوردی، هه‌رپاسه مینورسکیچ پاسه‌ش واته‌ن که زوانو گورانی زوانیوه جیان جه زوانی کوردی. هه‌ر ئەچی سه‌رچه‌مه‌نه دکتور هه‌ورامانی گلکه‌ش کیشتیینه په‌ی په‌یلوایو مینورسکی که واته‌نش زوانو گورانی جیان جه‌زوانو کوردی، هه‌رپاسه ئوسکارمان و مه‌که‌نزیچ هه‌مان چپوشا واته‌ن. دما جار قسیو ئه‌مین زه‌کی به‌گیش نویسته‌ینه که واته‌نش هه‌ورامی و گوران زوانیوه جیان. هه‌رپاسه په‌یلوایو وچیش ماچونه هه‌که (هه‌رده‌م دژو وینگا و مینورسکی و ئوسکارمانی و مه‌که‌نزی بیهن) (هه‌ورامانی، ۲۰۱۶:۲۵).

- په‌ی پالپه‌شی قسه‌کانو که‌مال فوادی که‌واته‌نش گوران- هه‌ورامی زوانیوه‌ جیان و کوردی نیه‌ن، دلپو کتیبو(هه‌ورامان باشتر بناسن) محمه‌د ره‌شید ئه‌مینێ قسه‌کانو که‌مال فوادی‌ش ئاورده‌نو که‌واته‌نش(تیره‌ی هه‌ورامی / گوران یام زازایی کوردی نیه‌نی، یاگیوه‌ تهرۆ ئاومینی په‌ی کوردسانی، ئتر تیکه‌لو کوردی بیینی و وه‌ره‌ وه‌ره‌ی بیینی به‌ به‌شیوه‌ جه‌ کوردی)(ئه‌مینێ، ۲۰۱۰: ۴۴)
- هه‌ر جه‌ کتیبو میژووێ هه‌ورامانینه‌ دکتۆ هه‌ورامانی واته‌نش((بری ده‌نگی زوانی ئاقیستاینه‌ نیه‌نی و فارسی کۆنه‌نه‌ هه‌نی، پیسه‌و (ل، ل) که‌ فارسی کۆنه‌نه‌ بیینی و ئاقیستاینه‌ نه‌بیینی. واته‌نش ئینه‌ دوێ زوانی جیاکارینی. منیچ ماچو ئه‌ی خو زوانی هه‌ورامی چورا ده‌نگی جیاوازی‌ش چه‌نه‌نی هه‌که‌ زوانی کوردینه‌ نیه‌نی و هیچ کوردیوه‌ نمه‌تاوو بدرکتۆشان، چی نه‌واته‌نش زوانو هه‌ورامی جیان جه‌ زوانو کوردی؟ درێژه‌و قسه‌کانشه‌ واته‌نش زوانی ئاویستایی ده‌نگو"نویسه‌و"(ر) بیه‌ن پیسه‌و زوانو هه‌ولپیری چه‌په‌وانه‌و سلیمانی که‌ ماچا(مار: مال، دوکه‌ر: دوکه‌ل، دل: در). ئه‌گه‌ر سه‌رنجه‌ ده‌یمی زوانی هه‌ورامینه‌ هه‌لای ئی (ر) شۆنه‌ماش مه‌نینه‌ بری واتانه‌، پیسه‌: واله‌زا: وارزا، وه‌ل: وه‌ر، وه‌لینان: وه‌رینان، هه‌رال، گوراله‌، مه‌له‌هم: مه‌ره‌م(هه‌ورامانی، ۲۰۱۶: ۳۵).
- د. محمه‌د ئه‌مین هه‌ورامانیچ پیسه‌ش نویسته‌ن(کرمانجی سه‌روو: هه‌کاری، بو‌تانی، دیاربه‌کری، بادینانی، ماردینی...)(کرمانجی ناوه‌راست: سو‌رانی، موکریانی، سلیمانی، که‌رکوی). (کرمانجی خواروو: هه‌ورامان، لو‌ری، باجه‌لانی، زازای) (هه‌ورامانی، ۲۰۱۶: ۳۴). دکتۆ نه‌ریمان جه‌ دماقسه‌شه‌ واته‌نش(خوشناو، ۲۰۱۶: ۷۵)، پاسه‌ به‌رکه‌وته‌ن که‌ ئی ده‌سه‌به‌ندیی سه‌رو به‌ره‌تی زانستی نه‌نرییتره‌، وشکنه‌ره‌کی زیاته‌ر جه‌ نامیوه‌شان په‌ی دایلیکته‌کان نیانه‌، به‌ ته‌مامی سنورو دایلیکته‌کانشان دیاری نه‌که‌ردن، هه‌رپاسه‌ ده‌سه‌به‌ندیه‌که‌و فواد حمه‌ خورشیدی و ته‌وفیق وه‌هبیش به‌دلن و واته‌نش متاومی په‌شتیش په‌نه‌ به‌سمی. منیچ ئینانی چا باوه‌ر نه‌ که‌ هیچکام وشکنایشان نه‌که‌ردن په‌ی رازوانی هه‌ورامی و گورانی هه‌ر خه‌مو نامینه‌ بیینی خه‌مو کوردیشان لاه‌ کرلی بیه‌ن چه‌نی جه‌مو جو‌رش بکه‌ران و نامیوه‌ زله‌و ده‌ره‌ی ویرانه‌ش په‌ی بتاشانه‌. هه‌رچیشان ژنیه‌ن گرا‌له‌ ماششان که‌ردن و نامیسا نیان دایلیکته‌کانو زوانی کوردی.

- ره‌شید یاسمی جه کتیه‌کیشنه "کوردو پیوستیه کی نه‌ژادی و تاریخی" واتهنش وشکنه‌ری سده‌و ویسه‌می یاوینی نه‌جامی که، زوانو گوران- زازی، غه‌یره کوردینی (مهردوخی، ۲۰۰۷: ۴۹)
 - د. عه‌بدولاً مه‌ردوخ، که دکتر او تاریخیش هه‌ن، به‌همان شیوه واتهنش گوران- زاز جیان جه کوردی، جه گوفارو گزینگی ژماره نو‌ ساله‌و ۱۹۹۵ و تارینه بساش کهرده‌ن. (مهردوخی، ۲۰۰۷: ۴۸).
 - بابا شیخ حسینی واتهنش زوانو (گوران- هه‌ورامی)، زازایی و تاتی و له‌کی بنه‌رته‌ن و کونه‌ن له‌ه‌جی بیینی جه زوانی ئاویتایی. (حسینی، ۱۳۸۳: ۵۵)
- ئیسه ئیتر زاناما گردو زوانه‌شناسه کانو کوردی واتهنشا گوران دایلیکتیوه زوانی کوردین، بیجگه‌م محمه‌د ئه‌مین زه‌کی به‌گی و دکتر که مال فوادی و بابا شیخ حوسه‌ینی وره‌شید یاسمی و دکتر عه‌بدولاً مه‌ردوخی، که واتهنشان گوران- هه‌ورامی زوانیوه ویسه‌ره‌ن.

ده‌سه‌به‌ندی زوانو گورانی لاو زوانه‌شناسه لایذه‌کانوه (یام وینگاو زوانه‌شناسه لایذه‌کان په‌ی زوانو گورانی- هه‌ورامی)

فره‌ینه و زوانه‌شناسه لایذه‌کان و وهر کهوت نه‌شناسه کان زوانو گوران- هه‌ورامیشان به‌ زوانیوه جیا جه کوردی نیانره، جه وشکنایوه‌نه دکتر مه‌هدی سه‌جادی په‌ی کونفرانسو هه‌ورامان نه‌شناسی باسش کهرده‌ن (کونفرانسو هه‌ورامان نه‌شناسی، ۲۰۱۷: ۸۶)، دلئو شانزه زوانه‌شناسی و وهر کهوت نه‌شناسینه، سینزه‌شان واتهنشان زوانی گوران- هه‌ورامی زوانیوه جیان جه زوانو کوردی، ته‌نیا په‌ری وهر کهوت نه‌شناسی واتهنشان زوانی هه‌ورامی به‌شیوه‌ن جه زوانی کوردی، یانی (ته‌بییی و پوخزادی و تابانی) که هه‌لبت ئینی زوان نه‌شناسی نیه‌نی، وه‌لیم ته‌بییی ئامازه مه‌که‌رو که پازوانی هه‌ورامی جیاوازه‌ن. بفرماویدی با به‌دریژی نام و نیشانو وشکناکه‌ی بنویسمی: وینگاو تاقمیوه جه زوانه‌شناسان:

۱. پوخزادی: واتهن گوران- هه‌ورامی له‌قی چواره‌مو زوانی کوردین (کرمانجی سه‌رین، کرمانجی وارین، "سورانی"، کرمانجی- لورپی، گورانی- زازایی).
۲. ته‌بییی: تا رادیوه هه‌ر ئاوینگاشه هه‌ن که پوخزادی واتهن، زوانو کوردی چوار له‌قین (کرمانجی سه‌رین، کرمانجی وارین، کرمانجی، گورانی- زازایی، شونه‌و ئانه‌یره واتهنش بیجگه‌م هه‌ورامی که پازوانش جیان جه فارسی، ئه‌وی ته‌ری جیاووزی چانه‌شان نیه‌ن چه‌نو فارسی.

۳. تابانی: منویسو زوانی کوردی پیسه و گردو زوانه‌کانی تهری دایلیکتی جیاوازیش هه‌نی (کورمانجی، گۆرانی و هه‌ورامانی، لۆری و که‌له‌پوری یام کرمانجانی).
۴. محمده ئەمین زه‌کی به‌گ، واتهنش هه‌ورامی جه فارسی کۆنه‌یۆ ئاومان و مه‌نه‌ی جیاو ئاڤین، هه‌ورامیه‌کی خاس زوانو ویشا پارێزنان، کوردی نهم‌یاوانیشانی. چه‌نی وینگاو باباشیخ حوسه‌ینی یۆ مه‌گیرانوه.
۵. ئۆرانسکی^۱ واتهنش، زوانو تاقمیو جه کورده‌کان، پیسه و هه‌ورامی، ئنده جیاوازیش هه‌ن که په‌یجۆرکاره‌کی و زوانه‌شناسه‌کی به زوانیوه جیاش مزانانه، ئۆرانسکی زوانو هه‌ورامی به به‌شیوه جه زوانو کوردی نهم‌زانۆ.
۶. مه‌که‌زێ^۲ جه کتیبه‌که‌شنه که سه‌رو دایلیکته کوردیه‌کانش که‌رده‌ن، به دوی ده‌سی ده‌سه‌به‌ندیشا مکه‌رونی، باسو گۆران- هه‌ورامی نهم‌کرون، به‌جیاواز کتیبیوه‌ش سه‌رو دایلیکتو هه‌ورامی نیانزه، ساله‌و ۱۹۶۵، کتیبه‌که‌نه باسو ویشه‌ری و جیاوازی زوانو هه‌ورامی مه‌که‌رونه چه‌نی زوانو کوردی، هه‌مان قسیش واوه‌ی که‌ردینه‌وه دلپو کتیبو (مه‌که‌زێ و کورد) که ئه‌نوه‌رسولتانی هۆرگیلنان په‌ی کوردی، واتهنش زوانی زازایی و هه‌ورامانی و به‌گردینی زوانی گۆران زوانیوه ئیرانی ویشه‌ره‌ن (مه‌که‌زێ، ۲۰۱۸: ۹).
۷. ئاساتوریان: هه‌ورامی به‌زوان مزانۆ، واتهنش ئی زوانه یۆن جه زوانه کۆنه‌کانو ئیرانی (ئاریانی).
۸. مینۆرسکی: هه‌ورامی تا ماویوه فره ته‌نیا زوانو ئه‌ده‌بو کورده‌سانی بیه‌ن، هیشتای زوانو موقه‌ده‌سو یارسانین. جه کتیبو (مینۆرسکی، ۲۰۱۸: ۲۴) یه‌نه به‌ئاشکرا باسو زوانه ئیرانیه‌کان مه‌که‌رونه زوانی لۆری و زوانی کوردی و زوانی گۆران به جیا باسشان مه‌که‌رونی، هه‌ریوشان به زوانیوی ویشه‌ر مه‌نیوره. شونیه‌ره واتهنش زوانو گۆرانی (گۆرانی ئه‌سلی، هه‌ورامی، باجه‌لانی، زازا) و بری جه زوانه مه‌رکه‌زیه‌کانو ئیرانی (فلات مرکزی) په‌یوه‌ندی نزیکشان هه‌ن چه‌نی گۆرانی مه‌شو به‌راوردیوه بکریانی. دما ته‌ریچ واتهنش ئوسکارمان ساله‌و ۱۹۰۶ میلادی باورش پاسنه بیه‌ن که زوانو گۆرانی ئه‌وامه‌نه‌و زوانی کونی مادی بیه‌ن.
۹. لیزنبریگ^۳: هه‌ورامی فره و چیوانش مشان ئه‌و ئاویستای و فارسی کۆنه‌ی، ئاڤ جه وینگاو زوانه‌شناسیوه زوانی هه‌ورامی به کوردی نهم‌زانۆ.

1- Oranski
2- Mackenzie
3 - Leezenberg

۱۰. موعین: واتهنش تا قمیوه چا زوانانه که به کوردیشان مزانان، کوردی نیه، چون جیاوازی فرهشان چهنی کوردی ههن، که نمه کریو به کوردیشا بزانی، پیسه و ههورامی.
۱۱. ئیشمیت^۱ واتهنش چه پهوانه و ئانه یوه که ههورامیه کی و کورده کی پیوه ره وه لاتیوه نه پالو یوینه مهژیوانی، وه لییم نمه کریو زوانو ههورامی به زوانو کوردی بنیه ییمیره، چون فاریایی کوردیش نامینی مله ره وه بیینییش.
۱۲. ده بیر مقه ده م به ئاشکرا ههورامی به زوانیوه جیا جه زوانو کوردی مزانونه، جه کتیبه که شنه باسو گردو زوانه ئیرانیه کان مه که رونه، نه ک ههر ههورامی گیره فره و زوانه گولانه کانو ئیرانی به زوان منیره چون به وردی باسو گردی مه که رونه و جیاووزی و ورده کاریه رازوانیه کان مه ووزو پرووه که میانو زوانه کانه ههنی چهنی زوانی فارسی، که زوانی بالاده سن، وه لییم تا ئیسه هیچ زوان ئه شناسیوه کوردی نه تاوانش ئی جوهره ههرمانی بکه رون، ورده کاری و جیاوازیه رازوانیه کان بوزو جبهه میانو زوانو گوران- ههورامی و زوانو کوردی "سورانی و بادینانینه". (دبیرمقدم، ۱۳۹۳: ۷۹۴)
۱۳. فره وه شی: واتهنش ههورامی جه وینگاو زوان ئه شناسیوه جیان جه کوردی، وه لییم جه وینگاو نه ژادیوه ههورامی به کورد مزانو.
۱۴. ویندفو^۲ ر واتهنش ههرچنڈ زوانی ههورامی و چنڈ زوانیوه تهری به کوردی مژماربانی، وه لییم کوردی نیه.
۱۵. بینیدیکتسن^۳ واتهنش کورده کی جه زوانی ههورامی حالیشان نمه بو، پاسه بو ههورامی زوانیوه جیان.
۱۶. ئوسکارمان^۴ یوه مین زوان ئه شناس بیهن که واتهنش زوانو گوران- ههورامی کوردی نیهن. ههر پاسه ساله و ۱۹۰۶ باورش پاسنه بیهن که زوانو گورانی ئه وامه نه و زوانی مادی کونی بیهن (مینورسکی، ۲۰۱۸: ۱۴۵).
۱۷. گرنوت ل، ویندفور، ان اربور، جه واتاریوه نه سه رو زوانه تازه کانو وه پرپو ئیرانی واتهنشان (زوانی دیملی / زازا، زوانی گوران که ناوچه و ههورامانی، زاگروسه نه، ئه ترافو قه سرو شیرینی جه ئیران، له هجه و باجه لانی جه وه رزیاو موسلی جه ئیراق) زازا و گوران فره ئه یوی نزیکنی، وه لییم ئی زوانه ههرچنڈ جوگرافیهن کهوتهن دلئو زوانو کوردی، ئیمه به کوردش نمه نیه ییمیره. (ئه شمس، ۱۳۸۲: ۴۸۵).

۱۸. خاتوو جوپس بلو جه هه‌مان سه‌رچه‌مه‌نه واتهنش سه‌ربارو هه‌ماسای زوانو گۆران- زازای چه‌نی کوردی، هه‌ستکه‌رده‌ی مه‌ردمه‌که‌یش که جه گه‌لو کوردینی، وه‌لیم ئی دوه‌ زوانه‌(گۆران، زازا) به‌ زوانی کوردی ئەژمار نمه‌کریان، چون ئا فاریابه‌ که ملو زوانی کوردیره‌ئومان، گۆران زازا نه‌فاریان و ویش پاریزان. (ئه‌شمس، ۱۳۸۲: ۵۵۵).

وینگا و زوان ئه‌شناسه‌ هه‌ورامیه‌ کان چه‌نی خه‌لکو هه‌ورامانی

وینگا و دکتەر مه‌هدی سه‌جادی که دکتراو زوانه‌شناسیش هه‌ن، هه‌مان وشکناینه‌و جه‌ گردو واتاره‌کانشنه‌ هه‌ورامی به‌زوانیوه‌ وئسه‌ر منیوره‌ و له‌قیوه‌ نیه‌ن جه‌ زوانی کوردی. پئسه‌ن وینگا و ئی سئینه‌ که‌سیه‌، هه‌ر پاسه‌ ئاشکراش مه‌که‌رون ئە‌گه‌ر کوردیوه‌ که‌ تیکه‌لو هه‌ورامی نه‌بیه‌بو په‌ی یوه‌م جاری یاوا به‌یوترینی و قسئ بکه‌ران پیوه‌ره‌ ئە‌کید نمه‌یاوانئ ئە‌و هه‌ورامی، سه‌رو ئی بنه‌ره‌تیه‌ واتهنش هه‌ورامی زوانیوه‌ جیان جه‌ زوانی کوردی. جه‌دریژه‌و باسه‌که‌یشنه‌ وینگا و "باتنی" باسه‌که‌رو که‌ واتهنش په‌ی جیاکه‌رده‌یه‌و زوانی یام دایلیکتی بیجگه‌م جیاکه‌روه‌ه‌ زوانیه‌ کان جیاکه‌روه‌ی سیاسیچ هه‌ن که‌ وینگا و قسئکه‌ره‌کانه‌ن، که‌ ئایا به‌دوئ زوانئ قسئ مه‌که‌ران، یام به‌ دوئ دایلیکتی، ئە‌گه‌ر به‌پاو ئینه‌یه‌ بلمئ وه‌رۆ هه‌ر جه‌ ویرده‌ی وه‌رینۆ تا ئیسه‌یچ که‌ چه‌نی کوردی پیوه‌ره‌ مه‌ژیومئ ئە‌گه‌ر یاگینه‌ په‌رسه‌که‌ری مه‌واچی (هه‌ورامینی یام کوردنی) هه‌ورامین یام کورده‌ن، فره‌ باوشا په‌رسی په‌ی واتیه‌، ئینه‌ هه‌ورامیه‌نه‌ یام کوردیه‌نه‌، یام په‌رسی په‌ی ده‌گاکیش و بنه‌یانه‌که‌یش مه‌واچی هه‌ورامینی یام کوردنی، ئینه‌ پالپه‌شتیه‌ بی ئیلاو ئە‌ولان په‌ی سه‌لمنای زوانو هه‌ورامی که‌ جیان جه‌ زوانو کوردی.

من "نویسار" ویم و گردو هه‌ورامیه‌ کان دپه‌نشان و ئە‌ژنه‌ویه‌نشان و مژنه‌وانه‌ش و موینه‌نه‌ش تا ئیسه‌یچ، یاگینه‌ به‌هه‌ورامی قسئ بکه‌ری هه‌که‌ چنډ کوردیوش چه‌نه‌ بانئ، یه‌کسه‌ر هاوارشان هورمه‌ئیزو مه‌واچانئ بکه‌ردیشه‌و به‌ کوردیه‌که‌و وئما ئیمه‌ هه‌ورامی نمه‌یاومینه‌، ئینه‌یچ به‌لگیوه‌ فره‌ دیارو ئاسانه‌ن په‌ی سه‌لمنای که‌ زوانو هه‌ورامی به‌شیوه‌ نیه‌ن جه‌ زوانو کوردی.

چه‌نی ئانه‌یچ تا ئیسه‌ دلئو زوانه‌شناسه‌ کورده‌کانه‌نه‌ وشکنای زانستی نه‌کریان سه‌رو رازوانو هه‌ورامی که‌ به‌ جوانی ورده‌کاریه‌کان سه‌رو به‌شه‌دوایه‌کان بوزونه‌ رووه‌، هه‌ر نامه‌کیش مه‌نیاو مه‌لان راو وئشاره‌، هه‌لبه‌ت ئینه‌ کاریوه‌ زانستی نیه‌ن، مه‌شیا به‌ جوانی شیکه‌رده‌یشان په‌ی که‌رده‌بیئ و به‌ زانستی سه‌لمنیشان که‌ چنډه‌ جیاوازی هه‌ن میانو له‌هجه‌کان و دایلیکته‌کان و زوانی کوردینه‌ و زوانو گۆرانینه‌، گرد نویسه‌ره‌کیچ تائیه‌ سه‌ره‌ کۆمناره‌ و هیچ وئشان نمه‌مانان په‌ی وشکنای زانستی، گرد مه‌گنان شۆنه‌و ئا ده‌سه‌به‌ندیان که‌ چوارسه‌د سالی چه‌یه‌وه‌لی نویسنئ، یام دماته‌ر.

کوردی کئی گلهی و بناشت مه کهران هم لوقهت مه گیران ئه و گیلپاره لایذه کان که ئاومینی کوردی سان وشکنایشان کهردن سهر و زوانی کوردی و دایلیکته کانش، مه و اچان ئینه پهی مه رانی کهسی و سیاسی وه لاته که پیشان پاسه شان نویستهن، هه رچنده برپوه شان به تیکه ل و پیکه ل نامی و جوگرافیا و دایلیکته کانشان باسکه ردهن، پیسه باسیل نیکتی (حه خورشید، ۱۹۸۳: ۱۹) (که پیسه ده سه به ندیش که ردهن پهی دایلیکته کانو زوانی کوردی: " لوری " که له پوری جه کرمانان و هه ورامان " سورانی جه سلیمانی و رواندز و سنو و ساوج بلاخ " گورانی جه عه قره و ئامیدی و دیار به کر و بتلیسو بایه زید " که ئینه یاگی سهرنجین، رهنگای جه سهرده می زوونه زوانو گورانی ئه چاگه چنه بیبه، وه لیم ئیمه به لگه ی یه کلا کهرمان نیهن. وه لیم بری تهریشا بی عیب باسه که شان وستهن پروه. منیچ مه و اچون، چا سهرده منه سهرزه مینه که و ئیمه نه کهسی وانهر و زانای چامنه ش چه نه نه بیهن که بتاوو ئی جو ره هه رمانان بکه رو یام هه ر مانا و ئی جو ره کاراشان نه زانان، به کر ئیشان نه زانان که وشکنای بکه رانی سهر و زوانی و ورده کاریه کانو زوانی و پارزوانی، ته نیا خه مشان شیعر نویسته ی بیهن، یام چام سهرده منه ته نیا شیعر نویسته ی باوبیهن. جا مه شو چی گله یی بکه رمی وه نه شان، که سیوه پیسه و مه که نزی ویش ئامان ناوچه که سهر و زوانی کوردی وشکنایش که ردهن، دما تهریچ به جیا سهر و زوانی هه ورامی، فره به جوانی باسو زوانی هه ورامیش که ردهن، جه بار و پارزوانیوه، له یه کشدانوه که فره جیا وازهن جه کوردی په وکای واته نش ئینه زوانیوه جیان جه کوردی، یام مینورسکی، یام میجر سو ن و ئه دموندز، ئینی چه نی هه رمانه تایبه کئی ویشان، هه رمانه و زوانی و ئه تنیکی نه ته وه ی و فره و چیوانی تهریشان که ردینه، ته ماشه و جیا وازیه کانو زوانی و نه ریتی کومه لایته ی و کسمی و تا بیاوو لا و ته لار سازی. پهیشان بهر که وته ن ئه گه ر میله تیوه که لتورش جیا بو جه میله تیوه تهری ئانه شان به بابه تیوه کر ئلی و هه ستیار نیانزه و هه رمانه و ویشا سهر شه وه که ردینه.

فواد حمه خورشید کتیبو (اللغه الكردیه. التوزیع جغرافی للهجاتها) که به زوانی عه ربه ی نویسته نش و ساله و ۱۹۸۳ جه به غدا چاپ بیهن واته نش بری وه که وته شناسی هه نی که زوانو گورانی به زوانی جیا مزانان جه کوردی پیسه مینورسکی و ئه دموندزی میجر سو نی، وه ئی وینگابه به پیلانه و ده وه له تو فارسی و ئیرانی منیوره په ی کینه به ری زوانو کوردی، چه نی ئینا هه ولینه په ی ئانه ی زوانی لوری جه کوردی جیا بکه رووه. (دیارا کورد هه میسه په ی ئی جو ره بابه تا مه و اچانی ده سو لایذه ییش ئینا په شتیوه، چون ویشا هه میسه بی په رسو داوا و لایذه ی هه نگامی نه نیا و مه ره جیوشان گرد که سیچ پاسنه ن- نویسه ر) (حه خورشید، ۱۹۸۳: ۲۱)

فواد حمه خورشید جه کتیبه که شنه واته نش نونگه و جیا وازی فره دایلیکتی ئانه ن که کوردستان سهرزه مینیوه سه خت و کهش و کون ئاموشیه ش که م بیهن، هه ر پاسه نه بیه ی ده سه لاتیوه سیاسی

یوگێرتە جە وێهرده‌نه پە‌ی ئانه‌ی بناوونه‌ زوانیوه‌ یوگێرتە پە‌یدا ببۆنه‌، ئیجا مه‌وات ئه‌گەر سه‌رنجه‌ ده‌یمی سنورو زوانی نه‌ه‌وینمی میانو قسێکه‌رانو هه‌ولپیری و شه‌قلاوه‌ی و پواندزی و حاجی ئومهرانی و خانه‌ی و نه‌غه‌ده‌ی و میانداوی و مه‌هابادینه‌، هه‌ست نه‌که‌ری به‌ جیاووزی زوانی به‌ینو له‌هجه‌و سورانی و موکری و سلیمانیه‌. هه‌رپاسه‌یچ پە‌ی له‌هجه‌کانو دایلیکتو کرمانجی سه‌رینی جیاووزی زوانی نیه‌ن میانو بایه‌زیدی و بۆتانی ئه‌ویشانه‌رینه‌ شو‌نیه‌ره‌ مه‌وات ئی دیار که‌وته‌ میانو سلیمانی و پینجوتینی و مه‌ریوانی و سه‌نه‌ینه‌ سه‌له‌میو، که‌سه‌یوه‌ هه‌ست نه‌که‌رو به‌ جیاووزی زوانی. هه‌رپاسه‌ پە‌ی میانو کرمانجی و ئیلامی و خرم ئاوی و شاریکورد که‌ جیاووزی و سنوری زوانی نه‌ه‌وینینه‌.

(وه‌لیم فواد حمه‌ خورشید پلپیش تسینه‌و باسو زوانو هه‌ورامی نه‌که‌رو و نه‌بارو بو‌اچونه‌ که‌ مه‌ریوان و سه‌نو سلیمانی و هه‌ورمان جیاووزی زوانیشان نیه‌ن، ویش که‌ر و لال که‌رده‌ن پە‌ی زوانو گورانی، ئینه‌ ویش به‌لگێوه‌ حاشا هه‌رنه‌گیره‌ن پە‌ی ئانه‌ی سه‌له‌منو که‌ زوانو گورانی- هه‌ورامی زوانیوه‌ جیان جە زوانه‌ کوردیه‌کانی ته‌ری، جیاووزی زوانی و رازوانی فره‌ هه‌ن به‌ینشانه‌- نویسه‌ر).

(حمه‌ خورشید، ۱۹۸۳: ۲۹)

ئە‌گەر سه‌رنجه‌ ده‌یمی ئی کتیبو فواد حمه‌ خورشیدی گه‌رمه‌و جه‌نگو ئیراق و ئیرانیه‌ نویسیان سا‌له‌و ۱۹۸۳ گله‌یی ئه‌و سیاسه‌تو ئیرانی مه‌که‌رون که‌ سیاسه‌تیوی یه‌ک‌زوانی و یه‌ک میله‌تیش سه‌پنان ملو گردو ئیرانیه‌ به‌تایبه‌ت باسو زوانی لوپی مه‌که‌رو که‌ فشاری فره‌ش ئینا سه‌رو و وه‌نه‌ش نه‌په‌رساوه‌، وه‌لیم ئیسه‌تی ئه‌گەر سه‌رنجه‌و حکومه‌تو هه‌ریمی ده‌یمی ئیچی هه‌مان سیاسه‌ت و په‌رمان ملو زوانی گورانی- هه‌ورامیه‌، گه‌ره‌کشانه‌ن یه‌ک‌زوان و یه‌ک میله‌ت وه‌ش بکه‌رانی، که‌ پێسه‌و ده‌وله‌ته‌کانو ئیرانی و تورکیه‌ی و ئیراقی و سو‌ریه‌ی ئینای هه‌له‌نه‌. چون وه‌لاتیوه‌ فره‌ زوان و فره‌ ئه‌تیکنه‌ مه‌حاله‌ن چی زه‌مانه‌ که‌ زه‌مانو جه‌هانگیرین و زه‌مانو دیموکراتی و مافو به‌شه‌رین، دنیا بیینه‌ پێسه‌و ده‌گایپوه‌ی گولانی، مه‌حاله‌ن و په‌رنای فاشیزمی زوانی ملو زوانانی ته‌ریه‌ یام زوانه‌ که‌مینه‌ کاره‌.

فواد حمه‌ خورشید جە ده‌سه‌به‌ندیه‌ که‌شنه‌ باسو زوانو گورانی مه‌که‌رونه‌، واته‌نش (له‌هجه‌و گورانی دروسیان جە، گورانی بنه‌ره‌تی، هه‌ورامانی، باجه‌لانی، زازا). (حمه‌ خورشید، ۱۹۸۳: ۴۳)

گورانی بنه‌ره‌تی خه‌لکو ناوچه‌و ک‌ندی و زه‌هاوی و جوانرۆی قسپیش په‌نه‌مکه‌رانی، هه‌رپاسه‌ کاکه‌یه‌ کیو داقوقی نزیکو که‌رکوک، و زه‌نگنه‌ کیو نزیکو کفری. منیچ مه‌واچوو به‌للی گورانی بنه‌ره‌تی زه‌نگنه‌ و باجه‌لان و کاکه‌یی (یارسانه‌کی) که‌رکوک و خازری و شه‌به‌کی و جمورئ و شیخانی... هتد به‌ زوانو گورانی قسپمکه‌رانی. یاگیوه‌ ته‌ره‌نه‌ مه‌واچو زوانی گوران زینده‌ نیه‌ن چون ژماره‌و قسپکه‌رانش فره‌ که‌م بیه‌نو و چه‌نی فه‌قیری ئی له‌هجه‌یه‌ جە میراسی ئه‌ده‌بیینه‌ (حمه‌ خورشید، ۱۹۸۳: ۴۴)، دیاره‌ن کاک فواد بی ئاگان ئه‌چا هه‌زار سا‌له‌ زه‌پینه‌و گورانی که‌ دینو یارسانیش په‌نه‌

نویسیان و سەدان شاعیرش ویرشینی پیسه و شیخ مسەفاو تەختە ی و بیساران ی و ئەلماس خانو کەنۆلە ی و سەیدی و مەولەوی ... هتد، کە ورجەدارتەرین وەرەمی ئەدەبیشان بیەن وەلێ ئانەینە کوردی نویستە ی پەیدا ببۆ. هەرپاسە پەرسەش بەویش نە کەردینە چی ئەمارەتو ئەردەلانی زوانو گۆرانیش هۆرچنی پە ی زوانو ئەمارەتە کەیش و زوان دەسەلاتی و دادگای و ئیدارە دەولەتیه کاش ئیجا زوانو ئەدەبیاتیش، هەرپاسە تا مەیاوو لاو میرنشین بابانە کان تا نیمە دەسەلاتیشا زوانو گۆرانی زوانی فەرمیشان بیەن، تائیسە یچ دۆلە مەندتەرین ئەدەبیاتەن. نە پەرسانیچش وەر و چیشی ئی گەردە دەسنویسی بە زوانو گۆرانی- هەرورامی چی دزەشا پەنە کریان پە ی مۆزە کانو ئەلمانیای و ئینگلیزی فەرەنسە ی و ئەوروپای؟ نە پەرسانش چی ئەدەبیاتو کلاسیکو فارسی تیکە لێو زوانو عەرەبیشا نویستەن، یام شاعیرە کورەدە کێ چی بە زوانو گۆرانی نویستەنشان، ویشان فیرو زوانو گۆرانی کەردەن بە خاترەو نویستە ی ئەدەبیاتی، زانانشان کە ئی زوانە فرە کونەن و یانەو ی هەزاران سالی نویستە ی و ئەدەبیاتی حەماسی بیەن جە ئاریان زەمینە، شوئیهەرە فرە پەوانەن چەنی هونەر و شیعرواته ی پەخشانی مە یووە.

دکتۆر نەریمان خوشناو جە کتیبوزمانەوانی کارە کینە بەرگی یه کهم باسو دایلیکتو گۆرانی مکهرو پی جوړه (گۆرانی رەسەن، هەرورامانی، باجەلانی، زازا) گۆرانی رەسەن ناوچەو کەردی و زەهاوی و جوانرۆینە هەنی، هەرورامیە کێ زەردە ی و رێژاوی و کەنۆلە ی و قەلاو قروە ی و عەبدولمەلیکیە کانو زاغمرزیچ جەو لەتو ئیرانینە، هەروراسە کاکە یه کێ داقوقی و زەنگنەو نزیکو کفری و قادر کەرەمی، سیامەنسوری ناوچەو لەیلانو وەرکەوتو کەرکوکێ. (خوشناو، ۲۰۱۶: ۱۸۳) باسو باجەلانیە کان مە کەرو ن کە نزیکو موسلینی (پەنە یچشا مەواچان شەبە ک)، بە شێچشان ئینی نزیکو خانەقی و قۆرەتوی، هۆرین وشێخانێ، بنکۆرە و مەیدانی و زەهاوی... زازای مە گنانی ئەرزەرۆم و موش و خەرپوت جە وەلاتو تورکیە ی.

من چینگەنە تەنیا مەبەستم واتێ (گۆرانی رەسەنین یام گۆرانی بنەرەتی/ئەسل) دوێ زوان ئەشناسی واتەنشان گۆرانی رەسەن، ئەوێ تەری پاسەشان نەواتەن، یانی گۆرانی رەسەن ئانینی کە بەزوانی گۆران قسی مە کەرانێ، منیچ ئینەم بە گۆشی ویم ئەژنیهن، بە چەمی ویم نویستە کەشان دیەنم کە ریک گۆرانین، پیسه و شعرەو شاعیرە وەرینە کانمان و پیسه و نویستە یو تیکستە کانو سەرنجامی، کتیوو پیرو زو یارسانە کان. یانی ئی خەلکە هەن و بیەنیچ سەر و زەمینیه ئیسە تیچ پی زوانیه قسی مە کەرانێ، ئینە پەیلوای نویسەر و کتیوو (گۆران وە ک زمانیکی ئەدەبی) رەد مە کەرۆو، کەواتەنش گۆران زوانی ئەدەبی بیەن و هیچ قسشکەریش نە بیینی سەر و زەمینیه، زوانیه ئەدەبی بیەن کە خەلکە کە ویشان ریکی کەوتینی کە پی جوړه بنویسان .

زوانیوه ئه‌گه‌ر سه‌روزه‌مینوه قسیکه‌ریش نه‌بیینی، هه‌رگیز ئه‌فلگیرنیه‌ن که ببونه به‌زوانی ئه‌ده‌بی و زوانی یوگیرو سه‌رده‌میوه‌جه سه‌رزه‌مینوی دیاری کریانه، چون چاسه‌رده‌منه نه‌ته‌نیا شیعره، به‌لکو په‌خشانیچ باوبیه‌ن و ئه‌پی زوانو گورانیه نویسیایی، پیسه‌و ئیسه‌تی که زوانی یوگیرو هه‌ریمو کورده‌سانینه زوانی کوردین، ئیسه‌گرددو میدیاکان و یاونه‌ره‌کان هاما‌کارینی په‌ی یوگیرتیه‌ی زوانی، وه‌لیم چا سه‌رده‌منه ته‌نیا زوانو شیعرئی و هه‌ماسه‌ی و په‌خشانی بیه‌ن به‌هوکارو یوگیرتیه‌ی زوانی. ئیسا په‌ییمان به‌رکه‌وت که زوانو گورانی زیات‌تر جه هه‌زارن سالان چیه‌لته‌ری زوانی یوگیرو سه‌رزه‌مینویه فراوانی ئه‌ده‌بی و ده‌سه‌لاتی سیاسی و ئایینی بیه‌ن، وه‌ قسیکه‌ریش بیینی و ئیسه‌یچ هه‌نیش و قسیش په‌نه‌مه‌کرانی. وه‌لیم دمای ورا‌ی ئه‌رده‌لانه‌کان ساله‌ ۱۸۶۷ ئیتر هه‌سه‌اره‌و نویسنای به‌ زوانو گورانی کزبیه‌ن و گرو‌لیه‌ش که‌وتینه‌ لیژی.

دایلیکتو هه‌ورامانی - ئه‌ژاو زوانو گورانی

دیاره‌ن دایله‌کتو هه‌ورامانی یون جه دایلیکتو کانو زوانو گورانی ئه‌وی ته‌ریچ، زه‌نگنه و باجه‌لان و شه‌به‌ک و جمور و سیامه‌نسوری وشیخانی ... جه ئیراقنه ... هتد، دایلیکتو هه‌ورامانی یون جه دایلیکتو ده‌سه‌ونه نه‌دریاکانو ئی زوانیه (ده‌س نه‌ومرده) زوانیوه‌ن شونه‌ماو زوانه هاما‌کانش فره کارشان وه‌نه نه‌که‌ردن و سیما په‌یره‌کیش هه‌لای مه‌نینی ویش پیسه‌و زوانیوی تازه‌ی مه‌رمانو، ریخه‌کیش به‌رانشوه سه‌روزانو ئاویستای و فارسی کونی و فارسی میانه‌ی و په‌هله‌وی فارسی ده‌ری، یانی برئی سیفاتیش چه‌نه‌نی که هنی ئازوانه قه‌دیمیانی که دلی ویشنه پارێزینییش، که‌مه‌ترین فاریایش ئامان مله‌ره. جه واتاریوی ته‌رنه باسو ئی ریخان مه‌که‌رمینه.

له‌هجه‌کیو دایله‌کتو هه‌ورامانی

من گه‌ره‌کم نیه‌ن فره درێژه بده‌و ئه‌پی ده‌سه‌به‌ندیه، که (له‌هجه‌و له‌وونی و ژاوه‌روی و ته‌خی). وه‌لیم چینگه‌نه گه‌ره‌که‌من جو‌ره ده‌سه‌به‌ندیوه ته‌ر ئاشکرا بکه‌رون و بواچو که دلی هه‌ورامیه‌کانو هه‌ورامانیه دوی جو‌ری له‌هجه‌ییمان هه‌نی یوشا نی‌ر و ماش هه‌ن، ئه‌وی ته‌رشان قسیکه‌رده‌یشان چه‌موو ئیدیشانه که‌رده‌وشان میلینه. من بزانو تائیه‌سه که‌س سه‌رو ئی باه‌تیه نه‌لان، په‌ی نمونه‌ی قسیکه‌ریو له‌وونی و ته‌ختی به‌گردینی ره‌گه‌زو نیرو مای جیا مه‌که‌رانوه قسیکه‌رده‌ینه، وه‌لیم ژاوه‌رو و پاوه چه‌په‌وانه‌وه، هه‌که که‌رده‌و، فعل پیسه‌که‌سیوه میلی مژان قه‌له‌م، یانی فره که‌رده‌وه‌یشان، فعلی میلینی، فره ده‌گایه‌کانو ژاوه‌روی تا بیاوونه پاوه و چه‌نی ده‌گاو خانه‌گای نزیکو پاوه‌ی به‌زوانیوی هه‌که فعل چه‌نه‌ش میلینه.

جا سهرنجه دهیدی، زوانیوه بریش نیرو و ماش ههن، برپوهش ته نیا ماش ههن. چهولایچه وه گورانی ئهسل نیرو ماش نیهن و گرد نیرو یانی ره گهز و جنسی دهستوریش نیه، نیر و ما جیا نمه کهرانوه دلی رازوانیشانه، پیسه و زوانی فارسی و کوردی و فره و زوانه ئیرانیه کان.

چیگه نه په یما بهر مه گنۆن که ههورامی زوانیوه دهسنه و مردهن، سیفه تو زوانه پهیره کانش هه لای پاریزنان، پیسه و زوانو ئاویستای و فارسی کونه ی نیرو ماشان بیهن، وه لییم ته ماشه مه کهری له هجه و ژاوه روی مان و له هجه و گورانی نیروما نیهن، متاومی بواجمی گرد نیرو، ئینه په یما سه له منو که ههورامی زوانیوه پهرن، مه تاومی به ئه ژاو زوانو گورانیش بنیه مییره.

فارپای زوانی

زانستو زوانه شناسی سه له منانش که زوانه کی هه میسه ئینای فارپاینه، یانی هیچ زوانیو نمه تاوو ویش لابدو چی هوروزمه و فارپایه، ئه گهر زوانی ههورامی جه قه ڈیمنه زوانیوه پهر و ته مام کامل بیه بو، که من باورم پاسنه، ئانه که پهنش مه و اچان زوانو گورانی (دایلیکته کانو یارسانی و شه به کی و باجه لانی وزه نگنه ی قه لاقروه ی و ئه ویشاته ری) فارپایشان ئامان مله ره، به نونگه و تیکه لای چه نی زوانو فارسی و کوردی و ئه ویشا ته ری، که ئی زوانی گردشان نیرو میله شان نیهن، زوانیچ هه میسه ته قه لا مه ڈونه په ی ئاسانه رین شیوه ی، وه رو ئانه ی نیشانی ره گه زیشان وه ره وه ره ی لا بهر دینه دلیو زوانو گورانیوه دایلیکته کانشنه، به نونگه و نویسته ی و تیکه لای زوانه هامسا کانشان، وه لییم جه ههورامان پاسه نه بیهن فره و زوانه شناسه کان مه و اچان ههورامی زوانیوه دهسنه و مرده بیهن، هور که وته ی جوگرافی ناسته نش زوانه کهش کاریگهری زوانه هامسا کانش سه رو ببونه، ویش پاریزنان، ههر به پاکی و پهیره بی مه نه نوه. چه نی ئانه یچه زوانو ههورامی بری سیفه تی زوانییش هه نی که رپخه شان مه گیلونوه په ی زوانو ئاویستای و فارسی کونه ی و فارسی ده ری، یانی ههورامی ره سه نه ن و فره و مرگه ش گهر ته ن جه ماوه و هه زاران ساله یشنه فارپایش نامان مله ره پیسه و فریوه جه زوانه ئاریه کان، ئه گهر فارپایچ رووه ش دابو فره کهم بیهن ههر سیفه ته تایبه کیو ویش پاریزینی، که برپو جه زوانه شناسان ئینه شان واوه ی که رده نوه و سه رو ئاناره م په نه که رده ن، که زوانو ههورامی ئا فارپاییشه نامینی مله ره که ئاومینی ملو زوانو کور دیره. پاسه بو زوانو گورانی به نونگه و هور که وته ی جوگرافیوه و ههر پاسه قسیکه ریش فری بینی، زوانو ده سه لاتی و ئینی بیهن، نه ک ههر یانه وه ی زوانه که ی گهره بو نه و زوانو دینو یارسانیوه فریوه جه کورد زوانان و فارس و تورک پی زوانیه شیعریشان نویستینی ته نانه ت هیندیچ، که ههورامیه که سه خت بیهن، وه ره وه ره ی هه ولیشا دینی ئاسانش بکه رانی، ئتر چند سیفه تیوه رازوانییش گمی که ر دینی. یانی ئه گهر زوان قسیکه ریش فری بانی و جوگرافیوه فره نه وه لای بیه بووه، ئه کید ئانه زوتهر فارپایش مه بو مله به تایبه که شونه ماو زوانه

هامسایه کانش سەرۆ بەر بگنۆنه، وه‌لیم زوانیوه ئه‌گه‌ر خه‌لکی که‌م قسیش په‌نه بکه‌رۆنه و یاگیوه جوگرافیه‌ی سه‌خته‌نه و قورخ کریانه ببو، دیاره‌ن که‌مته‌ر مه‌فاریو، چوون تیکه‌لاوی که‌مته‌ره‌ن و ئامۆشیه که‌مته‌ره‌ن، پیسه‌و زوانی هه‌ورامی. وه‌لیم ئه‌چی زه‌مانو جه‌هانگیری و په‌یدابیه‌ی جاده‌و قیری و کاره‌با و سه‌ته‌لایت و ئنترنیټ و گیلاو و یاری، شۆنه‌مای خراپه‌ منیوره‌ سهر و هه‌ورامانی په‌ی شیونای فه‌ره‌نگی و زوانه‌ که‌یش، مه‌شو هاگاداری بیمی، ویمان هیقم ته‌ر بکه‌رمین.

به‌راوردیوه‌ رازوانی میانو گورانی و هه‌ورامینه

سه‌رنجه‌ بدهیمی سهر و بری جیاوازیه‌ رازوانیه‌ کان و یوشیه‌ی میانو زوانی گورانینه‌ (دایلیکته‌ کانو کاکه‌کی و زه‌نگنه‌ و باجه‌لان و شه‌به‌ک و قه‌لاو قروه‌ی و شیخانی و ئه‌ویشاته‌ری) چه‌نیو زوانو هه‌ورامی یام دایلیکتو هه‌ورامانی:

۱. فۆنه‌تیکی هامبه‌ش یانی ئاده‌نگی که‌ ده‌مو به‌رمه‌یانی پیسه‌و یوی مه‌درکنمیشان، دیاره‌ن گرد زوانیوه‌ درکنای تایبه‌و ویش هه‌ن.

۲. نیرو ما زوانی گورانه‌نه‌ نه‌مه‌نه‌ن، وه‌لیم هه‌ورامینه‌ هه‌ن و ویش پارێزان، پیسه‌ واتمان هه‌ورامان برپوش نیرو ما هه‌ن و برپوش ره‌گه‌زو ما ی پۆشه‌و دیاره‌ن، وه‌لیم زوانو گورانی و دایلیکته‌ کیش نیرو ماشان نیه‌ن. به‌ په‌یلوای ویم مه‌واچونه‌ وه‌رو ئانه‌ی زه‌مانیوه‌ زوانو ئه‌ده‌بیاتی و نویسته‌ی بیه‌ن، وه‌ ئاخه‌لکه‌ که‌ پی زوانیه‌ نویسته‌نشان ته‌نیا گورانی/هه‌ورامی نه‌بیینی، خه‌لکانی ته‌ریچ بیه‌ن که‌ زوانشا گوران نه‌بیه‌ن، وه‌رو ئانه‌ی په‌ی ئاسان کاری نیرو و ماشا به‌کار ناوردنه‌ن، چون ئه‌چا سه‌رده‌منه‌ زوانو فارسی بیه‌ن ئاډیچ نیرو ماش نه‌بیه‌ن، هه‌ر یاسه‌ کورده‌ کیچ قسی که‌رده‌ینه‌ که‌ هامسیمان بیینی هه‌م نیرو ماشان به‌کار ناوردنه‌ن.

۳. نیشانی کۆی (جه‌م) زوانی گوراننه‌ (ان). وه‌لیم زوانی هه‌ورامینه‌ (ی، ان)، ئیسه‌نه‌ (ان) که‌مته‌رین به‌کار ئاوردیه‌ش هه‌نه‌ن هه‌ورامانه‌نه‌، ئه‌گه‌ر سه‌رنجه‌ بدهیمی شارو پاوه‌ینه‌ و که‌نۆله‌نه‌ هه‌ردوی به‌کار ماوه‌رانی، ئینه‌ ئانه‌ی سه‌له‌منۆ هه‌ردوی یه‌ک ریخه‌شان هه‌ن، نه‌ک هه‌ر ئینه‌ زوانو پاوه‌ی فره‌ ئه‌و زوانو گورانی مشۆ جه‌ قسیکه‌رده‌ینه‌. یام سه‌رنجه‌ بدهیمی که‌ برا هه‌ورامیه‌ کیی ته‌رما جه‌ مازینه‌ره‌ان و جه‌ قه‌لاو قروه‌ی و جه‌ که‌نۆله‌ هه‌ر پی جوړه‌ جه‌م مه‌که‌رانی، ئینه‌ سه‌له‌منۆش که‌ ملکو زوانه‌ که‌یمان، سه‌رنجیوه‌ ته‌ر فره‌و نامی یاگی "شۆنه‌" ده‌گایه‌ کانو هه‌ورامینه‌ به‌ (ان) دمایشان ئامان، په‌ی نمونه‌ی جه‌ ده‌گا و گولپینه‌ به‌ (ان) جه‌می کریاینی و نامی نریینی، ئینه‌ مه‌سه‌له‌منۆش و مه‌چه‌سپنۆش که‌ زه‌مانیوه‌ بیه‌ن پی جوړه‌ قسیشان که‌ردینی نمونه‌کی (سی خران، سیخاران، ده‌ره‌ فیلان.

هانه ژه نان، سی ته پان، ته په سیلکان، ته په دماره کولان، هاره گلان، ده گاشیخان، کوسالان).

۴. نامرازو وستهی سهری (مزاف و مزاف الیه) وهختیوه دوی نامی مهوزی سهری یوی پرسته نه، زوانی ههورامینه به (و) واو مه کریونه، وه لیم زوانو گورانی به (کهره) کریونه، یام به بی هیج ئی زافیوه، پیسه و گردو زوانه ئاریه کان، پیسه (دل من) یام کهره، نمونیوه جه نویستهی کاکه یه کانو کهر کوکی مارمیوه (ئه گهر حه کیمه نی سهر ویت تیمار کهره) (کاکه یی، ۲۰۰۶: ۳۴) ئه گهر به ههورامی بنویسمیش (ئه گهر حه کیمه نی سهره و ویت تیمار بکهره). (ئانه مل من و ئانه شمشیر تو). ئه گهر سهرنجه بدهیمی گردو شاعیره کونه کانمان پی زوانیه نویسته نشان، یه ک واوی ئی زافه دیار نیه شیعره کانسانه. (بیجگه م چند باقه شعری سهدی که واو به کار ئومان، ههر پاسه مه لالا خذرو روارچینه واو جه شعره کاشنه مه وینیون).

۵. جیاوازیوه گولانهی ته ریچ ئانه که یاگه نامی په یوه سه (ضمیر متصل) په ی که سی یوه مو تاکی، گورانه (ی) ن وه لیم ههورامینه (و). نمونه (نان موهره) ههورامینه پیسنه ن وه لیم گورانی یام کاکه یی و باجه لانه کی و زهنگنه کی و شه به کی مواچانی (نان مهوهری)، مه لو په ی بازاری: مه لی په ی بازاری.

۶. چه مه و کهرده وه (مصدر و فعل) پیسه نه می یوی، چه نی وه لگیر و دماگیرو چه مه ی و کهرده ی یوی مسمی، من مه واچو چه مه و فعل سهنگه و مه حه کینه په ی یوبیه ی زوانیوه. ئه گهر چه مه و فعل جیاواز بو ئانه دوی زوانی جیاوازیئی.

۷. مادام نیرو مانیه ن زوانی گورانه ئیتر سیستمو متابه قه ی نیه میانو سیفه و مه وسوفینه، میانو ژماره یه وه ئه ژماره یینه (عه دده و مه عدود).

۸. بری جیاوازیی مه وینیان جه یاگه نامی وئسه ریته، (ئیشان) که پیسه نه فارسی، یانی ئاډی، ههر پاسه یاگه نامی ئیشاره یه و سیفه ت ئیشاره نه زوانی گوران دوی دانی به کار ماوهران، جه معشا به (ان) کهر، ئانا: ئانا. ئانا: ئانی، ئینه: ئینان.

۹. کهرسه "په سا" ی سهره کی زوانی چه مه ن، کهرده وه ن، ئه گهر یوبیان ئانه یه ک زوانه ن.

زوانو گورانی که ی په یدابیه ن؟

به ته مامی و به رینو په یدابیه یو زوانو گورانی دیار نیه ن، وه لیم دماو ئانه ی سوپاو ئیسلامی و عهره بی وه لاتو ئاریانیش کهوت چیرو چنگان، چاوه خته وه نامی گورانی په یدا بیینه و دلی به لگه نامه کانه هه نه، ئه کید و به رینش مه گیلونوه په ی زه مانیه وه لته ری، یانی دماو ئانه ی ههورامیه کی که یانه وه ی دینو زمرده شتی و دماهر دینو یارسانی بیئی، نامی گورانی شان پوه لکنی، گوران، گاوران، گاوران یانی

غەیره ئیسلامی، ئتر ئی نامی تا ئیسه‌یچ هەر مه‌ئینه دلئ به‌لگه‌نامه قه‌دیمیه‌ کانه، هه‌ریاسه‌ دینو یارسانی کولش نه‌ژان چی زوانیه، که‌لامو ئاینه‌ که‌یشان به‌ زوانو گورانی نویسنانه‌وه، دما‌تەریچ شاعیره‌ کیو هه‌ورامانی و ده‌وروپه‌شتی هه‌ر ئه‌پی زوانیه نویسته‌نشان، میرنشینو ئه‌رده‌لانیچ درئژه‌ ده‌رو ئی زوانی و ئاینو یارسانی بیهن. (په‌ی زانیاری زیاتهری ته‌ماشه‌و کلام خزانه‌سرنجام سدیق بوره‌ که‌یی بکه‌ردئ چاپ ۱۳۹۷).

باباشیخ حسینی جه‌ کتیبو هامش بر دانش زبانشناسی واته‌نش زوانو گورانی بی که‌م و زیاد ئه‌وامه‌نه‌و زوانو په‌هله‌وین (پارتی)، هه‌ورامی و له‌هجه‌ کیش ئه‌وامه‌نه‌و پارتی میانه‌ین، دما‌جاریچ مه‌لانیوه‌ سه‌رو پارتی باستانی). (حسینی، ۱۳۸۳: ۲۶۲) یانی وه‌رینو زوانو گورانی - هه‌ورامی مه‌گیلوه‌ په‌ی دما‌و هوته‌ره‌و ئه‌سکه‌نهره‌ی، سه‌رده‌مو ئه‌شکانیه‌ کان که‌ زوانشان په‌هله‌وی بیهن. قه‌باله‌ کئ هه‌ورامانی جوانته‌رین به‌لگه‌و سه‌له‌منای ئانه‌ین که‌ زوانو گورانی - هه‌ورامی چاوه‌خته‌وه هه‌ن. چونکه‌ یو جه‌به‌لگه‌ ناما‌کان به‌ زوانی په‌هله‌وین، برئ زوانته‌شناسی و تاریخه‌ شناسی مه‌واچان که‌ هه‌ورامی کونه‌ن (جه‌ هه‌ورامانه‌نه‌ ساله‌و ۱۹۰۹ میلادی به‌رئ قه‌بالئ به‌هاداری ئیژییوه، که‌ دویشان به‌ زوانو یونانی، ئه‌وی ته‌رشان به‌ زوانو په‌هله‌وی، که‌ فره‌و زوان ئه‌شناس و دیرینه‌ ئه‌شناسه‌ کان واته‌نشان ئی زوانه‌ زوانو قسیکه‌رده‌یو ناوچه‌ که‌ین، که‌ هه‌ورامین. فارس پا‌گرددو ده‌سه‌لاتیوه‌ ئی زوانه‌شه‌ نه‌ که‌رده‌ن به‌ فارسی، وه‌لیم برئ زوانه‌ئه‌شناسی کال و کرچئ کوردی واته‌نشان قه‌باله‌ که‌ به‌ زوانو کوردین). (پیری، ۱۳۹۸: ۱۲۶)

ئه‌گه‌ر بگیلمیوه‌ په‌ی وه‌لته‌ری دما‌و گیرای وه‌لاته‌ که‌ی به‌ ده‌سو ئه‌سکه‌نده‌ری مه‌کدونی، فریوه‌ جه‌ زمه‌ده‌شتیه‌ کان په‌ناشا ئاومرده‌ په‌ی هه‌ورامانی تا ویشان بیاریژنان، چون هه‌ورامان نه‌گیریان، سوپاو یونانی و ئه‌سکه‌نده‌ری نه‌تاوانش بلونه‌ هه‌ورامان (دکتر هه‌ورامانی ئاناره‌ مکه‌رونه‌ پینه‌ی جه‌ کتیبو میژوو هه‌ورامانینه‌).

هه‌ورامان بنکه‌و گه‌شه‌ که‌رده‌یو دینو زمه‌ده‌شتی و زوانشان گوران - هه‌ورامی بیهن، دینو یارسانی هه‌م بنکه‌و په‌ی‌دابه‌یش و وه‌لاو بیه‌یشه‌وه هه‌ورامان بیهن، دیاره‌ن گرد ئاینیوه‌ زوانیوه‌ تابه‌و ویش هه‌نش، هه‌ورامان یانه‌وه‌ی دوئ ئاینان بیهن به‌ درئژیایی تارپه‌ی، زوانه‌ که‌یچشان هه‌ورامی بیهن، پاسه‌بو مکریو بواچمی هه‌ورامان زادگا‌و نیشتگا‌و گرددو گورانه‌کان. چی باره‌و کتیبو (جغرافیای تاریخی پالنگان، به‌ جوانی باسو بنه‌ره‌تو گورانه‌کان مکه‌رونه‌ که‌ جه‌ پالنگانه‌نه‌ بیهن). (پیری، ۱۳۹۸: ۱۵۲) چه‌نی وه‌لاو بیه‌ی دینه‌ که‌ی زوانه‌ که‌یچ وه‌لاو بیه‌نوه، به‌ لویا زه‌مانه‌ی و مه‌ره‌ وه‌ره‌ی زوانه‌ که‌ه‌ فارپایش ئامان مله‌ره، که‌ دایلیکته‌کانو (گورانی ره‌سه‌نی: باجه‌لان و شه‌به‌ک و زه‌نگنه‌ و یارسان، عه‌بدولمه‌لیکی قه‌لاو قروه‌ی و مازنده‌رانی، یارسانه‌ کئ زمه‌ده‌ی و گه‌وره‌جوی، یارسانه‌ کئ که‌رکوکئ و خازری، شیخانی و سیامه‌نسوری و رۆژبه‌یانی). هه‌ورامیه‌ کئ هه‌ورامانی و زازاکیه‌ کئ

وه لاتو تورکیه ی). ئانی که لوی و دوری کهوتیوه جه هورامانی زوانه که شان فاریان به لوی زه مانه ی کومه لئی سیفته تی زوانه ره سه نه که نشان گمی بیی، پیسه نیرو می.

وه لیم هورامان وهرگه ش گیترت و زوانه ره سه نه که ش پاریزنان، تا ئیسه یچ مهنه ن، ئادیچ نونگه ی جوگرافی بی هامکارش، ئیسه متاومی بواجمی زوانو ئاینو زمرده شتی و یارسانی، زوانو گوران-هورامین، که میراسگیرو زوانو ئاویستاین، دیارن من مبه ستم ئانه نیهن که بواجون زوانو ئیسه و هورامی کوت و لت پیسه و ئاوه خته یه بیهن، زوان هه میسه ئینا فاریانه، ئه کید ئی زوانو ئیسه و هورامی جیان جه زوانو ئاوه خته یه که هه زاران سالی چپوه لته ر قسش پهنه کریینی.

چی زوانو گورانی خه ریکا بفاریو یام بمر و ؟

زوان هه میسه ئینا فاریانه، بری جاری زوان فاریو به ی زوانیوه ته ری که پهنه ش مه و اچان زوان مه رده، یانی زوانا که مه فو تیو و دلینه مشو ئه ندای و قسیکه ره کیش به زوانه تازه که ی قسی مه که رانی. جاری چامنه یچ هه ن ئی زوان فاریایه گردو زوانه که ی نمه گیرو ئوه، ئینه زوانی گورانه وینمیش دیالیکتو گورانی ره سه نی خه ریکا قسیکه ره ئیش نه مهنینی، مه گه ر که سه پیره کی، زارو و گهنج پهنه ش نمه دوانی هه ر پاسه نویسته ی به زوانی گوران ئیسه تی نه فره که مهن، دما و و رای ئیماره تو ئه رده لانی ورده و زوانو نویسته ی گورانی نه مهن، تا ئیسه یچ زوانو نویسته ی به گورانی فره که مهن، بری شاعری باجه لانی و زه ننگه ئی و یارسانی هه نی به زوانو گورانی منویسان، هه ر پاسه زوانی هورامی ئیسه پهنه ش منویسیونه و کتیش پهنه چاپ مه کریو، جا با بزانی هه کارو فاریو که م هازی زوانو گورانی چیشه ن؟

یوه: فاریای ده سه لاتی سیاسی، ده ولته، ئیماره ت. چاوه خته وه ن ئه رده لانه کی ورینی، زوانو گورانی که زوانو ئی ده سه لاتی به بی ئادیچ هه ره سه ش ئاورده، پهنه ش نه نویسیان، خه ریکا قسیکه رده یچ پهنه ش فره که م بیهنه، شه به ک و باجه لان و زه ننگه کی و شیخانی و سیامه نسوری و داوده و رۆزبه یانی هه ر فره بیخه مینی جه زوانه که نشان و وستنه نشان لاه به زوانی عه ره بی و کوردی قسی مه که رانی، وه لیم یارسانه کی یانه و ویشانه به زوانو ویشان (زوان ماچو، زوان گوران) قسی مه که رانی وه لیم ئادیچ نویسته یشان فره که مهن، هه ورامیه کی ئازه شان فره خاسته رن، هه ر نا جه هه ورامانه به زوانو ویشان قسیمکه رانی، هه ر پاسه من ئاگاداربو هه میسه نویسته ی به شو ویش بیهن جه هه ورامانه، به تایبه شیعه، وه لیم نویسته یچ ساله و ۲۰۱۰ وه فره بیهن به نونگه و په یذا بیه ی ئینته رنیتی، هه ورامی جه گردو وباره کانه خه ریکه ن زوانه که ییش بزینوه، نه ک پیسه و زوانو گورانی، به دایلیکتو هه ورامانی منویسان، ئیسه هه ولپوه هه نهن په ی یوگیته ی نویسته ی هورامی. وه لیم ئیمه زوانو گورانی-هورامی هه یچ ده سه لاتیوه سیاسی نیهن په شتیماره، مه شو نویسه ره دل سوزه کی

شانه بدانە چیرۆ ئی لۆسه گهوری و هورش بگیریانی، یانی ئەر کو حکومه‌تی و ئەر کو مه‌ردمیچ بوزان سه‌رو شانه‌و ویشان.

دوی: نونگه‌ی ئابوری و کومه‌لایه‌تی و ئاینی یۆته‌رن جه نونگه‌کانو فارپای زوانی جه گرد وه‌لاتیوه‌نه، وه‌ختیوه‌نه هه‌ورامی یام گورانه‌کی تیکه‌لو خه‌لکی ته‌ری (عه‌ره‌بی زوانی، کوردی زوانی، فارس زوانی) بانئ شارپوه‌نه که هه‌رمان و کارشان ئینا پیومه‌ره، یام گه‌ره‌کیوه‌نه پیومه‌ره هامسینئ، په‌رژه‌وه‌ندی ئابوریشان پیومه‌ره هه‌نه‌ن، ژهن و ژه‌نواسته‌ی هه‌نه‌ن، ئینه شۆنه‌ما منیوره سه‌رو فارپای زوانی، چینگه‌نه گوران بیه‌ن که‌مینه‌ناچاره‌ن به‌ زوانو عه‌ره‌بی، فارسی یام کوردی قسی بکه‌رون. ئاین هه‌میشه نونگیوه‌ بیه‌ن په‌ی وه‌لاوکه‌رده‌ی زوانی، گه‌شه و تروقو زوانی، سه‌رده‌مو زووینه وانای جه کلپساکانه و مزگیه‌کانه ده‌سش په‌نه‌که‌رده‌ن، دیاره‌ن به‌ زوانو ده‌سه‌لاتی قسیشان که‌ردینئ و زوانه‌ گولانه‌کی کرینئ چیره‌وه. ئاینو زوانو گورانی یارسان بیه‌ن، به‌ئاوما‌ی ئاینو ئیسلا‌می و عه‌ره‌بی، ئی زوانه به‌ زوانو ئاینو کفری و زه‌ندیقی نریان‌وه قه‌ده‌غه‌و قورخ کریان و ناسته‌نشا هیچ ئەر کیوه‌ زوانی ویش بوینۆنه جه نویسته‌ی و په‌خش و یاونای و قسی که‌رده‌ینه.

یه‌ری: فارپای ته‌شکو ژیوای: ژیوای ده‌گانه‌ زوان پارێزنۆ، وه‌لیم شاره‌کانه‌ فره‌ زوانی هه‌نی تیکه‌لاوی مه‌بانئ و زوانی زالتەر ویش سه‌له‌منۆنه و چه‌سپینۆنه.

چوار: کۆچکه‌رده‌ی: به‌زۆرم‌می یام به‌وه‌ساله‌و ویت، کۆچت په‌نه‌مه‌که‌ران یام کوچ مه‌که‌ری، هه‌رده‌ باره‌ کینه‌ زوانه‌ که‌ت یومه‌ چیه‌ن که‌ گمش مه‌که‌ری و به‌زوانی ته‌ر قسی مه‌که‌ری. ئیسه‌ په‌رسیوه‌ میو وه‌رو مه‌واچونه‌ ئایا زوانو گورانی مه‌تاوو ویش تازه‌بکه‌رووه‌ و چوزی بدووه‌نه؟ منیچ مه‌واچو ئه‌ری متاوه‌نه‌ ئه‌گه‌ر کومه‌لی نویسه‌ری دلسوزی ده‌سه‌بانه‌ نویسنای و روشنویره‌ کیمان و مه‌رده‌مه‌که‌مان گرد یه‌ کده‌س هامکاری و په‌شتیوانی یوتری بیمی هه‌نگامی زلی منیه‌می په‌ی پاریزنای و ئه‌وه‌ژیونایش.

ئه‌وه‌ژیوای زوانی^۱

ئه‌پی په‌رسی ده‌س په‌نه‌مه‌که‌رمی، ئایا زوان دماو فارپای و مه‌رده‌ی مژیوه‌؟ به‌لی مژیوه‌، به‌ مه‌ر جیه‌وه که به‌ره‌می نویسیاش بۆنه، زوانو گوران/ هه‌ورامی یانه‌وه‌ی هه‌زاران به‌لگه‌ی ده‌سنویس و چاپکریان، ئیمه‌ی گوران زوان ئه‌گه‌ر گه‌ره‌که‌مانبو مه‌تاومی به‌ شیوه‌ی جوانو تازه‌گه‌ری ژیونمیشه‌وه، وه‌لیم هه‌رگیز زوانه‌ تازه‌که‌ پیسه‌و کونه‌که‌ی به‌رنمه‌شو، ئه‌کید فارپایش مه‌یو مله‌ره ((یونسکو ماچۆ ئه‌گه‌ر میله‌تیوه‌ گه‌ره‌کش ببۆ نازۆ زوانه‌که‌ش بفو‌تیو، ئانه‌ نمازۆنه، وه‌لیم ئه‌گه‌ر گه‌ره‌کیچش بو

۱ میژووی زمان، تور جانسن The history of languages , tore janson2019 لاپه‌لو ۲۹۷، هورگیلنای جه‌ سویدیوه‌ په‌ی کوردی، نوری که‌ریم.

زوانه كه ش بمرؤنه ئانه دلئده ساشنه مرو و بئ ئانهى خهفتهش پهي بوهرؤ)) يانى پاريزناى زوانى كهوتهن ملو قسيكه ره كانش. چي بارهوه نمونيوه زينده ماوهرميوه: پهي ماوهو دوي ههزار سالان زوانى عيبرى ئينجىلى Biblical Hebrew پيسه و زوانى قسيكه ردهى به كار ناومان، وه ليم بنهراو سه دهه و ويسه ميوه ئارده شانوه مه يذان و ئيسه زوانو نويستهى و قسيكه ردهيو دهولته تو ئيسرائيلين. (جانسن، ۲۰۱۹: ۲۹۷) ئى نمونه په يما سه له منو كه زوان نمهرؤن، به تاييه ئازوانى كه قسيشان په نه نمه كريان وه ليم يانه وهى كوگايوه نويسته ينى، يانى جه بارو به لگه نامه يوه هه نئى، نويسته يشان هه نه ن، مه كريو هه متهر به كار به يانوه و ژوژيانوه. ئيسه زوانى عيبرى تازه كوي زوانه كو نه كهى نيهن فارپايش ئامان مله ره. وه ليم نه گهر زوانيوه هيچى نويسته ش دماو وئيش جيا ناسته بو، ئانه مه حاله ن بتاوو وئيش ژيونووه، رهنگا نامى پرى ياگان، شو نه وارئيش دماوه جيا به مان.

ئايا مه كريو ئيسه تئى نويستهى و واناي به زوانو گوران ببؤ؟

ئيمهى گوران زوان، سه ئان سالى چيوه لتهر زوانو نويسته يمان گوران بيهن، وه ليم زياتر جه سه د سالان وازما ئاوردهن چي نويسته يه، ئيسه نه گهر گهره كمان ببؤ ريك پيسه و ئا زوانيه بنويسميوه هه رگيز نمه تاومي چون زوان هه ميشه فارپايش مه يو مله ره، هه ر جه دهنگ و فؤنه تيك و دركناي، تا مياوونه لاه واتئ و رستهى و رازوانى. كاريوى زانستين نه گهر كه لك جه نويسته كو نه كه يمان هور بگيرمئى پيسه و به لگه ي به كارش باوهرمئى و چهنى زه مانه ي بگونجمنئيش، يانى تازه گهر يش چهنه بكه رمين، چي باره وه نمونئى فرئنى، زوانو چينى كه زوانيوى فره كونه ن ئى وه لاته وهرو نار هه تى هه ولئيش دئى كه ئاسنكارئيش چهنه كه راو زوانه كه يشان تازه بكه رانوه، جه ماويوى كوله نه تاوانشان زوانيوه تازه بنياره سهرو بنه ره تو زوانه كو نه كهى، ئيسه گردو وه لاتينه ئى زوانه مه ويه رو گردو و باره كانه، نمونيوى ته ر زوانى عيبرى كونه ن، كه ئيسه زوانى عيبرى تازه شا سهرو دروسكه ردهن (وه لتهر ئاناره ما په نه كه ردهن). (جانسن، ۲۰۱۹: ۳۳۱) سه ريوه ته رو گرد زوانه كئى چه ر خو ژيو ايشا هه ن، ده سه به نديشا پهي كه ردهن، نمونه و زوانه ئيرانيه كان، زوانى فارسى باستان، ميانه تازه، ئيمه يچ مه تاومينه، چه ر خو زوانه كه يما زه مانو زوانه كه يمان نامئى بنيه مئى، پهي نمونه ي زوانى گوراني كو نه - هه ورامى كون، ئيسه مكريو نامئيش بنيمئى زوانو گوراني تازه ي - هه ورامى تازه، به كه ل هور گير ته ي جه دؤكيومينته كو نه كان و گونجنايش چهنى زوانو ئاروى. ته نيا جياوازي ئيمه ي گوران زوانى ئانه ن كه ئيمه ده سه لات و دهولته تمان نيهن، نه ر كه كه مه گنونه سهرو شانوه نويسه ره دلسوته كان. يانى نه گهر زوانيوه بنه ره تش بيه بو نه، تاريخه ش بيه بو، كومه ك و يارديده رهن پهي ئانه ي وئيش تازه بكه رونوه و سه رنه واي به ييووه و يارو ژيو اي.

دماقسی

متاومی بواچمی زوانو گورانی- هه‌ورامی^۱ دروسیان جه (یوه: دایلیکتو گورانی بنه‌رته‌تی/په‌سه‌ن: له‌هجه‌کانو باجه‌لانی و شه‌به‌کی و جموری و کاکه‌یی و زه‌نگنه‌ی و شیخانی و پڕۆژبه‌یانی و داوده‌ی و سیامه‌نسوری جه‌ئیراقنه... هتد. هه‌رپاسه‌ جه‌ ئیرانه، له‌هجه‌ و کاکه‌یه‌کانو زه‌رده‌ی و گه‌وره‌جۆی) ئینی متاومی به‌ دایلیکتیوه‌و زوانو گورانی‌شان بنیه‌میتره‌ چون قسیکه‌رده‌یشان پیسه‌ن یوی و نیرو ماشا نیه‌ن جه‌ بارو پاروانیوه‌ (دوی: دایلیکتو هه‌ورامانی: جه‌ له‌هجه‌کانو هه‌ورامانو ته‌ختی و هه‌ورامانو له‌وتی و هه‌ورامانو ژاوه‌رو‌ی، عه‌بدولمه‌لیکیه‌کانو قه‌لاو قروه‌ی و مازنده‌رانی، هه‌ورامیه‌کانو که‌ندوله‌ی دروسیان). (دایلیکتو زازای "دیملی" زازاک‌ی جو‌گرافیا‌شا که‌وته‌ن وه‌لاتو تورکیه‌ و ئیسه‌ی، که‌ ته‌شکو که‌رده‌وه‌یشا پیسه‌نه‌ زوانو گورانی، وه‌لیم چه‌مه‌ش به‌ "ش" دمایش مه‌یو نمونه: که‌ردش، شیه‌یش، واردش. وه‌لیم چه‌مه‌وگورانی په‌سه‌نی و هه‌ورامی به‌ "ی" دمایش مه‌یو "که‌رده‌ی، شیه‌ی، وارده‌ی". وه‌روانه‌ی زازا مه‌ کریونه‌ به‌ زوانیوه‌ وئسه‌رش بنیه‌میتره‌، چون دوور که‌وته‌نوه‌ و فاریاش ئامان ملره‌. مه‌شو ئانه‌یج بزانی که‌ قسیکه‌رده‌ی گورانی بنه‌رته‌تی پیسه‌ن قسیکه‌رده‌یو خه‌لکو پاوه‌ی که‌ شاریوی گه‌روه‌و هه‌ورامانین. بری زوان ئه‌شناسی کوردی گورانی په‌سه‌ن به‌ زه‌نگنه‌ی و باجه‌لانی و یارسانه‌کان مه‌واچانه‌و وه‌لیم مینورسکی واته‌نش گورانی په‌سه‌ن ئانه‌ن که‌ شاعیره‌ کئی دیوانه‌ کیشان په‌نه‌ نویسته‌ن و جه‌ دیواخانو واله‌یه‌کانو ئه‌رده‌لانینه‌ په‌ره‌ش ئه‌سان و دماته‌ر وه‌لاو بیه‌نوه‌.

ئیسه‌ بری په‌یلوی په‌یدا بینی گه‌ره‌کشانه‌ن زوانو گورانی و ئه‌ده‌بیاتو گورانی جه‌ فره‌ه‌نگو هه‌ورامانی بې‌باره‌، چه‌ودیم گه‌ره‌کشانه‌ که‌راش به‌ له‌کی و چیدیمیچ گه‌ره‌کشانه‌ واچا زوانو گورانی قسی که‌ریش نیه‌نی و زوانیوه‌ ئه‌ده‌بی بیه‌ن خه‌لکی په‌ی شیعر نویسته‌ی وئسته‌نو و ئارده‌نشانه‌ یام دروسشا که‌رده‌ن، بی خه‌به‌ر چانه‌ی که‌ ئیسه‌ زوانو مه‌ردمو پاوه‌ی و کاکه‌یه‌ کئی که‌رکوی و زه‌نگنه‌ کئی و باجه‌لانه‌ کئی و شه‌به‌ کئی و ئه‌ولمه‌لیکیه‌ کئی و که‌نوله‌ قسی ئه‌پی زوانیه‌ مه‌ که‌رانی. کۆتا قسه‌م ئانه‌ هه‌ر که‌ ئه‌وروپیه‌ کئی واتشا زوانو رۆمانی- لاتینی له‌هجه‌ جه‌ زوانو ئیتالی یام فره‌نسی، ئاوه‌خته‌یچه‌ زانستی و ئه‌قلانین بواچی زوانو گورانی له‌هجه‌ن جه‌ زوانو کوردی، ئیندا زوانو گورانی هه‌زاران سالی وه‌لیو زوانو کوردینه‌ تاریخش هه‌نو زیاته‌ر جه‌ ۳۳ جیاوازی گرامه‌ری و فه‌تیکی و گه‌شه‌ی تاریخی جیاوژیش بانی چه‌نه‌ی زوانو کوردی، کامه‌ ئه‌قل و کامه‌ وێژدان مه‌ که‌رونه‌ به‌ زارو زوانی که‌ ته‌مه‌نش سه‌دو په‌نجا سالی نمه‌ترازیونه‌.

۱ په‌یلوی وئیم سه‌رو زوانو گورانی- هه‌ورامی به‌ره‌نگی سه‌وزو توخ نویسته‌نم

سه رچه مه کئی

- ۱- اشمیس، رودیگر (۱۳۸۲). راهنمای زبانهای ئیران، ترجمه رضا باغبندی و دیگران.
- ۲- ئەمینی، محهمه د پره شید (۲۰۱۰). هه ورامان باشتر بناسن، هه ولیپر
- ۳- به دلیسی، شه ره فه دین (۱۳۹۳). شه ره فنا مه، هورگیلنای ماموسا هه ژاری، نویسیار ماجد مهردوخ، چاپو هه شتی.
- ۴- تور جانسن (۲۰۱۹). میژووی زمان، هورگیلنای جه سویدیوه په ی کوردی، نوری که ریم
- ۵- پیری، محمد باقر (۱۳۹۸). جغرافیای تاریخی پالنگان، جلد اول.
- ۶- حسن البصیر، کامل (۱۹۸۴). زمانی نه ته وایه تی کوردی، به غداد، چاپخانه و کۆرو زانیاری کوردی.
- ۷- حمه خورشید، فواد (۱۹۸۳). اللغة الكردیه، التوزیع الجغرافی للهجتها، به غداد.
- ۸- حسینی، باباشیخ (۱۳۸۳). هامشی بر دانشی زبان شناسی، چاپی یوهم.
- ۹- خوشناو نه ریمان (۲۰۱۶). زمانه وانی کاره کی بهرگی یه کهم.
- ۱۰- زه کی به گ، ئەمین (۲۰۰۶). خولاصه په کی تاریخی کورد و کوردستان.
- ۱۱- دبیر مقدم، محمد (۱۳۹۳). رده شناسی زبانهای ایرانی، چاپ دوم.
- ۱۲- دی. ان. مکنزی (۱۳۹۳). گویش ئورامی، ترجمه ی فارسی محمد سدید زاهدی.
- ۱۳- سفی زاده بوره که یی، سدید (۱۳۸۷). پیران و مشاهیر اهل حق، چاپ اول.
- ۱۴- سفی زاده بوره که یی، سدید (۱۳۶۱). نوشته های پراکنده دربار یارسان "اهل حق، چاپ اول.
- ۱۵- عه بدولا، خوشناو نه ریمان (۲۰۱۶). کتیبو (زار و زمان) چاپی یه رهم.
- ۱۶- مهردوخ، عه بدولمومن (۲۰۰۷). که شکۆله شیعریکی گورانی، کۆکردنوه ی و ساخکه رده یش و سه ر نویسته یش ئەنوه سولتانی، چاپی دووهم.
- ۱۷- کاکه یی، ههردوئیل (۲۰۰۶). په ند و قسه ی نهسته قی ماچو.
- ۱۸- کتبو کونفرانسو هه ورامان ئەشناسی (۲۰۱۷) هه له بجه.
- ۱۹- مینورسکی، ولادیمیر (۲۰۱۸). مینورسکی و کورد، هورگیلنای ئەنوه سولتانی.
- ۲۰- مه که نزی، دیقید نیل (۲۰۱۸). مه که نزی و کورد، هورگیلنای ئەنوه سولتانی.
- ۲۱- هه ورامانی، محهمه د ئەمین (۲۰۱۶). میژووی هه ورامان، بهرگی دووهم.

شهبه کی، شیوه زاریکی زمانی کوردییه

سوداد ره سوول^۱

کاتی قه بوولکردن: ۲۰۲۰/۱۰/۱۵

کاتی وه گرتن: ۲۰۲۰/۰۸/۲۰

کورتە

شهبه ک پیکهاته یه کی ئینتۆ - دینی کوردن و به شیوه زاریکی کوردیش قسه ده کهن که سهر به زاری کوردی گۆران - هه ورامیه. هه چهنده شهبه ک به زۆرینه وه ک نه توه کوردن به لام کۆمه لگه که یان هه ندیک عه رب و تورکمانیشی له خۆی گرتوه، شیع و سونه یان هه به، به زۆرینه شیعن. به پیی توژی نه وه میژوو یه کان پروون بووه توه که شهبه که کان ده چنه وه سهر هۆزیک کورد به ناوی (شهنه ک) له ناوچه ی گۆرانه کان له پۆژه لاتی کوردستان له تیوان هه ورامان و کرمانان نیشه جی بوون، نه وه هه ریمه شوینی سهره لدان دینی یارسانه و کتیب و نووسراوه دینییه کانی نه و ئاینه به زاری گۆرانی نووسراون. دواتر نه هۆزه له ده وروبه ری سه ده ی پازده م بۆ باشووری کوردستان کۆچیان کردوه و له ده شتییک له پۆژه لاتی مووسل نیشه جی بوون. شهبه که کان به هه ندیک باوه ر و ریوره سمی دینیش ده چنه وه سهر باوه ری دینی یارسان و هه لبت به زمانیش هه ر به و شیوه زاره کوردیه قسه ده کهن که له کۆنه وه له م ناوچه یه قسه ی پی کراوه. نه مانه ش به لگن که شهبه ک له م هه ریمه وه هاتون. له ماوه ی سه ده ی رابردوودا له لایه ن ده سه لاتدارانی عیراقه وه هه ول دراوه شهبه ک له ناسنامه ی کوردبوونان دامالرین و بکرین به عه رب، هه ر بۆیه له لایه ن رژی می پیشووی عیراقه وه له سه ر پرسی کوردبوونان دوچار ی چه وسانه وه و راگۆیزان هاتون و گونده کانیا ویران کراون. دوا ی پروخانی رژی می پیشووی عیراقیش له سال ی ۲۰۰۳ نه و گۆرانه سیاسییه ی به سه ر عیراقدا هات که بووه هۆی به هیزبوونی بالی شیع له عیراقدا، جاریکی دی به هۆکاری سیاسی ناسنامه ی شهبه ک دوچار ی شیوان ده بیته وه، نه مجاره له لایه ن هه ندیک له شهبه که شیع کان هه ول ده دریت شهبه ک بکری به گروینیکی نه تیکی سه ره خۆ و شیوه زاره که شیوان وه ک زمانیکی سه ره خۆ بناسیندری و چیدی شیوه زاریکی کوردی نه بیت. له م توژی نه وه یه دا له رووی زمانه وانی - کۆمه لایه تیه وه شیوه زاری شهبه کی شروقه کراوه و پروون کراوه توه که شهبه که کان کوردن و زمانه که شیوان شیوه زاریکی زمانی کوردیه.

وشه سه ره کییه کان: شهبه ک، زاری گۆرانی، یارسان، زمان، پاکسازی نه ته وه یی، پۆژه لاتناسی، شیع گه ری.

۱ - مامۆستای زاره کوردیه کان له به شی کوردی - فاکه لتی پهروه رده، زانکۆی سۆران

Shabaki is a Variety of the Kurdish Language

Sudad Rasool¹

Recive data: 2020/08/20

Accte data: 2020/10/15

Abstract

Shabak is a Kurdish ethno-religious group. They speak a variety of a Kurdish dialect called Gurani-Hawrami. Although the vast majority of the Shabak community are ethnic Kurds, the community also contains some Turkmen and Arabs. The majority of the Shabak are Shia Muslims; the minority are Sunni. A recent study of the history of the Shabaks disclosed that their origin is from a Kurdish tribe called Shanbak who settled an area located between Kermanshah and Hawraman in eastern Kurdistan (Iran). In this area in the past, Yarsan beliefs emerged using the Gurani dialect for religious books and writings. Later in 15th century the tribe emigrated to southern Kurdistan and settled in the eastern part of the Mosul plain. The Shabaks have several beliefs and religious ceremonies that are related to the religion of Yarsan, moreover, the Shabaks speak a variety of the Kurdish Gurani dialect. This is clear evidence that they are originally come from that area in Kurdistan. Shabaks in the past century were subjected to persecution by Iraqi authorities. The previous Iraqi government tried to Arabize their Kurdish identity, for this reason Shabaks were deported and their villages destroyed. Today, after the fall of the previous regime in 2003 and the strengthening of the Shiite wing in Iraq, for political reasons, once again the Shabak identity is subject to distortion because some Shia Shabaks are trying to change their Kurdish identity into an independent ethnic group and claim that their Kurdish variety is an independent language. This paper will analyze the topic in the sociolinguistic perspective, explaining that Shabaks are Kurds and Shabaki is a variety of the Kurdish Language.

Key words: Shabak, Gurani dialect, Yarsan, language, ethnic cleansing, Orientalism, Shi'ism

پیشه کی

له نیو ئاخویه زاره کوردیه کاندایه لهم چند ده یه دواپی به پیی گۆرانی هه لومهرجی سیاسی و ئابووری و کۆمه لایه تی، گۆران به سهر ناسنامه ی زاره کانشیدا هاتوووه . ئەم گۆرانه وه ک دیاره زیاتر سیاسییه و به ئامانجی ئەوه یه ناسنامه ی هه ندیک له زاره کوردیه کان له ناسنامه یه کی کوردیه وه به ره و ناسنامه یه کی غهیری کوردی بیری، یان هه ول ده دریت وه ک زمانیکی سهر به خو بناسرین و چیدی زاریکی زمانی کوردی نه بن .

بوونی دین و مه زه به یی جیاواز له نیو کورددا له هه ندیک پرووه وه کاریگه ریی خراپی بو سهر یه کیتی نه ته وه و زمان هه بووه . به هانه یه کیش بووه به ده ست ده سه لاتی نه ته وه سهر ده سه کانی کوردستان بو ئەوه ی ئاخویه رانی چند زاریکی کوردی که به مه زه به و دین له گه ل زۆرینه ی کورد که موسلماننی سونین، جیاوازن، له ناسنامه ی کوردی دایانن و بیانکه نه به گروهی ئەتینیکی جیاواز و زاره کانشیان به چند زمانیکی سهر به خو .

له سهر تای سه ده ی بیسته مه وه چند زاریکی کوردی مشتومپی ئەوه ی له سهر بووه که کوردی نه بن یان بنچینه یه کی زمانی دیکه یان هه بیته که ناچیتته وه سهر ریشه ی زاره کوردیه کانی دی . ئەم باسه له سهر تاهه له لایه ن رۆژه له تاسانه وه خرایه روو و ئەوجا دواتر دیتته نیو چینی رۆشنیرانی کورد و سیاسه تی زمانیی نه ته وه سهر ده سه کان . له نیو ئەم زارانه دا، زازاکی له باکووری کوردستاندا له ماوه ی نیوه ی دووه می سه ده ی بیسته مدا باسوخواسی ئەوه که وته نیو هه ندیک له زازاکان که زاره که یان زاریکی کوردی نییه و زمانیکی سهر به خو یه ، ههروه ها بانگه شه ی ئەوه ش ده که ن که زازاکان کورد نین . له ئیرانیش، له لایه ن ده سه لاتداران و هه ندیک له هه ورامیه کان هه مان باسوخواس دیتته گۆری و ئیستاش به ووی پی ده دریت که هه ورامی زمانه و زاریکی زمانی کوردی نییه ، هه ورامیه کانش کورد نین . هه ره له سهر هه مان ئاراسته له ئیران ئیستاش هه مان هه ول و به رنامه بو له که کان له ئارادایه که بکرین به نه ته وه یه کی سهر به خو و زاره که شیان به زمانیکی سهر به خو . له مه زۆر کۆتتیش له ئیران، له ماوه ی سه د سالی رابردوودا لوره کان که له لایه ن ده سه لاتدارانی ئیرانه وه به چری کاریان له سهر کراوه بو ئەوه ی بین به نه ته وه یه کی سهر به خو و زمانه که شیان که زاریکی کوردی بووه ، وه ک زمانیکی سهر به خو بناسریت . هه ره له سهر هه مان به رنامه ی سیاسی ، شه به که کان که هه میشه پیکهاته یه کی ره سه نی کورد بوون، هه مان هه ول له لایه ن ده سه لاتدارانی عیراقه وه له ئارادا بووه بو ئەوه ی له کورد جودا بکرینه وه و به عه ره ب تو مار بکرین، ئەمرۆش هه ندیک له رۆشنیرانی شه به ک ده یانه وی شه به ک وه ک نه ته وه یه کی سهر به خو و شیوه زاره که شیان وه ک زمانیکی سهر به خو بناسریت . شه به ک که به مه زه به و

هەندیک پۆره سمی دینی له گەڵ کوردی سوننی جیاوازان، بەلام بە زمان و نەتەوه بە درێژایی میژوو شەبە که کان کورد بوون و شیوه زمانه که شیان شیوه زاریکی زاری کوردیی گۆران - هه ورامیه. له دواي پووخانی رژی می پیشووی عیراق له سالی ۲۰۰۳ و ئەو گۆرانه سیاسیهی که به سەر عیراقداهات که بآلی شیعه له عیراقداهه هیز بوو، شەبە که کانیش که نیوهیان زیاتر سەر به مهزهه بی شیعهن، به ره و ناسنامه یه کی شیعه گه ری ده چن که سهر به خو بی و له زۆرینه ی کوردی سوننه جودا ببنه وه. وه ک دیاره ئەم هه ولانه نامانجی سیاسیان له پشته وه یه، به لام به میژوو و زمان شەبە که کان نه ک ههر کوردن، به لکو له سەر کوردبوونیان دوچاری راگواستن و مالویرانی و مه رگه سات هاتون.

لەم باسه هه ول ده ده ین له رووی زمانه وانی - کۆمه لایه تیه وه شیوه زاری شەبە کی بناسینین و به پی پتوره کۆمه لایه تی و نەتەوه یه کانیش ده ستیشانی شیوه زاره که یان بکه ین که شیوه زاریکی زمانی کوردیه، له گەڵ پوونکردنه وه ی میژوو و جوگرافیا ی شەبە ک و میژووی شیوه زاره که که له رابردوودا چی پی نووسراوه و ئیستاش ئەم شیوه زاره کوردیه له چ دۆخیکی زمانیدا یه و پاشه پۆژی چۆن ده بی ت.

شەبە ک، جوگرافیا و میژوو

شەبە که کان گروویکی ئەتیککی - دینی، فره نه توه و فره مه زهه بن، به لام زۆرینه یان به نەتەوه کوردن و به شیوه زاریکی کوردی قسه ده که ن که سەر به زاری کوردیی گۆران - هه ورامیه. هه رچه نده کۆمه لگه ی شەبە ک به زۆرینه کوردن به لام هەندیک تورکمان و عه ره بیشیان له خو گرتوه، شیعه و سوننه یان هه یه، به زۆرینه شیعهن. شەبە که کان له م سهر ده مه دوچاری شیواندی ناسنامه بوون و له لایه ن رژی می پیشووی عیراقه وه دوچاری پاکسازی نه تەوه ییش هاتون، ئەم پۆش هه ر بۆ دامالینی ناسنامه ی کوردی له شەبە که کان، هه ول ده دریت شەبە کی بکری ت به زمانیکی سهر به خو و چیدی شیوه زاریکی زمانی کوردی نه بی ت. بۆ پوونکردنه وه ی ئەم باسه، له م به شه هه ول ده ده ین زۆر به کورتی ئاو پریک له جوگرافیا و میژووی شەبە که کان بده ینه وه.

شەبە که کان له باکووری رۆژهه لاتی شاری مووسل کۆمه له گوندیکیان له ده شتی نه ینه وادا هه یه و له چه ند قه زایه ک له پارێزگای مووسل نیشته جین، که ئەمانه ن: له قه زای مووسل و ناحیه ی به عشیقه ۲۱ گوندیان هه یه، له قه زای همدانییه و ناحیه ی نه مروود و که له ک و همدانییه ۲۴ گوندیان هه یه و له قه زای تلکیف ته نیا ۲ گوندیان هه یه، واته سهر جه م ژماره ی گونده کانیا ن ۴۷ گوند ده بن. ئەم کۆمه له گونده که وانه یه ک به ده وری شاری مووسل پیک دین که له پووباری خازره وه له رۆژهه لات ده ست پی ده کات تا ده گاته پووباری

دیجە. (د. ئەجات عەبدوڵلا، ۲۰۱۵: ۹) ئەمە بیجگە لەوەی کە لە ناو شاری مووسڵیش لە چەند گەرەکیک گرووپیکی دانیشتوانی شەبهەکی هەیه، کە وەک دیارە هەر لە گوندەکانی خۆیانەوه بۆ کار و بژیوی ژیان ڤوویان لە شاری مووسڵ کردووه. لە دەورووبەری شەبهەکان، ئیزیدی و کاکهیی و باجۆران و مەسیحی دەژین، کە ئەمانەش درێژبوونەوه‌یه‌کی سروشتی دانیشتوانی کورد و جوگرافیای کوردستانە لە ڤۆژهللات و باکووری پارێزگای مووسڵ. سەبارەت بە ژمارەکی شەبهەکان تا ئیستا ناماریکی ڤه‌سمیی جینگەکی باوهرپیکراو نییه کە ژمارەکی ته‌واوی شەبهەکان ئاشکرا بکات، ئەوهی هەیه زیاتر خەمڵاندنە. لە سالی ۱۹۲۰ لە لایەن وه‌زارەتی ده‌روه‌ی به‌ریتانیا ژمارەکی شەبهەکان بە ۱۰ هەزار دانراوه. لە سالی ۱۹۶۰ لە لایەن حکومەتی عێراقه‌وه ژمارەکی شەبهەکان بە ۱۵ هەزار دانراوه، دواتریش به‌پێی نامارەکانی عێراق لە سالی ۱۹۷۷ ژمارەکی شەبهەکان ۸۰ هەزار کەس بووه. (ئەجات عەبدوڵلا، ۲۰۱۵: ۱۷) لە دواکی ئەم نامارە هیچ ناماریکی دیکەکی ڤه‌سمیی متمانه‌پیکراو نییه، به‌تایبەت دواکی داگیرکاری داعش لە پارێزگای مووسڵ و قەزا و ناحیه‌کانی، شەبهەکان بۆ شاره‌کانی هه‌ریمی کوردستان ئاواره‌بوون و گوندەکانیان چۆل کرد، لەم ڤه‌رتە‌وازه‌بوونه، جاریکی دی ژمارەکی ڤه‌ستەقینه‌ی شەبهەکان ناتوانین به‌ ده‌ست بێنین. به‌لام به‌پێی ڤه‌ژیه‌کی زیادبوونی دانیشتوان، ده‌کرێ خەمڵاندن بۆ دانیشتوانی شەبهەکان بکریت، کە ئیستا ژمارەیان زیاتر بووه، ڤه‌نگه‌ ئیستا خۆی لە ۱۰۰ هەزار هه‌تا ۱۵۰ هەزار کەس بدات.

لە باره‌کی ئەسل و بنه‌چه‌ی شەبهەکان و میژووی هاتنیان بۆ ده‌شتی مووسڵ، کۆمه‌لیک بۆچوونی جیاواز هەیه، کە باسکردنی هه‌موو بۆچوونه‌کان لە ده‌روه‌ی چوارچۆیه‌کی ئەم باسه‌یه، به‌لام بۆچوونی زال ئەوه‌یه کە شەبهەکان ده‌گه‌ڤه‌نه‌وه بۆ ناوچه‌کی گۆرانه‌کان لە ڤۆژهللاتی کوردستان کە ناوچه‌یه‌کی له‌ تێوان کرماشان و هه‌ورامان، ئەو هه‌ریمه‌ کە شوینی سه‌ره‌هلدانی دینی یارسانه‌ به‌ زاری گۆرانی، کە ئیستا شەبهەکان به‌ شێوه‌زارێکی ئەم زاره‌ کوردیه‌ قسه‌ ده‌کەن. ئەوه‌ی ئاشکرایه هه‌تا کۆتایی سه‌ده‌ی سیازده‌می میلادی له‌وه هه‌ریمه‌ی ئیستای شەبهەکان له‌ سه‌رچاوه‌ میژوویه‌کاندا ناوی گرووپیکی ئەتیککی شەبهەکان نه‌هاتووه. ئەمە به‌لگه‌یه‌ کە شەبهەکان هه‌تا ئەو سه‌رده‌مه‌ هیشتا نه‌هاتوون بۆ ده‌شتی مووسڵ. له‌ توێژینه‌وه‌یه‌کی نوێ له‌ لایەن دوکتۆر زرار سدیق له‌بارەکی میژووی شەبهەکان، به‌ شێوه‌یه‌کی ڤووتتر و به‌ به‌لگه‌کی میژوویی له‌ سه‌رچاوه‌ میژوویه‌کاندا ڤوونی ده‌کاته‌وه‌ کە له‌و ناوچه‌یه‌ ئاماژه‌ به‌ ناوی سوڤیه‌کی پایه‌بلند کراوه به‌ ناوی (ئەبو محهمه‌دی شەبهەکی) کە له‌ سه‌ده‌ی یازده‌می میلادی ژیاوه. هەر له‌ سه‌رچاوه‌کاندا ئاماژه‌ به‌ ناوی هۆزی شەبهەکی کیش کراوه (الشنبکیه). واته‌ هۆزی شەبهەکی له‌م سه‌روه‌نده‌ له‌و ناوچه‌یه‌ هه‌بووه، به‌لام دیار نییه ئەو

هۆزه به تهواوهتی کهی هاتوون بۆ دهشتی مووسل. دوو سهده دواتر له سهراچاوه میژووویه کاند، جاریکی دی ناوی شه به ک هاوشان له گه ل ناوی هۆزی داسنی و دونبولی سهر هه لده داتهوه، ئەمجاره له ده فهریک له رۆژه لاتی مووسل له ده شتیک له تیوان شاری مووسل و ئاکری، که ئەمرۆ ئەم ده فهره زیدی شه به که کانه. له سهده ی شازدهم ناوی هۆزی شه به ک له به لگه ره سمیه کانی ده ولتی عوسمانیدا به رچاو ده که ویت، ئەمجاره به کرانندی دهنگی (ن) و به شیوه ی ئیستای شه به ک ناوی هاتووه. (د. زرار صدیق توفیق، ۲۰۲۰: ۹۰-۹۲) ئەم پروونکردنه وه یه هه تا راده یه کی زۆر پشتیوانی لئ ده کریت که شه به ک به حوکمی زمانه که یان و هه ندیک دابونه ریتی دینیان که له یارسان (ئه هلی هه ق) وه نه یکن، به ئەسل بگه رینه وه بۆ ئەو ناوچه یه و دواتر له بهر ههر هۆکاریک بیت له و یوه کۆچیان کردووه بۆ باشووری کوردستان و هاتوون له رۆژه لاتی دهشتی مووسل (نهینه وا) گیرساونه ته وه. ئەوه ی زیاتر ئەم بۆچوونه پشتراست ده کاته وه، کاکه یه کانیس که به زمان و دین له شه به ک نزیکن، ئەوانیش ههر له ناوچه ی گۆرانه کانه وه بۆ باشووری کوردستان کۆچیان کردووه، ئەوانیش به شیوه زاریکی گوران - هه ورامی ده دوین که پێی ده لین ماچۆ.

شه به که کان وه ک به میژوو دياره که ئەوان هۆزیک کورد بوون له ناوچه یه کی کوردستانه وه هاتوون بۆ ناوچه یه کی دی، ههروه ها به زمان و دابونه ریتیش ههر به شیکه دانه برای کۆمه لگه ی کوردن. له سهروه ندی هاتیان بۆ ئەو ناوچه یه ئەوان ته نیا هۆزیک بوون، هیشتا تیکه ل به هۆزی دیکه ی عه ره بی و تورکمان نه بوون، واته هیشتا ئەو گرووپه ئەتیکه - دینییه له ئیو شه به ک دروست نه بووه، بۆیه له چه ند سه ده ی دواتر ئەو گرووپه دینییه له ناو کۆمه لگه که یان پیک دیت. له سهراچاوه کانیس که له لایه ن رۆژه لاتاسه ئەوروپیه کانه وه له سه ره تا و ناوه راستی سه ده ی بیسته م نووسراون، به تایبه ت ئەوانه ی که سه ردانی ناوچه که یان کردووه، یان سه باره ت به شه به ک توژیته وه یان هه بووه وه ک هینری لایارد و مارک سایکس و فلا دیمیر مینۆرسکی و ئەنستاس ماری که رمه لی و پیوته ر لیخ، .. تاد هه یچ گومانیا ن له وه نه بووه که شه به ک به زمان و دابونه ریت کوردن. لیترده پروون ده بیته وه که شه به ک هه میشه ناسنامه یه کی کوردیا ن هه بووه، به لام دواتر له سه ره تا کانی سه ده ی بیسته م بۆ ئامانجی سیاسی له لایه ن حکومه ت و چه ند نووسه ریک هه ول دراوه ناسنامه یان بشیویندریت و له کورد دابری ن.

له دوا ی لکانندی ویلایه تی مووسل به عیراقه وه له لایه ن تورکیا شه به که کان به تورک دانراون بۆ ئەوه ی بانگه شه ی ئەوه یان پێ بکه ن که زۆرینه ی ویلایه تی مووسل تورکن. له عیراقیش له دوا ی ئەوه ی به عسییه کان له سالی ۱۹۶۳ دینه سه ر حوکم ئەمجاره هه ولی به عه ره بکردنیا ن ده دریت، که ئەم به رنامه یه ته نانه ت دوا ی

پرووختانی رژیمی بە عەس لە عێراق، هەتا ئەمڕۆیش هەر بەردەوامە. (نەجات عەبدوڵلا، ۲۰۱۵: ۱۴-۱۵) وە ک دیارە هەردوو حکومەتی تورکیا و عێراق لەم دوو هەولە بۆ گۆڕینی ناسنامەی نەتەوویی شەبەک سەرکەوتوو نەبوون، شەبەکەکان هەر بە کورد مانەوه، بەلام ئیستا هەول دەدرێت شەبەک بکریت بە گرووی پێکی ئەتیککی سەر بەخۆ و چیدی کورد نەبن.

شەبەکەکان کە لە سەردەمی رژیمی پیشووی عێراق دووچاری راگواستن و دەربەدەری هاتوون، هەر لەبەر ئەوەی بە ئەسڵ کوردن، رژیم دەبویست ئەو هەریمە کە ئەوان لێی نیشتەجین لە پوژەهلآت و باکووری پوژەهلآتی مووسل تەعریب بکات. هەر بۆیە شەبەکەکان بەهۆی کوردبوونیان و نیشتەجیوونیان لە پوژەهلآتی شاری مووسل لە لایەن رژیمی پیشووی عێراقوە باجی قورسیان داوه. لە سالی ۱۹۷۷ بە فەرمانی تاییەتی سەرۆکی پیشووی عێراق سەدام حوسین بریار درا شەبەک بە نەتەوه بکرین بە عەرەب و لە هەموو دامودەزگا کانی شەر بە عەرەب تۆمار بکرین. لە ئاماری سالی ۱۹۸۷ رژیمی بە عەس داوا لە شەبەکەکان دە کات یان بە عەرەب یان بە کورد خۆیان تۆمار بکەن، شەبەکە کانی شەر خۆیان بە کورد تۆمار کرد، بۆیە لە دوای ئەوه رژیمی بە عەس بریاری وێرانکردنی گوندەکان و راگۆزانیان دەردە کات و بە درێژایی سالی (۱۹۸۸ - ۱۹۸۹) زیاتر لە ۲۲ ئاوی شەبەکەکان بەر شالی وێرانکردن دە کەون، زیاتر لە سێ هەزار خیزانی شەر پادە گۆزێنەوه بۆ ئوردوگا زۆره ملییه کانی دە شتی هەریر و بازیان و چەمچەمال. لەوی دە میننەوه تالە پایزی ۱۹۹۱ رێگەیان پێ درا بگه رێنەوه سەر مال و شوینی نیشتەجینی خۆیان بە مەر جیک نەتەوهی خۆیان بگۆرن بۆ عەرەب. دوای ئەوه دیوانی سەرۆکایەتی کۆماری عێراق لە رێکەوتی ۴-۱۱-۱۹۹۰ رێگەیان پێ دەدات بگه رێنەوه سەر زیدی خۆیان. (هەمان سەرچاوهی پیشوو: ۲۲)

کوردناسی هۆلەندی مارتن فان برونیسن لە توێژینەوهی کە لەبارە شەبەک ئاماژە بە پەيوه نندی و نزیکي رپوره سمی دینی شەبەک و کاکهیی و عەلهوی دەدات و دە لیت: شەبەکەکان بە دین موسلمانن بە شیکیان سوننی شافعی و بە شە زۆره کەیان شیعهن و هەندیک بیروباوهری شیعهی جیاوازیان هەیه، وه ک تەریقه تیککی سۆفی قزلباشیه و کۆمه لیک رپوره سمی تاییەتی خۆیان هەیه، بە باوهری مەزههبی و هەندیک رپوره سمی دینی و پیکهاته و پله بەندی پیاوانی دینی، لە کورده عەلهوییه کانی باکووری کوردستان و کاکهیی و سارییه کانی باشووری کوردستان و ئیزیدییه کانی نزیکن. (Bruinessen, 1998: 185-196) بەلام بەم دواییه بە هۆی کاریگه ریی شیعهی عێراقی، شەبەکە شیعه کانی زیاتر بەره و شیعهی ئیمامی چوون، هەر بۆیە لە نیو شەبەکەکان ئەوانه ی بانگه شه ی ئەوه دە کەن کە شەبەک کورد نین و نەتەوهی کە سەر بەخۆن، زیاتر لە لایەن

شەبە كە شىعە كانە، كە ئەوئەش ديارە بە ھۆكارى سىياسىيە و زمانەوانى و مېژوويى نىيە. (چاوپىكەوتن لە گەل ئەمجەد جومعە، ۲۰۲۰)

شەبە كى شىئە زارىكى زمانى كوردىيە

ئەوانەى بانگە شەى نەتەوئەى كى سەربەخۆ بۆ شەبەك دە كەن لە ھەمان كاتدا بانگە شەى زمانىكى سەربەخۆش بۆ شەبە كى دە كەن، ئەو پەيوەندىيە لە ھەجەبىيە كە شەبە كى لە گەل زارى كوردىي گۆران - ھەورامى ھەيەتى دەپچرپىن و ھەك زمانىكى سەربەخۆى باكوورى رۆژئاواى زمانە ئىرانىيە كان دەپناسىن .

زمان پىكھىنەرىكى سەربە كىي نەتەوئەى و رۆلىكى يە كلاكەرەوش دە گىرپىت لە دەستىشانكردنى ناسنامەى نەتەوئەى ئەو كەسە و يان ئەو گرووپە كە بە زمانىكى تايەت قسە دە كەن، بۆيە گرنگە دەستىشان بكرى كە لەسەر چ بنەرەتەك شەبە كى شىئە زارىكى زمانى كوردىيە و زمانىكى سەربەخۆ نىيە. تەنانەت ئەو ئەوروپىيانەش كە شەبە كىيان بە كورد داناو ھەر لەسەر ھەمان بنەرەتى ئەو زمانە بوو كە شەبە كە كان قسەيان پى كوردوو. لەم بەشە ھەول دەدەين ئەم بابەتە لە روى زمانەوانى - كۆمەلەيەتەو شەرۆفە بكەين كە بۆچى شەبە كى شىئە زارىكى زمانى كوردىيە و زمان نىيە، ھەر ھەوا روونى دە كەينەو كە بۆچى شەبە ك كىشەى ناسنامەى بۆ پەيدا بوو.

زارى گۆران - زازا لە دىدى رۆژھەلاتناسىيەو

ھەك ئاشكرايە شىئە زارى شەبە كى لە تىو دابەشكردنى زارە كوردىيە كاندا لە روى پىكھاتى زمانەو ە بنزاريكى زارى كوردىي گۆران - ھەورامىيە. ئەم زارە كوردىيە لە ماوئەى سەدەى راپردوودا لاي رۆژھەلاتناسان بەردەوام مشتومرى لەسەر بوو كە ئەم زارە بە ھەموو بنزەرەكانىيەو ھەورامى و ماچۆ و شەبە كى و زازاكي، .. زار و شىئە زارى زمانى كوردى نىن و بەلكو چەند زمانىكى سەربەخۆن، لە پىشتىرەن ئەو سەرچاوانەش كە ئاماژەيان بەم باسە دايتت لە كارى رۆژھەلاتناساندا بوو، بۆيە ھەر لەو ساو ە ئەم زارە سەربە كىيە كوردىيە بە ھەموو بنزەرەكانىيەو لە ئەدەبىياتى رۆژھەلاتناسىي ئەوروپىدا ھەك چەند زمانىكى سەربەخۆ ناسىندران و لە زمانى كوردى جودا كراونەتەو، بە بەھانەى ئەوئەى كە ئەم كۆمەلە زارە رپشەى زمانى لە گەل زارە كوردىيە كانى دى جياوازە و دەچىتەو سەر ئەو كۆمەلە زمانە كە ئاخىوئەرانى لە دەوروبەرى دەرياي خەزەر لە باكوورى ئىران نىشتەجىن .

لەم رۆوئە دە كرى ئاماژە بە توژىنەوئەى كى مېئۆرسكى بدرى كە لە سالى ۱۹۴۳ بىلاوى كوردوئەتەو بە ناوى (گۆران) و پىي وايە گۆرانە كان لە ناوچەى دەرياي خەزەرەو كۆچيان كوردوئە بۆ ئەو ناوچەيەى ئىستانيان

له رۆژاواى ئێران، چونکه زمانه كهيان له زمانه كانى ئەو ناوچهیه نزیكه. (Minorsky, 1943: 75 -103) دوای ئەو ده یقید مه كه نزی توێژینهوهیه کی له باره ی هه ورامی به کتیب له سالی 1966 بلاق کردهوه و پێی وایه هه ورامی له زاره کوردییه كانی دیکه وه دووره و وه ک جهزیره یه ک وایه له تێو ده رای زمانی کوردیدا، له رووی پرۆسه ی گه شه کردنی وشه سازی زمانه وه له زور پروه وه تابه تمه ندیی زاریکی کۆن (ئارکایک) ی ئێرانی ناوه ندی تیدا یه. (Mackenze, 1966: 3)

دواتر له ژێر کاریگه ری نووسینه کان و بۆچونه کان رۆژهه لاتناسی هه مان بانگه شه هاته تێو ناخپه و رانی ئەم زاره و به هه مان پێودانگی ئەوان چه ند رۆشنیریکی ناخپه وری هه ورامی و زازاکی و شه به کی هه مان بانگه شه یان بۆ بنزاره کان گۆران - زازا دووباره کرده وه، که ئەوانیش پێیان وایه نایی گۆران - زازا زاریکی کوردی ییت، به لکو زمانیکی سه ره بخۆیه. له م باسه ته نیا ئاماژه به یه کییک له نووسه رانی شه به کی ده ده ین، عه باس سوڵتان که له سالی 2016 فه ره هه نکیکی شه به کی - ئینگلیزی بلاق کردووه ته وه، له پێشه کییه که یدا له باسی ئەسلی شه به ک و زمانه که یان، په تی ده کاته وه که شه به ک کورد بن و هه روه ها پێی وایه زمانه که شیان کوردی نییه، به لکو زمانیکی سه ره بخۆی زمانه ئێرانییه کان باکووری رۆژاوا یه. بۆ رێنووسی زمانه که ش ئەلفوییی لاتینی به کار هیناوه که پێی وایه ئەمه باشتین ئەلفوییه بۆ زمانی شه به کی. (Sultan, 2016: 13-14) بۆ ئەوه ی ئەم باسه به شێوه یه کی زانستی شی بکه ینه وه، پێویسته سه رنجیکی ئەو پێوه رانه بده ین که له زمانه وانی - کۆمه لایه تیدا بۆ جودا کردنه وه ی زار له زمان کاری پێ ده کریت.

پێوه ره کان جودا کردنه وه ی زار له زمان

بۆ ئەم جودا کردنه وه یه کۆمه لیک پێوه ری زمانه وانی و نازمانه وانی دانراون، که لی ره دا گرنگترینان باس ده که ین:

یه که م: له یه کگه یشتن و له یه کنه گه یشتنی دوو شێوه زمان، واته ئە گه ره ئەو دوو شێوه زمانه له یه ک گه یشتن ئەوه دوو زاری زمانیکه و ئە گه ره له یه کیش نه گه یشتن ئەوا دوو زمانه. زۆریه ی ئەوانه ی که بانگه شه ی زمان بۆ هه ورامی و شه به کی و زازاکی ده که ن ئەم پێوه ره به کار دێنن که ناخپه و رانی ئەم شێوه زارانه ی گۆران - زازا له گه ل ناخپه وری کوردی ناوه ند له یه ک تی ناگه ن، هه ره بۆیه ده بی ئەمانه دوو زمان بن نه ک دوو زار. ئەم پێوه ره له زمانه وانی بۆ جودا کردنه وه ی زار له زمان به هیچ شێوه یه ک پێوه ریکی سه ره که وتوو نه بووه، چونکه هه ندیک زمان هه یه که دوو زمان و له یه کگه یشتنی له تێوانیاندا هه یه، له زمانه جه رمه نییه کان باکوور وه ک سویدی و نه رو یجی و دانمارکی یان زمانه هیندییه کان وه ک ئوردو و هیندی، یان له زمانه سلاقییه کان وه ک

چىكى و سلۇڧاكى، لە زمانە كانى باشوورى رۆژھەلاتى ئاسيا لە تىوان زمانى تاى (تايلاند) و لاوى (لاووس)، .. لە تىوان ئەم زمانانە ھەتا رادە يەك لە يەك گەيشتن ھەيە، كە ئەم زمانانە ھەموو سەر بە دوو زمان و دوو نەتەوھى جياوازن، لە بەرانبەر ئەمە زمانى ماندەرين (چىنى) كۆمەلئىك زارى ھەيە كە زۆر بە زەحمەت لە يەك تىدەگەن و يان ھەر لە يەك ناگەن، كە چى ئەمانە ھەموو بە چەند زارى زمانىك دادەنرئىن، زارە عەرەبىيە كانىش وەك مەغرىبى لە رۆژئاواى نىشتمانى عەرەبى لە گەل عەرەبىك لە رۆژھەلات لە يەك تى ناگەن، بۆيە زمانەوانان ھاتوونە سەر ئەو باوەرە كە نابى ئەم پىوەرە راست و گونجاو بىت بۆ ئەم مەسەلە زمانىيە.

دووھەم: نزيكى يان وەك يەك پىكھاتەى دوو شىوہ زمان لە يەك، واتە ئەو دوو شىوہ زمانە لە روى ئاستە كانى زمانەوہ وەك رستەسازى و رېژمان و وشەسازى و دەنگسازى دەچنەوہ سەر يەك و لە يەك نزيكن. ئەم پىوەرەش كىشەى ھەيە چونكە ھەندىك زمان لە روى پىكھاتەى زمان و فەرھەنگۆكى وشوہ تەواوئىك لە يەك نزيكن وەك لە تىوان ھىندى و ئوردو يان سوئدى و نەروىجى و دانماركى، يان كوردى ناوہند لە گەل فارسى لە روى رېژمان و پىكھاتەى رستە تەواوئىك وەك يەك، ... ئەم زمانانە لە روى پىكھاتەى زمانىيەوہ لە يەك نزيكن و بە زار دانانرئىن و زمانن. بۆيە ئەم پىوەرە زمانەوانىيەش پىوەرئىكى نەشياو و نەگونجاوہ بۆ جوداكردنەوہ زار و زمان، بۆيە زمانەوانان پىيان واہە جوداكردنەوہى زار لە زمان لە دەرەوہى پىوەرە زمانەوانىيە كانە و پرسىكى كۆمەلەيەتى و سياسى و كولتورىيە (Chambers & Trudgill, 1998: 4-5).

بۆيە پىشنيازى ئەوہ دەكەن كە بە پىوەرە كۆمەلەيەتىيە كان ئەم مەسەلەيە يەكلا بكرئتەوہ.

سىيەم: لەم پىوەرە كۆمەلەيەتىيە نازمانەوانىيە، دوو شىوہ زمان سەر بە كۆمەلە زمانىكن و لە يەك نزيكن و ھاوپرەشەن، بەلام ئاخىوہرانى كۆمەلئىك پەيوەندى ھاوبەش بە يەكەوہيان گرى دەدات وەك مېژوو و نەتەوہ و كولتورئىكى ھاوبەش و مەسەلەيەكى سياسى ھاوبەش واتە لە روى سياسىيەوہ سەر بە يەك مەسەلەى نەتەوہى و خاك و پىكەوہش يەك چارەنووسى ھاوبەشيان ھەيە. ئەم پىوەرە ناسنامەى ئەو زارە دەستىشان دەكات كە سەر بە كام زمانە.

ھەر لەم روانگەوہ ئىنسكلۇپىدىيەى زمانناسى كەمبىرىچ پىناسەيەكى گشتگىرتر بۆ زار دەكات، بەم شىوہيە پىناسەى دەكات: زمان لە كۆمەلە زارىك پىك ھاتوہ، ھىچ زمانىكىش بەبى زار نىيە. زار، كۆمەلئىك رەفتارى زمانى و مەعريفەيى ھاوبەشى لە گەل ئەو كۆمەلە خەلكە ھەيە كە قسەى پى دەكەن، بۆ دياركردنى زار دەبى لە پىشدا ئەو زمانە ديارى بكرئت كە ئەو زارە بۆى دەگەرئتەوہ. لەو زمانەدا ھەر زارىك بۆى ھەيە

له پرووی بیژه کردن و وشه‌کانی فهره‌نگی و ده‌نگسازی و وشه‌سازی و رسته‌سازی و ماناناسی و پینکھاتی رسته‌وه له گه‌ل یه‌ک جیاواز بن . (Hogan, 2011:254)

ئه‌گه‌ر له‌سه‌ر ئه‌م پیوه‌ره برۆین ده‌کرێ به‌ئاسانی زار و زمان له‌یه‌ک جودا بکریته‌وه و پۆلین بکرین، هه‌ر به‌م پیوه‌ره ده‌کرێ بزاینن بۆچی سویدی و نه‌رویجی و دانمارکی له‌یه‌کیش تیده‌گه‌ن، به‌لام سێ زمانن و سێ زار نین، چونکه له‌پرووی میژوویی و سیاسی و کولتورییه‌وه سویدی و نه‌رویجی و دانمارکی سێ نه‌ته‌وه‌ن و سێ ده‌وله‌تی نه‌ته‌وه‌یی جیاوازیان هه‌یه و خه‌لکه‌که‌ش خۆیان به‌سێ نه‌ته‌وه‌ی جیاواز و زمانه‌کانیشیان به‌سێ زمانی سه‌ربه‌خۆی جیاواز داده‌نێن . به‌نیه‌ت زمانی مانده‌رینی چینیش که‌کۆمه‌لیک له‌هه‌جی هه‌یه که‌له‌یه‌ک تی ناگه‌ن و هه‌ر به‌زاره‌کانی یه‌ک زمانیش داده‌نرین، چونکه ئه‌م زارانه‌ ناخپه‌هرانی به‌دریژی هه‌زاران سا‌ل خاوه‌ن میژوو و کولتور و چاره‌نووسیکی هاوبه‌ش بوون له‌نیو شارستانیه‌تی چینیدا، بۆیه ناخپه‌هری هه‌موو زاره‌کانی خۆیان به‌چینی ده‌زانن و سه‌ر به‌یه‌ک زمانی چینین که‌زمانی مانده‌رینه .

هه‌ر ئه‌م پیوه‌ره کۆمه‌لایه‌تیه‌ش بۆ جودا‌کردنه‌وه‌ی زار و زمان بۆ زاره‌ کوردییه‌کان به‌راست داده‌نریت، چونکه هه‌ورامی و شهبه‌ک و کاکه‌یی و زازا و دملی له‌گه‌ل ناخپه‌هرانی زاره‌ کوردییه‌کانی دی وه‌ک کوردی باکوور و کوردی ناوه‌ند و کوردی خواروو یه‌ک نه‌ته‌وه‌ی هاوبه‌ش کۆیان ده‌کاته‌وه، له‌هه‌مان کاتدا میژوو و کولتوریکی هاوبه‌ش و یه‌ک مه‌سه‌له‌ی سیاسی هاوبه‌شیش کۆیان ده‌کاته‌وه که‌ئویش مه‌سه‌له‌ی کورد و نیشتمانیکه‌ی هاوبه‌شه‌که‌ کوردستانه . هه‌ر له‌سه‌ر ئه‌م بنه‌ره‌ته‌ به‌ئاسایی داده‌نریت که‌هه‌ندیک زاری کوردی له‌گه‌ل زاریکی دی جیاوازی له‌ریزمان و وشه‌سازی و فهره‌نگۆکی وشه‌یان هه‌یه، به‌لام له‌م روانگه‌وه هه‌ر به‌چهند زاریکی زمانی کوردی داده‌نرین . هیچ گومان له‌وه‌دا نییه‌ که‌جیاوازی له‌نیوان زاری کوردی ناوه‌ند و زاری گۆران - زازا هه‌یه، ئه‌م جیاوازیانه‌ش ریشه‌یی نین، چونکه هه‌ردوو کۆمه‌له‌ زار له‌پۆلینکردنی زمانه‌ ئیرانییه‌کان سه‌ر به‌کۆمه‌له‌ زمانی باکووری پۆزاوازی زمانه‌ ئیرانییه‌کانن، که‌ئهمه‌ش به‌لگه‌یه‌ که‌هه‌موو زاره‌کان پیکه‌وه یه‌ک پینکھاته‌ی ریزمانی و وشه‌سازی و ده‌نگسازی نزیکی له‌یه‌ک کۆیان ده‌کاته‌وه، به‌لام ئه‌وه‌نده هه‌یه زاری گۆران - زازا به‌زاریکی ئارکایک (کۆن) داده‌نریت که‌نزیکی له‌گه‌ل زمانه‌ ئیرانییه‌ کۆنه‌کان هه‌یه وه‌ک په‌هله‌وی و ئافیتسای، که‌ریشه‌یه‌کی کۆتری هه‌یه له‌گه‌ل زاره‌ کوردییه‌کانی دی، که‌ئهمه‌ش هیچ له‌ئه‌سلی بابه‌ته‌که‌ ناگۆرپیت که‌ئهم زارانه‌ ئه‌مرو هه‌موو پیکه‌وه یه‌ک نه‌ته‌وه‌ کۆیان ده‌کاته‌وه که‌نه‌ته‌وه‌ی کورده و هه‌مووش پیکه‌وه کۆمه‌له‌ زاریکن یه‌ک زمان کۆیان ده‌کاته‌وه که‌ئویش زمانی کوردییه .

ئه گهر لای رۆژهه لاتناسان زاری گۆران - زازا به کوردی دانهراوه، ئه مه دياره ئه وان ته نيا له روانگه يه کي په تبي زمانه وانیه وه سه يری ئه و زارانه يان کردوو و هيچ حيسابينکيان بۆ ناخپه رانی نه کردوو که ئه وانه پينکه وه به دريژايی ميژوو ئه و زارانه يان به يه ک زمان داناوه و هموو تیکه ل به يه ک بوون و زاره کان له يه ک نزیک بوونه وه و رهنگی يه کديان وه گرگرتوو، له ماوه ی زياتر له هه زار سالی ش ناخپه رانی پينکه وه ميژوو و کولتور و نه ته وه يه کي هاوبه شيان هه بووه. ئينستاش پينکه وه يه ک مه سه له ی سياسی کۆيان ده کاته وه که مه سه له ی کورده .

ئه م کيشه يه له و کاته وه ده ستی پي کرد کاتيک له کۆتايی سه ده ی نۆزده م زمانه هيندۆ- ئه وروپيه کان پۆلين کران و له ناو ئه م پۆلينکردنه ش زمانه کانێ نزیک له يه ک له ناو ئيران و ده وروبه يری پۆلين کران، پۆلينکردنه کانیش له سه ر پيوه ره زمانه وانیه کان بوون و ره چاوی پيوه ری کۆمه لایه تی نه کراوه، بۆيه هه ر له م سه رو به نده ش بوو له تويزينه وه ی رۆژهه لاتناسی ئه م دابه شکردنه ها ته ئاراوه و به ناوی دابه شکردنيکی زانستی خرايه گه ر و زمان و زاره کانێ له يه ک دابری. هه ر له سه ر ئه م بنه ره ته ش لورپيان له کوردی جودا کرده وه هه ر له به ر ئه وه ی که له دابه شکردنی زمانه ئيرانيه کان له گه ل فارسی سه ر به باشووری رۆژئاوای زمانه ئيرانيه کانه، چونکه چه ند ده نگيکی له گه ل فارسی نزیکتره تا زاره کوردیه کانێ دی که سه ر به باکووری رۆژئاوایه . ئیدی دوا ئه وه له ماوه ی رابردوودا، هه رچی کوردناس و رۆژهه لاتناسی ئه وروپي هه يه که باسی ناسنامه ی نه ته وه یی کورد و زاره کوردیه کان کردی، له ژیر ناوی میتۆدی زانستی به م ئاراسته يه کاریان کردوو و ناسنامه ی زاره کوردیه کانیا ن ده ستیشان کردوو. ئه گه ر بگه رپينه وه بۆ شه به که کان وه ک له ميژوو که يان نیشان ده دات که به دريژايی ميژوو له زیدی خۆيان و دواتریش له شوینی نيسته جييوونيان له ده شتی مووسل هه ميشه پينکه اته يه کي کورد بوون و له سه رده می نویش له سه ر ناسنامه ی کوردبوون دوچار ی مالۆپیرانی و مه رگه سات بوونه وه، ئه مه به لگه يه کي روونه که ئه وان له گه ل کورد خاوه ن يه ک مه سه له ی سياسين .

ره هه ندی مه زه بی و سياسی له ناسنامه ی زاری شه به کیدا

ره هه نديکی دی که شيوه زاری شه به کي هه و ل ده دري له ناسنامه ی کوردبوون دامالری و بکری به زمانتيکی سه ربه خۆ، زمانه وانێ نيه، به لکو هه مان پيوه ری کۆمه لایه تيه که پالنهر و هۆکاری مه زه بی و سياسی هه يه، چونکه زۆرينه ی شه به ک که به مه زه ب له شيعه نزیکن له گه ل زۆرينه ی کورد جياوازن که سونين، ئه م ره هه نده بووه به خالتيکی لاواز که به شيپک له شه به که شيعه کان بانگه شه ی نه ته وه و زمانتيکی سه ربه خۆ بکه ن و وه ک که مينه يه کي دینی سه ربه خۆ جودا له کورد بناسرین، به لام له به رانه ردا شه به که سونيه کان ئه م

بانگەشەیه ناکەن، بە تايهت له ژینگهیه کی سیاسی وه ک ئەمڕۆ له عێراق که شیعە و سوننە له مەملەتییە کی سیاسی توندان، تەنانت له ئیوان عەرەبی عێراقیش شیعە و سوننە بوون بە دوو له تەوه و بەرانبەر بە یەک وه ستاون، بۆیه هەمان هۆکار له چوارچۆیهی نەتەوهیه کی وه ک کورد که ناسنامەیه کی نەتەوهیه یه کگرتوی بههیزی نیه، و زمانیکی یه کگرتوی بههیزی وه ک زمانی عەرەبیشی نیه، هەر وه ها په یوه ندیی ئیوان ناخۆهه ری زاره کانیش په یوه ندیه کی پتهو و بههیزی نیه، بۆیه له م رهوشه سیاسی و زمانیه، هۆکاری جیاوازی مهزهه بی له دیارکردنی ناسنامە ی نەتەوه و زماندا کاریگه ریه کی سه لبی ده ییت. وه ک هەمان به رنامه بۆ ئیزییه کانیش ههیه، به هۆی جیاوازی له دین له گه ل زۆرینه ی کورد، هه و ل ده درئ وه ک گرو پیکی ئیتۆ - دینی جودا له کورد خۆیان بناسین ئەمه هه رچه نده که ئیزییه کان به زمان به زاری کوردیی باکوور (کرمانجی) ده دوین.

دیاره ئەمانه ش کۆمه لێک ئامانج و ره هه ندی سیاسیان ههیه، ده سه لاتدارانی عێراق هه و ل ده ده ن به هه ر شێوه یه ک بیت بوونی کورد له پارێزگای مووسل کمه بیته وه، رژی می پیشووی عێراقیش به هەمان ئامانجی سیاسی شه به که کانی له ناوچه ی خۆیان راگو یزا و دووری خسته وه بۆ هه ریر و چه مه چه مال و بازان بۆ ئەوه ی دانیشتوانی کورد و جوگرافیای کوردستان له شاری مووسل بچووک بکاته وه و ناوچه که له کورد چۆل بکریت، دواتریش که رینگه یان پیدرا بگه رپنه وه سه ر زیدی خۆیان به و مه رجه بوو که به عه ره ب خۆیان تۆمار بکه ن. له بهر تیشکی ئەم روونکردنه وه یه، ده توانین بلین به پی پیوه ره کۆمه لایه تیه کان، شه به کی و هه موو بنزاره کانی دیکه ی گۆران - زازا، سه ره پای جیاوازیه زمانه وانیه کانیا ن له گه ل زاره کوردیه کانی دی، چه ند زار و شێوه زاریکی زمانی کوردین.

شه به کی، شوینی له نیو زاره کوردیه کاند

شه به کی له هه موو ناسته کانی زمانه وه وه ک ماچۆ به بنزاریک یان شێوه زاریکی زاری گۆرانی - هه ورامی داده نریت، ئەمه هه رچه نده له دابه شکردنی زاره کوردیه کان، ناوی شه به کی وه ک بنزاریکی گۆرانی نه هاتووه، به لکو زیاتر به باجه لانی ناوی هاتووه، ته نیا له دوا دابه شکردنی زاره کان له کتیپی (زمانی کوردی و دیالیکته کانی) دوکتۆر فوناد حه مه خورشیددا، ناوی شه به کی وه ک بنزاریکی زاری گۆران هاتووه. (فوناد حه مه خورشید، ۲۰۱۸: ۴۰)

شه به کی وه ک شێوه زاریکی گۆران - هه ورامی تابه ته ندیی خۆی ههیه و له گه ل بنزاره کانی دیکه ی گۆران جیاوازه، تیکه ل به وشه ی عه ره بی و فارسی و تورکی بووه، ئەمه ش به هۆکاری جوگرافی شوینی

نیشته جیبوونیا نه که شوپینکی دهشتاییه له دهشتی مووسل (نهینهوا)، به عه‌رب و تورکمان ده‌وره دراو، بویه شیوه‌زاره که‌یان تیکه‌ل به وشه و زاراوه‌ی نهو زمانانه بووه، ئەمه سه‌ره‌پای ئەوه‌ی که شه‌به که‌کان وه ک گروپینکی ئەتینکی - دینی فره‌نه‌ته‌وه، هه‌ندیک هۆزی عه‌رب و تورکمانیان تیکه‌ل بووه، به‌لام زۆرینه‌یان کوردن، بینگومان بوونی ئەم نه‌ته‌وانه‌ش له‌ناو شه‌به‌ک کاریگه‌ری له‌سه‌ر زمانه‌که‌یان به‌جی هیشتووه. ئەم تایه‌تمه‌ندییه له‌هه‌جیه، شه‌به‌کی جودا ده‌کاته‌وه له‌گه‌ل شیوه‌زاری باجه‌لانه‌کانی ناوچه‌ی لوړستان و خانه‌قین. بویه پیوسته وه ک بنزاريکی سه‌ربه‌خۆی زاری گۆرانی - هه‌ورامی له‌گه‌ل بنزارة‌کانی دی ناوی ییت. له‌م توێژینه‌وه‌یه دابه‌شکردنکی نوێ بۆ زاره‌کان کراوه و شه‌به‌کی وه ک بنزاريکی سه‌ربه‌خۆی زاری گۆران - زازا دانراوه، ئەمه سه‌ره‌پای ئەوه‌ی به‌شیوه‌یه‌کی وردتر هه‌موو بنزارة‌کانی گۆران و زازاکی نیشان دراو:

زاری کوردیی گۆران - زازا، دوو کۆمه‌ل زاری کوردی ده‌گرێته‌وه که ئەمانه‌ن:

زاری کوردیی گۆرانی - هه‌ورامی: چه‌ند بنزار و شیوه‌زاریکی هه‌یه: هه‌ورامی، ماچۆ، باجه‌لانی، شه‌به‌کی

زاری کوردیی زازاکی: چه‌ند بنزار و شیوه‌زاریکی هه‌یه: کردکی، کرمانچکی، دملکی

بنزارة‌کانی زاری گۆران - زازا به‌هه‌ردوو کۆمه‌له‌ زاره‌وه، چه‌ند شیوه‌زاریکی هه‌مه‌چه‌شنيان هه‌یه که ناخپه‌ورانی به‌په‌رشوبلاوی له‌باکوور و باشوور و پۆژه‌ه‌لاتی کوردستان نیشته‌جین. له‌باشوور و پۆژه‌ه‌لات له‌لایه‌ن هه‌ورامی و شه‌به‌ک و کاکه‌یی و سارلی و باجه‌لان و هه‌ندیک عه‌شیره‌تی کورد وه ک زه‌نگنه و پۆژه‌بیانییه‌کان قسه‌ی پێ ده‌که‌ن. له‌هه‌مان کاتدا ناخپه‌ورانی سه‌ر به‌دین و مه‌زه‌بی جیاوازن. هه‌ورامیه‌کان که ناخپه‌وری سه‌ره‌کیی ئەم زاره‌ن، له‌هه‌ر دوو به‌شی هه‌ورامانی ته‌خت و له‌هۆن له‌هه‌ردوو دیوی کوردستانی پۆژه‌ه‌لات و باشوور نیشته‌جین به‌دین موس‌لمانی سونین، گۆرانه‌کان که چه‌ند عه‌شیره‌تیکن به‌دین یارسان (ئه‌هلی هه‌ق)ن، هه‌رچه‌نده ئیستا به‌کوردیی خواروو (که‌له‌پوری) ده‌دوین، به‌لام له‌په‌ر دودا به‌گۆرانی قسه‌یان کردووه ئەم‌په‌رۆش چه‌ند گوندیک له‌ناوچه‌ی گۆرانه‌کان به‌گۆرانی - هه‌ورامی ده‌دوین، یارسانه‌کانی باشووری کوردستان که به‌کاکه‌یی ناسراون به‌ماچۆ ده‌دوین، ئەمه سه‌ره‌پای ئەوه‌ی که زمانی دینه‌که‌یان و کتیبه‌په‌رۆزه‌کانی وه ک سه‌ره‌نجام و زه‌بووری هه‌قیقه‌ت و که‌لامه‌کانی هه‌ر به‌زاری کوردیی گۆرانی نووسراون. شه‌به‌که‌کانیش که له‌باشووری کوردستان نیشته‌جین، سه‌ر به‌هه‌مان زاری گۆرانی - هه‌ورامین به‌دین موس‌لمانی شیعه و سونین و کۆمه‌لیک تایه‌تمه‌ندی و نه‌ریتی دینی تایه‌ت به‌خۆیان هه‌یه. ئەمه بێجگه له‌وه‌ی کۆمه‌لیک تیره و عه‌شیره‌تی کوردی وه ک باجه‌لان و زه‌نگنه و پۆژه‌بیانی و سیامه‌نسوری که ئەوانیش

بە پەرشوبلاوی لە کەرکووک و دەشتی گەرمیان نیشتهجین و بە شێوەزاریکی گۆرانی دەدوین کە وە ک ماچۆ وایە، بە دین زۆربەیان موسڵمانی سوننن و هەندیکیش یارسانن. بەلام ئەمرۆ نەوێ نۆیان لە تیو کوردیی ناوەند لە باشووری کوردستان ئەسمیلە بوون و چیدی بە شێوەزارە کەیان قسە ناکەن. لە باکووری کوردستانیش زازاکان بەو زارە دەدوین و چەند بنزازیکی جیاوازیان هەبە وە ک زازاکی، دملکی، کردکی، کرمانچکی، .. زازاکان کە لە باکووری کوردستان لە بینگۆل و دەرسیم و دیار بە کر و خەریت، ئەرزنجان، فارتو، سیفەرە ک، ئورفا.. نیشتهجین، زارە کەیان لە رووی پیکهاتە ی ریزمان و وشەسازی سەر بە هەمان زاری گۆرانی - هەورامییە، یە ک ریشە ی زمانی و لەهجهیان هەبە، ئەوانیش بە دین و مەزەهەب جیاوازی، نیوێیان زازای موسڵمانی سوننن و نیوێ کە ی دی عەلەوین، عەلەووییە کان بە پێی نەریتی دینیان لە شەبە ک و کاکەییە کان نزیکن، بێگومان بە زمانیش هەر لە یە ک نزیکن. ناخێوێرانی زازاکی لە تورکیا بە هۆی قەدەغە کردنی زمانە کەیان زۆر بە چرپی ئەسمیلە بوون و زۆربەیان بە تورکی قسە دە کەن و خەریکە زارە کەیان لە دەست دەچیت، لە دەرەوێ هەولێکی زۆر دە دەن بۆ بووژاندنەوێ، بەلام لە ناوێ هەر ئەسمیلە دە بن.

وێ ک دیارە ئەم زارە کوردییە بە هەموو شێوەزارە کانییەوێ لە زۆر شوێن بە پەرشوبلاوی لە کوردستان ناخێوێرە هەبە، هەرچەندە بە نەتەوێ کوردن بەلام یە ک ناسنامە ی دینی و مەزەهەبی یە کگرتوو کۆیان ناکاتەوێ، لە هەمان کاتدا ئەو بارودۆخە ی کە ئەمرۆ گەلی کورد و نیشتمانە کە ی رووبەرپووی بووێ تەوێ پارچە بوونی کورد و دابەشبوونی سیاسی کوردستان کە هەرگیز دەر فەتی ئەوێ بە کورد نە داوێ یە ک زمانی یە کگرتوو ی کوردی بە یە ک ناسنامە ی نەتەوێ یە کگرتوو لە تیو هەموو ناخێوێرە زارە کان بە دین و مەزەهەبی جیاوازی پیک بێتیت، وێ ک ئەو زمانە یە کگرتووێ نەتەوێ یە کە لە تیو نەتەوێ کانی هاوسێیدا هەبە، بۆ یە لەم هەلومەرجە جیۆ پۆلیتیکی و جوگرافی و کۆمەلایەتی و سیاسی ی کوردستان پە یوێ ندیی ئیوان ناخێوێرە زارە کانی زمانی کوردی پە یوێ ندییە کی بەهیز و پتەو نییە، ئەمرۆ لە سەردەمی دەوڵەت - نەتەوێ ناخێوێرانی لە بەردەم پچران و پەرتەوازی ییدان و کەلین کەوتووێ تە ئیو ناخێوێرە زارە کوردییە کان و ناسنامە یان، لە هەمان کاتدا ئەم پەوشە دینی و مەزەهەبی و زمانی و لەهجهییە، بەهانیە ک بووێ بۆ داگیرکەرانی کوردستان کە لەم کەلینەوێ بێنە ژووێرەوێ و زیاتر کورد پەرتەوازی بە کەن و زمانە کەشی دابەش بە کەن. ئە گەر لەم رووێ سەیری ناسنامە ی زاری گۆران - زازا بە کەین، دیمەنە کە روون دە بێتەوێ کە ئەوێ ئەمرۆ بە سەر ناخێوێرانی ئەم زارە دا هاووێ کە لە ناسنامە ی کوردبوون دوور دە کەوێنەوێ زیاتر هۆکاری دینی و مەزەهەبی و ساسییە کە مەتر هۆکاری زمانەوانی و هۆکاری جیاوازی لەهجهیی دە گرتیتەوێ، بێگومان بۆ شەبە کیش هەمان هۆکارە.

شەبە كىش وەك زازاكى، شىۋەزارە كەيان لە بەردەم مەترسى فەوتان و ونووندايە، چونكە شەبە كە كان لە ناوچە يەك نىشتە جىن كە سەر بە پارىزگاي مووسلە و خوئىندىيان ھەمىشە بە عەرەبى بوو و ھەرگىز بە شىۋەزارە كەى خوئان نەيان خوئىندوو، ھەر ھەھە لە سەردەمى رېژىمى پىشوى عىراقىش ناوچە كەيان سەر بە پارىزگاي مووسل بوو و لە دەرەھەى ناوچەى ئۆتۆنۆمى كوردستان بوو، ھەرگىز خوئىندى كوردى لە ناوچە كەيان نەبوو تەنانەت بە زارى كوردى ناوئىندىش نەيان خوئىندوو، شىۋەزارە كەش زۆر بە چىرى كەوتوو تە زىر كاريگەرى زمانى عەرەبى، بۆيە ئەم شىۋەزارە بچوو كە لەم ناوچە يە و بەم رەوشە زمانىيە، كە ھىچ پلە و پايە كى بۆ خوئىندى نىيە و تەنيا زمانى زارە كىيە، ھەر ھەھە ژمارەى ئاخىۋەرانىشى بەردەوام لە كەمبەرونە داىە، چونكە جىلى نوئى كەمتر قەسەى پى دە كەن، بۆيە لەم ھەلومەرجە زمانىيە، شىۋەزارە كەيان وردە وردە لاواز دەبىت و ئەگەر ھەولئى بووژاندنە ھەى نەدرىت بۆى ھەيە لە پاشەپۆژ لە ناو بچىت.

كورتە مېژوو بە كى شىۋەزارى كوردى شەبە كى

زارى گۆرانى لە سەردەمى كەدا لە رۆژھەلات و ناوھەراستى كوردستاندا زمانىكى بالادەستى ئەدەبى بوو، بۆ ماوھى پىنج سەدە ئەو زمانە ئەدەبىيە خەرماتىكى گەورەى ئەدەبى كوردى پى نووسراو تەو، سەرھەراى ئەوھى كە زمانى دىنى و دەقى دىنى يارسانە كانىش بوو. شەبە كى وەك بنزاريكى ئەو زارە، كە لە دوورى ئەو زمانە ئەدەبىيە بوو، بە ھۆى دوورى شوئى جوگرافى لە دەشتى مووسلدا، ھىچ شاعىرىك ھەلئە كەوتوو لە تىو شەبە كە كان بە گۆرانى شىعەر بنووسىت، تەنانەت وەك بنزاريكى كوردى گۆرانىش نەبوو بە زمانىكى ئەدەبى لە ناوچە كەى خوئان، بە دەگمەن نەبىت دەقى ئەدەبى بە شەبە كى بەرچاوا ناكەوئىت، ھەر ھەھە وەك يارسانە كانىش نەبوو بە زمانى دىنىيان، ھىچ دەقىكى دىنى يان سرودىكى دىنى شەبە كى بە زارە كەى خوئان نىيە. ھەرچەندە شەبە كە شىعە كان كىيىكى دىنى خوئان ھەيە بە ناوى (بىروق: فەرمانى ھەزەرەتى شىخ سەفى كىيى پىرۆزى شەبە كە). بەلام بە زمانى توركىي ئازەرىيە و كوردى نىيە، بەم دوايە بۆ كوردى تەرجەمە كراو. (ئەمجەدى، ۲۰۱۱) شەبە كى زياتر ئەدەبى زارە كى ھەبوو، بەلام لە گەل ئەوھەشدا ھەندىك جار دەقى ئەدەبى و مەولودنامەش بە شەبە كى نووسراو. لە تىو دەستنوسە دۆزراوھە كان، ناوى شاعىرىكى شەبە كى ھاتوو كە بە زارە كەى خۆى دىوانى شىعەرى ھەيە و لە سەدەى نۆزدەم ژباو، ئەم شاعىرە سەيد عەبدوللاى مەئالىيە (لە ۱۲۸۹ ھجرى / ۱۸۷۳ ميلادى مردوو) يە كىك بوو لە مورىدانى تەكەي شىخانى بريفكان. لە كىيى (بوژاندنە ھەى مېژوو زانايانى كورد) قەسەدە يە كى دە دىرى ھاتوو بە شىۋەزارى شەبە كى، كە ئەمە دىرى دوايى شىعەرە كەيە و شاعىر ئاماژە بە زمانە كەى دەدات و دەلئىت، زمانم شەبە كىيە:

گەر ھەممە يار و وىرىن ئەز دل ئاگاھ ھەزىن

بىزان شەبە كى باچە و بە مەئالى غەزەلى (مەجمەد عەلى قەرەداغى، ۱۹۹۹: ۲۳۰ - ۲۳۱)

دۆزینەووی ئەم دیوانە شیعرییە بە شەبەکی سەرەتایە کە بۆ دۆزینەووی دەقی دیکەیی ئەدەبی کە بە شەبەکی نووسراون. بۆ مەلودنامە، شەبەکیش وەک زارەکانی دیکەیی کوردی مەلودنامەیی پێ نووسراوە. مەلودنامەییەکی شەبەکی لە لایەن عەباس خەجان (۱۸۸۵ - ۱۹۷۰ م) لە عەرەبییەووە تەرجمەیی شەبەکی کراوە و بە شێعر هۆنراوەتەووە. (عەباس خەجان، ۲۰۱۱) ئەمەیی خوارەووە پارچە دەقیکی ئەم مەلودنامەییە:

هەر کی خلاسبیش مەگۆ چە ئاوری
سەلەوات بارۆ ئەلا پێغەمبەری
باچمێ ئەووەل نامی خودایی جیهان
فەرزه سەرمان چە گیشته کاری هەمان
کاریکی ئەووەلش بیسمیلا ببۆ
ئو کارە پێشک بزانی ئاسان مەبۆ
تەک و تەینان بێ میسالەن بێ نەزیر

بێ شەریکەن بێ زەوالەن بێ وەزیر (عەباس خەجان، ۲۰۱۱: ۱۶)

شەبەکیش وەک هەموو زار و شێوەزاریکی کوردی لە پرووی ئەدەبی زارەکییەووە دەوڵەمەندە. بەم دواییە کۆمەڵێک پەندی پێشیان و قسەیی نەستەقی شەبەکی لە لایەن هەردەوێل کاکەیی کۆ کراونەتەووە و بلۆکراونەتەووە. (هەردەوێل کاکەیی، ۲۰۰۸) لە بواری فەرھەنگنوووسی بۆ شێوەزاری شەبەکی چەند هەوڵێک دراوە، لە لایەن هەردەوێل کاکەیی فەرھەنگی شەبەکی بلۆ کراوەتەووە. (هەردەوێل کاکەیی، ۲۰۱۱) ئەم فەرھەنگە هەنگاویکی گرنگە بۆ کۆکردنەووی وشەکانی زمانە کە، و پاراستنی، هەر بەم دواییە لە لایەن عەباس سوڵتان فەرھەنگی شەبەکی - ئینگلیزی بلۆ کراوەتەووە. ئەم فەرھەنگە بە ئەلفبەیی لاتینی و نووسەر پێی وایە ئەم ئەلفبەییە گونجاوترە بۆ نووسینی شەبەکی، بێگومان ئەم فەرھەنگە هەوڵێکی پێشەنگە بۆ ناساندنی شێوەزاری شەبەکی بۆ لیکۆلینەووی کوردناسە ئەوروپییەکان. (Sultan, 2016:13-14)

شێوەزاری کوردیی شەبەکی لە کاری رۆژەلاتناساندا

شەبەکی سەرەرای کەمی ژمارەیان و دووری و لاپەرگەیی شوێنەکیان، بەلام لای هەندیک لە رۆژەلاتناسان جیگەیی سەرئەنجام بوو. چەندین کوردناسی ئەوروپی سەردانی شوێنەکیان کردوووە و توێژینەوویان لەسەر شێوەزارەکیان نووسیووە.

له سه ره تاي سه ده ی بیسته م رۆژه له اتناسی ئه لمانی "ئۆسکار مان" سه ردانی ناوچه ی شه به که کانی کردوو ه ناوی یازده گوندی شه به کی له لیستیگ تۆمار کردوو ه به ناوی باجه لان، که ئه وانی گه راندوو ه ته وه بۆ باجه لانه کانی ناوچه ی قه سری شیرین و زه هاو. (Mackenzie, 1956: 418). له سالی ۱۹۵۵ ده یقید مه که نزی سه رداتیگی کورتی چند گوندیکی ناوچه ی شه به که کانی کردوو ه، له وی چاوی به چند که سیگ که وتوو ه، به لام زانیاری له باره ی زمانه که له گه نجیک وه رگرتوو ه به ناوی قاسم ره شید که خۆبه خشانه یارمه تی داوه، و داتا زمانیه کانی له ری ئه وه وه تۆمار کردوو ه. دوا ی گه رانه وه ی بۆ به ریتانیا، کاری له سه ر ئه م که ره سه ته زمانیه کردوو ه و هه ندیک لایه نی ریزمانی شه به کی شی کردوو ه ته وه، به وتاریک به ناوی (باجه لان) له گۆفاری سکولی توئینه وه رۆژه لاتی و ئه فه ریقیه کان بلاوی کردوو ه ته وه. (Mackenzie 1956: 419), مه که نزی له م توئینه وه یه و چه ندین توئینه وه ی دیکه هه میسه ته نکید ده کاته وه که زاری گۆران به هه موو بنزاره کانیه وه کوردی نین، به لکو ریشه ی له زمانه ئیرانیه کانی ناوه نده. له نه وه ده کانی سه ده ی رابردوو دا له لایه ن دوو کوردناسی هۆله ندی میشل له یزینبیرگ و مارتن فان بروئیسن دوو توئینه وه له سه ر شه به که کان نووسراوه، به لام که متر له سه ر زاره که یان بووه، زیاتر له رپوی ئه تنوگرافی و میژووی شه به ک و ره گوریشه ی دینه که یان بووه.

میشل له یزینبیرگ له سالی ۱۹۹۴ توئینه وه یه ک له سه ر شه به ک و کاکه یی بلاو ده کاته وه، باسی هه ردوو گرووی دینی له ناو کورددا ده کات، به دریزی له ئه سلی شه به ک و ریشه ی دینه که یان ده کۆلیته وه. له به شیگی توئینه وه که ی به راوردی کۆمه لیک وشه و که ره سه ته ی ریزمانی بنزاره کانی گۆرانی - هه ورامی ده کات وه ک ماچۆ، شه به کی، باجه لانی، هه ورامی. له ئه نجامی به راورده که ی گه یشتوو ه به و ئه نجامه که شه به کی له گه ل بنزاره کانی دیکه ی ریشه یان یه که و جیاوازیه کان زیاتر له رپوی ده نگسازیه، به لام له رپوی وشه سازیه وه جیاوازیان که مه. (Leezenberg, 1994: 17)

هه رچی توئینه وه که ی مارتن فان بروئیسنه، که له سالی ۱۹۹۸ بلاو بووه ته وه زیاتر تیشک ده خاته سه ر بنه چه ی شه به که کان و پیتی وایه شه به ک و کاکه یی و ئیزیدی له گه ل عه له ویه قزلباشه کان نزیکیان هه یه و پیتی وایه له رپوی ریشه ی دینی و زمانه وه هاو ریشه بن، ئه مه هه رچه نده ئیزیدی به زاریگی دیکه ی کوردی قسه ده که ن که سه ر به زاری کوردی باکووره (کرمانجی). (Bruinessen, 1998: 185 - 196).

له یزینبیرگ هه ر له دریزه ی توئینه وه کانی ده رباره ی شه به ک له سالی ۲۰۱۴ توئینه وه یه کی دیکه له باره ی شه به ک بلاو ده کاته وه به ناوی (کۆتایی هیترو دۆکسی: شه به ک له عیراقی پاش سه دامدا). له م

توێژینه وەیه ناماژە بە کۆتایی هیتروکسی دینی لای شەبهە کە کان دەدات کە ئەو جیاوازییە دینیە ی هەیان بوو لە گەڵ موسڵمانی سوننە و شیعه لە دوا ی پوو خانی سەدام و بەهیزبوونی بەللی شیعه لە عێراقدا، ئەم گروپە ئیتنۆ - دینیە زیاتر بەرەو شیعهی ئیمامی رۆیشتون چیدی ئەو رپۆرەسمە دینیە شەبهە کییە جییە جی ناکەن کە لە رابردوودا پێی ناسرابوون. (Leezenberg, 2014)

شەبهە ک و شەبهە کی بەرەو کوی؟

ئەو گۆرانیە سیاسیە ی کە بەم دوا ییە بە سەر عێراقدا هات، کاریگەریی لە سەر شەبهە کیش هەبوو، بە تاییەت لەم رۆووە کە زۆرینی شەبهە ک بە مەزەهەب شیعه و بەللی شیعهی ئیمامیش لە عێراقدا بەهیز بوو، لە هەمان کاتدا شیعه لە عێراقدا هەوڵ دەدەن هەر گرووینک کە لە شیعه نزیك بیت، بەرەو شیعهی ئیمامی کیشیان بکەن، بۆیە شەبهە کە شیعه کان ئەو تاییەتمەندییە دینیە ی هەیان بوو کال بوو تەو، زیاتر بەرەو شیعه گەری و شیعهی ئیمامی دەچن و لە رپۆرەسمی شەبهە کی دوور دە کەو نەو، کە ئەمەش کاریگەریی هەیه بۆ پارچەبوونی یە کپیزی کۆمەلگە ی شەبهە کی، و لە ناوچوونی باوەر و کولتوری شەبهە کی و دوور کەوتتەو لە ناسنامە ی نەتەو یی کوردی، ئەمە بە تاییەت کە هەندیک لە شەبهە کە شیعه کان بانگەشە ی نەتەو و زمانیکی سەر بەخۆ بۆ شەبهە کە کان دە کەن، بۆیە ئەمانە هەموو چەند هیمایە کن کە ئەو یە کیتیە ئیتنۆ - دینیە بە ناسنامە ی کوردی کە لە ئیو شەبهە کە کاندایە بوو کۆتایی بیت و لە رۆوی ناسنامە ی نەتەو ییش شەبهە ک بەرەو پارچەبوون بچن، یان راستەر بلین بین بە شەبهە کی سوننی بە ناسنامە ی کوردی و شەبهە کی شیعه بە ناسنامە یە کی نەتەو یی شەبهە کی و زمانیکی سەر بەخۆ ی شەبهە کی کە کوردی نییە.

شیۆه زاری شەبهە کیش، بەهۆی دەسەلاتی زمانی عەرەبی لە ناوچە کە یان بەر دەوام زمانە کە یان بەرەو لاوازی دەچیت، ئە گەر ئەم رەوشە زمانیە ئیستا بەر دەوام بیت ئیدی شەبهە کیش وە ک شیۆه زاریک بەرەو ئەسمیلەبوون دەچیت، چونکە لە هیچ سەردەمیەک بە شیۆه زارە کە ی خۆ یان لە ناوچە کە یان نە یان خۆیندوو، تەنانەت بە زمانی کوردی ناو نەدیش نە یان خۆیندوو، بۆیە لە لایە ک لە رۆوی زمانەو هیشتا تەعریب لە ناو شەبهە کی بەر دەوام، کە ئەم رەوشە زمانیە شیۆه زارە کە یان بەرەو لاوازی و توانەو دە بات، ئەمە لە کاتیکدا هیچ بەرنامە یە کیش لە ئیو شەبهە کە کاندایە نییە بۆ بووژاندنەو ی زمانە کە یان و پاراستنی، بۆیە ئەم جۆرە هەلومەرجە زمانیە لەم دۆخە سیاسیە کە بە سەر ناوچە کە یاندا زالە، ئە گەر هەوڵیکی جددی نەدریت کە شیۆه زارە کە یان بە زیندوویی بمیئتەو و قسە ی پێ بکریت و پێ بنووسریت، ئەوا هیچ ناسۆیە کی گەش بۆ مانەو ی شەبهە کی وە ک شیۆه زاریکی کوردی لە پاشەرۆژدا نابیندریت.

ئه نجام

شبهه که کان وه ک پیکهاته یه کی کورد به دریزایی میژوو ههر به کورد ناسراون، به لام له ماوه ی سه د سالی رابردودا به زۆر شیوه ههول دراوه له ناسنامه ی کوردیون دایانپرن و بیانکه ن به تورک یان عه ره ب. رژیمی پیشووی عیراق زۆر ههوللی داوه ئه وان بکات به عه ره ب، به لام سه رکه وتوو نه بووه. له سه رده می نویشدا دوا ی پروخانی سه دام له عیراقدا، شبهه ک پرو به پرووی ئالنگاری نوی بوونه وه به هوی ئه و گۆرانه سیاسییه که به سه ر عیراقدا هات که بووه هوی به هیزبوونی بالی شیعه له عیراقدا، شبهه که شیعه کانی به ره و شیعه گه ری بردوو و دوور که وتوو نه وه له و ناسنامه دینییه شبهه کییه که پی ناسرابوون، ههر له م پرووه وه ههول ده درئ له پرووی ناسنامه ی نه ته وه ییه وه ش بکرین به گروو پیکی ئه تیکی سه ره به خو ی غه یری کورد، ئه مه هه رچه نده ئه وان له رابردودا به هوی کوردبوونیان هه میسه باجی قورسیان داوه و دو چاری را گو یزان و ویرانیوونی ئاوا ییه کانیان هاتوون. له لایه کی دیکه وه به هوی جیاوازی له پیکهاته ی دینی و مه زه به یی له گه ل زۆرینه ی کورد، ههول دراوه شبهه که کان له کورد جودا بکرینه وه، که ئه مه ش به هۆکاری سیاسییه و زمانه وان ی نییه، چونکه وه ک دیا ره شبهه ک به دریزایی میژوو کورد بوون و شیوه زا ره که شیان له گه ل بنزا ره کانی دیکه وه ک هه ورامی، باجه لانی، ماچۆ، سه ر به زا ریکی کوردین که به زا ری گۆران - زازا ناسراوه. هه رچه نده ئه م شیوه زا ره له گه ل ئاخویه رانی کوردی ناوه ند و زا ره کانی دیکه ی کوردی له یه کگه یشتیان نییه، به لام به پی پی پیوه ری کۆمه لایه تی و نه ته وه یی و کولتووری که له گه ل کورد هاونه ته وه ن، شیوه زا ره که شیان ههر به کوردی داده نریت، چونکه ریشه ی هاو به شی له گه ل زا ره کوردیه کاندایه یه، بۆیه له م روانگه وه شبهه کی ههر به شیوه زا ریکی زمانی کوردی داده نریت. شیوه زا ری شبهه کی وه ک زمانیکی زا ره کی هیچ با یه خیکی بۆ خویندن و نووسین نییه، له پاریزگای مووسل هه میسه به عه ره بیان خویندوو، بۆیه ئه مرۆ زمانه که یان له به رده م مه ترسی ونبوون و ئه سمیله بووندا یه، پیویسته هه ولنیک بدرئ بیووژیندریته وه، چونکه زمان ناسنامه یه کی گرنگه بۆ شبهه ک، به فه وتانی زمان، به شیکی گرنگی ناسنامه یان له به یین ده چیت.

سه رچاوه کان

- 1- Bruinessen, Martin van (1998) The Shabak, a Kizilbash community in Iraqi Kurdistan, in Les Annales de l'Autre Islam 5.
- 2- Chambers, J.K. and Trudgill, Peter (1998), Dialectology, Cambridge University press.
- 3- Hogan, Patrick Colm (edited) (2011) The Cambridge Encyclopedia of the language science, Cambridge university press.

- 4- Leezenberg, Michiel (1994), The Shabak and the Kakais: Dynamics of Ethnicity in Iraqi Kurdistan. Institute for Logic, Language and Computation. University of Amsterdam
- 5- Leezenberg, M. (2014). The end of heterodoxy? The Shabak in post-Saddam Iraq. Studies in Oriental Religions, 68.
- 6- Mackenzie, D. N. (1966) The dialect of Awroman (Hawraman-i Luhon) Grammatical sketch, texts, and vocabulary, Munksgaard, Kobenhavn.
- 7- MacKenzie D. N.(1956) Bājalānī, Bulletin of the School of Oriental and African Studies, University of London, Vol. 18, No. 3
- 8- Minorsky, Vladimir (1943) "The Gûrân," Bulletin of the School of Oriental and African Studies, Vol. 11, Part I.
- 9- Sultan, Abbas (2016), Shabaki – English Dictionary, Dar Al-mahaja Al Baydhaa, Beirut.

۱۰- ئەمجەدی، ئارەشی (وەرگێڕ). (۲۰۱۱)، بویروق: فەرمانی حەزەرتی شیخ سەفی کئیی پیروزی شەبەک، بڵاوکراوەی دەزگای ئاراس، هەولێر.

۱۱- صدیق توفیق، زرار. (۲۰۲۰). کاکەیی - ئەهلی هەق و شەبەک: لێکۆڵینەوێهە کی میژوویی، چاپخانە ی زانکۆی سەلاحەدین، بڵاوکراوەی ئە کادیمیای کوردی، هەولێر، ۲۰۲۰.

۱۲- حەمە خورشید، فوئاد. (۲۰۱۸). زمانی کوردی و دیالیکتەکانی، توێژینەوێهە کی جۆگرافی، وەرگێڕانی لە عەرەبییەوێهە بۆ کوردی: سوداد رە سوول، چاپخانە ی رۆژھەڵات، هەولێر.

۱۳- خەجان، عەباس. (۲۰۱۱) مەولودنامە ی پیغەمبەر بە زاراوە ی شەبەک، نامادە کردن و لێکدانەوێهە: هەردەوێل کاکەیی، ئینستیتیوتی کە لە پووری کورد، چاپی یە کەم، سلیمانی.

۱۴- قەرە داغی، محەمەد عەلی. (۱۹۹۹). بوژاندنەوێهە میژووی زانایانی کورد لە رێگە ی دەستخەتە کانیانەوێهە، بەرگی دوو، چاپی یە کەم، سلیمانی.

۱۵- عەبدوللا، نەجاتی. (۲۰۱۵). شەبەک: میژوو و زمان و باوەرپیان، گوڤاری ئە کادیمیای کوردستان، ژمارە (۴)، چاپخانە ی سەردەم، سلیمانی.

۱۶- کاکەیی، هەردەوێل. (۲۰۰۸). پەندی پیشینان و قسە ی نەستەقی شەبەک، ئینستیتیوتی کە لە پووری کورد، بڵاوکراوە ی دەزگای ئاراس، چاپی یە کەم، هەولێر.

۱۷- کاکەیی، هەردەوێل. (۲۰۱۱). فەرھەنگی شەبەک، بڵاوکراوە ی ئینستیتیوتی کە لە پووری کورد، سلیمانی.

چاوپێکەوتن

۱۸- چاوپێکەوتن لە گەڵ ئەمجەد جومعە (بە ئەسڵ شەبەک)، رێکەوتی ۶-۱۰-۲۰۲۰

میژووی ئاین له ههورامان

کهیوان نازاد نه نوهر^۱

کاتی قه بوولکردن: ۲۰۲۰/۱۱/۰۲

کاتی وه گرگرتن: ۲۰۲۰/۱۰/۰۸

کورتته

(ههورامان) به یه کیک له ناوچه دیار و دیرینه کانی کوردستان داده نریت. ناوچه یه ک سهرباری نه وه ی خاوه ن په سه نایه تی و شیوه زار و کهلتووری سهر به خۆ و پۆرپه سم و سرووتی ئاینی خۆی بووه، له هه مان کاتدا خاوه ن چه ندین خه سلته تی شارستانییه تی گه وره ش بووه. نه وه ش له خۆرا و به پیاوه لدان نه بووه بۆ ناوچه یه کی کوردستان، به لکو تۆمار و به لگه نامه میژووییه کان شاهیدی چه ندین ده ساوه ردی میژووی نه و ناوچه یه ن، که په سه نایه تییه که ی ده سه لمینن. لیره وه بۆ تیشک خسته سه ر ته نیا لایه تیکی میژووی نه و ناوچه یه، که لایه نی ئاین و بیروباوه ره، نه م توێژینه وه یه ناماده کرا، تا تیشک بخاته سه ر میژووی ده رکه وتن و بلا بوونه وه ی ئاین و بیروباوه ره له ههوراماندا. بۆ نه و مه به سه ش و پرا ی تیشک خسته سه ر پیگه ی جوگرافی ناوچه ی ههورامان و کورته یه ک له ژیا نی سه ره تایی تیدا، نامازه به ده رکه وتنی ئاین و ئاینزا و پیازه کانی به پینی ره وتی میژوو کراوه. هه ر له ئاینه کانی (جوو، مه سیحی، ئیسلام)، وه ک (سن) ئاینی ناسراوی ناسمانی، تا به ئاینه کانی (زه رده شتی، کاکه یی، مانی) ده گات، له گه ل هه ردوو ریازی ته سه وفی (قادری و نه قشبه ندی)، که رۆلی دیاریان نه ک ته نی له سه ر ژیا نی ئاینی، به لکو له سه ر ژیا نی سیاسی و کۆمه لایه تی و کارگێری ناوچه که ش هه بووه.

وشه سه ره کییه کان: ئاین، ههورامان، یارسان، اسلام، کورد، کوردستان.

History of religion in Hawraman

Kaywan Azad Anwar¹

Recive data: 2020/10/08

Accpte data: 2020/11/02

Abstract

Hawraman is one of the distinctive and old regions in Kurdistan, which is known for its ancient history, distinctive dialect, culture, and religious ceremony. At the same time, it has some great cultural characteristics. The historical evidence that have been discovered in Hawraman prove its great past. This study addresses some aspects of the history of the region in general and focuses on beliefs and religions in particular, to shed light on the history of religion in Hawraman. This paper begins with a brief discussion about the geography of Hawraman and early history of mankind from ancient times. Moreover, it examines the emergence of various religions, beliefs and sects in the area in the course of history, including the three divine religions: Judaism, Christianity and Islam in addition to Zoroastrianism, Yarsani, and Manism. It also addresses Qadri and Naqshbandi Sufi orders which played significant roles not only in the religious life in the region, but also in political, social and administrative life as well.

Keywords: Religion, Hawraman, Yarsan, Eslam, Kurd, Kurdistan.

¹ PHD.Archaeology Department, Sulaimani University, Kurdistan-Iraq.

چەمك و زاراوہى ھەورامان

سەبارەت بە چەمك و زاراوہى (ھەورامان) بۆچوونى جياوازى لە لاي ميژوونوسان و تويزەران دروست كرددو، بەلام ئەوہى زۆر لە راستىيەو نزيكە و بۆچوونى زۆر بەى زۆرى ئەم بوارە، ئەوہى، كە زاراوہى (ھەورامان) لە ھەردوو برگەى (ئاھورا) واتە (خودا) و (مان) دا واتە (گەورە) وەرگىراوہ. بەمەش تىكرائى زاراوہ كە بە ماناي (خوداي گەورە) ھاتووہ. مەبەستىش لەو چەمكە بەو مانايە بوو، كە ناوچە كە بە پيى بەرزىي پرووى خاكى بە ناوچەيە كى پيروۆز و مەلبەندى پەرسىتى (خوداي ئاھورا) واتە (خوداي گەورە) ناسراوہ.

پيگەى جوگرافىاي ھەورامان

ھەورامان دەكەوتتە بەشى ناوہندى ھەردوو بەشى باشوور و خۆرھەلاتى كوردستان. رووبەرى خاكە كەى (۳۰۰۰-۳۵۰۰ كم^۲) يە و دەكەوتتە سەر ھيلى دريژى (۴۵،۵-۴۶،۵) ى خۆرھەلات و بازەكانى پانى (۳۵-۳۵،۵) باكوور. نزيكەى (۷۰۰-۳۰۰ م) لە ئاستى پرووى دەرياشەوہ بەرزە^(۱). دوابەدواى رېككەوتنامەى (ئەرزە پرووى دووہم)، كە لە تىوان ھەردوو دەولەتى (قاجارى و عوسمانى) لە (۱ى نىسانى ۱۸۴۷ز) لە شارى (ئەرزە پرووم) كوردستانى باكوور واژۆ كرا، ناوچەى ھەورامان كرايە (دوو) بەشەوہ. بەشى خۆرھەلاتى كەوتە ژيئ دەسەلاتى (دەولەتى قاجارى شيعە) و بە (ھەورامانى سەخت) ناسرا. ناوچەى خۆراواشى كەوتە ژيئ دەسەلاتى عوسمانى سووتنە و بە (ھەورامانى تەخت) ناسرا (مشير الدولە، ۱۳۴۸: ۴۳-۴۷). دواتر و لە سالى (۱۹۰۵ز) بەھۆى دەستەبەكى سىياسى و جوگرافى ھەردوو دەولەتى ناوبراووہ سنوورە كە بە تەواوى پەسند و جىگىر كرا.

ژيانى سەرەتايى لە ناوچەى ھەورامان

ليكوئىنەوہ زەویشنوناسى و شوپنەواريە كان دەريان خستووہ، كە پىكھاتى زەويەكانى ھەورامان بۆ سەردەماتىكى كۆن دەگەرپتەوہ. ئەو ليكوئىنەوانە دەريان خستووہ، زنجيرە چياكانى زاگرووس، كە (ھەورامان) وەك ناوچە دەكەوتتە سەر ئەو زنجيرەيە لە سەردەمى (باليلوسين) واتە (۶۵مليۆن) سال لەمەوبەر دروست بووہ. دەشتايەكانى لاپالىشى لە سەردەمى (بلايستوسين) واتە (۲۰مليۆن) سال لەمەوبەر پىكھاتووہ. ئەمە سەرەراى ئەوہى سەرچەم تيۆرەكانى ئاووھەوا پىشتگىرى لەوہ دەكەن، كە مەرچەكانى ئاووھەواى لەبار بۆ بوونى ژيانى سەرەتايى لە كۆندا بۆ سەردەماتىكى كۆن دەگەرپتەوہ (رشيد احمد، ۱۹۹۰ز: ۱۷-۱۸). بەو پيەش ژيانى سەرەتايى بۆ ناوچە شاخويەكان دەگەرپتەوہ و (ھەورامان) پىش ناوچەيەكى شاخوى سەختە،

بۆیه ژیان له‌م ناوچه‌یه بۆ هه‌زاران ساڵ پێش زاین ده‌گه‌رپه‌ته‌وه. ته‌نانه‌ت به‌هه‌له‌دا ناچین ته‌گه‌ر بلین ژیان له‌م ناوچه‌یه بۆ زیاتر له‌ (سه‌ده‌زار) ساڵ پێش زاین ده‌گه‌رپه‌ته‌وه، به‌لام تا کاتی ده‌رکه‌وتنی لۆلۆبییه‌کان وه‌ک یه‌کیک له‌ کۆنترین ئه‌و کۆمه‌لانه‌ی نیشته‌جیی ده‌شتاییه‌کانی شاره‌زوور هیچ شتیکی وه‌ها له‌و میژووه‌ کۆنه‌ نازانین. لۆلۆبییه‌کانیش به‌ر له‌ هه‌زاره‌ی سییه‌می پێش زاین له‌ ناوچه‌ی شاره‌زوور نیشته‌جیی بوون و میرنشین (خه‌مازی)یان دامه‌زراندووه، تا ئه‌وه‌ی توانیوانه‌ په‌یوه‌ندییه‌کی باش له‌گه‌ل میرنشین (ئییلا)ی باشووری شاری (حه‌له‌ب) له‌ ولاتی شام دروست بکه‌ن. سه‌باره‌ت به‌ ژیان ئابووری لۆلۆبییه‌کانیش ئه‌وه‌نده‌ زانراوه، که‌ کشتوکالیان زانیوه‌ و به‌رویان پێ داوه‌ و ئازده‌لداری و بازرگانی کۆیله‌ و شمه‌کی ناوما‌لیان کردووه. ته‌نانه‌ت ناوچه‌کانیان له‌ باشترین بازا‌ره‌کانی دانه‌وتله‌ بوون له‌و سه‌رده‌مه‌دا. (رشید احمد، ۱۹۹۰: ۴۳-۵۲)

لیه‌وه‌ش به‌هه‌له‌دا ناچین په‌چه‌له‌کی دانیشتوانی هه‌ورامان یان به‌ واتا میژووییه‌که‌ی (هه‌ورامییه‌کان) بۆ لۆلۆبییه‌کان بگه‌رپه‌ته‌وه، که‌ ئه‌م راستییه‌ زۆر کۆنتره‌ له‌ گه‌رپه‌ته‌وه‌ی ئه‌وان بۆ (به‌همه‌ن کورپی دارا کورپی به‌همه‌ن کورپی ئه‌سفهندیار کورپی گوشتاسپ کورپی له‌ه‌راسب کورپی سیاوه‌ش کورپی که‌یکائوس کورپی مه‌رمه‌هاد کورپی مه‌نوحه‌هر کورپی سیامه‌ند کورپی کیومه‌رس) (هه‌ورامانی، ۱۳۸۰ ک، ۵: ۵۷۲)، (به‌همه‌نی، ۲۰۰۱: ۱۱۲). دیا‌ره‌ گه‌رپه‌ته‌وه‌ی په‌چه‌له‌کی هه‌ورامییه‌کان بۆ (۱۱) پشته‌ی دوا‌ی (به‌همه‌ن) واته‌ گه‌رپه‌ته‌وه‌ی په‌چه‌له‌کی (به‌همه‌ن) بۆ که‌متر له‌ (هه‌زار) سا‌لی میژوویی، خو‌ ئه‌گه‌ر (به‌همه‌ن) ها‌وسه‌رده‌می سو‌مه‌رییه‌کان بو‌وبیت، ئه‌وه‌ هه‌له‌یه‌کی گه‌وره‌یه‌ میژووی هه‌ورامییه‌کان بۆ دواتر له‌ سو‌مه‌رییه‌کان بگه‌رپه‌ته‌وه، بۆیه‌ هه‌له‌یه‌کی گه‌وره‌ ده‌که‌ین ژیان له‌ ناوچه‌یه‌کی چیا‌یی سه‌ختی وه‌ک هه‌ورامان ته‌نانه‌ت بۆ سه‌رده‌می دوا‌ی (گوندی چه‌رمۆ) بگه‌رپه‌ته‌وه، که‌ ده‌گه‌رپه‌ته‌وه‌ بۆ (۶۷۰۰) پێش زاین. ئه‌مه‌ جگه‌ له‌ ژیان له‌ ئه‌شکه‌وته‌کانی (شانیداری) دامینی چیا‌ی برادۆستی سه‌ر به‌ پارێزگای هه‌ولیر و (هه‌زارمێرد)ی دامینی چیا‌ی به‌رانانی باشووری شاری سلیمانی، که‌ ژیان له‌ یه‌که‌میان بۆ نزیکه‌ی (۶۰هه‌زار) سا‌ل و له‌ دووه‌میان بۆ نزیکه‌ی (۵۰هه‌زار) سا‌ل پێش زاین ده‌گه‌رپه‌ته‌وه (به‌همه‌نی، ۲۰۰۱: ۱۵-۱۸). ئیتر چۆن ژیان له‌ ناوچه‌ی سه‌خت و به‌رزی هه‌ورامان بۆ له‌و میژووانه‌ که‌متر بگه‌رپه‌ته‌وه.

ئاین له‌ هه‌ورامان

(ئاین) میژووییه‌کی کۆنی له‌ هه‌وراماندا هه‌بووه‌ و تا ئاستیکیش کاری له‌ کۆمه‌لگای هه‌ورامان کردووه. دیا‌ره‌ ئه‌وه‌ش له‌سه‌ر ئه‌و باوه‌ره‌ی که‌ ئاده‌میزاد وه‌ک گیانه‌وه‌ریکی ژیر و بیروباوه‌ر وه‌ک پئویستییه‌کی رۆحی بۆ ئاده‌میزاد، زه‌ویش وه‌ک مه‌نزلگایه‌کی هه‌میشه‌یی بۆی، سه‌ره‌تای ئه‌و راستییه‌ بوون، که‌ له‌گه‌ل:

دروستبوونییهوه له سهر زهوی و سه رهه لدانى به کۆمه له باوهر و قه ناعه تیکه وه له گه ل ژياندا رۆيشتووه. ليره وهش کورد وه ک کۆمه لیکى دیرینی سهر رووی زهوی بۆ نهو راستیه چووه، که زاتیک بنیاته هری زهوی و نه م بوونه وه ره یه. سا نه گهر سه ره تاي سه ره ه لدانى ژيان له ناوچه شاخاوییه کان بوویت، نه شکه وته کانیش یه که مین مه نزلگای مرؤفی سه ره تایی بووبن و ژيانى رۆژانه ی و بژیوی له سه ر راوی گیانداران و سه وزایی لاپالی چیا و ده شته کان و بهری دره خته کان بهرپوه چوویت، هیچ جینگای گومان و سه رسورمان نییه، که مرؤفی کۆن له ههرواماندا سه ره تا (خۆر و مانگ و نه ستیره و لافاو و باران و ... تاد) په رستییت. نه مه جگه له په رستنی نهو گیانه وه رانه ی لینی ده ترسا وه ک (شیر و بهراز و مار ... تاد). یان نهوانه ی سوودی بۆیان هه بوو وه ک (مانگا و بز و ره شه و لاخ و ... تاد) (تقی الدباغ، ۱۹۹۲: ۸-۱۰).

به ره و پیشچوونی ژيان له هه ورامان و سه ره ه لدان و گه شه کردنی و پیشکه وتی په یوه ندى کۆمه لایه تی و ژن و ژنخوازی و مامه له ی بازرگانی، وایان له دانیشتوانه که ی کرد له په رستنی سروشت و دیارده کانی ده رو بهری بیر له وه بکه نه وه (خودا) له شیوه ی (بت) دروست بکه ن و بیپه رستن. نه وهش له سه ر نهو باوه ره ی، که به لکو نه مه خودایه به هۆی نهو بتانه وه له په رووه رده گاری دروستکه هری زهوی و ناسمان نزیکیان بکاته وه. (نه نوهر، ۲۰۰۸ ز: ۵۷-۵۸).

هه ر لیره وه ده رکه وتن و بلا بوونه وه ی نایین و بیرو باوه ره میژوو ییه کان، ریشه یه کی کۆنی له هه ورامان و لای دانیشتوانه که ی هه یه. له م باره وه گه یشتن به میژوو ی کۆترین نایین و باوه ر له هه وراماندا کاریکى قورسه. نه وهش له لایه ک به هۆی نه بوونی سه رچاوه و ده قی میژوو یی په سه ن له و باره وه، له لایه کی دیکه وه بۆ که می کاری کینه و پیشکین له کوردستاندا، تا کۆترین میژوومان بۆ باوه ری نایینی بۆ دیاری بکات، به لام نه وه ی زانراوه رپه ره ی باوه ر له کوردستاندا له دیارده ی سروشته ره سته ی بۆ بته ره سته ی و دواتر بۆ دوانه په ره سته ی و پاشان بۆ یه کتا په رسته ی هه نگاوی ناوه. نه وهش دوا ی لیکۆلینه وه له و سه رچاوه و ده قه میژوو ییانه ی ناماژه یان به ژيانی سه ره تایی کوردستانی کۆن و باوه ری نایینی کردووه. هه ر وه ک نه وه ی ناوی به شیک له کۆمه لانی کوردستانی کۆن وه ک (کاشی و خوری و میتانی) به ناوی (خودای خۆر) وه به ستراهه ن. وه ک ناوی کۆمه لی (کاشیه کان) ی نیشه جیی ناوچه ی کرماشانی ئیستا له هه زاره ی دووه می پیش زاین، به ناوی خودای (کاش یان کاندیناش) و ناوی کۆمه لی (خورییه کان) وه ک کۆمه لیکى نیشه جیی نیوان هه ردوو ده ریاچه ی (ورمی و وان) له هه زاره ی سییه می پیش زاین به خودای (خۆر) وه به ستراهه ته وه. هه روها ناوی (میتانییه کان) یش وه ک کۆمه لیکى نیشه جیی چه ند به شیکى خۆراوا و باکووری کوردستانی کۆن له هه زاره ی

دوو‌ه‌می پیش زاین به ناوی خودای (میترا) هوه به‌ستراوه‌ته‌وه (جمال رشید، س.پ: ۶۱-۷۸)، بۆیه زۆر ئاساییه ناوی (هه‌ورامان) یش له زاراوه‌ی (هور) یان (ناهور) به واتای (خودا) وه‌رگیراییت، که ئه‌مشیان زۆر له راستیه‌وه نزیکه.

به‌لام سه‌باره‌ت به ده‌رکه‌وتنی په‌یامبه‌ران له‌م ناوچه‌یه، ئه‌وه‌نده‌ ساخ بۆته‌وه، که هیچ یه‌ک له (نوح کوری لامه‌ک^(۲) (الطبری، ۱۹۸۸ز: ۱۴۴-۱۴۵) و ئیبراهیم کوری نازه‌ر (الطبری، ۱۹۸۸: ۱/۱۴۷) (ابن‌الانیر، ۱۳۵۳: ۸۴/۱) (ابن‌الکثیر، ۱۹۹۹: ۸۸)، که له شاری (ئرو) ده‌رکه‌وتن و سه‌ردانی کوردستانیان کرد، نه‌ خۆیان گه‌یشتنه‌ ئه‌م ناوچه‌یه و نه‌ پیره‌وانیشیان له هه‌ورامان بۆ دروست بوو. ئه‌مه و (یونس)ی په‌یامبه‌ریش، که له نزیک شاری (نه‌ینه‌وا-موسل) و له سه‌رده‌می ده‌سه‌ل‌تداریتی ئاشوریه‌یه‌کان له ناوه‌راستی هه‌زاره‌ی دووه‌می پیش زاین ده‌رکه‌وت و په‌یامه‌که‌ی گه‌یاند ه‌شاره‌که و ده‌وربه‌ری (ابن‌کثیر، ۱۹۹۹: ۲۵۷-۲۵۸)، (الکیلانی، ۳۰۹-۳۱۸)، به ناوچه‌ی هه‌ورامان نه‌گه‌یشت، بۆیه کاتیک ده‌مانه‌وێت بگه‌ینه میژووی ده‌رکه‌وتنی دیارترینی ئه‌و ئاین و ئاینزا و رێبازه‌ سو‌فیگه‌ریانه‌ی له‌م ناوچه‌یه‌دا ده‌رکه‌وتن و رۆلی خۆیان له‌سه‌ر رووداوه‌کانی بینی، ئه‌مانه‌ بوون:

۱- **ئاینی جوو:** گه‌یشتنی ئه‌و ئاینه به کوردستان و ناوچه‌ی (هه‌ورامان) بۆ شالاه‌کانی (تیجالات بلاسه‌ری سیه‌م/۷۴۵-۷۲۷ پ.ز) و (شه‌لمانسهری پینجه‌م/۷۲۷-۷۲۲ پ.ز) پادشاکانی ئاشووری ده‌گه‌رپه‌ته‌وه، کاتیک یه‌که‌میان له هه‌رشیکیدا که کردیه سه‌ر میرنشینی ئیسرائیلی باکوور و سه‌دان جووی له‌و میرنشینه به‌دیلی هه‌نایه‌وه بۆ (نه‌ینه‌وا)ی پایته‌خت. (۳) (سوسه، ۱۹۹۸: ۶) دووه‌میشیان له‌ دژی هه‌لگه‌رانه‌وه‌ی پادشای میرنشینی باکووری ئیسرائیل (هۆشع کوری ئیلا/۷۳۲-۷۲۲ پ.ز) ئیمپراتۆریتی ئاشووری به‌وه‌ی ئاماده‌ی پێدانی باج نه‌بوو پێیان، هه‌رشیکێ کردیه سه‌ر ئه‌و ده‌وله‌ته. له‌به‌رامبه‌ردا ده‌یان جووی تری به‌دیلی هه‌نایه‌ شاری (نه‌ینه‌وا) (عبدالحمید، ۱۹۸۵: ۱۴۸). به‌دوای ئه‌وانیش چه‌ندین ئیمپراتۆری ئاشووری بواریان بۆ ره‌خسا، چه‌ندین پێشه‌وه‌ر و ئه‌ندازیاری بیناسازی و هونه‌رمه‌ند بێنن، تا له‌ خزمه‌ت به‌رنامه و کاره‌کانی پادشاکانی ئاشووریدا بن. (مرعی، ۲۰۰۸: ۱۲) ئه‌و رووداوانه‌ش هۆکاری گه‌یشتن و بلا‌وبوونه‌وه‌ی ئه‌و ئاینه بوو له ناوچه‌کانی سنووری قه‌لمه‌ه‌وی ئیمپراتۆریتی ئاشووری، که چه‌ند ناوچه‌یه‌کی خۆرئاوا و باکوور و باشووری کوردستان به‌شیک بوون لێ، یه‌کیک له‌و ناوچه‌یه‌ی ئه‌م ئاینه‌ی پێگه‌یشت، (هه‌ورامان) بوو.

به‌دوای ئه‌و رووداوانه‌شدا شالاه‌که‌ی (نه‌بوخوز نه‌سه‌ری کوری نه‌بو بلاسه‌ری) پادشای کلدانی بوو بۆ به‌شی باشووری خاکی فه‌له‌ستین، که (ده‌وله‌تی ئیسرائیلی باشوری) پێده‌گوترا. دواجار به‌هۆی ئه‌و شالاه‌وه

پایته خته که ی شاری (ئۆرشه لیم) له سالی (۵۸۶ پ.ز) داگیرکرا و دهوله ته که رووخا. له و شالاهه شدا (سی هزار) جووله که ی شاره که ی راپیچی شاری (بابل) ی پایته ختی ده سه لاته که ی کرد (باقر، ۱۹۵۶: ۵۴۷/۱-۵۴۸) (احمد سوسه: ۳۲۹-۳۳۰). به و بییه شی خوی زاوای (که ی نه خسار) ی پادشای ماد بوو، به وه ی (نامیسی کچی که ی نه خسار) خیزانی بوو، ههروه ها له و سه رده مه شدا ناوچه ی هه ورامان سه ر به قه لمه وه ی ده وله تی ماد بوو (دیاگۆتۆف، ۲۰۰۵: ۳۳۶). بۆ به به شیک له و دیله جووانه ی بۆ ده رباری پادشای ماد نارد، تا خزمه ت به کۆشک و کاره کانی پادشا و ده وله تی ماد بکه ن. به هۆی نه و رووداوه شه وه جاریکی تر دیله جووه کان ئایینه که یان هینایه کوردستان و هه ولی بلاوکردنه وه یان دا.

له سه ره تای سه ده ی به که می زاینیش میرنشینه ئه دیابینی له سه رده می فه رمانه وه یه تی (دایک هیلینا) دا ئایینه که کرایه ئایینی ره سمی میرنشینه که و هه ولی بلاوکردنه وه ی درا (رشید احمد: س.پ: ۱۲۷) ههروه ها کوره که ی (ئیزاتیسی دووهم/ ۳۶-۶۰ ز) له سه ر باوه ری نه و ئایینه بوو وه هه وله کانی بۆ بلاو بوونه وه ی نه و ئایینه خسته کار، تا نه وه ی چه ند نه ندامیکی نه و میرنشینه باوه رپان پی هینا و ریزیان له ئاین و په ره ستگا کانیان گرت.^(۴) (رشید احمد، ۲۰۰۳: ۱۱۲-۱۱۳). له م بواره دا گه شتاری جوو (بنیامین کوری توتیه له ی نه نده لوسی) له سالی (۱۱۷۰ ز) ئاماژه ی به وه داوه، که چه ندین خیزانی جوو له چیا ی (خه فتیان) ی هه ری می ماد و ناوچه ی هه ورامان هه بوون. (بنیامین، ۱۴۰۷: ۱۸۱-۱۸۴)

۲- **ئایینی زه رده شتی:** نه م ئایینه ش به یه کینک ئایینه کۆنه کانی کوردستان داده نریت، که له لایه ن (زه رده شتی کوری پورشاسب) / ۶۶۰-۵۸۳ پ.ز) وه بانگه شه ی بۆ کرا. دوای (چل و حه وت) سالی ش له په یامبه ری، په یامه که ی بۆ هه لگران و هه واداران به جی هیشته، تاله بلاوکردنه وه یدا دریغی نه که ن. به دریزایی ساله کانی دوای سه ره له دانی، تا ده رکه وتنی ئایینی ئیسلام، به هه موو کوردستاندا بلاو بویه وه و لایه نگرانی بۆ دروست بوو و په په وه ی به رنامه کانیان کرد. لیره وه ش (ئایینی زه رده شتی) به که مین ئاین بوو مملاتی تی توان نه و هیزه ی (ئاهورامازدا و نه هریمه ن) ی خسته چوارچیوه یه کی ئایینی تاییه ت و بۆ چوونی ئایینی خوی له سه ر ده ربری. میژوو ی نه م بیره ش بۆ زۆر کۆن ده گه رپته وه، به لام نه م ئایینه بیروباوه ری دوانه په ره ستی له بیروباوه ریکی ناوچه یی کرده ئایینیکی دیار و به ربلاو. له لایه کی تریشه وه به رفراوانی نه م ئایینه وای کرد بیته یه کیک له ئایینه ده رکه وته کانی ده وله تی هه خامه نشینی و دواتر نه شکانی. کاتیکیش ئیمپراتۆریتی ساسانی جیگای ده سه لاته که ی پیش خوی گرتوه، (نه رده شیر ی کوری بابه کان / ۱۸۰-۲۴۱ ز) ی دامه زرپته ری ئیمپراتۆریتی ساسانی، ئایینی زه رده شتی زیندوو کرده وه و کردیه ئایینی ره سمی ده وله ته که ی و بایه خی پی

دا. (زکی، ۱۹۹۹: ۷۷). ته‌نانه‌ت له چه‌ند شالاویکی‌دا بو چه‌ند ناوچه‌یه‌کی کوردنشینیه‌کی وه‌ک (میدیا و شاره‌زور)، له هه‌موو ئه‌وانه‌یه‌دا، که سه‌ر به په‌په‌یه‌وه‌ی ئایینی زه‌رده‌شتی نه‌بوون (رشید احمد، ۱۹۹۰: ۱۳۱). لیره‌وه‌ش تا ئه‌و کاته‌ی ئیمپراتۆریه‌ی ساسانی له سالی (۶۵۱ز) رووخا، ئایینی په‌سه‌می و سه‌رچاوه‌ی ده‌سه‌لات و ده‌زگا به‌ریو‌به‌رایه‌تیه‌کانی بوو.^(۵) (پیکولوسکایا و دیگران، ۱۳۷۰ ه.ش: ۳۷۸-۳۸۲، کریستسن، س.پ: ۶۹-۷۰). له‌مه‌شه‌وه‌ بووه ئایینی به‌شیکه‌ی تا راده‌ زۆری دانیش‌توانی میرنشینه‌ کوردیه‌کانی وه‌ک (ئه‌دیابینی) له هه‌ولێر و (ئاوسروینی) له جزیره و (کوردوینی) له دیاربه‌کر و (میدیا) له هه‌مه‌دان، که ناوچه‌ی هه‌ورامان سه‌ر به‌م میرنشینه‌ بوو (طه باقر: س.پ، ۶۰۷/۱-۶۰۸، د.جمال رشید احمد و د.فوزی رشید: س.پ: ۱۲۰-۱۲۹). کاتیکیش ئایینی ئیسلام له ناوه‌راستی سه‌ده‌ی حه‌وته‌می زایینی گه‌یشه‌ کوردستان، په‌په‌روانی ئه‌م ئایینه به‌شیکه‌ی تا راده‌ زۆری پیکهاته‌ی ئایینی کوردستانیان پیک هینابوو. به‌و پیه‌شی بو ماوه‌ی (چوار سه‌ده) ئایینی ئیمپراتۆریه‌ی ساسانی بوو، بو‌یه له زۆربه‌ی هه‌ره زۆری شار و شارۆچه‌کانی کوردستاندا په‌ره‌ستگای زه‌رده‌شتی هه‌بوون، که به (ئاتشکه‌ده) ناسرا بوون. په‌کیکیش له دیارترین ئه‌و ناوچه‌یه‌ی ئه‌م ئایینه‌ی پیکه‌یشت و بووه مه‌ل‌به‌ندیکی گرنگی ئه‌م ئایینه، ئه‌م ناوچه‌یه‌ بوو (پیکولوسکایا و دیگران، ه.ش: ۶۷-۸۰).

۳- ئایینی مه‌سیحی: سه‌باره‌ت به‌ ده‌رکه‌وتن و بلا‌بوونه‌وه‌ی ئه‌م ئایینه‌ش له کوردستاندا به‌گه‌شتی و ناوچه‌ی هه‌ورامان له ئیویشیدا بیرورای جیاواز هه‌یه، هه‌ر سه‌رچاوه‌یه‌ک و بو سه‌رده‌میکه‌ی ده‌گه‌رپه‌ته‌وه. ئه‌و سه‌رچاوه‌یه‌ی میژووی راسته‌قینه‌ی ده‌رکه‌وتن و بلا‌بوونه‌وه‌ی ئایینه‌که‌ دیاری ده‌که‌ن ئه‌و راستیه‌ ده‌سه‌لمینن، که چ ئایینه‌که‌ کاریگه‌ری له‌سه‌ر ژیا‌ری کۆمه‌لی کورده‌واری و دانیش‌توانی کوردستان و چ کوردستان کاریگه‌ری له‌سه‌ر ئایینه‌که‌ دروست کردوو. په‌که‌مین ده‌رکه‌وتنی ئایینه‌که‌ش بو ئه‌و کاته‌ ده‌گه‌رپه‌ته‌وه، که په‌کیک له‌هاوه‌له‌کانی عیسا‌ی مه‌سیح (د.خ) به‌ناوی (توما) سالی (۵۲ز) گه‌شتیکه‌ی بو هیندستان کرد. ئه‌و له‌و گه‌شته‌یدا بو هیندستان، به‌ کوردستان و به‌ ناوچه‌ی شاره‌زووردا رته‌ بوو وه‌ خه‌لکیشی بو سه‌ر ئایینی نو‌ی بانگه‌یشت کرد (هه‌رشه‌می، ۱۹۹۹: ۶۸). ئه‌مه‌و چه‌ندین خۆره‌له‌اتناس و تو‌یژه‌ری تر پشتگیری ئه‌وه‌ ده‌که‌ن، که ئه‌م ئایینه‌ له سه‌ده‌ی په‌که‌می زایینیدا گه‌یشه‌تۆته‌ کوردستان و باوه‌رداره‌ مه‌سیحیه‌کانیش چه‌ند بنکه‌یه‌کی قه‌شه‌نشینان دامه‌زراندوه. ئه‌وه‌ش نه‌ک هه‌ر له ناوچه‌کانی (میسۆپۆتۆمیا و جه‌زیره و ئادیابینی و هه‌کاری).

(نصیری، ۱۹۰۵م: ۳۲) (ابو اسحاق، ۱۹۴۸م: ۶)، (علی یحیی، ۱۳: ۲۳).

له سه‌ره‌تای سه‌ده‌ی سیه‌می زاینیشدا (دوو) که‌سایه‌تی مه‌سیحی به‌ ناوه‌کانی (قه‌شه‌ ئه‌حه‌ی و قه‌شه‌ مارماری) روویان کرده‌ کوردستان و له چه‌ند ناوچه‌یه‌کی جیا‌جیا‌ی کوردستاندا له‌وانه (باقردی، بایه‌زید،

موسل، میسو پۆتامیا (أبونا: ۱۷) ده ستیان دایه بلاقردنه وهی ئەو ئاینه. ههروهها (عهبد مه شیخا/ ۱۹۰-۲۲۵ز)، که دوا قه شهی سهرده می ده سەلاتی ئەشکانیه کان بوو له ههولیر. له سهرتاسه ری کوردستاندا نزیکه ی (۲۵) قه شه نشینی هه بووه، که سهر پهرشتی ده کردن. (هه رشه می، ۱۹۹۹: ۸۷) ئەمهش ئەوه ده گه یه نیت، که ته نیا له ماوه ی دوو سه ده دا ئاینه که به و راده یه بلا بوۆته وه.

ئهمه و له لایه کی تره وه (تریدادی سییه م) پادشای ئهرمه نستان له سه ده ی چواره می زاینی، مه سیحیه تی کرده ئاینی ره سمی ده ولته ته که ی. (کورانی العدد: زردشت والزردشتیه (۱)، القسم (۲) ص ۲۲۵). ئەو کاتیش به شیکی کوردستانی له ژیر ده سه لاتیدا بوو. ئەمهش به و واتایه ی، که ئەو ئاینه له به شیکی کوردستاندا کراوه ته ئاینی ره سمی. له م ئالوگۆره دا کورده دوورده سه ته کانی ئەو ده ولته ته له سه ر ئاینی زه رده شتی مانه وه (عه سه که ری، ۱۹۸۴ز: ۱۰)، به لام شارنشین و پیشه وه ران ئەم ئاینه یان وه رگرت و چوونه سه ر ئاینی مه سیحی (سوسه: ۱۲۲)، (زکی، ۱۹۳۱ز: ۱۱۸/۱). ئەمه و له ناوچه ی هه کاری له سه ده ی شه شه می زاینیدا چه ندین ئوسقوفیه ت هه بووه، که سه په رشتی که نیسه کانی ناوچه که و بلاوکردنه وه و فیرکردنی باوه رداره کانی به ئه رک و بنه ماکانی ئەو ئاینه زاینوه. (شیر، ۱۹۰۴: ۴۰/۱)

له سۆنگه ی ئەو راستییانه ی سه ره وهش ده گه یه ئەوه ی که ئاینه که هه ر له سه ره تای ده رکه وتنیه وه به کوردستاندا بلا بوۆته وه و په یه وان ولایه نگیرانیش بۆ دروست بووه. به راده یه ک کوردستان به مه لبه ندیکی گه وره و گرنگی مه سیحیه کان و لایه نگرانی له و رۆژگاره دا ناسرا بوو.

۴- **ئاینی مانی:** ئەم ئاینه ش بۆ (مانی کورپی پاتک/ ۲۱۶-۲۷۷ز) ی وینه کیش ده گه رپته وه، که له سه رده می (شاپوری یه که م/ ۲۴۱-۱۷۱ز) (مه رین: ۱۲۸) بانگه شه ی په یامبه رایه تی کرد.^(۶) (ئه نوهر، ۲۰۰۴ز: ۸۳-۸۵) ئاینی مانیش له کوردستاندا به شیوازیکی خیرا بلا بووه وه. بلا بوونه وه شی بۆ سه ره تاکانی ده رکه وتنی ئاینه که ده گه رپته وه. ئەوهش کاتیک خودی (مانی) چه ند گه شتیکی سه رکه وتووی بۆ ناوچه کوردنشینه کان به مه به ستی بلاوکردنه وه و په یداکردنی په یه وان ئەنجام دا. له م بواره دا چه ند گه شتیکی بۆ ناوچه کانی (ئه دیابینی و شام و خۆراسان) ئەنجام دا و چه ند خویندکاریکی خۆیشی بۆ ئەو ناوچانه راسپارد، که ئەوهش رۆلیان له بلا بوونه وه ی ئەم ئاینه یان له کوردستاندا بینی. (ئه نوهر، ۲۰۰۴: ۱۲۴-۱۲۶) له مه وه ده گه یه ئەوه ی، که ئەم ئاینه له سه ره تاکانی ده رکه وتنی گه یشتۆته ناوچه کوردنشینه کان و کاری له کۆمه لگه ی کوردی کردوو. زۆریش پینده چیت سه ره تای بلا بوونه وه ی له مه لبه نده کوردنشینه کاندای بۆ ناوچه کانی (پارس و خوزستان و پاشان لورستان و شاره زوور و هه ورامان و کرخینی و ئیربل و جزیره و نوسیین) بگه رپته وه. ئەوهش

دوای ئه‌وه‌ی مان‌ی له‌ سالی (٢٤١ز) ی کۆتایی به‌ گه‌شته‌که‌ی هینا و له‌ رینگای ده‌ریاوه‌ بۆ نێو سنووری ئیمپراتۆری ساسانی گه‌رایه‌وه‌. به‌ پیاده‌ش به‌ مه‌به‌ستی په‌یداکردنی په‌یره‌وانی نوێ بۆ ئایینه‌که‌ی به‌ ناوچه‌کانی پارس و خوزستان و میساندا تێپه‌ری. (بهار، ١٣٧١ش: ٨٢) (تابانی، ١٣٨٠ش: ٣٣٨-٣٣٩) به‌و ناوچه‌کانی چه‌ندین مه‌له‌بندی کوردنشینی تیدا بوو. (الاصطخري، ١٩٦١م: ٦١-٦٥، ٧٠-٧٢). له‌و گه‌شته‌ی و له‌ گه‌رانه‌وه‌یدا چه‌ندین که‌سایه‌تی و خه‌لکانی ئه‌و ناوچه‌کانه‌ باوه‌ریان پێ هینا. (ابن‌الندیم، ١٩٨٨م: ٢٥) (ویدن گرن: ٤٤-٤٥). زۆریش پێده‌چیت کورده‌کانی ئه‌و مه‌له‌بندانه‌ (مانی) یان بینیی و به‌ په‌یامه‌که‌ی ئاشنا بووین و هه‌ندیکیان باوه‌رشیان پێ هینا. لێره‌وه‌ش ئایینه‌که‌ زۆر به‌خیرایی به‌ کوردستاندا بڵاوبوووه‌ ناوچه‌ کوردنشینه‌کانی خۆره‌لات و خوراواشی گرتوه‌وه‌. به‌ راده‌یه‌ک ته‌نیا زه‌رده‌شتی له‌ نێو زۆربه‌ی ئایین و بیروباوه‌ره‌کانی تردا، تا ده‌رکه‌وتنی ئایینی ئیسلام له‌ سه‌ره‌تای سه‌ده‌ی چه‌وته‌می زایینی وه‌ک ئه‌م ئایینه‌ به‌ به‌شیک ناوچه‌ کوردنشینه‌کاندا بڵاوبوووه‌ و کاریگه‌ری خۆی له‌سه‌ر بواره‌کانی ژبانی کۆمه‌لی کورده‌واریدا به‌جێ هێشت. (زه‌ند، ١٩٧١ز: ٥٦-٥٧)، (تابانی، ١٣٨٠: ٣٤٨). مه‌له‌بند کوردیه‌کانی به‌ری خۆره‌لاتی ده‌ریای ناوه‌راستیش ئه‌م ئایینه‌یان پێ گه‌یشت.

له‌ به‌ری کوردستانی خۆره‌لاتیش سه‌ره‌رای گه‌شته‌کانی خودی (مانی) به‌هۆی خۆندکاره‌کانیه‌وه‌ په‌یامه‌که‌یان به‌ گوند و شاره‌کانی ئه‌و ناوچه‌کاندا بڵاوکرده‌وه‌. ئه‌و هه‌ولانه‌ش ئه‌و ئایینه‌یان گه‌یاند هه‌له‌بند کوردنشینه‌کانی (هه‌مه‌دان و نازه‌ریایجان و خوزستان و پارس) له‌وانه‌ش شاره‌کانی (هه‌مه‌دان و مه‌راغه و که‌نگاوه‌ر و حولان)، که‌ که‌وتبوونه‌ سه‌ر ئه‌و رینگا بازگانییه‌. (کریستسن، ١٩٥٧: ١١٥)، (گریشمن، ١٣٧٠: ٥٧-٥٨).

سه‌رباری ئه‌و خالانه‌ی وه‌ک به‌لگه‌ی میژوویی ئاماژه‌یان پێ کرا، چه‌ندین میژوونووس و توێژه‌ری میژوویی پێیان وابوو، که‌ ئایینه‌که‌ هه‌ر له‌ سه‌ره‌تای ده‌رکه‌وتیه‌وه‌ به‌ کوردستاندا بڵاوبۆته‌وه‌ و کاریگه‌ری خۆی له‌سه‌ر کۆمه‌لگه‌ی کوردی به‌جێ هێشتوه‌وه‌. له‌م بواره‌دا میژوونووسی کورد (موحه‌مه‌د ئه‌مین زه‌کی به‌گ) پێی وا بووه‌، که‌ ئه‌م ئایینه‌ به‌ چه‌ندین ناوچه‌ی کوردستاندا بڵاو بۆته‌وه‌ (زکی، ١٩٣١: ٢٧٧/١)، که‌ ئاسایی یه‌کیک له‌و ناوچه‌ کوردستان بووه‌. خۆره‌لاتناس (ئارسه‌ر کریستسنه‌ن) پێی وابوو "ئایینی له‌گه‌ل بڵاوبوووه‌ی به‌ناو هه‌ردوو ئیمپراتۆری ساسانی و رۆمانیدا به‌ ناوچه‌کانی ئه‌دیایی و روه‌ا و نوسیینیدا بڵاوبۆته‌وه‌". (کریستسن، ١٩٥٧: ١٩٠-١٩٤)

بایهخ و گرنگی ئەم ئاینه لای ئەو مەلەبەندە کوردییانە تەنیا باوەرەیتان نەبوو بە ئاینیکی نوێ و سوودوهرگرتن لە پەيامیک، کە دەسەلاتداری ساسانی باوەری پێ هیتابیت، بەلکو کۆمەڵی کوردەواری لەو قۆناغەدا ئامانجی وەرگرتنی پەيامیک بوو، کە پەيامبەرکە ی لە ئیواندا بوونی هەبوو. سەرەرای دوورکەوتنەوه لەو چەندین ئاین و بیروباوەرپانە، کە یه کیتی رۆحی کۆمەلگە ی ئەو سەرەمەیان بەرەو پەرتەوازی و پەشێوی بردبوو. وێرای دوورکەوتنەویان لە کۆت و بەندی بەردەوام و بیسنووری موغەکان، بۆیە ئاستی بڵاوبوونەوی فراوان و کاریگەر بوو. بە تابهت لە ئیو توێژەکانی بازرگان و کاسبکار و پیشەوەر و رۆشنبیرانی ناوچه کوردنشینەکاندا.^(۷) (لاهوری، ۱۳۴۹ ش: ۲۸)، (امروھی، ۱۳۵۲ ش: ۳۵) لەم بوارهدا زۆر پندەچیت بازرگان و پیشەوەر و رۆشنبیرانی شارەکانی (کەرکوک و هەولێر و روها و نوسیبین و هەمەدان و کەنگاوەر و حولوان) لە پیشەنگی یه کهمین باوەرەیتان ئەو ئاینە بووبن و پشتیوانیان لێ کردییت.

کاتیکیش لە سالی (۲۵۲ز) لە لایەن شاپوورەوه لە (مانی) درا و ئاینەکە ی قەدەغە کرا.^(۸) (الیعقوبی، ۱۳۵۸ هـ: ۱۲۹/۱) ناوچه کوردنشینەکان، بە تابهت لاپالێ چیاکانی کوردستان بوونە یه کهمین ویستگە ی دالەدانی (مانی) و دەربازکردنی لە دەست بەرپرسیانی ساسانی، چونکە ئەو پاش ئەو رۆوداوه بەر لەوی بگاتە ناوچهکانی خۆرهلاتی ئیمپراتۆریتی ساسانی و بەرەو هیندستان رای کرد، ژیانیکی نالەبار و سەخت و ژێرزمینی بەسەر برد و لەژێر چاودێری توندی کاربەدەستانی ساسانی دا بوو. (رئیس نیا، ۱۳۷۹: ۸۱۷/۲) (تابانی، ۱۳۸۰: ۳۴۵) بۆ ئەوێ بگاتە ناوچه دووردهستهکانی خۆرهلات دەبوا یه بە مەلەبەند و ناوچه کوردنشینەکاندا تێپەریت. لە لایەکی ترهوه ئەو فشار و چاودێریکردن و راوه دووانە مانیهکانی کوردستانی گرتەوه، بۆیە بڵاوبوونەوی لە دوا ی سالی (۲۵۲ز) لە کوردستاندا سنووردار کرا و باوەرەیتان پێی بە قۆناغی نهنینیدا تێپەری، بۆیە لەو سەرەمە بەدواوه جگە لە سەرەمی هورموزی یه کهم نەبیت، کە نازادی بڵاوبوونەوی ئەو پەيامە ی دا فشاریکی توند کەوتە سەر بڵاوبوونەوی لە کوردستاندا. بەمەش چاودێری لەسەر پەپرەوانی دانرا، تا ئەو ئاستە ی بەرپرسیانی ساسانی هەموو رینگایەکیان لە دژی پەپرەوانی گرتە بەر، چونکە بە کۆسپ بۆ ئاینی زەردەشتیان دەزانی. (کرستینسن، ۱۹۵۷: ۱۹۱)، (گریشمن، ۱۳۷۰: ۸۵) هەر بۆیە سنووری باوەرەیتان بەم ئاینە لە ئیو کۆمەلگای کوردیدا بەرەو کەمبوونەوه چوو، تا ئەوێ لە سەدە ی سیهه می کۆچی بەرامبەر بە دەیه می زاینی شوینەواری لە سنووری قەلەمپهوی دەولەتی خەلافەتی عەباسی ئەما (المسعودی: ۳۱/۴، ۲۴۴) کە کوردستانیشت لەو سەرەمەدا بەشیک بوو لەو دەولەتە.

٥- ئایینی مه‌زده‌کی: ئەم ئایینه‌ش بۆ (مه‌زده‌ک کورپی بامداد/٤٨٨-٥٣٦ز) ده‌گه‌رپه‌توه، که له سه‌رده‌می (قوبادی یه‌که‌م/٤٨٧-٥٣١ز) ی پادشای ساسانی ده‌رکه‌وت و وه‌ک ئایینی ره‌سمی ئیمپراتۆریتی ساسانی ناسرا. (مه‌رین: ١٢٨-١٢٩) مه‌زده‌کیش له‌سه‌ر بنه‌مای دوانه‌په‌ره‌ستی سه‌ری هه‌لدا. بنه‌ماکه‌شی له‌ په‌یره‌وی به‌رگه‌سپه‌کان و ئایینی مانی و بیری دوانه‌ی یونانی کۆن وه‌رگیرا بوو^(٩) (الشهرستانی، ١٣٢٠ هـ: ٨٦/٢)، (نفیسی، ١٢٣١ش: ١٤٩) به‌لام به‌ په‌یره‌و و بیریکی فه‌لسه‌فی نوێوه و وه‌ک په‌یره‌ویکی چاکساز ده‌رکه‌وت (کرستینسن، ١٩٥٧: ٣٢٦). ئە‌گه‌رچی وا‌باوه‌ر ده‌کریت وه‌ک پیوست کاریان نه‌کرده‌ سه‌ر کوردستان، به‌لام جیگای گومان نییه‌ په‌یره‌وانیان له‌ کوردستاندا بۆ دروست بووه (ئه‌نوه‌ر، ٢٠٠٤: ١٠٤-١٠٩). ئە‌وه‌ش به‌وه‌ی به‌ ده‌رکه‌وتیشی گه‌یشته‌وه‌ کوردستان و کاری له‌ کۆمه‌لگاکه‌ی کردووه. ئە‌وه‌ش به‌م به‌لگانه‌ی خواره‌وه:

ا) ده‌رکه‌وتن و را‌گه‌یاندن پهیامه‌که‌ له‌ (ته‌یسه‌فون) ی پایته‌ختی ئیمپراتۆریتی ساسانییه‌وه‌ سه‌رچاوه‌ی گرت، خودی ئە‌و پایته‌خته‌ش له‌ ناوچه‌ کوردنشینه‌کانه‌وه‌ زۆر نزیک بوو.

ب) له‌ گه‌ل ده‌رکه‌وتنی ئە‌و پهیامه‌ نوێیه‌وه‌ له‌ لایه‌ن (قوبادی یه‌که‌م) پیشوازیی لی‌ کرا و باوه‌ر به‌ ئایینه‌که‌ی هینرا. ئە‌مه‌و به‌ فرماتیکێ شاهانه‌ کرایه‌ ئایینی ره‌سمی ئیمپراتۆریتی ساسانی و ده‌ست به‌ بلا‌وکردنه‌وه‌ی کرا. به‌و پیه‌شی به‌شیکێ زۆری خاک و دانیشتوانی کوردستان له‌ به‌شه‌کانی خۆره‌ه‌لات و باشوور و خۆراوا و ته‌نانه‌ت به‌شیکێ باکووری کوردستانی باکووریش له‌ سنووری قه‌لمه‌روی ئیمپراتۆریتی ساسانی و ده‌سه‌لاتداریتی (قوبادی یه‌که‌م) دا‌بوو، بۆیه‌ بواری بلا‌و‌بوونه‌وه‌ی له‌ ناوچه‌ کوردنشینه‌کاندا ئاسان بوو.

ج) ئە‌و (دوو) داواپه‌ی، که‌ (مه‌زده‌ک کورپی بامداد) بانگه‌شه‌ی بۆ کرد و بریتی بوون له‌ (داب‌ه‌شکردنی سامان به‌ یه‌کسانی و نازادی ژن و فره‌ژنی) بۆ ئە‌و کاته‌ی کۆمه‌لگای کورده‌واری زۆر پیوست بوو، چونکه‌ له‌ بارودۆخیکێ دوا‌که‌وتوویی و نه‌داری و زه‌وتکردنی مافه‌کانی ژن ده‌ژیا. ئە‌مه‌و جگه‌ له‌وه‌ی به‌شیکێ زۆری لاوه‌کانی کورد له‌و سه‌رده‌مه‌دا توانای ئە‌وه‌یان نه‌بوو که‌ خه‌زان دروست بکه‌ن. ناوچه‌ی هه‌ورامانیش وه‌ک یه‌کیک له‌ ناوچه‌کانی کوردستان، باوه‌رپیکێ زۆریان به‌ نازادی و مافی ژنان هه‌بوو، بۆیه‌ پیشوازییان له‌و پهیامه‌ی (مه‌زده‌ک) کرد. (البیرونی، ١٨٧٨م: ٢٠٩)، (مه‌رین: ٧٨٣)، (امروه‌وی، ١٣٥٢: ٦٢-٦٣)، (زه‌ند، ١٩٧٧ز، ٥١).

ه) له‌ کاتیکدا ئە‌م ئایینه‌ بلا‌و‌بووه‌وه، کوردستان ژێرده‌سته‌ و داگیرکراوی زله‌یزه‌کانی (ئه‌شکانی و ساسانی) له‌ خۆره‌ه‌لات و بیه‌تتی له‌ خۆراوا و ئه‌رمه‌نستان له‌ باکوور، بوو. له‌ هه‌ریه‌ک له‌م

دەولەت تانەشدا كۆمەللىك باج و سەرئەي تايىت بەسەر دانىشتوانى كوردستان سەپنراپو، كە لە زۆربەي كاتدا لە سەرروى تواناي كۆمەلانى خەلكەو بوو. بە رادەيەك لە ئىمپراتورىي ساسانيدا باج لە پىشەوەر و كاسبكار وەرە گىرا، سەرەراي سەپاندنى باج بەسەر جوتيار و بازركان و خاوەن مولگەكاندا. (احمد سوسە: ۱۲۲) ئەم دياردەيەش لە ئىمپراتورىي بيزەتيدا بىەرى نەبوو، بۆيە تويزە كانى بازركان و پىشەوەر و زەحمەتكيشە كان باوەرپان بە ئايىنى مەسىحى هينا، تا لە ژير سىبەرى ئەو ئايىنەدا لەو باج و سەرئە و لەو كۆت و زنجيرە سەپنراوانە، رزگاربان بىت.

(و) هەولە كانى مەزەك بۆ ئەو، كە ئايىنە كەي بۆ خزمەتى كۆمەلگا و رازىكردنى پەروەردگار بە كار بەهينىت. هەروەها پەپرەوانى ئايىنە كە لە پىناو بنىاتنانى كۆمەلگەيە كى نوئ، كە دادوهرى كۆمەلەيەتى تيدا بالادەست بىت، هەولە كانيان خستە گەر و وەك ئەركىكى ئايىنى كاربان بۆ كرد. باوەرپيشان وابوو بى بەدبىهاتنى دادوهرى كۆمەلەيەتى نە مانايەك بۆ ئايىن دەبىت و نە مانايەك بۆ ئەركى ئايىنى. (ئەنوەر، ۲۰۰۹ز: ۹۰/۲-۹۱)

۶- ئايىنى يارسان: سەبارەت بەم ئايىنە و ميژووي دەركەوتنى و بلاو بوونەو، بە كوردستان و لە ئىويشان لەم ناوچەيەدا، چەندىن بەرھەم و تويزەنەو ئەنجام دراو. هەريەك لەو تويزەنەوانەش تا ئاستىك كەللىكى باشيان لەو ميژووي پر كۆتەو. ديارە بەو پىشەي كە دەركەوتنى ئەم ئايىنە لە ئىو خاكى كوردستاندا بوو، بۆيە ئاسايى هەللىنجرأوى ئىو ناخى ئەو تاكانەي دانىشتوانى كوردستان بوو (هورامانى، ۱۹۸۴ز: ۶۷-۷۴) كە سەرچاوى ئەم ئايىنە بوون. ئەمەو لە لايەكى دىكەو بەو پىشەي سەرەتايترىن ميژووي ئەم ئايىنە ديار نىيە و ئالۆزى پىو ديارە، بۆيە ناتوانىن بە كۆنترىن ميژووي راستەقىنەي ئەم ئايىنە بگەين، بەلام ئەو نەندە ساخ بۆتەو، كە يەك كىك لە ديارترىن مەلەندە كانى ئەم ئايىنە لە كۆنەو تا بە ئىمرو دە گات، ناوچەي هەورامان بوو.

هەر لە لايەكى ترەو خودى كىبى سەرەنجام لە دەقىكى تریدا ميژووي ئەم ئايىنە بۆ (سولتان ئىسحاق) دە گىرپتەو (سەرئەنجام: دەورەي حەوتەوانە، ۳۵). مەبەستىش لەو سولتانه (ئىسحاق كورى شىخ عىساي بەرزنجى) يە، كە سالى (۶۷۲ك/۱۲۷۳ز) لەدايك بوو، بەلام سالى كۆچى دوايى نەزانراو. (ئىدموندز، ۱۹۷۱م: ۱۷۰).

لە لايەكى ترەو (بترۆفسكى) يش وەك خۆرھەلاتناسىكى رووسى، ميژووي ئەم ئايىنە بۆ سەدەي نۆيەمى كۆچى گىراو تەو و گەيشتۆتە ئەو، كە لاي كوردە كان بە (كاكەي) و لاي فارس و ئىرانىيە كان بە (عەلى ئىلاھى) ناسراو (كشاورز: ۳۲۵). (سى. دى. ئەدمۆنز) يش رىشەي كاكەي بۆ رىيازىكى سۆفى هەرىمى

لۆرستان ده‌گیرپته‌وه، که دواتر به‌ره‌و ناوچه‌ی هه‌ورامان هاتوو و بۆته مه‌لبه‌ندی به‌که‌می ئایینه‌که. ئه‌مه‌و بێ ئه‌وه‌ی ئه‌و خۆره‌ه‌لاتتاسه‌ ناماژه به‌و رپیاز به‌کات، که ئایینه‌که‌ی لیوه‌رگیراوه (ئیدموندز: ۱۷۵-۱۷۶). (مینورسکی) یش وه‌ک خۆره‌ه‌لاتتاسیکی رووسی ئه‌م ئایینه‌ی به‌ ئایینیکی کوردی ناو‌بردوو بێ ئه‌وه‌ی ناماژه به‌ میژوووه‌که‌ی به‌کات. (مینورسکی، ۱۹۶۷م: ۵۶).

له‌ کۆی ئه‌و ده‌قانه‌وه ده‌گه‌ینه ئه‌وه‌ی، که میژوووی ئه‌م ئایینه ئه‌وه‌نده کۆن نییه وه‌ک له‌و ده‌قه‌ی (سه‌ره‌نجام) دا هاتوو، به‌لام ئه‌وه‌نده‌ش نوێ نییه وه‌ک سه‌رچاوه‌کانی میژوووی ئیسلام باسی ده‌که‌ن. هه‌روه‌ها سه‌رچاوه‌که‌شی خودی (عه‌لی کورپی ئه‌بی تالیب) یان هاوه‌لانی نین، وه‌ک هه‌ندیک سه‌رچاوه‌ باسیان لیوه کردوو، به‌لکو خودی ئایینه‌که میژووویه‌کی دوورتر له‌ ده‌رکه‌وتنی ئایینی ئیسلامی هه‌یه، به‌لام به‌هۆی ده‌رکه‌وتنی ئایینی ئیسلام و ئه‌و فشاره‌ی له‌لایه‌ن ده‌وله‌تانی خه‌لافه‌ت و به‌تایه‌ت ده‌وله‌تانی (ئومه‌وی و عه‌باسی) کرایه‌ سه‌ری ناچار کرا، بکه‌ویته ژیر کاریگه‌ری ئایینی ئیسلام و ئه‌و کۆمه‌ل و ئایینزایانه‌ی له‌ ناواخنی ئایینی ئیسلام جیا‌بوونه‌وه .

کاتیکیش له‌ میژوووی ئه‌و ئایینه و پێشه‌واکانیان ورد ده‌بینه‌وه ده‌گه‌ینه ئه‌وه‌ی، که زۆربه‌ی هه‌ره زۆری پێشه‌واکانیان کورد و خه‌لکی کوردستان بوون، که له‌و که‌سایه‌تیانه‌دا خۆیان بینوووه‌ته‌وه:

۱- (عومه‌ر کورپی له‌هه‌ب) ناسراو به‌ (به‌هلول): ئه‌م که‌سایه‌تییه له‌ سه‌ده‌ی دووه‌می کۆچی به‌رامبه‌ر به‌ هه‌شته‌می زایینی ژیاوه و له‌ بنه‌مائه و خیزاتیکی کورد و له‌ (ته‌نگه‌ گۆل) ی نزیک (سه‌رچاوه‌ سپی) سه‌ر به‌ پارێزگای کرمانشانی ئیمرو له‌ ولاتی ئێران، له‌ دایکبووه. (میژوووی یارسان: ده‌ستنوس، ل ۶)، (دانکیری: ل ۱۶۴) به‌ پێ چهند سه‌رچاوه‌یه‌ک ئه‌م که‌سایه‌تییه یه‌کیک بووه له‌ نزیکه‌کانی (هارون ئه‌له‌ره‌شید/ ۱۷۰- ۱۹۳ک/ ۷۸۶-۸۰۸ز) پینجه‌مین خه‌لیفه‌ی عه‌باسی و (ئیمام جه‌عفر سادق/ ۸۳-۱۴۸ک/ ۷۰۲-۷۶۵ز) شه‌شه‌مین ئیمامی شیعه‌کان بووه. (میژوووی یارسان ۷-۱۱)، (شوشتری ۳۶).

۲- باوه سه‌ره‌ه‌نگی داودانی: به‌ پێی ده‌قیکی سه‌ره‌نجام ئه‌و پێشه‌وایه له‌ سالی (۲۲۴ک/ ۸۳۷ز) له‌دایک بووه و به‌ دووه‌مین نوێکه‌ره‌وه‌ی ئه‌م ئایینه ئه‌ژمار کراوه، به‌لام سه‌باره‌ت به‌ ماوه‌ی ته‌مه‌ن و کۆچی دوا‌یی کردنی زانیاریه‌کی وه‌ها له‌به‌ر ده‌ستدا نییه.

وه سه‌نه‌ی سیسه‌د، بیست و چوار هه‌جری

هاتف نام ئه‌و، چه‌ شاهۆ چری

۳- شاخۆشېن: ئەم كەسايەتتېش (شاخۆشېن) ناوى (موبارەك شا كورى جەلالە خانمى كچى مىرزا ئەمان)ى فەرمانرەواى لۇرستان بوو. ئەو سالى (۴۰۴/ك/۱۰۱۳ز) لەدايك بوو و لە تەمەنى (۳۲) سالى واتە لە سالى (۴۳۶/ك/۱۰۴۴ز) كۆچى دواى كردوو. (جیحون ابادى: ۲۷۳-۲۷۹)

۴- باوہ ناوسى جاف: ئەم كەسايەتتېش لە سەدەى پىنجەمى كۆچى بەرامبەر سەدەى يانزىمى زايىنى ژياوہ و نوڭكەرەوہىە كى ترى ئايىنە كە بوو. (سەرئەنجام، كەلامى باوہ نووسى جاف).

۵- سولتان ئىسحاق: ئەم كەسايەتتېش ديارترىن نوڭكەرەوہى ئايىنە كە بوو، كە سالى لەدايكبوون و كۆچى دواى بيروپاى جياوازى لەسەر، بەلام ئەوئەندە ساخ بۆتەوہ كە لە سەدەى حەوتەمى كۆچى بەرامبەر بە سيانزەمى زايىنى ژياوہ. (جیحون ابادى: ۴۲۶).

ھەر لئىرەوہش بەھۆى ئەو (پىنج) پىشەوايەى ئەم ئايىنەوہ، كە بە نوڭكەرەوہى راستەقىنە ناسراون و بەشىكى تۆمارە كانى (سەرئەنجام)يان بۆ دە گەرپتەوہ ھۆكارى بۆبوونەوہى بوون بە ناوچە كانى شارەزور و ھەوراماندا لە سەدە كانى (سپىم بۆ ھەشتەمى كۆچى) بەرامبەر بە (نۆيەم بۆ سيانزەمى زايىنى. ھەرەوہا رۆليان گىراوہ لە دروستكردنى (جەمخانە) وەك پەرەستگاي ئايىنى و شوپىنى خوداپەرەستى و كۆبوونەوہى كاكەيەكان. (جیحون ابادى: ھ. س، ۲۷۳-۲۹۳)، (بۆرەكەيى، ۲۰۰۱ز: ۵۰۷) كە تا رۆژى ئەمرو لە چەند ناوچەيەكى كوردستان وەك (كەركوك و ھەلەبجە و ھەورامان و لۇرستان) بوونيان ھەيە.

دەرکەوتنى ئايىنزاكان و رېيازە تەسەوڧيەكان لە ھەورامان: - دواى گەيشتنى ئايىنى ئىسلاميش بە كوردستان و بەھۆى سەرھەلدانى مەملەتتى سىياسى لە كاتى ھاتنەسەركارى (ەلى كورى ئەبى تاليب) لە سالى (۳۵/ك/۶۵۵ز) وەك چوارەمىن خەلىفەى راشدى، سەرەتاكانى دەرکەوتنى چەندىن رېياز و ئايىنزاى جياجا دەرکەوتن^(۱۰) (الرازي: ۲۰۰۶) (رستم: ۲۰۰۴)، كە تا ئاستىك كاريگەر بيان لەسەر كورد و خاكە كەى ھەبوو. بەلام سەبارەت بە دەرکەوتنى ھەردوو رېيازى تەسەوڧى (قادرى و نەقشەبەندى)، ئەوا دەرکەوتنى (رېيازى قادرى) پيش (رېيازى نەقشەبەندى) كەوتووہ. لە نيو ئەو (دوو) رېيازەشدا (رېيازى نەقشەبەندى) بە زوويى گەيشتە ناوچەى ھەورامان و بوو يەك كە لە مەلەبەندە كانى ئەم رېيازە تەسەوڧە ئايىنەيە. ئەم رېيازەش لەلايەن (پىر دەبر خودا موھەممەد بەھائەددىنى بوخارايى) دامەزرا، كە لە نيوان سالانى (۱۳۱۷-۱۳۱۹ز) ژياوہ. (نيكىتىن، ۱۹۹۸ز: ۶۱۴-۶۱۵) بەر لەمەيش لە لاين (عەبدولخالىق غەدجوانى) ھەندىك رى و پەسمى تايبەتتى بۆ دانرا، بەلام وەك (پىرى بوخارى)، كە دواتر بە (شاھى نەقشەبەند) ناسرا، دەرئەكەوت. (عەسەكەرى، ۱۹۸۳ز: ۱۴) بەلام سەبارەت بە گەيشتنى ئەم رېيازە بە كوردستان و بۆبوونەوہى بۆ (مەولانا

خالیدی شاره‌زووری) ده‌گه‌رێته‌وه، که له سالی (١٨١٠ز) سه‌ردانی شاری (ده‌له‌ی) هی‌ندستانی کرد و له لای (شیخ عه‌بدوللای ده‌هله‌وی) خویندی و ئه‌م رێبازه‌ی لێوه‌رگرت. (قه‌رده‌اغی، ٢٠٠٣ز: ١٣-١٤) کاتیکیش له سالی (١٨١١ز) گه‌رایه‌وه شاری سلیمانی پایته‌ختی میرنشینی ئه‌رده‌لان، له‌گه‌ڵ خۆی ئه‌و رێبازه‌ی هینایه‌ کوردستان و مه‌لبه‌ندی ئه‌و میرنشینه‌ کوردیه‌. به‌مه‌ش سه‌ره‌تا‌کانی ب‌لا‌بوونه‌وه‌ی ره‌خسا. ئه‌م که‌سایه‌تیه‌ش سالی (١٧٧٠ز) له‌ شارۆچکه‌ی قه‌رده‌اغ له‌دایک بووه و سالی (١٨٢٧ز) له‌ شاری (دیمه‌شق) کۆچی دوایی کردووه. دوای ئه‌میش رێبازه‌که‌ بۆ (شیخ ته‌های نه‌هری) و دوایتر بۆ (شیخ عوبه‌یدوللای نه‌هری) گوێزراوه‌ته‌وه. (ما‌کدوال، ٢٠٠٢ز: ١١١/١) تا له‌ دوایدا گه‌یشتووه‌ته‌ (شیخ زه‌یا‌ئه‌ددینی نه‌قشبه‌ندی) و دوایتریش بۆ (شیخ عه‌لاه‌ئه‌ددین) ی کورپی و به‌ دوایدا بۆ (شیخ سیرا‌جه‌ددین عوسمان کورپی شیخ عه‌لاه‌ئه‌ددینی نه‌قشبه‌ندی) له‌ ناوچه‌ی هه‌ورامان گوازراوه‌ته‌وه. ^(١١) (نه‌قشبه‌ندی، ١٩٨٤)

ئه‌مه‌و ناییت ئه‌وه‌شمان له‌ یاد بچیت، که‌ به‌هۆی ده‌رکه‌وتنی ئه‌و ئاین و ئاینزا و رێبازه‌ ته‌سه‌وفیانه‌، په‌ره‌ستگا‌کان ده‌رکه‌وتن، که‌ سه‌رباری ئه‌وه‌ی سیمای ئاینه‌کان و مه‌لبه‌ندی خوداپه‌ره‌ستیان بوون، له‌ هه‌مان کاتدا شوینی کۆبوونه‌وه‌ و برپاری سیاسی ده‌سه‌لاتداری میژووش بوون. ئه‌مه‌و له‌ گه‌لێشدا شوینی خویندن و فیربوون بوون. ^(١٢) له‌م روه‌وه‌ به‌و پێیه‌ی کوردستان مه‌لبه‌ندی ده‌رکه‌وتن و ب‌لا‌بوونه‌وه‌ی چه‌ندین ئاین و ئاینزا و په‌یره‌وانی ئاینی بووه‌ له‌ میژوودا، بۆیه‌ هه‌ورامان مه‌لبه‌ند و پینگه‌ی چه‌ندین په‌ره‌ستگای ئاینه‌ جیا‌جیا‌کان بووه. ژماره‌ و جۆر و رۆلی په‌ره‌ستگا‌کانیش به‌پێی گه‌وره‌ و بچووکێ شار و شارۆچکه‌کانی کوردستان له‌ لایه‌ک و باوه‌ری ئاینی له‌ لایه‌کی تره‌وه‌ گه‌راوه‌ته‌وه. له‌م بواره‌شدا ده‌کریت هه‌ردوو خانه‌قایی (بیاره‌ و ته‌وێله‌) ی شیخانی نه‌قشبه‌ندی و جه‌مخانه‌کانی په‌یره‌وانی کاکه‌یی له‌ گونده‌کانی (هاوار و شوشومی) به‌ نموونه‌ به‌ئینه‌وه‌، که‌ له‌ ئیوان سه‌ده‌کانی نۆزده‌یه‌م و بیسته‌م دیارترین مه‌لبه‌ندی ئاینی ناوچه‌ی هه‌ورامان بوون. له‌ گه‌ڵ ئه‌وه‌شی چه‌ندین ئاین و باوه‌ر گه‌یشتنه‌ ناوچه‌ی هه‌ورامان و دانیشتوانه‌که‌شی هه‌ر له‌ کۆنه‌وه‌ ئاینی بوون. به‌لام چه‌ندین بانگه‌شه‌ی غه‌زا بۆ دژایه‌تیکردنیان به‌کار هینرا. له‌م بواره‌دا له‌ قۆناغی میژووی کۆندا ئاشوورییه‌کان له‌ هه‌زاری یه‌که‌می پیش زاین له‌ به‌رامبه‌ر لێدانی لۆلۆییه‌کان، بانگه‌وازی جه‌نگی پیروزیان له‌ دژیان را‌گه‌یاند، تا ئه‌وه‌ی سه‌رچاوه‌ ئاشوورییه‌کان ئاماژه‌ به‌وه‌ ده‌که‌ن، که‌ به‌ پشتیوانی خودا‌کانیان دانیشتوانی ئه‌و ناوچانه‌یان کۆمه‌لکوژ کردووه. له‌م باره‌وه‌ پادشا‌کانی ئاشووری به‌ شانازییه‌وه‌ باسیان له‌ کوشتاری به‌ کۆمه‌لی دانیشتوانی ره‌سه‌نی ناوچه‌که‌ و به‌تالانه‌ردنی سه‌رو سامانی خه‌لکه‌که‌ی و سوکایه‌تی کردن به‌ دیله‌کان کردووه. ئه‌و کاره‌شیان بۆ به‌جیه‌نانی فرمانی خودا‌کانیان و په‌زنامه‌ندیان زانیووه. ^(١٣)

(ئەردە شىرى كورى باهە كان) یش له سالى (۲۲۸ز) له سەر داواى (تەنسر) موغى موغە كانى زەردە شتى و به بەرگىكى ئايىنى بانگە شەى غەزای له دژى دانىشتوانى شاره زوور راگە ياند كه له و سەردە مەدا ناوچە كانى هەلەبجە و هەورامان و سلیمانى ئەمپۆ بە شىك بوون لىنى . لەم بارە شەو (ئەردە شىر) بۆ رازىكردنى موغە كانى زەردە شتى و لىدانى دانىشتوانە خۆرپەرەستە كەى شاره زوور، شەرعییەتى به كوشتار و كۆمەلكوژى دانىشتوانى شاره زوور و به تالانبردنى سەروسامانى خەلكى دا . لەم بارەو تەنسر داواى له و سوپایە كرد، كه ئەركى لىدانى ئەو ناوچەى پى سپىردرا، له كوشتارى ژن و پىر و منال و دىل دەست نەپارىژن، بۆ ئەووى رەزەمەندى و لىخوشبوونى ئاهورامازدا وەربگرن.^(۱۴)

كاتىكىش سوپای عەرەبى له سالى (۶۳۷ز) له دەروازە كانى كوردستانىان دا له سەر فرمانى خەلیفە (عومەرى كورى خەتاب) غەزایان له دژى دانىشتوانى شاره زوور به هەلەبجە و هەورامانەو به مەبەستى بلاوكردنەوئى ئايىنى ئىسلام له و ناوچەى راگە ياند . بۆ ئەم مەبەستەش (سى) سوپای له ژىر سەر كراپەتى (عەيازى كورى غەنەم و عەمىرى كورى عەزەى كورى قەیس و ئەبا عوبىدەى ئەنسارى) يە ك له داواى يەك بۆ گرتنى ئەو ناوچانە نارد . سەرئەنجام داواى ئەوئى هەر (سى) سوپاكە يەك له داواى يەك تىكشكىنران، دوايەمىن سەر كرده يان له دامىنى چىاى شنروئى كوژرا، كه ئەمپۆ به (عەبابە يىلى) لای ئىمەى كورد ناسراوه . ناوى گوندى (عەبابە يىلى) شى لى وەرگىراوه . بەمەش سەرە تاكانى قۇناغى مېژووى ناوەرپاست بۆ ئىمەى كورد دەستى پىكرد . (ابن الأثير ۱۳۵۳هـ، ۳/ ۳۷۳ - ۳۷۴)

سالى (۷۰۰ز) له سەردەمى خەلیفە (عەبدولمەلىكى كورى مەروان) به هۆى (حەجاجى كورى يوسفى سەقەفى) غەزا له دژى هەمان ناوچە راگە يەنرا و جىبەجى كرا . له سەر ئەو برۆاىەى دانىشتوانى ئەم ناوچەى هەواكارى (عەبدولرەحمانى كورى ئەشعەس) يان كرد بوو وه دالدهى لایەنگرانىان دابوو . بە پىى سەرچاوه عەرەبى و ئىسلامىيە كان (سەد) دىلى كوردى ناوچە كه له گۆرە پانى شارى كۆفە و بۆ چاوترساندى خەلكى و به دەستى حەجاج و پياوه كانى سەريان له جەستەيان جيا كرايهوه .^(۱۵)

له سەردەمانىكى دواتردا (ئەبو ئەلباسى سەفاح) يە كەمىن خەلیفەى عەباسى به ناوى لىدانى لایەنگرانى بنەمالەى ئۆمەوى غەزای له دژى دانىشتوانى ناوچە كه راگە ياند و كۆمەلنىكى لى كۆمەلكوژ كردن، تا نازناوى (سەفاح) به واتا (خوئىرپىژى) له بەرامبەر چەندىن تاوانى له و جۆرەدا به سەردا برا . (ابن الأثير: ه . س، ۳۳۹/۵ - ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۸۷-۳۸۸، ۳۹۶-۴۰۲).

سالی (١٢٥٧ز) یش هۆلاکۆی ئیلخانی له به‌رامبه‌ر ملکه‌چکردن به ئێزاده‌ی دانیشتوانی هه‌له‌بجه و هه‌ورامان و باوه‌رپه‌ینانیان به‌بته‌رستی، غه‌زای له‌ دژیان را‌گه‌یاندا. به‌پێی سه‌رچاوه‌کان هه‌زاران که‌سی له‌ ژن و پیر و منال و دیلی ناوچه‌که‌ی کوشته‌. به‌پێی هه‌ندی تۆماری میژووی سه‌ری (سی سه‌د) که‌سیان خسته‌ به‌رده‌م خودای (چغتو) خودای گه‌وره‌ی مه‌غوله‌کان، تا سوپاسگوزاری خۆیانان پێی را‌بگه‌یه‌نن. (قه‌فتان، ١٩٦٩ز: ٣٣١)

(ته‌یمور له‌نگ) یش له‌ سالی (١٤٠٣ز) بانگه‌شه‌ی غه‌زای له‌ دژی ئه‌و ناوچه‌ را‌گه‌یاندا، له‌به‌ر ئه‌وه‌ی ملکه‌چییان بۆ بریار و ژیر ده‌ستی ئه‌و داگیرکه‌ره‌ی میژوو را‌نه‌گه‌یاندا. (بریون، ٢٠٠١)

له‌ قۆناغی میژووی نوێشدا هه‌زاران رۆله‌ی ئه‌م ناوچه‌یه‌ له‌ مملاتی تیوان هه‌یزه‌کانی سه‌فه‌وی شیعه و عوسمانی کۆمه‌لکۆژ کران. ده‌سه‌لاتداریتی میرنشینی ئه‌رده‌لان له‌م ناوچه‌یه‌، تا سالی (١٦٣٨ز) و دواتر ده‌سه‌لاتداریتی میرنشینی بابان له‌ تیوان سالانی (١٦٥٠-١٨٤٧ز) له‌م ناوچه‌یه‌، سه‌رباری ئه‌وه‌ی هه‌ولێ پاراستنی ناوچه‌که‌یان دا و له‌و پیناوه‌دا قوربانییه‌کی زۆریاندا، به‌لام نه‌یانته‌وانی له‌ دووریانی سیاسه‌تی (عوسمانی- ئێرانی) ده‌ربه‌چن و رزگاریان بێت. له‌وانه‌شه‌ جینگای سه‌رنج بێت ئه‌وه‌ندی قوربانییه‌کان له‌ پیناوه‌ رازیکردنی سیاسه‌ت و به‌رژه‌وه‌ندییه‌کانی ئه‌و دوو زله‌یزه‌ دراوه، ئه‌وه‌نده‌ بۆ پاراستنی ناوچه‌که‌ و کوردستان نه‌بووه‌. وه‌ک ئه‌وه‌ی به‌رژه‌وه‌ندییه‌ تایبه‌ته‌یه‌کانی میر و سه‌رۆک هۆزه‌کانی کورد به‌رژه‌وه‌ندی ئه‌و ده‌وله‌ته‌ زله‌یزانه‌وه‌ گری درابیت!^(١٦)

کاتیکیش له‌ سالی (١٩٢١ز) ده‌وله‌تی عیراق دامه‌زرا و له‌ سالی (١٩٢٥ز) ناوچه‌کانی کوردستانی باشور به‌و ده‌وله‌ته‌وه‌ گری‌دران، لێره‌ به‌ دوا ناوچه‌که‌ بۆ ژیر ده‌سه‌لاتی پادشایه‌تی عیراق دواتر (کۆماری عیراق) گه‌راپه‌وه‌ و به‌ ناوی پاراستنی سیسته‌می سیاسی عیراق و به‌رژه‌وه‌ندییه‌ بالاکانی ده‌وله‌تیکی تازه‌ دامه‌زراوی نامۆ به‌ کوردستان و ناوچه‌که‌، هه‌زاران رۆله‌ی ئه‌م ناوچه‌ کرانه‌ قوربانی. هه‌روه‌ها به‌ ناوی ئایینی ئیسلامه‌وه‌ فتوای غه‌زایان له‌ دژ ئه‌نجامدا، که‌ دیارترینیان کیمیا‌بارانی شاری هه‌له‌بجه‌ بوو له‌ (١٦ی ئازاری ١٩٨٨ز). ئه‌و تاوانه‌ی زیاد له‌ (پنج هه‌زار) رۆله‌ی ئه‌و شاره‌ی تیدا کرانه‌ قوربانی و بوونه‌ قوربانی ده‌ستی ئه‌و سیاسه‌ته‌ی خۆی به‌ کۆله‌که‌ی غه‌زاوه‌ داگرتبوو.

له‌ تێو ئه‌و تۆماره‌ میژووییه‌وه‌ و وه‌ک ئه‌وه‌ی له‌ ژیر ده‌سه‌لاتی حوکمرانی کوردیدا بمانه‌وێت قه‌ره‌بووی زیانه‌کانی را‌بردوو بۆ ئه‌و ناوچه‌یه‌ بکه‌ینه‌وه‌، تازه‌ به‌ تازه‌ بانگه‌شه‌ی غه‌زایه‌کی تریان له‌ دژ ئه‌نجام ده‌دین و ناهێلین له‌ ژیر سێبه‌ری ئازادییه‌کی کاتی که‌ ده‌وله‌ته‌ زله‌یزه‌کان بۆ ماوه‌یه‌که‌ پێشان په‌وا بینووین بکه‌ینه‌وه‌.

لێر هوه جینگای خۆی نییه بلین: تاکه ی ملکه چی نهو یاسایه ی داگیرکه ران بین، که ده لیت "نهوه ی به کویری راهات... به پروناکی نامویه؟!"

نه انجام

لهم تو یژینه وه یه و دوا ی تاوتو یکردنی ده یان سه رچاوه به زمانه کانی (عه ره بی، کوردی، فارسی) گه یشتینه هم نه انجامانه ی خواره وه:

بیروباوه ری ئایینی له هه وراماندا میژوو ییه کی کونی هه یه، تا نه وه ی به شیکی بیروباوه ره ئایینییه کانی میژوو یان له کوردستان سه ریان هه لداوه یان گه یشتوونه ته خاک و دانیشتوانه که ی.

ناوچه ی هه ورامان به دیارترین ناوچه کانی کوردستان دانراوه، که زۆرترین ئاین و باوه رپکانی میژوو ی پیگه یشتوو و باوه شی بو زۆریان کردۆته وه و په پره ویان هه بووه. هه ر له هاتی ئایینه کانی (جوو، زه رده شتی، مه سیحی، ئیسلام)، تا به ده رکه وتنی ئایینی یارسان (کاکه یی) ده گات له هه ورامان. نه مه و جگه له ده رکه وتنی چه ندین ریازی ته سه وف وه ک (قادی و نه قشبه ندی).

هه ر یه ک له و ئاین و ریازانه ی ئاماژه یان پیکرا، کاریگه ری خۆیان له سه ر باری ژبانی سیاسی و کۆمه لایه تی و فه ره هنگی و ئابووری نه و تاک و خیزانانه دروست کردوو که باوه ردار و هوگری یه کینک بوون له و ئاینانه. خودی نه و کاریگه رییه ش به هو ی پیشه وای و زانا و نه و مامۆستا ئایینیانه وه بووه که له په ره ستگا ئایینییه کانه وه هه ولی بلا وکردنه وه و دواتر روونکردنه وه ی ئایینه که یان داوه.

(ریازی ته سه وفی نه قشبه ندی)، که له سه ده ی نۆزده یه م گه یشتۆته هه ورامان، به دیارترین ریازی ته سه وف داده نریت، که قولاییه کی به هیزی له تئو دانیشتوانی هه ورامان و هه ورامییه کان دروست کردوو، تا نه وه ی خانه قاکانی ریازی نه قشبه ندی، رۆلی گه وره یان له سه ر ئاوه دانی ناوچه که و خویندن و خوینه واری و راکیشانی هه زاران مورید و خویندکار هه بووه، بو فیربوون و وه رگرتنی ته ریه ت له هه ورامان.

په راویزه کان:

۱- بروانه: نه خشه جوگرافی هه ری می کوردستانی عیراق.

- ۲- محمد بن جریر الکبری: تاریخ الامم والملوک، الطبعة الاولى، دار الفكر للطباعة-بیروت، لبنان، ۱۹۸۸م، ۱/ ۱۴۴-۱۴۵، ابی الحسن عزالدین ابن الاثیر: الكامل فی التاريخ، الطبعة الرابعة-بیروت، لبنان، ۱۹۹۴م، ۱/ ۸۲-۸۳، عمادالدین اسماعیل ابن الکثیر: البداية والنهاية فی التاريخ، حققه وضبطه وعلق عليه وخرج احاديثه: علی عبدالحمید ابوالخیر ومحمد وهبی سلیمان ومعروف مصطفى زریق، الطبعة العاشرة، دار الخیر-دمشق، بیروت، سوریه، ۱۹۹۹، ص ۵۹.
- ۳- تهورات: میره کانی دووهم، ۱۵: ۲۹، هه‌والی یه‌که‌م رۆژ، ۲۶: ۵، احمد سوسه: مفصل العرب واليهود فی التاریخ، الطبعة الاولى، بغداد، العراق، ۱۹۸۱م، ص ۳۰۵-۳۰۶ یعقوب یوسف کوریه: يهود العراق، الطبعة الاولى، عمان-الاردن، ۱۹۹۸م، ص ۶.
- ۴- د. جمال رشید احمد وفوزی رشید: ه. س، ل ۱۲۷، ویدن گرن: س. پ، ل ۱۸، احمد سوسه: ابخات فی اليهودية و الصهيونية، الطبعة الاولى، دار الامل، دمشق- سوريا، ۲۰۰۳م، ص ۱۱۲-۱۱۳.
- ۵- پیکولوسکایا و دیگران: ه. س، ل ۸۳، ر. گیرشمن: ایران از اغاز تا اسلام، ترجمه: محمد معین، چاپ هشتم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی- چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی- تهران، ایران، ۱۳۷۰هـ. ش، ص (۳۷۸-۳۸۲)، اثر کریستنسن: س. پ، ل (۶۹-۷۰).
- ۶- بو ئه‌م مه‌به‌سته و بو زیاتر زانیاری، بروانه: (که‌یوان نازاد ئه‌نوه‌ر: مانیزم- لیکولینه‌وه‌یه‌کی (میژووی- تائینی)یه، چاپی یه‌که‌م، سلیمان، عیراق، ۲۰۰۴ز، ل (۸۳-۸۵).
- ۷- محمد اقبال لاهوری: سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا. ج. اریان پور، چاپ اول، نشریه شماره (۸)، مؤسسه فرهنگی منطقه ای تهران، ایران، ۱۳۴۹ه. ش.، ل ۲۸، خیال امروهوی: عقاید مزدک، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی عطایی- چاپ پیام، تهران، ایران، ۱۳۵۲ه. ش، ل ۳۵، حسین قاسم العزیز: البابکيه او انتفاضة الشعب الأذربایجاني ضد الخلافة العباسية، الطبعة الأولى، دار الفارابی-مکتبه النهضة، بغداد، العراق، ۱۹۷۹م، ص ۱۱۵.
- ۸- احمد بن ابی یعقوب المعروف ب(اليعقوبی): تاریخ اليعقوبی، الطبعة الاولى، مطبعة الغری- النجف، العراق، ۱۳۵۸ه، ۱/ ۱۲۹، غلامرضا انصاف پور: تاریخ زندگی اقتصادی روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران باستان تا پایان ساسانیان، چاپ اول، تهران، ایران، د. ج، ص ۳۷۰، رازی: س. پ، ل ۱۱۱.

- ۹- الشهرستانی: الملل والنحل، الطبعة الأولى، المطبعة الأدبية في سوق الحضار القديم بمصر، القاهرة، مصر، ۱۳۲۰هـ، ۸۶/۲، سعيد نفیسی: تاریخ تمدن ساسانی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ایران، ۱۳۳۱هـ.ش، ص ۱۴۹، خیال امروہوی: س.پ، ل(۱۷-۲۰).
- ۱۰- بۆ ئەم مەبەستە: پروانە: ((الفرق بين الفرق و بيان الفرق الناجية منهم، دراسة و تحقيق: مجدى فتحى السيد، الطبعة الاولى، مكتبة التوفيقية- القاهرة، مصر، بلا، فخر الدين ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسين الرازى: اعتقادات فرق المسلمين و المشركين، الطبعة الاولى، دار الكتاب العربى- بيروت، لبنان، ۲۰۰۶، رستم: الفرق والمذاهب الاسلامية منذ البدايات، الطبعة الاولى، دار الاوائل- دمشق، سوريا، ۲۰۰۴م)).
- ۱۱- بۆ ئەم مەبەستە، پروانە: (ئەمین علاالدين نهقشبهندی: تەسەووف چى یه؟، چاپی یه کهم، بهغداد، ۱۹۸۴ز)
- ۱۲- ابو القاسم النصیبی المعروف ب(ابن حوقل): صورة الارض، الطبعة الاولى، دار مكتبة الحياة-بيروت، لبنان، ۱۹۷۹م، ص (۱۸۹، ۱۹۴)، القلقشندی: صبح الاعشى فى صناعة الانشاء، الطبعة الاولى، مطابع كوستاتسموماس-القاهرة، مصر، بلا، ۳۵۸/۴، د. سواد الرويشدى: امارة موصل فى عهد بدرالدين لؤلؤ، الطبعة الاولى، مطبعة الارشاد-بغداد، العراق، ۱۹۷۱م، ص ۲۹۴.
- ۱۳- بۆ زیاتر زانیاری، پروانە: ((د.جمال رشید وفوزی رشید: تاریخ الكرد القديم، الطبعة الاولى، اربیل، العراق، ۱۹۹۰م، ص(۳۵-۴۰)).
- ۱۴- بۆ ئەم مەبەستە، پروانە: (ارپر کریستنسن: ایران فی عهد الساسانین، ترجمة: يحيى الخشاب، الطبعة الاولى، بغداد، العراق، ۱۹۵۷م، ص ۷۵-۷۶).
- ۱۵- بۆ ئەم مەبەستە و بۆ زیاتر زانیاری، پروانە: ابی محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه: الإمامة والسیاسیه، تحقیق: عبدالمنعم عامر، القاهرة، مصر، ۱۹۶۰م، (۳۱/۲-۴۷)، ابن الاثیر: س.پ، (۴۳/۴، ۸۵-۹۲)
- ۱۶- بۆ ئەم مەبەستە و بۆ زیاتر زانیاری، پروانە: (نەوشیروان مستەفا: میرایه تی بابان له تیوان بهرداشی رۆم و عهجه مەدا، چاپی یه کهم، سلیمان، ههریمی کوردستانی عێراق، ۱۹۹۹ز).

سه رچاوه كان:

- ابن الأثير ابي الحسن، عزالدين (١٣٥٣)، الكامل فى التاريخ، الطبعة الاولى، دمشق، سورية.
- ابن الاثير ابي الحسن، عزالدين (١٩٩٤)، الكامل فى التاريخ، الطبعة الرابعة-بيروت، لبنان.
- ابن الكثير، عمادالدين اسماعيل (١٩٩٩)، البداية والنهاية فى التاريخ، حققه وضبطه وعلق عليه وخرج احاديثه: على عبدالحميد ابوالخير ومحمد وهبى سليمان ومعروف مصطفى زريق، الطبعة العاشرة، دار الخير-دمشق، بيروت، سورية.
- ابو القاسم النصيبى المعروف ب(ابن حوقل) (١٩٧٩)، صورة الارض، الطبعة الاولى، دار مكتبة الحياة-بيروت، لبنان.
- ابن قتيبة ابي محمد عبدالله بن مسلم (١٩٦٠)، الإمامة والسياسيه، تحقيق: عبدالمنعم عامر، القاهرة، مصر.
- ابو اسحاق رفايل (١٩٤٨)، تاريخ نصارى العراق، الطبعة الاولى، بغداد، العراق.
- الاب البيروني (-) تأريخ الكنيسة الشرقية من إنتشار المسيحية حتى مجئ الإسلام، الطبعة الاولى، بيروت، لبنان.
- ابي، يعقوب احمد (١٣٥٨)، تاريخ يعقوبى، الطبعة الاولى، مطبعة الغرى-النجف، العراق.
- الدباغ، تقى (١٩٩٢)، الفكر الدينى القديم، الطبعة الاولى، دار الشؤون الثقافية العامة-بغداد، العراق.
- الطبرى محمد بن جرير (١٩٨٨)، تاريخ الامم والملوك، الطبعة الاولى، دار الفكر للطباعة-بيروت، لبنان.
- الرازى، فخر الدين ابو عبدالله محمد بن عمر بن حسين (٢٠٠٦)، اعتقادات فرق المسلمين والمشركين، الطبعة الاولى، دار الكتاب العربى-بيروت، لبنان.
- الرويشدي سوادى، عبد محمد (١٩٧١)، امارة الموصل فى عهد بدر الدين لؤلؤ: ٦٠٦ - ٦٦٠ هج / ١٢٠٩ - ١٢٦١ م، الاحوال السياسية والعسكرية، الادارة، الاحوال الثقافية، الاحتلال المغولي. الطبعة الاولى، مطبعة الارشاد-بغداد، العراق.
- استخرى (١٩٦١)، المسالك و الممالك، تحقيق: د.محمد جابر عبدالعال الحسينى مراجعة: محمد شفيق غربال، الطبعة الاولى، القاهرة-الجمهورية العربية المتحدة.

- البيروني، ابوريحان(۱۸۷۸)، الاثار الباقية عن القرون الخالية، نشر: ادوارد سخاو، الطبعة الاولى، طبع ليبرنج - هولندا.
- الشهرستاني(۱۳۲۰)، الملل والنحل، الطبعة الأولى، المطبعة الأدبية في سوق الحضار القديم بمصر، القاهرة، مصر.
- القلقشندي، أبو العباس أحمد (۱۹۲۲)، صبح الاعشى في صناعة الانشاء، الطبعة الاولى، دار الكتب المصرية، القاهرة، مصر.
- النديم (۱۹۸۸)، الفهرست، الطبعة الثالثة، دار المسيرة- بيروت، لبنان.
- انصافپور، غلامرضا (۱۳۵۳)، تاريخ زندگی اقتصادي روستائیان و طبقات اجتماعی ایران از دوران باستان تا پایان ساسانيان، چاپ أول، تهران نشر انديشه.
- امروھوی، خيال(۱۳۵۲)، عقايد مزدك، چاپ دوم، مؤسسه مطبوعاتی عطایی- چاپ پیام، تهران.
- نه نوهر، كه يوان نازاد(۲۰۰۴)، مانيزم- ليكولینه و هيه كي (ميژوويي- ناييني) يه، چاپی یه کهم، سليمانی، عیراق.
- ئیدمؤندز سيسيل جی (۱۹۷۱)، كرد و ترك و عرب، ترجمة: جرجيس فتح الله، الطبعة الاولى، مطبعة التايمس-بغداد، العراق.
- نه نوهر كه يوان نازاد (۲۰۰۹)، ميژووي نايينه كان، چاپی یه کهم، چاپخانه ی چوار چرا- سليمانی، هه ري می كوردستاني عیراق.
- نه نوهر كه يوان نازاد(۲۰۰۸)، چه رده يه ك له ميژووي كورد، چاپی شه شه م، چاپخانه ی رۆژه لآت- هه وليتر، هه ري می كوردستاني عیراق- عیراق.
- باقر طه (۱۹۵۶)، مقدمة في تاريخ الحضارات القديمة، الطبعة الأولى، مطبعة الحوادث- بغداد، العراق.
- به هه منی هادی (۲۰۰۱)، په يامی هه ورامان، چاپی یه کهم، چاپخانه ی ژين- هه وليتر، هه ري می كوردستاني عیراق- عیراق.
- بريون مارسيل (۲۰۰۱)، بيره وه ريه كاني تهيمور له ننگ، وه رگيراني: حه مه ي حه مه سه عيد، چاپی یه کهم، سليمانی، هه ري می كوردستاني عیراق.
- بنيامين رحله (۱۴۰۷)، تقديم و تحقيق و تعليق: محمد عبدالله الشراوى، الطبعة الاولى، طبع و نشر الرئاسة العامة لادارات البحوث العلمية و الافتاء و الدعوة و الارشاد-الرياض-السعودية.

- بهار مهرداد (۱۳۷۱)، ادیان آسیایی، چاپ اول، انتشارات چشمه- چاپ مهدی، تهران.
- بۆره‌که‌یی سدیق (۲۰۰۱)، کاکه‌یه‌کان و رێ و ر‌ه‌چ‌ه‌یان، چاپی یه‌که‌م، هه‌ولێر، هه‌ریمی کوردستانی عێراق-عێراق.
- بغدادی عبدالقاهر (-)، الفرق بین الفرق و بیان الفرق الناجية منهم، دراسة و تحقیق: مجدی فتحی السید، الطبعة الاولى، مكتبة التوفيقية- القاهرة، مصر.
- پترۆشوفسکی ئیلیا پاولویچ (۱۳۵۵)، اسلام در ایران، ترجمه: کریم کشاورز با پاروقی محمد رضا حکیمی، چاپ اول، تهران.
- تابانی حبیب الله (۱۳۸۰)، وحدت قومی کرد و ماد-منشا نژاد-تاریخ تمدن کردستان، چاپ پ‌ول، نشره گستره، تهران.
- جمال رشید احمد وفوزی رشید (۱۹۹۰)، تاریخ الكرد القديم، الطبعة الاولى، مطابع دار الحکمه-اربیل، العراق.
- دیاکونوف ئی. م (۲۰۰۵)، میدیا، وه‌رگێرانی: بورهان قانع، چاپی دووهم، چاپخانه‌ی مه‌کته‌بی راگه‌یاندنی یه‌کیتی نیشتمانی کوردستان-سلیمانی، هه‌ریمی کوردستانی عێراق-عێراق.
- رئیس نیا رحیم (۱۳۷۹)، اذربایجان در سیر تاریخ ایران، چاپ اول، تهران نشر مینا.
- رستم (۲۰۰۴)، الفرق والمذاهب الاسلامية منذ البدايات، الطبعة الاولى، دار الاوائل-دمشق، سوريا.
- زه‌ند، کریم (۱۹۷۷)، زمانی کوردی و هونه‌ری وه‌رگێران، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی کامه‌رانی-سلیمانی، عێراق.
- زه‌ند، که‌ریم (۱۹۷۱)، تائین و باوه‌ر له کوردستاندا، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی کامه‌رانی- سلیمانی، عێراق.
- زکی، محمد امین (۱۹۳۱)، کورد و کوردستان، چاپی یه‌که‌م، به‌غداد، عێراق.
- مشیرالدوله میرزا سید جعفر مهندس باشی (۱۳۴۸)، رساله تحقیقات سرحدییه، به‌اهتمام: محمد مشیری، چاپ اول، انتشارات بنیات فرهنگ ایران-تهران.
- عبدالحلیم وزمیله کمال (۱۹۸۵)، اليهود فی العالم القديم، الطبعة الاولى، دار القلم-بیروت، لبنان.
- مرعی فرست (۲۰۰۸)، اليهودية و المسيحية فی کردستان، الطبعة الاولى، دار اراس للطباعة و النشر-اربیل، اقلیم کردستان العراق-العراق.

- گريشمن رومن (۱۳۷۰)، ايران از آغاز تا اسلام، ترجمه: محمد معين، چاپ هشتم، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
- نصیری بطرس (۱۹۰۵)، ذخیره الاذهان فی تواریخ المشاركة و المغاربة السريان، الطبعة الاولى، الموصل - العراق.
- عبدالغنی علی یحیی (-)، العملاق ذو الرؤوس السبعة، مجله کاروان، العدد (۱۳)، السنة الثانية، اربیل العراق.
- کورانی علی سیدو. زردشت والزرادشتية، مجلة المجمع العلمي الكردي، العدد (۱)، القسم (۲)، بغداد، العراق، ص ۲۲۵.
- عهسکه ری، مستهفا (۱۹۸۴)، ئاوردانه وهیه ک له بزووته وهی ههقه، چاپی یه کهم، به غداد، عیراق.
- شیرادی (۱۹۰۴)، اشهر شهداء المشرق، الطبعة الاولى، الموصل - العراق.
- کریستنسن اریپر (۱۹۵۷)، ایران فی عهد الساسانیین، ترجمه: یحیی الخشاب، الطبعة الاولى، بغداد، العراق.
- لاهوری، محمد اقبال (۱۳۴۹)، سیر فلسفه در ایران، ترجمه: ا.ج. اریان پور، چاپ اول، نشریه شماره (۸)، مؤسسه فرهنگی منطقه ای تهران، ایران.
- قاسم العزیز حسین (۱۹۷۹)، البابکیة او انتفاضة الشعب الاذربایجانی ضد الخلافة العباسیة، الطبعة الأولى، دار الفارابی - مکتبه النهضة، بغداد، العراق.
- نفیسی، سعید (۱۲۳۱)، تاریخ تمدن ساسانی، چاپ اول، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.
- مینورسکی، فیلاذیمیر (۱۹۶۷)، الاکراد، ملاحظات وانطباعات، ترجمه: د. معروف خزندار، الطبعة الاولى، مطبعة النجوم - بغداد، العراق.
- شوشتری، قاضی نور الله (۱۳۵۴)، مجالس المؤمنین، چاپ اول، تهران، کتابفروشی اسلامیه.
- نیکیتین، واسیل (۱۹۹۸)، کورد - لیکۆلینه وهیه کی سۆسۆلۆجی و میژووویه، وه رگیرانی: خالیدی حیسامی، چاپی یه کهم، چاپخانی زانکۆی سه لاهه ددین، ههولیر.
- عهسه که ری، مستهفا (۱۹۸۳)، ئاوردانه وهیه ک له بزووته وهی ههقه، پیاچوونه وهی محهمه دی مه لا که ریم، چاپی یه کهم، چاپخانه یه لا - به غداد.

- قه‌ره‌داغی، عه‌تا (٢٠٠٣)، سلیمانی زه‌مین‌ه‌ی په‌ره‌سه‌ندن و ململانی ته‌سه‌وف، چاپی یه‌که‌م، چاپ و ئۆفستی به‌ره‌م-سلیمانی.
- ماکدوال، دیفید (٢٠٠٢)، میژووی هاوچه‌رخ‌ی کورد، وه‌رگیرانی: ئه‌بویه‌ کر خۆشناو، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی روون-سلیمانی.
- نه‌قشبه‌ندی ئه‌مین علا‌الدین (١٩٨٤)، ته‌سه‌وف چی یه؟، چاپی یه‌که‌م، به‌غداد.
- قه‌فتان، س‌الح (١٩٦٩)، میژووی نه‌ته‌وه‌ی کورد له‌ کۆنه‌وه‌ تا ئیمرو، چاپ یه‌که‌م، چاپخانه‌ی سلیمان الاعقمی - به‌غداد، عێراق.
- مسته‌فا، نه‌وشیروان (١٩٩٩)، میرایه‌تی بابان له‌ تیوان به‌رداشی رۆم و عه‌جه‌مدا، چاپی یه‌که‌م، سلیمانی، هه‌ریمی کوردستانی عێراق.
- هه‌رشه‌می، شاسوار. خ (١٩٩٩)، میژووی ئارامیه‌کان له‌ کوردستاندا، چاپی یه‌که‌م، سلیمانی، هه‌ریمی کوردستانی عێراق.
- هورامانی، محمد امین (١٣٨٠)، میژووی هه‌ورامان، چاپی یه‌که‌م، انتشارات بلخ-تاران، ئیران.
- هورامانی، محمد امین (١٩٨٤)، کاکه‌بی، چاپی یه‌که‌م، چاپخانه‌ی الحوادپ-بغداد.